٢ D

٣٧٤
مجمع المناقب مرتضوي

تعداد ۳۲۵ حرف

الم جز

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد و سپاس بیرون از وهم و قیاس مر مالک الملکی را سزاست که سالکان
ظلمت کدام مکان را سرگشتگان بادیه حیرت اند بضیای شموع عقول انبیا براه مستقیم
هدایت نموده و رهروان معدوده به رهنمونی انوار کلشن ایجاد و شمع شبستان مبدء و معاد
واسطه نزول رحمت الهی محمد روح وما ارسلناک الا رحمة للعالمین
سید المرسلین و خاتم النبیین اعنی محمد بن مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آن رسولی
که از خورشید رویش عالم اسلام خورشید ظلمت کفر را از جهان براند و اصنام برهامت
قابلیت او رسا و انوار هدایتش بر قلوب مؤمنان نور افزا گردید و شاه دین و دنیا
منتها
بر آل اطهار او

بر آل اطهار او معینا نیز اعظم سپهر امامت و بدر انوار آسمان کرامت
مروج شرع متین و حامی دین مبین اب الائمة الطاهرین امیر المومنین یعسوب الدین
قائد الغر المحجلین علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اما بعد
بر برادران دبیر و اصلای ایمانی پوشیده نماند در این بلد فاطر علی ابن جعفر اسفهانی
حسب تقدیر قریب شش سال در مملکت هندوستان نقد عمر خود را در معرض تلف
آورد چیزی از روی محاسبه بروز نامچه نظر کهم دیدم که کاروان عمر گران مایه در بادیه
گمراهی پنجاه مرحله زیاده قطع نموده از حسرت و پشیمانی بزاویه حرمان جاوگشته تاسف
می خورم که ناگاه هاتف غیب این ندا در داد نظم هست از بهر مسلمان علیا
جنت و خلد و شربت کوثر کر نجوی برای اعدا الشر نافرمانی خدای نارد و سقر از این
نوید دلخوش گردید باخود گفتم فحوی عاطی منشین و ریق تو میخواشر و رنتوانی قلمی مترا شر
بسر وقت توسل بردامن اسد الله الغالب غالب کمی غالب مظهر العجایب
یعنی ابن ابیطالب علیه الصلوات والسلام و اولاده الطیبین الطاهرین علیهم الصلوات

زده ومدد توفیق از ایشان طلب نمودم که بجهت باقیات وصالحات بنای
تالیف کتابی که مشتمل بر مناقب ومفاخر ومعجزات وشجاعت وسخاوت
وفراست از سرور کائنات وخلاصهٔ موجودات وشاه ولایت مآب علیهم السلام
وحضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین از کتب معتبرهٔ علمای
امامیه واهل سنت واهل زیدیه وغیرهم جمع نماید بنا بر آن تالیف نمودم وموسوم
بر کتاب مستطاب مجمع المناقب گردانیدم امید هست از برادران دینی که مطالعهٔ این کتاب
هر جائیکه سهوی وتقصیری مشاهده نمایند بقلم مرحمت اصلاح فرمایند وبالله التوفیق وعلیه
التکلان ذکر در بیان خلوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
در حدیث معتبر از ثابت بن سعد روایت کرده اند که کعب احبار نزد معاویه لعنه الله رفت
نیز حاضر بود مرا از او پرسید که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت صلعم
در کتابهای خود وفضیلتی از برای آنحضرت یافته اید یا نه پس کعب ملتفت شد
بسوی معاویه لعنه الله دید او راضی است بگفتن یا نه حقیقتا بر زبان معاویه جاری ساخت
الکفت بکار

گفت بگوای ابو اسحاق آنچه دیدی و میدانی گفت شبی هفتاد و سه کتاب خواندهام
همه از آسمان فرو آمده و صحف دانیال خواندهام و در همهٔ آنها ذکر ولادت
آنحضرت و ذکر ولادت عترت او هست و بدرستیکه نام او معروف است در همهٔ
کتابها و در هنگام ولادت هیچ پیغمبری ملایکه نازل نشد بغیر عیسی و احمد صلوات الله
علیهما و حجابهای بهشت فرو ریختند برای زنی بغیر مریم و آمنه و ملایکه موکل شدند بر زنی
وقت زائیدن و حامله نبودن بغیر از مادر مسیح و مادر احمد علیهما السلام و علامت
حمل آنحضرت آن بود که شب آمنه با آنحضرت حامله شد منادی ندا کرد در آسمانها که هفتاد هزار
سال بشارت باد شما را که در شکم شما است نطفهٔ قائم انبیاء در صدف عصمت و جلالت
قرار گرفت و جمیع زمینها و دریاها این مژدهٔ مسرت ثمر را ندا کردند و در زمان
هیچ مرغ نماند بر بر و الا ثنای آنحضرت مطلع نگردید و در شب ولادت
آنجناب هفتاد هزار قصر از یاقوت و هفتاد هزار از مروارید زینت یافتند
و مستعد بقصور ولادت و همهٔ بهشت آراسته شد و ندا کردند در شاهراهها و بحر

بباغ پیغمبر و ستان تولد شد پس بر بهشت خندید و تا قیامت میخندد و شنیدام
ر یکی از ماهیان طموسا نام سیصد و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر
بشتش هفتصد هزار کاوسلا میروند و هر کاوی اعظم از دنیا و هر یک هفتاد هزار شاخ
از زمرد سبز دارند و آنماهی مذکور از رفتار آنها سبز دارد چنانکه ولادت شریف
بحرکت آمد بحکم و امر حق تعالی او را ساکن گردانید هر آینه همه زمین سبز میگردانید
و شنیدام آنروز هیچ کوه نماند در بکوه دیگر بشارت نداد و همه صدا به لا اله الا الله
بلند کردند و همه کوه ها خاضع شدند نزد ابو قبیس بر اکرامت محمد صلعم و همه درختها
تقدیس حق تعالی کردند باشاخها و میوه ها بشارت ولادت و زدند میان آسمان
و زمین هفتاد عمود از انواع نور از هر یکی شبیه به دیگری نیکو و بر روی حضرت آدم علیه السلام
بشارت ولادت دادند پس هفتاد هزار برابر حسن او مضاعف شد و ملک مرگ
از کام او بیرون رفت و کوثر مضطرب شد و هفتاد هزار قصر از دُر و یاقوت بیرون
افکند به نثار و شیطان را نیز به زنجیر بسته در قلعه محبوس کردند و چهل روز به آب
غرق نخورد

غرق نمودند و بتها همه سرنگون بستند و واویلا از آنها بلند شد و صدائی
از کعبه شنیدند که ای آل قریش آمد بسوی شما شیر ثوابها و نذیر عذابها
و با اوست عزت ابد و سعو بزرگ و اوست خاتم پیغمبران و هر کتابها و ما
یافته ایم که عترت او بهترین مردم اند بعد از او مردم در امانند از عذاب
تا کرام که در دنیا یکی از آنها سلام میرود معاویه گفت ای ابو اسحاق عترت او
کعب گفت فرزندان فاطمهٔ زهرا علیها السلام پس معاویه روی سوی ترش کرد و لبهای
نجوبدند آن گزید و گفت بر ریش خود میمالید کعب گفت ما یافته ایم صفت آن
که فرزند پیغمبر که شهید خواهند شد و آنها که فرزند فاطمه علیها السلام اند خواهند
کشت ایشان را بدترین خلق خدا معاویه گفت کدام کس خواهد کشت ایشان را
گفت مردی از قریش پس معاویه بیتاب شد و گفت بر خیزید اگر خواهید پس ما بر خواستیم
و دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حقتعالی هیچ و هیچ خلق نبود با او پس اول
چیزی که خلق کرد نور صبیب محمد صلعم بود پیش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها و لوح

وقلم وبهشت ودوزخ وملائکه وآدم وحوا پیدا فریده بچهار صد وبیست وچهار هزار سال
پس خمیر نور پیغمبر ما صلعم را خلق کرد هزار سال نزد پروردگار خود ایستاد وبه پای
بار میکرد وحق تعالی نظر رحمت بسوی او داشت ومیفرمود تو نبی مراد ومقصود منی از خلق
عالم وبرگزیدهٔ منی از خلق من بعزت وجلالم سوگند اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم
وهر که تو را دوست میدارد من او را دوست میدارم وهر که تو را دشمن دارد من او را
دشمن دارم پس نور آنحضرت درخشان شد وشعاع او بلند شد پس حق تعالی از آن نور
دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت وحجاب عظمت وحجاب عزت وحجاب هیبت وحجاب
جبروت وحجاب رحمت وحجاب نبوت وحجاب کبریا وحجاب منزلت وحجاب رفعت وحجاب
سعادت وحجاب شفاعت پس امر نمود نور محمد صلعم را که داخل شود در حجاب قدرت
وداخل شد وهر از ده هزار سال این تسبیح میگفت سُبْحَانَ اللهِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى ودر
حجاب عظمت یانزده هزار سال میگفت سُبْحَانَ عَالِمِ السِّرِّ وَالْخَفِيِّ ودر حجاب عزت
ده هزار سال میگفت سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ ودر حجاب هیبت نه هزار سال میگفت
سُبْحَانَ مَنْ هُوَ

سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ وَ هفت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سُبْحَانَ
الْكَرِيمِ الْأَكْرَمِ وَ هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا يَصِفُونَ وَ در حجاب کبریا پنجهزار سال میگفت سُبْحَانَ الْعَلِيِّ الْكَرِيمِ و در حجاب
رفعت ۳ هزار سال میگفت سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَ الْمَلَكُوتِ و در حجاب سعادت
۲ هزار سال میگفت سُبْحَانَ مَنْ بِيَدِهِ الْأَشْيَاءُ وَ لَا يَزُولُ و در حجاب شفاعت
هزار سال میگفت سُبْحَانَ اللَّهِ وَ بِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ پس امیر علیه السلام
فرمود که از نور پاک محمد صلعم بیست دریا از نور آفرید و در هر دریا علمی چند که بغیر از خدا
کسی نمیداند پس امیر فرمود نور آنحضرت ۱ در فرود و در دریاء وفا و در دریاء حلم و در
دریاء تقوی و در دریای خشیت و در دریای انابت و در دریای عمل و در دریای مزید و در
دریای هدایت و در دریای صیانت و در دریای حیا تا آنکه در همه دریا غوطه خورد پس
چند آخر دریا بر آمد و عرض نمود پیش او حبیب جبرئیل آخر سوال امت تو ای شفیع روز جزا
پس آن نور پیچیده از چند سر بر داشت یکصد و بیست و چهار هزار قطره از او در خت

پس حقتعالی از هر قطرهٔ از نور آنحضرت پیغمبری از پیغمبران آفرید پس آن نورها بر گرد محمد صلعم
طواف میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو
حلیم لا یعجل سبحان من هو غنی لا یفتقر پس ندا کرد که آیا مرا میشناسید
پس نور محمد صلعم بیشتر از سایر انوار گفت انت الله الذی لا اله الا انت
وحدک لا شریک رب الارباب و ملک الملوک پس حقتعالی فرمود که
هر تو ثنا میکنید و درست و بهتر میدانید خلق من و امت تو بهترین امتها است پس از نور آنحضرت
جوهر آفرید و به دو نیم کرد و در یکنیم بنظر هیبت دید آن آب شیرین شد و در نیم دیگر
بنظر شفقت نظر کرد عرش از او آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را
از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح آفرید و از نور لوح قلم آفرید و بقلم فرمود
هر بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال هوش کرد از شنیدن کلام الهی و چون بهوش آمد
گفت پروردگارا چه چیز بنویسم فرمود بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله
چون قلم نام محمد صلعم را شنید بسجده افتاد و گفت سبحان الواحد القهار
سبحان الله الجبار

سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ پس سر برداشت و شهادتین نوشت و گفت پروردگار ما
کیست محمد صلعم که نام او بنام خود و یاد او بیاد خود مقرون نمودی و فرمودی که اگر قلم
او نمی بود تو را خلق نمیکردم و نمی آفریدم خلق خود را برای او بدرستیکه او بشیر و سراج منیر
و شفیع و صفی و حبیب منست پس قلم از صلوات نام آنحضرت گفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا رَسُولَ اللّٰهِ آنحضرت جواب فرمود عَلَيْكَ السَّلَامُ مِنِّي وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ
از آن روز سلام سنت و جواب واجب شد پس بقلم امر نمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه
خواهم آفرید تا قیامت پس ملک جنید آفرید صلوات فرستند بر محمد و آل محمد صلعم و استغفار
نمایند برای شیعهٔ ایشان تا قیامت پس از نور محمد صلعم بهشت آفرید و آن را
به تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت زینت داد و آن را بر محب و مطیعان خود
مقرر نمود پس آسمان را از موجی از آب برخاست خلق کرد و از کف زمین را
خلق کرد و زمین چندگشتی در حرکت بود کوه را خلق کرد و قرار داد پس ملک خلق کرد زمین را
برداشت و سنگ عظیمی آفرید صد پای ملک بر آن قرار گرفت و گاو عظیم آفرید بر سنگ

بر پشت آن دو پاره کاو و بر پشت ماهی صخره بر روی آب و آب بر روی هوا و هوا بر روی ظلمت
و آنچه زیر ظلمت است کسی از خدا نمیداند پس عرش را به هر نور منور کرد نور فضل و نور عدل
و از فضای عقل و علم و حلم و سخاوت آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خوشنودی
و از حلم محبت و از سخاوت محبت آفرید پس همهٔ این صفات در طینت محمد صلعم
و اهل بیت او آفرید و تخمیر کرد بعد از ارواح مؤمنان امت محمد صلعم آفرید پس مهر و ماه
و ستاره ها و شب و روز و نور و ظلمت و سایر ملایکه از نور محمد صلعم آفرید پس نور
آنحضرت را زیر عرش معلق داشت سه هزار سال کم نه پس آن را از آسمان با آسمان
منتقل کرد تا با آسمان اول تا آنکه اراده خلق آدم علیه السلام نمود پس امر فرمود جبرئیل را
نازل شود به زمین و قبضه از خاک بر آن بدن آدم علیه السلام فرا گیرد پس ابلیس لعین
سبقت نمود به زمین و با او گفت که خدا میخواهد خلقی از تو آفریند و او را به آتش
عذاب کند چون ملایکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از آنکه از من چیزی بگیرد در آتش
در آن بهره باشد چون جبرئیل نازل شد زمین استعاذه نمود جبرئیل برگشت و گفت
پروردگارا

پروردگار را زمین پناه گرفت بتو از من پس آن را رحم کردم و همچنین میکائیل و اسرافیل
هریک آمدند و برگشتند پس مقنعاع عزرائیل را فرستاد و چون زمین بخدا پناه برد عزرائیل
گفت من نیز بخدا پناه میبرم از آنکه فرمان او نبرم پس قبضه از بالا و پائین و تمام روی
زمین از سفید و سیاه و سرخ و نرم و درشت زمین برگرفت و باین سبب اخلاق
و رنگهای آدم مختلف شد پس وحی نمود رب العزت او را که از رحم نکردی چنانچه گفتند گفت فرمان بردار
تو بهتر بود از رحم کردن بر آن پس وحی نمود رب العزت او را که خواهم از این خاک خلقی بیافرینم و پیغمبر آن
امم و صالحان و اشقیا و بدکاران در آنها باشند و تو را قابض ارواح همه گردانم پس فرمود
جبرئیل را که بیا و از آن قبضه سفید نوعی در طینت مقدس آخر الزمان صلعم بنه و اصناف مخلوقات
پس جبرئیل با ملائکه صافان و مستجان بیامدند بنزد موضع ضریح مقدس آنحضرت و از آن
قبضه گرفتند و به آب تسلیم و به آب تعظیم و آب تکریم و آب تکوین و آب رحمت و آب
رضا و آب عفو ضمیر کردند پس سر آنحضرت را از هدایت و سینه را از شفقت و دستها را از
سخاوت و دل را از صبر و یقین و فروج را از عفت و پاها را از شرف و نفس را از بوی خوش شیدا فرید

پس مخلوط کرد آن طینت را باطینت آدم علیه السلام چون جسد او تمام شد بملائکه وحی نمود که منم
بشری می آفرینم از گلی چیزی او را درست کنم و روح در او دمم همه بسجده در آئید نزد او پس ملائکه
جسد آدم علیه السلام را دیدند که افتاده و به بهشت گذاشته اند و ملائکه منتظر فرمان بودند در هر گاه
مامور گردند بسجده می کنند پس امر نمود روح او را که داخل بدن او شود روح مقابل تنگ دیدگاه از
داخل شدن استعفا نمود پس حق تعالی فرمود به گو داخل شو و بگو امت بیرون بیا چون
به دیدهای آدم رسید آدم جسد خود را میدید و صدای تسبیح ملائکه می شنید چون بدماغش رسید
عطسه کرد حق تعالی او را بسخن آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم علیه السلام به آن
تکلم نمود پس حق تعالی وحی نمود یرحمک الله ای آدم برای رحمت تو را خلق کردم و رحمت خود
برای تو و فرزندان تو مقرر کردم ای ملائکه بگویید شنیدم آنچه تو گفتی و باین سبب دعا کردن برای عطسه
سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از دعا برای عاطس پس آدم علیه السلام
نظر کرد بر بالا دید بر عرش نوشته است لا اله الا الله محمد الرسول الله و اسماء
ایمه بیت آنحضرت را دید همه بر عرش نوشته پس چون روح رسید بپیش از آنکه بقدمها در آید
خواست که برخیزد

خواست که برخیزد نتوانست و باید سبب ضد افرمود خُلِقَ الْاِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ یعنی
آفریده شد آدمی از شتاب کاری تمام الحدیث پسر نور محمد صلعم از آدم علیه السلام بهبه
شیث علیه السلام منتقل شد و از شیث بانوش علیه السلام و از او بقینان و از او
بالباز د و از او بادریس علیه السلام که حکماء مسر الهرامیه میگویند و علم و حکمت و ریاض
و هیئات و هندسه و اعداد و طلسمات و طب متعلق با نحضرت است رحمة الله تعالی
باوعطا کرد و خیاطت و بافتن پسم و کربا سر از مخترعات اوست پسر آن نور از
ادریس بانوخ منتقل شد و از او بیوشنج و از او بلامک و از او بنوح علیه السلام
فارسیان فریدون میدانند و از نوح به شام که نزد عجم ایرج است و انبیا و اوصیا
و صلحا و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل اویند و این نور از شام بار فتند
و از او به شالخ و از او به غابر و از او بقانع و از او بارغو که بعضی هود علیه السلام میدانند و از
هود به شروغ و از او بناخور و از او بتارخ و از او به ابراهیم علیه السلام که نزد مجوس زردشت
صاحب صحف ثلثه و پارتند است و اینکه اهل سنت پدر آنحضرت را آزر میدانند محض عناد

وافتر ابر آنحضرت است واز رغم آنحضرت است انبیاء واوصیا واثمه هدا از کافر
بهم نمیرسند واز صلب مشرک ورحم کافره پرورش نمی یابند واین قول اجماعی شیعه است
پس از ابراهیم علیه السلام آن نور منتقل باسمعیل علیه السلام شد واز او بقیدار
واز او به حمل واز او به بنیت واز او بسلامان واز او به همیسع واز او به الیسع واز او به ادد واز
وبه عدنان واز او به نزار واز او بمقوم واز او به الیاس واز او بمدرکه واز او بخزیمه واز او
به کنانه واز او بنضر قریش است واز او به مالک واز او بفهر واز او بغالب واز او
بلوی واز او بکعب واز او به مره واز او به کلاب واز او به قصی که مسمی بمزید واز او به عبد مناف
مسمی بمغیره واز او به هاشم عمرو واز او به عبد المطلب مسمی بمحمد واز او به عبد الله
علیه السلام واز عبد الله آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پدید آمد ذکر در بیان احوال
خیر ماه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه کنیت آنحضرت ابو القاسم است
ونام مبارک محمد واحمد صلعم واین هر نام مشهور اند ونام های دیگر والقاب در قرآن
واحادیث بسیار منتهی عبد الله ولفنح ومقفی وفاتح وکافی وخاتم وحاشر ومقفل ومدثر
وموقف وقثم

وموقف وقسیم دواعی و بشیر و نذیر و شاہد و شہید و مبشر و منبر و امر و نور و نعمت و
رؤف و رحیم و منذر و مذکر و شمس و نجم و یم و سماء و تبان و سراج منیر و رحمت العالمین
و مصطفی و رسول اللہ و خاتم النبیین و آنچہ مشہور است پنج پیغمبر دیگر بہ نام دارند آدم
و ابو البشر صالح و ثمود یعقوب و اسرائیل ہود و عاد عیسی و مسیح علیہم السلام و الخضر
و ہود و صالح و اسمٰعیل و ایوب و خطیب الانبیاء شعیب علیہم السلام عرب بودند
و آنحضرت ہم نبی و ہم پادشاہ و حمیر ازدہ پیغمبر نیز پادشاہ اند آدم و ادریس و نوح و ابراہیم
و یوسف و موسی و یوشع و داؤد و سلیمان و ایوب و ذو القرنین علیہم السلام و بدر
آنحضرت از آفتاب روشنتر و مادر شر آمنہ خاتون بنت وہب بن عبد مناف بن
زہرہ بن کلاب است و دایۂ او حلیمہ سعدیہ و مرتبہ وام یمنی و برادر رضاعی او یمنی بن
ام ایمن و عثمان بن مظعون از اکابر صحابہ رض قبر او بعضی توہم قبر ابن عفان بغلط
کنند و اما نام مبارک آنحضرت صلعم آنچہ از احادیث ظاہر میشود در تورات احمد
و بطریق صحیح محمد و بروایت دیگر او دماذ و در تورات لغت جیما منند و در انجیل

آسمانی احمد و در انجیل متخرف نصاری احمد و در انجیل استرمارکاره و در انجیل متی قوس
فارقلیط و در انجیل لوقا مخیطارنج و در انجیل فرنگان شنطیاب و در انجیل یوحنا
کاور و در کتاب ژند ایستاع مجوس صحف میدانند مبین و در پالکی خمید و در کتاب
انکلیون عبدالله و در کتاب دانیال علیه السلام ایمان و در کتاب فرقف پسندیده
و در کتاب انکلیون حامد و در کتاب براهمه کشن و در کتاب سامکو فی هندوان سلی هند
و در صحف حاتر و بروایت دیگر مقیق و در زبور طاب طاب و در لغت رومی فلیطر
و در لغت یونان متحمنی و در کتاب شعیا پیغمبر علیه السلام عزیز و در کتاب حضرت سلیمان
در فرنگان پراکلیط از اکلراشتی میگویند علم است و در کتاب توتر نامی تورات
در فصل سیوم اسم آنحضرت مشرقیت و در کتاب بهم فرنگان بلکه همه علمویان
صاحب خاتم زیرا که قایلند خاتم انبیا میباید باشد و بعضی اسلامیان بر آنند به الوهیت
آنحضرت معتقدند ذکر ولادت باسعادت آنحضرت صلعم روز جمعه هفدهم ربیع الاول
عام الفیل که بنجاشی حبشه با فیل به سرداری ابرهه بخرد مکه فرستاد و حقتعالی آنها را
بعذاب کبیر

بعذاب سخت هلاک و ابابیل بر آنها مسلط ساخت و کلینی علیه الرحمه در کافی
تصریح به جواز دهم ربیع الاول نموده و عامه بانیز قایلند و ظاهر احادیث مجهول
بر تقیه باشد و تولد آنجناب بعد از هفت سال از سلطنت کسری انوشیروان
عادل بنز قبل الجواز ملوک ساسانیان عجم و نوشیروان در هفت اقلیم دنیا تسلط داشت
و ملوک شام و روم و چین و هند و عرب اطاعت او می نمودند و دار الملک او کوفه
و مداین سبع عراق عرب بود و آن حضرت فرموده اند ولدت فی زمان الملک
العادل و او را عادل یاد فرموده و او از مجوس عبده نار بود چنین سمت عدالت واقع
او از شرق تا غرب رسید حتی بانه او را به عدل و حاتم را به سخا و تشبیه کرده کفر
مؤاخذه نخواهد و آنها را در اعراف خواهد کرد و ذکر در بیان بعثت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم بعد از چهل سال که شب نوزدهم بیست و هفتم رجب بخانه ام المؤمنین
خدیجه کبری در مکه معظمه بود و والدین آنحضرت سلام الله علیهما هر دو فوت شده بودند
و در مهد عزت ابیطالب علیه السلام پرورش یافت و آنحضرت قبل از رسالت نبی بود

برذات مقدس خود و بدین هیچ پیغمبر عبارت خدا نکرد مگر بطریق مرضیه خود و انکه بعضی
میگویند بر شریعت حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد و بعضی میگویند بطریقهٔ
حضرت ابراهیم علیه السلام بود و بعضی میگویند بشریعت حضرت عیسی علیه السلام بود
از اقوال کاذبهٔ عامه است اصلی ندارد و آنحضرت مبعوث بود بر کافهٔ خلایق از شرق
و غرب و عرب و عجم و ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و ختا و ختن
و روم و شام و فرنگ و تمام اقالیم سبعه و ماوراء الاقالیم و یاجوج و ماجوج
و طوایف جان بنی جان از شیطان و اهرمن و عفاریت و قیر و لاقیر و پریان
و قولان و قاطبهٔ خلایق و انام از ذوی العقول و بعضی میگویند مبعوث بود بر ملایکه
و همهٔ روحانیان و این قول نزد علمای قولیست در ایام نبوت سیزده سال در مکهٔ
معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینهٔ مشرفه و هدایت خلق مینمود و جبرئیل علیه السلام
بیست و چهار هزار بار بر آنحضرت نازل شد و نصف این عدد هم گفته اند و
هر بار جبرئیل بصورت اصلی دیده و مابین آسمانها و زمین را پر شد و بود

از عظم جثه

از عظم جثه آنحضرت وکاهی بصورت وحیه بن خلیفه کلبی نازل شد و در وقت ملکیت
اعظم از همه ملائکه و اکثر امرا ملائکه بر آنحضرت نازل شدند و کرات انبیاء عظام
بمعراج نرفته بجز آنحضرت مرارا مرتبه یا بیشتر یا یکبار بمعراج رفته و هر بار مشهود
یک جسمانی و یکروحانی و بمقام قاب قوسین مخاطب بخطاب ربالارباب
ذکر در بیان آیات تورات که در شان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده
و استخراج آن مولانا ملا محمد باقر علیه الرحمه نموده است و متفق علیه جمهور است که این
آیات از تورات است و انکار ندارند و لو قام ناویعود فی اسرائیل کموشی یداعوا
اذوفای یانیم الی یانیم فاوی مقر تجامع حیخا کامانی یافیم لحا ادوفای
الوتشماعون الی شموئیل قول شمعتی خاهن برحی اتوهر بطی اتویم
اودماأو داتواشتم اشار بولذ اتونای اقم لاهم مقرب اخمهم کاموخا
ونانتی دیاری بقیو ودبیر لاهم ان کل اشر ونذر تلیم باراصوت وها
یوشماوه شینا بنوح هکویم او نوای اسماعیل ذکر آیات الانجیل در

نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم از انجیل مرقوس وهم انجیل متی شماره بیست وچهارم
باصطلاح وترتیب آن کتاب واکثر مسیحیان نصاری انجیل را آسمانی نمیدانند ومیگویند
بعد از حضرت عیسی علیه السلام چهار نفر از حواریین لوقا ومتی ومرقوس ویوحنا بقدر معرفت
آنحضرت احوالات او را از ابتدای تولد تا بآسمان رفتن او نوشتند واین انجیل
درمیان نصاری است وجمیع فرق نصاری هریک انجیل را بلغات وخط خود نوشتند
ازروی این چهار انجیل واین است آیات فرستاده شده است واسنای توریت
بس سازاکم ار سبس ما ر کاره اس قار وقلیط یوایا ستوس یوتیبرس
یوانیوا تانس بافانی صلت یوی حاع ها ینصلت یوها ایصیصلت کافاکه
ای کاغالت ایس کام کیم زید زان ایت سین اس کیس میان جشما
زید اسواس یوباهیال اذکار اسون ریوبوس کاراسون کسیر لوکاع
صیاویوید اوطاوس بزکین طبارل اذنان نوکوجسیس دانون
نورایسوس وس کوجس سیائیل ای ارس ناکن کریسوس فاکا
وس ولس یزاد

وس ولس بوا اداموت ای ارش تاکن واز کتاب ترند و یا ترند از زعم
مجوس آنست که همین کتاب صحف است و جاماسب حکیم از اکابر حکمای فرس است
در کتاب فرهنگ اللوک باین تصریح کرده و اثبات و اظهار نبوت آنحضرت نموده
لغت ژند و ایستاع مفهوم کسی نمی شود مولانا محمد باقر علیه الرحمه از لغت ژند به پهلوی
و از پهلوی به فارسی ترجمه نموده و حقیر از برای محبت بر ایشان نوشته بیام ایزد
بیام نیوافریدون سکوتا سکوم جاتو کنیا اسیم شطر مجه ریاکوکما
کدمن وخشور جاونکه سروب زمرونتن ابری ماباکیش مندشتات
سینا شولن مدیتو مدیتو حیتود سروب رکوتا منش بهابه سینا
جاتش تیتن ملکا دمن راس سوبرا ذاباشور مامند سین شمسا
شومك ذابونتن ملکوتا کنجور کینا سلش حکم وزارتش ده وس
ساسا و قرآن مجید دویست و سه سوره و سیصد و سه فقره و سوره سوره بر آنحضرت نازل
و بعضی گویند در بیست سال نجما بعد نجم فرود آمد و ترتیب نزول قرآن بدین نحو است

واکثر مفسّرین بر اینند و این قرآن مشهور از احمد پسر بقره تا قل اعوذ برب الناس سر
جمع و ترتیب عثمان است روایت کند ابو الحمد مهدی بن ابی الحسین القاینی ر خبر داد
ابو القاسم عبد الله بن عبد الله الحسکانی ر حدیث کرد مرا قراءت بر ابو یوسف پسر محمد مقری و گفت
حدیث کرد مرا ابو نصر مفسّر و او گفت حدیث کرد مرا عاصم بن ابو حامد ر حدیث کرد مرا
قراءت بر ابو یوسف یعقوب پسر محمّد مقری او گفت حدیث کرد مرا محمّد بن یزید سلیمی و او
گفت حدیث کرد مرا زید پسر ابو موسی و او گفت حدیث کرد مرا عمرو بن هارون از عثمان
بن عطا از پدر ش از ابن عباس ر گفت آنچه نازل شد بمکه اوّل اقرأ باسم ربک پسر
نون و القلم پسر مزمّل پسر مدثّر پسر تبّت پسر اذا الشمس کوّرت پسر سبّح اسم
پسر والّیل پسر والفجر پسر والضحی پسر الم نشرح پسر والعصر پسر والعادیات پسر
انّا اعطیناک پسر الهکم پسر ارایت پسر کافرون پسر الم ترکیف پسر الفلق
پسر الناس پسر اخلاص پسر والنجم پسر عبس پسر قدر پسر والشمس پسر بروج
پسر والتین پسر لایلاف پسر القارعه پسر قیمه پسر همزه پسر والمرسلات پسر ملائکه
پسر طسم

پس کهیعص پس طه پس شعراء پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس
هود پس یوسف پس حجر پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا
پس زمر پس نوح پس حم سجده پس حم عسق پس زخرف پس دخان پس جاثیه
پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف پس نحل پس ابراهیم پس انبیا
پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه پس سؤال سائل پس عم
یتساءلون پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت پس
مطففین و اینها شانزده سوره بمکه نازل شده و نام مکه معظمه در سر سورهای قرآن
بنامهای مختلف نوشته اند و در مصاحف قدیم اسامی مکه این است که اگر در جائی
به بینید نزول انرا بدانید مکه بلد الحرام و صلاح و عرش و قادس و مقدسه و ناسه و الناسه
و الیاسه و البیت العتیق و ارم رحم و ام القری و حاطمه و راسه و بکه و کوثی و رأس بقعه منزل
بئر عبد الدار لهو و آنچه بمدینه مشرفه نازل شده اینهاست البقره پس انفال پس آل عمران
پس احزاب پس ممتحنه پس نساء پس اذا زلزلت پس حدید پس سوره محمد صلعم پس

رعد پسر رحمن پسر هل اتی پسر طلاق پسر لم یکن پسر حشر پسر اذا جاء پسر نور پسر حج
پسر منافقون پسر مجادله پسر حجرات پسر تحریم پسر جمعه پسر تغابن پسر صف
پسر انا فتحنا پسر مایده پسر توبه بیست و هشت سوره و اسماء مدینه و علم العدد
علیه السلام بدین طور کفته طیبه و طابه و یثرب و دار و مسکنه و جابره و مجبوره و محبه و محبوبه
و عذرا و قاصمه و مرحومه و مبینه و و از این قرآن معروف و مشهور آنست و جزو آنرا
و در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت و ذم قریش و فضایح آنها و بعضی در ذم
ثلثه لجو عثمان بیرون کفته و قلیلی از علماء کویند قرآن همین است و چیزی بیرون نرفته
و بعضی از علماء در قرآن سوره یکه از اینها میدانند میکویند آیات قرآن کو مثل اینها و
بیشتر لجو از آنچه الحال مشهور است و در اکثر آیات اسم امیر المؤمنین و اولاد او
علیهم السلام صریحا لجو عثمان برآورده و چند آیه صریحا در ذم ثلثه لجو مثل آیه یا لیتنی لم
اتخذ ابابکر خلیلا و احب بجای آن فلانا خلیلا است و مشهور آنست که در اینین
آیه اسم ابوبکر لجو و بعد از آن در عثمان از همه ولایات مصاحف جمع کرد و عاملان او بمدینه
فرستاد تا بسوزند

فرستادند قریب چهل هزار قران بمصر پس سوخت و مفقود قرآن نوشت به ترتیب حال
رسولیان آنرا امام میگویند پس مردم از آن قرآنها نوشتند و از تفسیر کاذر
و ملا فتح الله علیهما الرحمة بعضی از آیات دزدیدند عثمان و حی سوره از سور قرآنی
از مصحف عبد الله بن مسعود نوشته بودند این فقیر ایراد سورة النورین
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین امنوا امنوا بالنورین الذانزلناهما یتلوان
علیکم ایاتی ویحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما من بعض
وانا السمیع العلیم ان الذین یوفون بعهد الله ورسوله فی الدنیا لهم
جنات النعیم والذین یکفرون من بعدها امنوا ینقضون میثاقهم وما
عاهدهم الرسول علیه یقذفون فی الجحیم ان الذین ظلموا انفسهم
وعصوا الوصی اولئک یسقون من الحمیم ان الله الذی نور السموات
والارض بما شاء واصطفی من الملائکة والرسل وجعل من المؤمنین
اولیاء من خلقه یفعل ما یشاء لا الله الا هو الرحمن الرحیم قد مکر الذین

من قبلهم برسلهم فاخذ رتهم بمكرهم ان اخذى شديد اليم
اهلك عادا وثمود بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تتقون وقرون
لما طغى على موسى واخيه هارون اغرقته ومن تبعه اجمعين
ليكون اية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعهم فى يوم الحشر فلا
يستطيعون القول يسئلون ان الجحيم ماواهم وان الله عليم حكيم
يا ايها الرسول بلغ انذارى فسوف يعلمون قد خسر الذين كانوا
عن اياتى وحكمى معرضين مثل الذين يوفون بعدك انى اجزيهم
جنات النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان علينا لمن المتقين
وانا لنوفينه حقه يوم الدين وما نحن عن ظلمه بغافلين واكرمنه
على اهلك اجمعين فان ذريته هم الصابرون وان عدوهم
امام المجرمين قل للذين كفروا بعد ما امنوا طبتم زينة الحيوة الدنيا
واستعجلتم بها ونسيتم ما وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهد العهود
من بعد توكيدها

من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الامثال من قبل لعلكم تهتدون يا ايها
الرسول قد انزلنا اليك ايات بينات فيها من يتوفيه مؤمنا ومن يتول من
بعدك يظهرون الظلم فاعرض عنهم انهم معرضون وانا لهم محضرون
في يوم لا يغني عنهم شيئا ولا هم ترحمون ان لهم في جهنم مقاما منه لا
يعتزلون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين ولقد ارسلنا موسى
وهارون فبغوا على هارون لما استخلف فصبر اجميل فجعلتهم القردة
والخنازير ولعناهم الى يوم يبعثون فاصبر فسوف ينصرون ولقد اتينا
الحكم كالذين من قبلك من المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم
يرجعون ويتول عن امري فان مرجعه الى جهنم فليتمتع بكفره قليلا فلا
تسئالن عن الناكثين يا ايها الرسول جعلنا لك في اعناق الذين امنوا عهدا
فخذه وكن من الشاكرين ان علينا قانتا بالليل وساجدا يحذر الاخرة
ويرجو ثواب رحمة ربه قل هل يستوي الذين ظلموا والذين ظلموا

وهم بعذابي يعلمون سنجعل الاغلال في اعناقهم وهم على اعمالهم
نادمون انا بشرناك بذريته الصالحين وانهم لامرنا لا يخلفون
فعليك وعليهم منّي صلوات ورحمة احياء منهم واموانا في يوم يبعثون
وعلى الذين يبغون عليهم من بعد ذلك غضب الله عليهم انهم
كانوا قوم سوء خاسرين وعلى الذين سلكوا مسلكهم منّي ورحمة
وهم في الغرفات آمنون والله لذو فضل على العالمين والحمد لله رب
العالمين سو[illegible] يا ايها الذين آمنوا آمنوا
بالنبيّ والوليّ الذين بعثناهما يهدي انكم الى صراط مستقيم نبيّ
وليّ بعضهما من بعض وانا العليم الخبير ان الذين يوفون
بعهد الله لهم جنّت النعيم والذين اذا قلبت عليهم آياتنا كانوا
بايانتا مكذبين ان لهم في جهنّم مقاماً عظيماً اذا نودي لهم يوم القيمة
اين القالون المكذبون المرسلين ما خلفهم المرسلون الا بالحق
وما كان ليفرط

وما كان لينظرهم الى اجل قريب وسبح بحمد ربك وعلى من
الشاهدين ۞ يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك
فيشان علي وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس
انما انت منذر للعباد وعلى لكل قوم هاد ۞ وسيعلم
الذين ظلموا آل محمد اي منقلب ينقلبون ۞ ام يحسدون
الناس على ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا آل ابراهيم وآل محمد
الكتاب والحكمة واتيناهم ملكا عظيما ۞ وقفوهم انهم مسئولون
لون في ولاية علي ابن ابيطالب مالكم لا تناصرون ۞
فاما ان تذهبن بك فانا منهم منقمون بعلي ابن ابيطالب ۞
ولقد عهدنا الى آدم من قبل كلمات في محمد وعلي وفاطمة
والحسن والحسين والتسعة من ذرية الحسين فنسي ولم نجد له
عزما ۞ فاوحى الى عبده في علي ليلة المعراج ما اوحى ۞

الله لا اله الا هو الحي القيوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما في السموات
وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى عالم الغيب والشهادة
هو الرحمن الرحيم من ذي الذي يشفع عنده [illegible] وكفى الله
المؤمنين القتال بعلي ابن ابي طالب وكان الله قويا عزيزا
[illegible] يا ليتني لم اتخذ ابا بكر خليلا حين آن عزيز تحريف آيات قرآن
نمودهٔ مفسرين وعلماى عامه وناصبيان واكثر فرق اسلام بعض آيات ايذ قرآن
براى خود تفسير كرده معنيها قرار دادند وهر يك بطورى خواندند والفاظ واعراب
تغير بسيار دادند وبر عالم متدبر ظاهر است هر چه با قرآن كردند معلوم نمى شود
قرآن به قراءت كدام قارى نازل كشته وبچه طريق آيات آنرا در اسلام خواندند
ازانجمله سبوذى ومسطورى وحسن البصرى ائمه علماى عامه واهل تصوف چنين خواندند
وعلى هذا القياس به بينند رجها كه اند [illegible] الحمد لله رب العالمين
الرحمن الرحيم ملك يوم الدين اياك نعبد واياك نستعين
نرسد نويس

نرشد نسبیل المستقیم نسبیل الذین نعمت علیهم سوی المغضوب
علیهم ولا الضالین غزوات آنحضرت صلعم ارباب سیر و تواریخ و علمای
خاصه و عامه گفته اند در همه غزوات و جهاد با کفار آنحضرت سی و شش و
غزوه بود اول غزوه ابواء در حوالی مدینه و غزوه نواب شیره غزوه
بدر اولی چاهیست مابین الحرمین غزوه بدر کبری هفدهم ماه رمضان المبارک
با سیصد و سیزده نفر از صحابه و بیشتر و یک اسب و اکثر پا برهنه بودند و
طعامشان بسر سبوس آرد جو و خرما پوسیده بود و هفتاد نفر از صنادید و شیاطین
قریش کشته شدند منهم ابو جهل و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از علمای آن قوم اسیر شدند
مثل عباس و عقیل و حضرت جبرئیل علیه السلام با جمعی از ملائکه عظام بمدد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد بر اسبان ابلق سوار بودند و اکثر از کفار دیدند
پس غزوه بنی سلیم غزوه سویق غزوه ذی امر و غزوه احد با هفتصد صحابه با ابو سفیان
و هند زنش و همراه بود و در باعیات آنحضرت صلعم به ضرب سنگ عتبه بن ابی وقاص

شهید شد و سید الشهداء حمزه با هفتاد صحابه کرام شهید شدند و لشکر اسلام گریختند و
بمدینه رفتند بنحویکه بعد از سه روز خلفاء ثلثه از خانه بر آمدند و امیر علیه السلام بر سر پیغمبر صلعم
ایستاده جنگ میکرد و کفار را میکشت آخر ابو سفیان منهزم شد پس غزوه بنی نضیر پس غزوه ذات الرقاع پس غزوه بدر اخیره پس غزوه احد تنه الجدل پس غزوه خندق
با اضراب و تخفیف اکثر روز و شب در روزه در این جنگ واقع شد و از زبردستان
عمرو بن عبدود کشته شد و لشکر کفار و یهود ان همه ده هزار بودند بسرکردگی ابو سفیان
ضحر بن حرب و به اشاره سلمان خندق به گرد مدینه کندند و در ماه رمضان به فضله تعالی
آخر محاربه با لشکرش منهزم شد پس غزوه بنی قریظه با سه هزار صحابه و پس از یهود کشته شدند
و بقیة السیف جلاء وطن پس غزوه بنی لحیان پس غزوه بنی فزاره پس غزوه بنی مصطلق
پس غزوه حدیبیه و صلح حضرت با سیصد بنی عم و سایر مشرکان عرب پس غزوه خیبر
با هفت هزار صحابه و جعفر طیار روز فتح قلعه با بیرکان حبشه از جانب احمد النجاشی
آمد و نماز مشهور جعفر از عنایات و انعام حضرت صلعم با اوست و میان امت سنت است

پس غزوه رقیه

پس غزوه فتح با دوازده هزار صحابه و تابعان از کعبه اندر آمدند شکستند با هیکل که در باب السلام
نهاده و از مکه معظمه بیرون بر ستر هر طرف شدند بلکه در عرب هم و کفار فوج فوج و ضعیف و مهند
از ترس مسلمان شدند پس غزوه حنین پس طایف پس تبوک با سی هزار صحابه و آنحضرت صلعم
در همه غزوه خود هم حاضر بودند و در بعضی غزوات بدست مبارک حرب کرده اند اول بدر کبری
روز جمعه هفدهم ماه رمضان سال دویم هجرت واقع شد بماه شوال سیوم هجرت و حرب خندق
و قریظه بشوال چهارم هجرت و جنگ بنی مصطلق و بنی لحیان در شعبان سال پنجم و جنگ
خیبر و فتح مکه معظمه به ماه رمضان در سال هشتم و جنگ تبوک و در اکثر این غزوات جناب امیر
علیه السلام سردار و علم با او بود و همه این فتوح بدست او ذکر ازواج آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم سوای ام المومنین خدیجه کبری زن نکاحی عقید دایم داشت عایشه ملقب
بحمیرا در کم سنی معشوقه آنحضرت میدانند و عشقبازی با او میکرد و به بستر مبارک بر میداشت
و بر بلندی رفته او را سیر میفرمود و حفصه و ام حبیبه و سوده و ام سلمه علیهن السلام و اینها پنجزن
از قریشند و صفیه بنت حیی بن اخطب نضریه خیبریه و میمونه هلالیه و زینب بنت جحش اسدیه

وجویریه بنت حارث مصطلقیه ذکر [illegible] قاسم وفاطمه ورقیه وزینب
از خدیجه کبری وبقول متروک رقیه وزینب از شوهر سابق بودند وابراهیم از ماریه قبطیه
وگویند هر سه پسر دیگر طیب وطاهر ونزد بعضی لقب ابراهیم طیب ومتوف بر سر خواندگی
زید بنت حارثه واسامه بن زید ذکر [illegible] سنگسب که هر نزد اعراب
طرس نام دارد ومتحرر شیء خوب میکشید ولزار اسبی بر او سبقت نمیگرفت مگر
از رفتار میماند وبقول اسپیها الغوس وطرر ولحیف از زین سادر حوزند که چیز لحاف
در هم میچیدند ودر دیدیه تمیم داری وابد بشتر اسپ باتفاق ناصر وعامه است واسپ
ابلق وفرالعقاب وخدالهمه ومرتجز وسرحان ویعصوب وکرواد بم وضرا بجناح دلدل
اهدا [illegible] وزیر ووصی وصاحب سردار ودامار ومعین ویاور وصاحب علم
وسر مهاجر وانصار وامیر الامرا آنحضرت بمقدار حیدر کرار غیر فرار بود وحضرت جعفر طیار
وعباس وفضل وعبد الله وعقیل وعبید وسلمان ومقداد وابو ذر وعمار وعبد الله
بن مسعود وبابر انصار وسعد معاذ وسعد عباده وخزیمه ذو الشهادتین وجبیر مطعم
وعثمان مظعون

وعثمان مطعون وحنظله غسیل الملائکه وحذیفه ایمان وابو سعید خدری وابو ایوب
وابو الهیثم بن التیهان وسهل بن حنیف وزید بن حارثه واسامه سلام الله علیهم اجمعین
ثلثه وطلحه وزبیر وسعد وسعید وابی
عبیده وسالم ومغیره وعمرو عاص وخالد ولید وابو هریره ومعاویه وابو سفیان
وعبد الرحمن در ایام نبوت مکه معظمه ومدینه مشرفه
فتح شد وولایت یمن وحجاز ونجد وتهامه وصحار وعمان وقطیف ولحا
وحجاز وتمام بادیه وکران وخیبر وقلاع آن بامر صافات او وکلی قبایل عرب
وولایت بحرین وتوابع آن وبعضی مواضع شام وطایف وکوینده جنبذ عامل
وجزایر موصوف هم ودر سنه پنج وششم هجرت بقول بعضی مامور شده به ارسال نامه
به ملوک وسلاطین عالم ودعوت آنها باسلام اول نامه بهرقل قیصر روم
که او خفیه اسلام آورد ولیکن برادرش بزهر کشت دیگر نامه بملک شام داد او عذر
واسیر وچیز چند هدیه فرستاد وتوفیق اسلام نیافت ونامه بأصحمه نجاشی حبشه

او مسلمان شد و اسیر و ولد با تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام
بحبشه وفات کرد خبر بنبی در مدینه خبر فوت او با آنحضرت صلعم داد بر او نماز گذارد
و با عجاز زمین حبشه مرتفع شد و جنازهٔ او را دید و از اینجا است که سنیان نماز
جماعت در کوچها و بازارها در پشت دیوارها میکنند و امام در میان مسجد یا هر جا که
باشد دیوار و حایل میان خود و امام مبطل نمیدانند اگرچه بعد مسافت باشد
و نامهٔ بخسرو پرویز ملک عجم بدست عبد الله حذافه بانین مضمون فرستاد بسم الله الرحمن
الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم الذی ارسلنی بالحق بشیرا و نذیرا الی
قوم علیهم السفه و سلب عقولهم من یهدی الله فلا یضل له و من
یضلل فلا هادی له و الله بصیر بالعباد اما بعد فاسلم تسلم و ایذن
بحرب من الله و رسوله و لن تجدهما و آن بدبخت مسلمان نشد و نامهٔ
آنحضرت صلعم پاره نمود و در آب انداخت برو معروف بقراسو حوالی کرمانشاهان و
در کنار ابنج در وادی

در کنار این در دامن کوه پستون یا کوه طاق بطاق حصار شهر ارمنیه یا شهر ستمکاران
مقر سلطنت آن پدر سعادت و حرفش انکه چرا آنحضرت صلعم نام خود را مقدم بر نام
من نوشت و در جواب نامه مشتمل فاک در کیسه فرستاد چون قاصد آن فاک را آورد حضرت
مرحوم تبسم خوب است فاک ولایت او بدست من آید آخر چنین شد و بعد آنحضرت
ولایت عجم و شام و روم و هند و ایران و توران بر لشکر اسلام مفتوح شد و نامه بملک
یمن رفت او هم مسلمان شد و ولایت یمن بملازمان آنحضرت واگذاشت و نامه بحریز
و قطیف و الحصا و جبر عامل آنها مسلمان شدند و خراج هر ساله بحریز و قطیف پذیرفتند
امیر المؤمنین علیه السلام هم کاتب و حرف و ضابط و خازن
قرآن بود حضرت صلعم خط و سواد نداشت و مامور بنوشتن و خواندن نبود و قبل از اوقات
عثمان هم کاتب بود و ابی بن کعب و عبد الله بن سرح هر آخر معزول گردید و او را لعنت و طرد
نمود و او تحریف آیات و کم و زیاد میکرد مثل غفور رحیم را غفور حلیم نوشت
و تبدیل آیات میکرد [illegible] سیدهٔ زنان عالم فاطمهٔ زهرا علیها السلام

زوجه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و رقیه خانه عثمان و زمینگیر خانه ابی العاص بن
ربیع عثمان رقیه را شبها کتک زدی و ابی العاص فوشیه خطیه زمینگیر نمودی و ستمهای از ایشان
بر عثمان و اهل التوریه میکردند و سبب شبهای رقیه آن بود که رسول خدا مغیره بن العاص
عم عثمان را طرید نمود و خدا و پیغمبر لعنش نمود و فرمود هر کس مغیره بن العاص را نگاه دارد
با آب و نوشته و شتر دهند دایا او را لعنت کند و عثمان او را در خانه نگاه داشت
و چند بار التماس او را نمود قبول نفرمودند عثمان آب و شتر باو داد و از مدینه بیرون کرد
قدری راه رفت شتر او مرد پیاده بر آمد افتاد نعلین او پاره شد و پاهای او مجروح شد و از
رفتار عاجز شدند حکم الهی در زیر درخت خاری افتاد جبرئیل علیه السلام رسول خدا صلعم را
خبر داد و آنحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عمار را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان
چند اعتقاد به وحی نداشت بهانه کرد رقیه را بسیار زد و گفت تو به پدرت خبر کردی فرمود
مغیره را کشتند و با کنیز رقیه و طرکرد رقیه به پدر بزرگوار پیغام فرستاد که عثمان مرا
آنحضرت صلعم امیر علیه السلام را فرستاد برود دختر عمت را بیاورد امیر علیه السلام شمشیر خود را
بر میان بست و رفت

برهنه کرد آمد و رقیه را کنار پیغمبر صلعم آورد و پیغمبر هفت بار یا ثه بار بر عثمان نفرید کردند
و فرمودند مر عثمان تو را کشت خدا او را بکشد و بعد از هر روز رقیه از آن درد و الم
به رحمت الهی رسید و زینب و رقیه هر دو در مدینه بحیات پیغمبر صلعم وفات کردند و حضرت
فاطمهٔ زهرا بعد از وفات آنحضرت از ضرب عمر و فاس یافت و قاسم در مکه پیش از بعثت
وفات یافت لهذا لکم یا بنی القاسم هو و ابراهیم در مدینه مشرفه علیه و علیهم السلام
جناب ابو طالب علیه السلام اسلام خود را از کفار و برادران مخفی میداشت
برای مصلحتی چنانچه مؤمن آل فرعون نیز در امت او ایمان خود از فرعون و قبطیان
مرپوشید چنین ابو طالب به سفر حبشه رفته لهو ما هو و تمام لهو بلغت حبش و مکرر کلمهٔ طیبه
میگفت بنحویکه کسی نفهمد اسدن لصافاتا لا اله الا الله اشهد مخلصا لا اله
الا الله و اکثر کفار ایذی نمی فهمیدند و رفاعه از آباء خود نقل میکند که نقش نگین ابو طالب
رضیت بالله ربا و بابن اخی نبیا و بابنی علی وصیا و سنیان در اسلام او
شک دارند و دیگر حمزهٔ سید الشهداء در جنگ احد به ضربت وحشی شهید شد و اول تسبیح

در اسلام از خاک قبر او بلوح فاطمه علیها السلام مشروح و سه دانه خام ساخت به بندد ریسمان
کبود و قبر آنجنان در اندراست کوهی در حوالی مدینه و قبر ابیطالب در مکه به سبک عام او و خدیجه
کبری فوت شدند و پیغمبر به فوتش از مکه بهجرت به مدینه فرمود و تاریخ بهجری مقرر شد دیگر عباسی
از طلقاء بدر و جد خلفای عباسیه و قبر او در بقیع دیگر عبد العزی ابو لهب ایمان نیاورد
و بازنشر ام جمیل بنت حرب حمالة الحطب و نزول تبت در کفر او در مکه نازل گشت
و اینز چهار عم ایام نبوی سیدیافتند و عمان حمزه صفیه ام زبیر و عاتکه
سلمان فارسی روزبه از شیراز یا از دولاب حی اصفهان بعد اسلام او مکنی بابو عبد الله
و مستر به سلمان و اینکه قلندران گویند آلت تناسلی نداشت کذب است بلکه زن نبود
عبد الله نام داشت پیغمبر صلعم او را آزاد ساخت و از مکمل مؤمنان و بزرگان است
بعد امیر المؤمنین و اولادش صلوات الله علیهم اجمعین و در صحابه کسی از سلمان فاضلتر نیست
و سنیانهم بر فضل او متفق اند پیغمبر صلعم درشان او فرمود السلمان منا اهل البیت
و نیز للسلمان منی فرمود از سخنان او روز سقیفه بمعاندین امیر المؤمنین علیه السلام

قال ... لما اجمعت الصحابة على السلمان
الفارسي يوم السقيفة فقالوا يا ابا عبد الله ان لك سنك و دينك
وعلمك وصحبتك من رسول الله فقل في هذا الامر قولا لا يخلد عنك
فقال بالفارسية كويم اكر شنويد عمل عليهم فقالوا ما ضعت يا ابا عبد الله
فقال بالفارسية كفتم اكر بكار بريد الشايقوك ... ما كنت احسبك ان الامر
منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابي الحسن اليس اول من صلى
بقبيلته واعلم الناس القول بالاحكام والسنن ما فيهم من
صنوف الفضل بجمعها وليس في القوم ما فيه من الحسن وسلمان
وسالم ومقداد وعمار وصهيب ونيز زيد از عظماء مؤمنان بوده است وابو صالح ديلمي
وبسيرة اهل مكه باعتبار فتح آن عنوة وسايير مواضع مفتوح العنوه از بندكان آنحضرت
بوده ... آن بطور هر كز محتلم نشد وآب دهنى
وبلغم وكثافت دهن نداشت وخميازه و كمان كشش نميكرد ومدفوع او از مشك خوشبو

واز آن سا کسی ندید زمین می بلعید واز رو وعقب میدید در روز نم ودر شب وبهر طرف
رو می آورد یکماه رعب و هراس او بدلها می افتاد و سایه نداشت وابری همیشه بر سر او می ایستاد
وبحرکت حرکت میکرد و بر زمین صلب و سنگ نقش قدم مبارک می نشست و در زمین
نرم و ریگ اثر پا نداشت و کسی از بنی آدم در حرب با او مقاومت نمی توانست و بقوة
با او برابری نداشت قول او در خواب بیداری بود و سخن همه در خواب می شنیدند و هرگز قهقهه
نکرد و تبسم می نمود و در بازار با چیزی نمی خورد و سر و پا برهنه راه می رفت و تند خوئی و درشتی
و غلظت نمیکرد و با خلق و عبوس نداشت و تواضع و فروتنی می نمود و اغنیا و فقراء نزد او
یکسان بودند و رعایت مالداران بدنیاء او نمیکرد و هر صدقه که بدست او می آمد بفقراء و مساکین
میداد اندکی به بسیار ملق و مؤنت عیال بر میداشت و غلام بود بر امت آنحضرت سلام
یا کنیت تنها یاد کنند بلکه یا نبی الله و یا رسول الله و یا نبی الله گویند و آنحضرت هرگز نعره نزد
و صدا بلند نکرد و دنیا و جاه نطلبید و نه بآن غم کرد و همیشه در غم مؤمنان و امت عاصی بود
و اکثر روزه بود و در بلاء و سختیها و آزار دشمنان و منافقان و عصاة امت صبر نمود
و عذار قوم از خدا

وعذاب قیام از خدا نخواست وقیام لیل و وتر و اضحیه بر او واجب نبود نه بر امت و حرام نبود
بر او و بر بنی هاشم صدقه و زکوٰة واجب و حلال نبود بر او روزه و نه زن بعقد دوام
مجتمعة بخلاف امت و زنان او بمنزلهٔ مادران مؤمنان امت باشند و حرام بود بر
مؤمنان نکاح آنها و حجاب زنان از مردان در زمان آنحضرت بهم سید ظاهر ادرام ساقط
نبود و جایز بود بر زنان بی شوهر شوهر کردن با او بیمهر بنه نماینده مثل زینب بنت جحش و حلال بود
باو تجیر زنان خود با او باشند و آزار ندهند یا جدا شوند از بی کار خود روند و حرام بود
بر او عقد کنیزان و استبدال نساء باو روا بود و غنایم دار الحرب و جزیه ذمیان و خمس اموال
بنی آدم بر آن حضرت حلال بود بخلاف انبیاء سابق و با و جود آن حق ضیافت میرفت و
بقبیله های مؤمنان داخل میشد و ضیافت میکرد هر چند چیزی کم داشت و بر دار کوشش بی
بالان سوار میشد و بر روی خاک با فقرا و غلامان خود چیزی خورد و بدیدن درویشان میرفت
مخصوصاً فقراء طبقهٔ اصحاب و بوی خوش دوست میداشت و عطر میمالید و ریحانیت و شال پوشش میکرد و
دشنام بکسی نمیداد و نفرین عصاة و متمردین امت نکرد و در سلام سبقت میکرد فرمود

اطفال و زنان و در عرب و بهر جا می تشریف میبرد هر کس بعد از معرفت به آن سالار میرفت
میدانست حضرت از آن سالار رفته اند و از تحفه و هدیه به صحابه نصیبی میدادند و در هر امر
عظیم برای الفت و شرف مشورت از صحابه میکردند و هرگز مربع ننشست و پا بر پا نینداخت
و بر روی بندگان می نشست و چیزی میخورد و مؤمنان را هدیه میداشت و مناجات
با حقتعالی بسیار میکرد و اکثر شبها بمقبرهٔ بقیع و سایر مقابر میرفت و آمرزش مؤمنین
و مؤمنات میخواست و موضع خاص مناجات آنحضرت سلام جبهی فاران بود و قریب مکه و اشرف
جبال دنیا است و هر پیغمبری موضع خاص مناجات داشتند چنانچه موسی علیه السلام در جبهی طور
و عیسی علیه السلام در جبهی ساعیر مناجات میکردند و آنحضرت در ایام نبوت با امیر المؤمنین علیه السلام
و قلیلی از مؤمنان با چندهزار هزار سر کشر عرب و عظماء قریش مجادله و مقاتله کرد و بنصر حق
بر آنها غالب آمد و سیصد و شصت بتان قریش الهیهٔ آنها را شکست و دین باطل
آنها را برطرف نمود و کراهت مشرکان [illegible] لات و منات و جهبی و عزی و سواع
و وقد و یغوث و یعوق و نسر و طاغوت و یک و اساف و نائله و جبت و طاغوت

وضع و وزن

وصنم ووثن ولات بت تقیف بود یا از قریش وعزی از غطفان ومناة
از هذیل وضراء وود از کلب وسواع از همدان ویغوث از بنی مذحج ویعوق بعون
از مراد ونسر از حمیر وطایر این صورت تورید باطل وسر از عزی بمعنی واساف ونایله صورت
زن ومرد بی در صفا ومروه وصنم از روغن وعسل بود اینجا خیف در قحط او را شکستند
وخوردند [illegible] مذهب قریش آن بود که عبادت
سیصد وشصت بت میکردند وبعض آنها عبادت کواکب هم میکردند مثل شعر اول
واینها میان را شفیع وواسطه میان خالق وخلایق میدانستند وبعض آنها این
اصنام را شریک میدانستند بلکه بعض آنها را خدایان خود میدانستند ودر طواف هم
زن ومرد عریان طواف میکردند وزنان آنها بر هنه در طواف بر روی شوهران پایان
به چهار دست وپا شوط میکردند وخوردن حیوانات مرده حلال میدانستند واعتقاد
آنها این بود که ملایکه دختران خدایند وقرآن اساطیر اولین یعنی از کتابهای پیشینگان
سریانی وعبرانی بود رسول خدا صلعم او را عربی کرد واستخاره بازلام میکردند ونکاح زن

پدر و دختر به برادر حلال میدانستند و وطی با آنها میکردند و زن برادری را میبردند بی
نکاح مال برادر دیگر بود اگر چند برادر بودند در تصرف بزرگترین بودند و دختر خواهر و جمع
اختین و شراب و قمار را حلال میدانستند و چند کس را به عوض یک کس قصاص میکردند
و اگر پدری پسری میکرد پسر او را هم در عوض مقتول میکشتند و اگر آن پسر صغیر بود منتظر میکردند
و اعتقاد بمعاد و حشر و قیامت و به بعض از انبیاء نداشتند و نکاح شغار جایز
میدانستند و جمع اختین مع للامتهات جایز بود و وزن باظهار حرام ابد بود و
آنحضرت صلعم چنین دینی را برطرف ساخت [illegible]
عتبه و شیبه و صخر بن حرب و ابوالحکم ابوجهل
و ولید مغیره بن ابی العاص و عاص و ابی سفیان و ولید بن عتبه بن ربیعه نام معاویه و هند
بنت عتبه زوجه ابوسفیان و ابی لهب و حمالة الحطب زوجه او و عمام بن سعید بن ابی العاص
و طعیمه بن عدی بن نوفل این جماعت رؤسای اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش
نوفل بن خویلد بود و زمعه بن الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث بن کلده بن عبد الدار
[illegible] ابن انعم

که مکرر آنملعون از عجم حکایات ملوک کیان و پهلوانان کبران نویسانید امیطلبید و میگفت
محمد سلم قصه و حکایت یاران گذشته نقل میکند و انا احدث بحدیث دستم
واسفندیار و بهمن و افراسیاب برا عراب میخواند و مردم لا متفرق میگشتند و این
قسم مردم بسیار اند [illegible] در قصه قتل آنحضرت و در
برگشتن از حجة الوداع در منی بر تنی ده یا پانزده کس گفتند و انداختند در شعب حضرت رم کنیم
و نه نفر بودند از قریش ثلثه و طلحه و عبد الرحمن و سعد و ابو عبیده و معاویه و عمرو عاص و از غیر
قریش پنج نفر بودند ابو موسی مغیره و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری و دیگر
از معاندین [illegible] در قصه مردن پیغمبر صلعم در صورت پیغمبر صلعم مسیلمه کذاب
در عرب او را رحمان الیمامه میگفتند و یمامه ناحیه میان حجاز و یمن بهترین ولایات عرب
بمحصولات مسیلمه در حیات پیغمبر صلعم مدعی نبوت شد بسی طرق با و کردند و معجزه طلبیدند
تخم مرغ در سر کرده خیسانید و در شیشه تنگ کرد و جمعی از بنی حنیفه بوسی کردند و آن ملعون خط
به رسول خدا صلعم نوشت از مسیلمه رسول خدا به محمد رسول خدا صلعم سلام علیک اما بعد

مرد در امر دنیا با تو شریکم و در پیغمبری ما را نیمه دنیا است و قریش را نیمه اما قریش بسیار بی‌حیا
میکنند و خانها را غارت میکنند و خلق الله را میکشند با وجود این سوگند یکو یا نهاکه نکال خصم
باشند حضرت صلعم در جواب نوشتند که ملک از خداست بهر که را از عباد خود خواهد میدهد
و گویند مسیلمه کبوتری پر بر بدی دید گفت چرا عذاب مخلوق خدا کنی اید اگر حقا از پیغمبری غیر بر پدران
خواستی در او پر نیافریدی و نعوذ بالله بر شما حرام کردم بعضی گفتند از خدا یتعالی درخواه تا پر او را
بر آورد گفت اگر خواهم میطلبم و اگر درخواهم خدا پر او را بر آورد و به پرواز آید بعضی ایمان در می آورند
گفتند با گفت با من با بیض خانه در آیید تا کبوتر بر آورم و به پرواز آید چون با کبوتر بخلوت رفت
پرهای چند همراه داشت بجای پرهای او نشانید و بیرون آورده کبوتر را سر داد کبوتر پرواز
نمود جمعی باو ایمان آوردند و گویند در شبی با مرآمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته نزد من
می آید و بر سر آن فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید در برق و صاعقه او را میگیرد
بر صورتی از کاغذ با پاوبال و دم جلاجل بست و سر داد باد آنرا بهوا برد و صدای جلاجل عالم را گرفت
مردم آنصورت را از دور میدیدند و صدای جلاجل می شنیدند و از ترس صاعقه بخانها میگریختند
گویند چون او را الزام

کوید چنین سورۃ والذاریات شنید کفت نیز متمم این نازل شد والذرعات ذرعا فالحاصدات
حصدا فالطاحنات طحنا فالخابزات خبزا فالاکلات اکلا و چنین سورۃ
فیل را شنید کفت بس نیز متمم این آمد الفیل ما الفیل وما ادراک ما الفیل له
ذنب وثیل وخرطوم طویل و در برابر سورۃ کوثر کفت انا اعطیناک الجاهر فصل
لربک وهاجرات شانیک هو الکافر و بعهد خلیفه اول خالد او را کشت
دعوی نبوت از آسمان بزمین فرو آمد یا ضفدع
یا ضفدع نقی نقی بکم بین لا الشارب بمعین ولا الماء مکدرین اعلاک
فی الماء واسفلک فی الطین و در غارت اسد یمامه را کفت خدا این سورۃ را فرستاد
واز عذاب منیر اسد کذشته والذئب آلا طحم والجزع الا لازم ما هلکفت اسد
و در عوض والذاریات کفت والمرزعات زرعا والذاریات قمحا والثاردات
ثردا وهاللہ و وسما ولقد فضلتم اهل الحضر علی کل قوم ما افضلکم
اهل الدین ما اصفئکم فاصفیه والمعصر فارده والباغی فناده ونیز

قد افلح من تزکی وذکر فصلی قد افلح من هتم فی صلاته واخرج الواجب من زکواته
ومن مکرم واطعم المسکین فی محل اکله واجتنب الرجس فیغعا له
بتوسل فی نقوده وشانه ودر عوض والسماء ذات البروج گفت والسماء
ذات البروج والارض ذات الرجوع وانحیل ذات الشروج والنسأ
ذات الفروج نحن علیها بموج بین اللوی والفلوج معجز
بسیار است از آن جمله قرآن در میان است وباوجود امیت وبیسوادی خطوط ولغت
انبیاء سابق ولغات متفرقه بنی آدم همه را میداند است ونزول کتابها از آسمانی بهمه را
بی انحراف در خاطر داشت واز معجزات شق شمس وشق القمر وتکلم بزغاله مسموم وبکفار
نمودن آیات نوح علیه السلام از طوفان وآیات ابراهیم علیه السلام از آتش واحیاء طیور
وآیات موسی علیه السلام از ید وبیضا وعصا واژدها وآیات عیسی علیه السلام از مرده زنده کردن و
آب جوشیدن از میان حجر انگشت وتکلم سنگریزه بدست او وخمیدن اشجار بهر طرف
حرکت میفرمود واخبار حالات آینده وشدائد اهل بیت خود وشیعه ایشان واز بیداد صحابه

وخروج بنی امیه وخلافت بنی عباس وخروج خوارج نهروان وحرب معاویه وناکثین در بصره وشکر
کشی عایشه واذیات وآزار مؤمنان که رسید ومیرسد تا قیامت علماء وقضیه آن
عبد الله بن عباس وابو سعید مذری وحذیفه یمان وسهل ساعدی وابی بن کعب
وابن زبیر وجابر انصاری وابو ذر غفاری وزید ارقم وبراء غازب وبابر سمره وسدس
وشعبی ومجاهد وعطا وسعید مسیب وابو ایوب وابو هریره وانس وسعد وعمرو عاص
وعمار وخزیمه وام المؤمنین ام سلمه وعایشه وجماعه ومعین انکه کجا جمعی از آنها مؤمنی
وباقی منافق حدیثان [illegible] در بیعت اقدام اشراف مدینه صد از ده
نفر بیعت کردند سعد بن عباده رضی الله عنه حضرت او را بهدایت اهل مدینه فرستاد واسعد بن
زراره وسعد بن ربیع وسعد بن خیثمه ومنذر بن عمرو وعبد الله بن رواحه وبراء بن معرور
بروایت ابن ابو یعلی الموصلی در محل قبا بجوار آش کده خرده بجوار شکم او روان شد وخود را بخشکی
وبه آب از آله نجاست نمود وآیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین در شان
او آمد ودر مدینه فرو شد ووصیت کرد روی او را بمکه بسوی آنحضرت معلوم کند واین سنت

در امت جاری شد و اوّل کس بود ثلث مال خود را وصیت کرد و در امت سنت شد و از آن روز
سنت شد که کسان در قبر و واجب ست بر روی مرده بکعبه نمودن و ابو الهیثم بن تیهان و اسعد
بن حصین و رافع بن مالک و اسعد اصغر انها و ابو ایوب و خزیمه اوّل کس بود از انصار که
با پیغمبر صلعم بیعت کرد در شب عقبه و پیش از واقعه بدر سنه احدی بهجرت وفات یافت
و سعد عباده باعوان و انصار نخوبه ابی بکر بیعت کرد و در عهد عمر فرار نمود و بشام رفت و مغیره
بن شعبه با عمر او را کشت و تهمت خمر کردند بر بستند و از جهت شعری ساختند و سعد معاذ
بمدینه فوت شد و حضرت صلعم با برهنه از عقب جنازه او رفت و ابو الهیثم آن بود در روز
سقیفه بنی ساعده با یازده نفر از بزرگان صحابه رفیق شد ابو بکر را از منبر بزیر آوردند و بکشتند او نیز
بمدینه فوت شد بیان با حضور نمود و اوّل کس از [illegible] خدیجه کبری علیها السلام بود و اوّل
از مرد آن عالم که ایمان آورد علی ولی الله علیه السلام در ده سالگی یا [illegible] از ده سالگی پسر
ابی طالب علیه السلام پسر جعفر طیار و جبیر پسر در خانه خدیجه بر حضرت صلعم نازل شد و اوّل جمعی
خفیه ایمان آوردند پس علانیه اظهار اسلام نمودند و هیچ امر و نهی و حلال و حرام بدو
و نزول جبرئیل بزمین

ونزول جبرئیل بمبشر نبی واز بیشتر خوبیزی نمرفوعه جبرئیل ومیکائیل علیهما السلام اسم عجم اند معرب جبر
بسریانی بمعنی عبد وایل بمعنی الله ومیک بمعنی عبد پس بمعنی جبرئیل عبد الله ودر جبرئیل شش لغت است
جبرائیل جرایل جربل جبریل جبریر جرال ومیکائیل میکایل ومیکال ولغت انصار جبرئیل کبریل است
ودر لغت نحوسی سر وشش بمعنی جبرئیل وبشیر میکائیل اسمان عزرائیل علیه السلام [illegible]
روز دوشنبه بیست وشتم صفر سنه یازدهم از هجرت در شصت وسه سالگی وقبل از نبوت تجارت
به شام رفته دیگر بصنعتی وپیشه در حرفتی مشغول نبود مرقد منور شریف بمدینه مشرفه علی الف الف الثناء
والتحیه ونام سابق اویرب طوجائی مختصر طوبانه آباء آن اسعد حمیر بن ابی ایوب است
از تبایعه یمن طوبن ابلد بن حمیر از اعاظم ملوک یمن وکوبند تبع الاکبر اسعد است جامه
کعبه از ابریشم سیاه اند مخترعات اویست سابق از لیف خرما طو واسعد سعید بمشیره فهو بمعنی
عدنان جد حضرت صلعم داده بمقصد سیاحت قبل از نبوت وظهور آنحضرت صلعم اسعد بن ابی ایوب
بوی ایمان آورد واو پادشاه شجاع وعادل ومؤمن طیب بطریقه موسی علیه السلام اوصاف ستوده
وبه روایت دیگر اسعد آنحضرت را در خواب دید وبا او ایمان آورد وبقوم یا دانایان وبزرگان

باو گفتند چون این زمان هجرت گاه حضرت رسالت صلعم خواهد بود ایمان بیاورد و تصدیق نبوت
و بنای او بزرگ شود و بقولی آنکه اسعد بخراعی آمد چشمهایش بیرون آمد توبه کرد خدا او را شفا بخشید
و یکجفت جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی به اقرار بنوت نوشت و ایمان بآنحضرت صلعم
آورد و به پیره زنی سپرد و وصیت نمود که این کاغذ را بدست آنحضرت رسانند تا آخر
کاغذ بآنحضرت رسید و او را دعای خیر فرمود و برادر کفت در این اقوال مذکور ضعف سند
و روئی اندک تأمل است وقایع بعد از وفات [illegible] صلعم چنین حضرت صلعم به رواست
زهر یهود به از بزغاله بریان در خیبر تناول آن بر وضر رضوان خواهید و همه قوم او مرتد شدند
و چهار صد هزار صحابهٔ او از دین برگشتند الا قلیلا و چنین هر امتی بعد پیغمبر خود اکثر از دین برمیگشتند
و کافر میشدند این امت نیز متابعت امم سابقه طابق النعل بالنعل آمد بنحو رجع القهقری
به کفر اصلی خود برگشتند و کوساله پرستی نمودند چنانکه شصت هزار کس و به قولی بهفتصد
بعوض هر یهودی صد هزار کس از بنی اسرائیل در تیه بیابان سین در برابر چهار فاران کوساله
سامری را پرستیدند و بقولی سامری از کرمان بود نه از بنی اسرائیل مکرر از ده هزار کس از
سبعة الاول الکواکب

سبط لاوی را کوساله پرستیدند و عزازیل ملعون قوم موسی علیه السلام را به هفتاد و یک فرقه کرد یکی
ناجی و باقی هالک و قوم عیسی علیه السلام را به هفتاد و دو فرقه نمود یکی ناجی و باقی هالک و امت حضرت صلعم
به هفتاد و سه فرقه نمود یکی ناجی و باقی هالک و هر مذهبی چند شعبه شدند و علت خرابی دین و اصل
هلاک امت منع عمر از نوشتن وصیت پیغمبر صلعم و غصب خلافت امیر المؤمنین علیه السلام
بود عمر باغوای او بیعت اول نمودند و فرقه ناجیه امت طایفهٔ جلیل اثنی عشریه
اند کثر الله امثالهم و آنها را شیعه و امامیه گویند و خصم را رافضی گویند و شیعه یازده
فرقه دیگر شدند و همه هالک اند کیسانیه و زیدیه و باروندی و فارسی و اسمعیلیه و واقفیه
واطوسی و واقفی و افطحی و سبائیه و غلاة دیگر از فرقهٔ هالکه اهل سنت اند و در اصول
و مذهب دارند معتزله و اشاعره و معتزله را سیزده فرقه اند و اصلیه اند یکی نظامیه جاحظیه
حایطیه بشریه معمریه مردار یه ثمامیه خیاطیه جبائیه هاشمیه و هشامیه و از مشاهیر فضلاء
مروج این مذهب حافظ و ابو الهذیل علاف و ابراهیم النظام و واصل بن عطا و احمر بن
حایط و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد سلمی و ابو موسی عیسی الملقب بمردار راهب معتزله و ثمامه بن

اثرسی و هشام بن عمر الفوطی و ابو الحسین بن عمر و الخیاط استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد
ابو الحسن اشعری و پسر خود ابو هاشم عبد السلام و ابو الحسن بصری و قاضی عبد الجبار و رمانی
نحوی و ابو علی فارسی و قاضی القضات ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی اصول
و فروع با امامیه موافق است و اشاعره و معتزله یکدیگر را ملعون میدانند و غالب معتزله در فروع
حنفی مذهب شده و اشاعره شافعی اند و بیشتر قدریه و حنابله حشویه و از بزرگان معتزله
صاحب بن عباد و زمخشری و قراء نحوی و سیرافی اند و اشاعره نیز در اصول پراکنده فرقه اند مشبهه
و مجسمه و قدریه و جبریه و مشبهه و وعیدیه و تناسخیه و ناصبیه و معطله و عوفیه و کرامیه و مرجیه و ایمه آنها فخر رازی
و ابو اسحاق ثعلبی و بیضاوی و عیاضی و زمخشری و ابن حجر ناصبی و تفتازانی و واحدی واقعی اند و در فروع
اشاعره و زیدیه و جارودیه و ناصبیه چهار مذهب شده اند اوقاف حنفی منسوب به ابو حنیفه نعمان بن ثابت
کوفی مولازاده کابلی امام اعظم اهل سنت مقبور در بغداد و شافعی منسوب به محمد بن ادریس
شافعی مدفون به ارض مصر و مالکی به مالک بن انس بن مالک و حنابله به عبد الله ابن احمد حنبل
شیبانی و طایفه از اهل سنت در فروع تابع داود بن علی اصفهانی شده اند و رواج کفر و راز
مذهب باطل طایفه نامبرده

مذهب باطل طایفه ناکثین اصحاب طلحه و زبیر اند و ازقاسطین اصحاب معاویه و مارقین
خوارج هفده فرقه مرور یه ازراقیه اباضیه و بکدات و غیریه و عتابیه و یونسیه و ناصیه و مرتیه
و غیلانیه و عجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفوریه و صحاکیه و بنی شیبل و ابتریه و اما مذاهب
مبتدعه متفرقه زیریه اند و مفوضه و جهمیه و ضراریه و سبابیه و شیریقیه و شامیه و ابو سلمیه
و حفصیه و اخنسیه و شمراضیه و معدیه و حاذقیه و میمونه و اسیان و اسمعیلیه از شیعه شش فرقه
اند صباحیه و باطنیه و ناصریه و قرامیه و بابکیه و مفضعیه و رشیدیه و بعض هفتم گرفته و غلات
پنج فرقه اند و از فرق ضاله نجاریه و عباسیه و محکمیه و ملاحیه اند و صوفیه سنی و سی فرقه اند
مشهور و اصلیه و صولیه و اتحادیه و عشاقیه و نظریه و نوریه و ورزاقیه و شمراخیه و ملامنیه و
سلیمانیه و وصدتوجودیه و یزیدیه و از اسمعیلیه اند و ابدالعوجانیه و ابدالعمیائیه غرض مذاهب
بسیار است ذکر شش طول میخواهد طالب تفصیل اقوال و وجوه فهای این مذاهب رجوع به تصریح العلوم
سید مرتضی رازی نماید یا به ملل و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی اشعری تفصیل مقالات آنها
دارد تتمه بعد از بیان مذاهب متفرقه امید است قدری از احوال سابقه باقیه

چنانست دعوی اینها بیان می نماید اگر خاصیان غصب نمیکردند این مذاهب طرف نمیشد
صابئین جماعت عبادکنجوم مقرره بصانع و بعض انبیاء و بقولی دینی ندارند میانه یهود و مجوس اند
و بقولی زبور خوانند و بقولی دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله آنها مهب جنوب
کوهی است در نصف النهار بانطرف می ایستند و بقولی بر دین نوح علیه السلام اند و بقولی
اهل دینند در جزیره از جزایر موصل قایل لا اله الا الله و موحد بر سول خدا صلعم و بقولی تا بقیه
از اهل کتاب اند و فقهاء اجازه داده اند در جزیه از آنها می تولد کرمت و مولانا محمد باقر علیه الرحمه
فرموده بر مطلق کوکبپرستان از آفتاب و ماه و شعری و سهیل صابئین و الله اعلم نهاد قیه
مشهور آنست که این طایفه متمسک بشریعتی نشده بقدم حدوث عالم قایلند و در
کتاب مجمع گفته در زنادقه قومی از مجوس اند موالبهن و بقولی زندیق ماخوذ از زند و زند
کتاب پهلوی است از زردشت و بقولی قومی اند از اصحاب عبدالله سبا در اسلام بهمرسیده
و این عبدالله خلق را بطلب خون عثمان بر انگیخت و جهال شیعه را گمراه کرد و خدائی علی علیه السلام
قایل شدند و در مفاتیح العلوم گویند زنادقه طایفه اند از ثنویه مجوس و در قاموس از
اصمعی آنکه زندیق

اصعمی انکه زندیق معرب است از زن دینی از امت حضرت موسی علیه السلام

از فرق مشهور آنها قبطی و سامری و یهودی و اسرائیلی و بلعمی و عزیری و اقوی و جالوتی

اند و اکثر ایشان بعضی انبیاء علیهم السلام قایل اند و حضرت عزیر را پسر خدا علیه السلام

پسر خدا میدانند و حضرت شعیب علیه السلام را کافر میگویند معاذ الله حضرت لوط

علیه السلام با دختر خود میکوید و یعقوب را پسر یعقوب علیه السلام با عروس خود جماع کرد و حضرت یوسف علیه السلام

سجده بت کرد و زلیخا بخانه او بت پرستی تعلیم او میکرد و هیچ نمیگفت و هرون علیه السلام

باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله پرست کرد و گویند چون عزرائیل علیه السلام به قبض

روح موسی علیه السلام آمد آنحضرت تورات می نوشت و قلم فولاد در دست داشت قلم را نهاد و

یک چشم عزرائیل علیه السلام را کور کرد هنوز کور یک چشم است و حضرت مریم و مسیح علیه السلام را

به زنا متهم میدارند و خدا را جسم میدانند و گویند حقیقتا دنیا را شش روز آفرید و روز هفتم

شنبه را بجهت یعنی شنبه در آسمان به پشت خوابید و پا بر پا گذاشت و از کوفت بر آمد

لهذا در شنبه کار حرام است و عدد انبیاء علیهم السلام یکصد و بیست و چهار هزار و بعضی از انبیا نگفته

قایلند پیغمبر نمیدانند و به نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قایل نیستند و نسبت پیغمبر موعود بهما علیه السلام میدهند و کفر زندقه آنها بسیار واضح بدین اختصار نموده شد اما در مسیح ناصری دهری در حوالی بیت المقدس و مراد عیسوی اند جمله از اصناری گویند معبود جوهریست از اقنوم ثلثه یعنی اصلی و سبب هر چیزی و عبارت از ظهور ذات باری تعالی است و وجود کلی از اوست و آب و این و روح القدس اشاره باو و مراد از اقنوم آب وجود است و اقنوم ابن علم و اقنوم روح حیات و اقنوم آب را قدیم میدانند و این کلمه ایست و اقنوم سیوم روح القدس گویند معلومات یا جوهر لطیف باعرض و نشاید در خدا عرض باشد لابد جوهر است و گویند نشاید از محل مرکب مرکب بلها لازم نجوهر بسیط باشد چنین حکمش درست نبود الا حی ناطق باشد پس واجب باشد در حی ناطق و عمدهٔ طوایف آنها سه فرقه اند ملکانیه در ثالث ثلثه یعنی خدا قایلند بیک ذات باریتعالی و هر نفر مستقل در خارج عیسی و مریم و باتحاد و حلول چنین میدانند و اکثر فرنگ و الیمان و اله ما و جاهر کار بکلیستان و مصر آن و لوتر آن دما سرو اسبانیه و بروت و اکلیس و لامان و دنکمارک بنیاد بر طریق رفته و تسطوریه عیسی علیه السلام را خدا میدانند و بعضی از خدا

و بعضی آنها را

وبعض آنها سلک ملکانیه دارند ونزد بعض روح او خدا وتمثل او بشر است ونزد بعض معنی
پسر خدا بودن آنکه خلق بوجود آن سلک نیابند وروح القدس آنکه دنیا باو زنده شود ودر وجود عبادت
عیسی علیه السلام گویند از بهر آنکه او واسطه است میان ما ولاهوت وگویند معنی آنکه روح
او خدا وتمثل او بشر است یکذات وشخص مثل عکس شخص در آینه وایشان بمذهب اصفهان وهمه
نصاری ایران وکرجستان وزنگیان از حبش وسودان وارمن وبلغار وشترخان ومکاب
واهل ولایت له وسکان سواحل بحر خزر جواد وشوت وقسطنه معموره بجنوب وسکنه قریب
ظلمای وبعض اهل داغستان وقوم جرزس وازناور وناوا هر نقاوسیسی اغنای است ویعقوبیه
اتحاد بذات بود لاهوت شد از ناسوت وایشان باطل است چه نزد آنها لاهوت جوهر بسیط
وناسوت مرکب است پس اتحاد صور نبندد که یکذات گردد شخص دارد والا لازم آید لاهوت
یا ناسوت مرکب شود وهیکل ساخت پس عیسی علیه السلام هر جوهر وهر اقنوم است وبعضی
یعقوبیه مصداق این قول اند وبعض گویند هر اتحاد آن بود کلمه در مسیح تاثیر کند چنانچه
تاثیر صورت در آئینه وفقهای وایشان طایفه مختار است عیسویان روم وبیت المقدس وایروان

از جوهر خود پیش یک وی در صنعت ذاتی باشد چنانچه عیسی علیه السلام از جوهر لاهوت بی شرکت
اولاد ذکور شد و انفصال عیسی علیه السلام از لاهوت آنکه پدر او اولی است از او و تعالی عن ذالک
و اینهمه بمذهب نصاری ترسایان و فرنگان قبرس و سیلان و اچ و جنگلی و داویان
و مکاسر و باشراجوق و قپستاق و سکنه رود اتل و کیزو پرتابل و اهل مغرب و سکندریه
و بیت المرزمان و اجداد چنگیز خان و بعضی ملوک مغولست و بقولیات تنکری نام ترکی واضع
این مذهب بطی در عهد چنگیز خان و چنگیز بعد اسلام او را کشت و اعتقاد همه نصاری آنکه انبیاء
علیهم السلام بکفاره ابوالبشر علیه السلام باکل گندم در نار طبع عیسی علیه السلام آمد و لکد زد و جهنم را
خراب کرد و ایشان را نجات داد و الا آن خراب است و اغسال و اصری و مطهرات و نجاسات
و استنجاء و عبادات مفروضه از صوم و صلوات و اعیاد سنتی بمذهب آنها نیست و نماز را
واجب کفائی میدانند و هر کس در کلیسیا که از همه ساقط شد و عمل باحکام توراة میکنند
الاطلاق بمذهب آنها نیست و چهار یاران و کشیشان آنها بهشت را بکزو بپیمان میفروشند
بهر که زر دهد و هر کس که از زن و مرد گناهی میکند نزد علماء میرود و اظهار تعداد گناه میکند علماء می بخشند

وگویند بعوض گناه پرهیز کنید و چند روز حیوانی مخورید و اکثر محرمات را حلال میدانند از شراب
و قمار و ربا وغیره و گویند عیسی علیه السلام شراب خورد و امر بخوردن شراب کرد و گفت هر که شراب خورد
خمر خدا خورد و با او متحد شد معاذ الله بقلیل از آنها اکتفا نمود زیرا که از ملاصداند هر چیز
اعلان دین نخواندند اما گویند صانع عالم دهر است که وما یهلکنا الا الدهر
و آسمان ستونی دارد که نمی بینیم هر که برخورد میمیرد و هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی و محمد صلعم
اجمعین انبیاء بودند اما هرمس و زرادشت و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس هم
پیغمبر اند و دنیا را قدیم دانند و عبادات کواکب نمایند و گویند ما نجم و جود آدم را نمی بینیم
و از نمی بهمیرسد و مستحب را نمی بینیم پس به عقل ما در نیاید و آنچه به عقل نیاید حکم بوجود او نکنیم و غسل
جنابت و اغسال و اعیاد نزد آنها واجب است اما خمر را حلال داشته اند و حشر و معاد و قیامت
نزد آنها نیست هر اجمه فرق بسیار اند بعضی بنبوت ابراهیم و خضر علیهم السلام قایلند و قلیلی
ببعضی انبیاء نجم و برخی بمهدی و اتباع او و گویند صانع عالم نور است بچشم نورهای دیگر
قادر و سمیع و بصیر است و همه بتجسم خدا قایل اند و جمیعا سنه متفقند و گویند اول آدم علیه السلام

وآخر شیث علیه السلام وبقول عیسی علیه السلام نیز بلی بلی والکفر کویند بعث انبیا قبیح است
پس حسن وقبیح اشیا نزد آنها عقلی است ومالش زعفران بر ریش فی نشان ایمان
وقت القاء ابراهیم علیه السلام در نار خدا از عفوی ونرگس وکاوشیرده آفریده در آنحضرت
شیر او میخورد لهذا ذبح کاو را بد دانند وعبادت کواکب وعناصر اربعه وجمادات
کنند ومرده را میسوزانند تا از گناه پاک شوند ونور خدا آتش داخل شود وقایل بمعاد
جسمانی وروحانی نیستند مگر قلیلی بمعاد روحانی قایلند وبتعذیب ارواح چه به بدن حیوانات
دیگر در می آیند وهر نفس بد وسرکش در زیر قطب شمالی بالم سرما گرفتار ودر زیر قطب جنوبی
به گرما مبتلا میشوند وذبح حیوانی از حیوانات حلال ندانند حتی شپش وهمه هوام را تناسخ
قایلند تناسخ جمله فلاسفه وبیشتر نصاری وکل فرق براهمه وکوار ورعنا وسیوانیان
واجپوت وصابئین وطبیعون از حکما وبعض سنیاسی وبعض بهات متصوفه وحکماء یونان
وبعض اهل قبله به تناسخ قایلند ونسخ چهار نوع دانند نسخ ومسخ ورسخ وفسخ ونسخ در اجسام
آدمیان ومسخ در بهایم وطیور وسباع وانواع موذیات وحیوانات وفسخ در انواع

حشرات هوا و آب و سبع اشجار و نباتات و انسان را در اصناف چهار کون مسخ کند
به قدر مراتب آنها و همیشه میگویند از جد نیکبدی و عالم دو راست و بجز این عالم سه آیند
و حشر و نشر و قیامت و معاد و حساب همه مجاز و قیامت خروج روح است از بدن و دخول
به بدن دیگر که در آنهم راحت بود و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح در اجساد بهایم
و طیور در راحت و لذت بود و در کلاب و خنازیر معذب و هر که به جهنم اول مرد بود حلال
زن است و هر که با آن حرمی را کشته باشد حرمی کشته شود و هر که با آن حرمی زنا کند باید که
با او زنا کنند از مقالات بسیار آنها این قدر کافر است مجوس یعنی گبران اگرچه خود را به ابراهیم
علیه السلام نسبت دهند و گویند کتابی هم داریم صحف است اما اعتقادشان آنکه عالم
را صانع دارد یزدان خدا و اهرمن شیطان چیز خدا عالم را آفریدند یا اندیشه کنند مبادا امر
صدمی عدو باشد شیطان از آن امر پدید آمد و به قول ایشان یزدان تنها بود و حشتی پدید آمد
اهرمن پیدا شد بیرون عالم از سوراخی نظر به یزدان کرد و بر جاه او حسد برد شروع فساد از او
پدید آمد یزدان با لشکر ملائکه غرید و با شیطان لشکر اهرمن جنگ کرد و دراز کشید چنین

دفع اهرمن نتوانست باهم صلاح کنند و شمشیر شر قرو به قویا پیش ملائکه سپرند بشرط انکه
مدت معینی اهرمنی در عالم باشند و چون بآخر رسد از عالم برآید خیر محض باشد و یزدان
و اهرمن را جسم میدانند و به قویای یزدان جسم و اهرمنی و یزدان مطبوع بخیر و شر نتواند کرد
بعکس اهرمن و خلق موذیات و حشرات از اهرمن دانند چه در عالم خیر و شر است پس باید گفت
عالم را هر خالق بود و مانویه هم باین اعتقادند هر خیر و نور یزدان آفریده و ظلمت و شر اهرمن
و بقویای نور و ظلمت مبداء دانند و به قویای هر هر قائل شدند و یزدان مبتدی بخیر و بقویای جسم را
هر خالق و بقویای جسم را هیچ خالق نیست الا انکه در خارج هر خالق نیستند خالق خیر و خالق
شر جسم خیر خیر و جسم شر شر از او پدید آمد و پدر خلق کیومرث است و روباه جمشید و کشتن
گرگ را هیچ و قتل حشرات ثواب و وجوب آنها عبث و زردشت پیغمبر است و وقت عقد
زن و مرد را عریان کنند نزد ملایان و قاضیان خود و قاضی دمنی خواند بندد و هفت سنگ گذارد
اول عروس آید و بر سنگ ایستد و شاش کند براو باشد تا بر هفت سنگ پا گذارد و پیش آید
قاضی شاشش براو باشد پس پشت کند و بر هفت سنگ و قاضی باز شاشش بر او باشد و داماد هم

بدینجا دستور و حایض را از خود دور کنند و نگذارند در دست بکوزه و کاسه گذارد و انوعها بیرون
ساخته دهنی بندند و دست حیض در آنجا نشینند تا بغسل آب سر و بدن پاک شوند و مرده را
به دخمه گذارند در کوهها و غارها بارخت مربع میخوابانند و علی هذا القیاس غلامان و کنیزان
و اعتقاد ایشان بطوفان نوح علیه السلام ندارند بعضی هندو آن و اهل زیر زمین و دنیا را
قدیم دانند و اکثر آنها بطریق براهمه اند اما رستم را پرستند و بتخانه ها بشکل رستم کشیده و بطریقت
قایل اند و عبادت بتان هم میکنند و تمسک بشرعی نمینند حکما در آنها بسیار اند و احکام و ضوابط
نجوم خوب دارند و بتناسخ قایل اند مانویه نیز از جوس اند که در زمان شاپور بن اردشیر بهمن و دین
احداث کوهیان مذهب کبر آن و ترسایان نه آن و نه این معتقد باانکه عالم ترکیبست از هر اصل
قدیم نور و ظلمت هر خیر و خوبی از نور و هر شر و بدی از ظلمت و خلق موذیات و حشرات از ظلمت
و میگویند بحکم خلق اینها ظاهر عبث کور نفع ندارد و حکیم نباید خلق اینها کند و عیب دانند
موریانه را و زنبور و پشه را و کویند اختلاف الوان هر وبا مرغان بجهت اختلاط بدن است
بتقدیر مقدر و انواع حوادث و بیماریها و بلاها و آفتها و سیل انکار خلق کند و کویند
شکر آدم الا بیت

شکم آدمی اگر مهیت قبا باشد بهتر جواب هر وقت خواهد بگشاید و دست درون ببرد و وطی محارم حلال
دانند و فرزند از دختر خود یا انجب از فرزند عمه و خاله قاید انکاح انکه داند از کدام خانه بهتر آید در
تربیت او کند و این از مذهب زنادقه است طبیعیون بطبیعت بی شعور و بتکون اشیاء
بخود خود قایلند اولاد را انسان کوید نطفه در رحم مادر مدور می افتد بهت مدور آب بالطبع
انکه حرارت رحم نضج یابد و نطفه و نطفه بان چهار طبقه شود هر طبقه محیط ما تحت خود یعنی غلیظ
رقیق محیط آورد بسطح اعلی نطفه و مانحه منتصب سطح اعلی والطف بمرکز و لطیف کثیف بالاء مرکز است
مرکز میان نطفه سوداکوید خشک و طبع خاک دارد و بجای خاک افتاده و طبقه دوم بلغم که سرد
و تر و طبع آب دارد و بجای آب افتاده و طبقه سیوم محیط بلغم که کرم و تر و طبع هوا دارد و بجای هوا افتاده
و جوهر نطفه چهار عنصر و چهار طبع در ماهی بهم پیوسته پس موالید ثلثه معادن و نبات و حیوان
پدید آید و همه اعضاء درون و بیرون پیدا شود و اول نطفه مدور علقه است پس مضغه و در او
عظام و عروق و اعضائی بهم رسد در اوایل چهار ماه نوبت آفتاب آغاز شکل شود و به تدریج
حس و حرکت در او پدید آید و لوح روح در او شود و در ماه نهم نوبت مشتری بعالم آید اینها

بطبیعت شهوبه تاثیر خالق اکبر و ابر در آسمان صحرا است و شهاب بخار دمنی که یکره ناریست
و بسوزد و باز آن حرارت منعکسه شمس در ابر بسته شهو باران کهو و چیزی بزمین رسد در حین
نزول برف شهو و زمهریر بخاری بزمین شه مضطر کنند و برآید و آب عرق مفجر زمین که از اد
برمی آید قوس قزح عکس آفتاب و هاله قلیلی زند قهم فلاسفه عالم شه قدیم دانند و نفس صانع
مختار کنند و صانع شه بعض علت اولی گویند و عالم شه معلول علت اولی و هر دو با هم بوجود چنین جرم
مهر و نور و معلول اول علت اولی را شه عقل گویم از علت اولی در عدد است نه در قدم و آن شه عقل
و فعال گویند آنست قلم در قرآن و تاثیر او در نفس چنین تاثیر قلم در لوح در نفس از آن قرآن مراد است
و نفس شه سیوم در عدد گویند و عقل جزویست با و نیک و از بد و نفع از ضرر بداند و قوتیست
از قوای نفس کل و عقل ساکنی است و حرکت نکند و نفس در عقل بالا است و همیشه متحرکست
و عقل چیزی خواهد در علم علت اولی بداند متحرک شهو و گویند در عالم عقل چیزی مشتاق علت اولی شهو
بواسطه علت عقل بعلت اولی رسد و علت اولی داند در عقل معلول اوست و جز اینی
هیچ نداند و جاهل است بانچه بر بالا ولیست زیرا نکه نشناسد و هم جاهل است بانچه زیر ولیست زیرا

شه نفس خواهد از آن

واز عقل ششم عقل هفتم وفلک شمس واز عقل هفتم عقل هشتم وفلک زهره واز عقل هشتم عقل
نهم وفلک عطارد واز عقل نهم عقل دهم وفلک قمر پدید آمدند پس عقول ده اند وافلاک نه
واینها بخدای نمی رسیدند نه انکه علت او را پدید آورده و اما بتحقیق از حکماء گویند
افعال الهی بر دو قسم است ملک وملکوت ملک عالم محسوسات وملکوت عالم معقولات
است وعالم محسوسات را عالم شهادت وعالم اجسام وعالم خلق وعالم اسفل گویند
وعالم معقولات را عالم غیب واز ارواح وعلوی وامر وموجودات ملکی در قرآن قسم اول انکه بعالم
اجسام بوجهی تعلق وتصرف وتدبیر دارند کروبیان اند وکروبی در قرآن قسم دوم انکه از عالم
وعالمیان اصلاً خبری ندارند ملائکه مهیمین اند وقسم حجاب بارگاه الوهیت اند ومحیط قبض
ربوبیت که باصطلاح حکما سر اهل جبروت اند وروح القدس در صف آخر این طایفه ودر ملاء اعلی
روحی از این عظیم تر نیست وبیک اعتبار قلم وبیک اعتبار عقل اول گویند وهمان عقل اقبال
وادبار کند واین عقل در صف اول این طایفه وروح القدس جبرئیل در صف آخر این طایفه
است قسم دوم ملکوتیانند که تصرف وتدبیر دارند در روحانیانند بر دو قسم قسم متصرف در سماوات
اهل ملکوت اعلی اند

اهل ملکوت اعلا اند و قسم متصرف در عالم اسفل اهل ملکوت اسفل اند و هزار از آنها بر معادن
و حیوانات و نباتات موکل اند بر هر نوعی از آن موکلی و گویند تا هفت ملک نباشد حقتعالی برگ درخت
نیافریند و زبدهٔ ملکوت اسفل مرکب است از روح عالم اجسام و روح ما و او کلا موجود است و مقصود همه آفرینش
اوست و ارواح ناری چون جن و شیاطین منقسم اند بهمه اوصاف ملکوت اسفل که بعضی از آنها
قابل تکلیف و مخاطب وحی آلهی اند و در مفهومات و ماهیات خلاف بسیار دارند و عالم
اجسام بر قسمند سماویات از عرش و کرسی و ثوابت و سیارو کواکب سبعه و ارضیات
از لب یط عنصریه و آثار علوی از رعد و برق و ابر و باران و مرکبات از معادن و نباتات
و حیوانات بی نهایت بر و بحر و اوصاف مخلوقات جوهر عالم کبیر که بیماده و بیواسطه بخود حق آفریده
در آثار روح اعظم محمد صلعم گفته اند در اعظم او بحر خدا ندیده بغایت شریف و لطیف است
و دانا و مقرب و حاضر و مشتاق دایم حقتعالی و هرگز طرفة العینی از آن حضرت غایب نیست و او
بواسطه از مبداء قبول فیض کند و کسی مثل جوهر اول مقرب خدا نبود و خطاب و کلام حق
با اوست و خطاب او بهمه موجودات و خطاب باینی جوهر آمد در مقررات عالم از عقول و نفوس

و افلاک و انجم و عناصر و طبایع بنوعی بعد نوشتن خطاب آن در مرکبات بنوعی از معادن
و حیوانات و نباتات و بطول در مبداء و انکار معاد مختصر نمود اهل نجوم ابقدمه عالم ملیه
کره قلیا و قسمت ۱۲ تعلق به بروج دانند تا چهار طبایع بروج بروننکه در حیوان پدید نیاید و ابتداء
نجم کنند در هر آزده هزار سال شمس قسم حمل بود و ما حصل اند است چه حمل برج آتش و یک عنصر
حیوان نشود و ده هزار سال قسم ثور بود و ثور ارضی ما حصل اند است چه یک گرم و خشک و یک سرد و خشک
گرم و تر نباتات پدید آمد و بدور سرطان سرد و تر که چهار طبع تمام شود حیوان پدید آید و قسم
سرطان بشرکت کواکب سبعه در هفت هزار سال بود هزار سال اول زحل با او شریک است و همچنین
تا تمام شود در و بقدر سه هزار سال با وی شریک است و بتمامی این دور آسمان منطبق و خراب
عالم شود و زمان با آن فرو رود و بدور اسد و سنبله و میزان حیوانات نباتی باشد و بدور عقرب حیوان آن پدید
آید پس بقوت آنها هر سی هزار سال عالم خراب باشد و هفت هزار سال آبادان و ربع مسکون ۱۳ آب گیرد
و بهذا قلیلی من فرق فاتهم ذکر در بیان احوال حضرت فاطمه زهرا سیده النساء
علیها السلام صبیه رکیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بود و مادر او معصومه ام المؤمنین خدیجه
کبری بنت خویلد

کبری بنت خویلد والقاب آنحضرت صدیقه بمعنی معصومه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و محدثه
و زهرا و بتول عند و در آسمان منصوره و در توراة عاقله و در ترند خورشید جهان و در انجیل
محدومه و در حدیث تزویج حقتعالی نور نام کرده و بر زبان فاطمه یعنی بریده شده از بدیها و بر زبان
شیعه فخوا از روی رمز و اخبار است از طرق عامه متواتر است بر فضل و جلالت و عصمت و
طهارت او و آنکه سیدهٔ زنان عالم و اشرف زنان دنیا و اهل بهشت است از حور و جنی
و انس و اشرف از زنان پیغمبر و ائمهٔ هدای علیهم السلام و از دختران آن ایشان و از ام البشر حوا علیها السلام
و اقلیما و عناق بنت آدم علیه السلام و ماجوج و سارهٔ زنان ابراهیم الرحمن علیه السلام و سلاصیل و لیا
و زلیخا و بلیا از زنان یعقوب علیه السلام و صفورا بنت شعیب و یوخابد ام موسی علیه السلام
و ام کلثوم خواهر هارون و زلیخا زن یوسف علیه السلام و دنیا خواهر او و آسیه مزاحم زن
فرعون و جنه زن عمران بن ماثان و دختر لوط علیه السلام و سمار دختر عاشر پدر یعقوب
علیه السلام و بلقیس بنت شرخبیل بن الهدهد زن سلیمان علیه السلام و مریم مادر عیسی علیه السلام
و ناهید مادر ذوالقرنین و زهرا بانی سبب کویند هر در نماز صبح از نور روی او همه

فاطمهای مدینه سفید میشد و در ظهر همه فاطمهای مدینه زرد و در عصر سرخ میشد و بتول
عذرا بانکه آنچه از حیض و کثافات زنان می بینند او نمیدید و همیشه پاکره بود بالنسبه
یعنی حوا طینت بود و ولادت باسعادت آنحضرت مراد نیست بلکه مراد بتول بودن و عذرا بودن است
در شب معراج پیغمبر صلعم از بهشت رطبی خورد و باضدیه مقاربت نمود حضرت فاطمه از آن
آفرید و بعد از پیغمبر صلعم ملایکه با او سخن میگفتند و مریم میگویند به اسانید معتبره ثابت است
در بعد از پیغمبر صلعم چیزی آنحضرت مهموم و غمناک نشد حضرت جبرئیل میامد و تسلی و قصص انبیا
آینده تا قیامت و آنچه کند و کند و ما یقع تا آخر دنیا و آنچه منافقان و ظفار جور از امیر و عباس
وغیره ملوک کفر و اسلام در جهان کنند همه را با آنحضرت گفت و امیر علیه السلام مینوشت
و این طومار مصحف فاطمه است که الحال نزد صاحب الامر است و مشهور آنکه حروف آن
نورانیست و آن مفتح سوره قرآنیست صاحب کشاف و ثعلبی و فخر رازی و غیره عامه در فضایل
آن سخنها گفته و مجموع آن چهارده حرف صراط علی حق تمسکه ایضا با عتاق است
و با آن تمسک جسته ایم و این کتاب نیز بمثل جامع است و حروف مفتح سور قرآن حم و الرحمن

الی آخره

الم طه طسم عسم لم یکن یس حم ق والقرآن ن والقلم سبحان الذی اسری

کهیعص از سلمان [illegible] که بعد از وفات پیغمبر صلعم بده روز از خانه بیرون آمدم

در سرای حضرت امیر علیه السلام ملائی شدم فرمودند برو نزد فاطمه علیها السلام هر تحفه از بهشت

برای او آمده می خواهد بتو دهد من بتعجیل بخدمت آنمعصوم شما قدم فرمودند دیروز در همین جا

نشسته بودم و در خانه بسته بود من غمگین بودم و فکر میکردم در انقطاع وحی و ملائکه بسوی ما

ناگاه دیدم هر در گشوده شد و سه دختر در آمدند که کانهن حسن و جمال و طراوت و نزاکت و طیب

آنها هر کرا ندیده باشد بیدان آنها برخواستم و سوال کردم هر شما از اهل مکه یا مدینه اید گفتند ما دختران

رسول خدا ما ها از اهل زمین نیستیم بلکه ما را رب العزت از بهشت جاوید بیرون فرستاد

و بسیار مشتاق تو بودیم پس من از نام ایشان پرسیدم هر یک نام دادند گفت میقدوده گفتم

بچه سبب تو را باین نام خوانند گفت برای آنکه جهنم مقدار بیست سال خلق شدم پس از دیگری

پرسیدم تو چه نام داری گفت ذره گفتم بچه سبب گفت برای ابوذر غفاری خلق شدم پس از سیوم

پرسیدم هر تو چه نام داری گفت سلیمه از سبب نام او پرسیدم گفت زیرا که برای سلمان فارسی آزاد شده

بدر تو خلق شد ام حضرت فاطمه علیها السلام فرمود برای من رطبی چند آورده مانند کوهی
نان بزرگ از برف سفید تر و از مشک خوشبو تر سلمان گفت فاطمه علیها السلام یکی از آن
رطب ها بمن داد و فرمود مرا از این رطب امشب افطار کن و فردا هسته اش برای من
بیاور آن رطب را گرفتم و بهر جمعی از اصحاب پیغمبر صلعم میگذشتم میپرسیدند برای سلمان
که مشک هم آنچنان دارد میگفتم بالبس با آن رطب افطار کن و هسته نداشت روز دیگر بخدمت
فاطمه علیها السلام عرض کردم رطب هسته نداشت فرمودند چیزی هسته داشته باشد حاکی از اینکه این رطب
از درختی بهم میرسد که حقیقتا او را در بهشت عرض فرموده سلوک و تعیش آن معصومه به دنیا
آن بود که اکثر روزها بلکه هر سه روز یکبار هسته خرما و یا روزه بود و دستاس میکردند و از اجرت آن
مشت جو می خریدند با آن قناعت میکردند و دست مبارک آن صدیقه از بسیاری کار دائما
پر زخم و پینه و آبله داشت و تسبیح فاطمه که میان امت مشهور است با آنحضرت تعلق دارد
که از بسیاری محنت و مشقات خانه پیغمبر صلعم با و شفقت فرمود و میخواندند بطریق شیعه سی و چهار
الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله و عامه بر عکس اند و لباس آنحضرت از پشم
خشن و پاره از پشم

خشن و چادر از پشم بود و پیوسته بر او میدوخت و آنچه بدست او میرسید به فقرا و همسایگان و ایتام
و بیوه زنان میداد و چیزی ذخیره نمیکرد و بر پوست میخفت و میخوابید و نماز میکرد و فرش او
از پوست یا لیف خرما بود و با امیر علیه السلام در یک عبا میخوابید و با اندک قوتی سد رمق میکرد
و در ظرف چوب و سفال چیز میخورد و در شداید و محن و فقر و احتیاج صبر میکرد و اصلا
مایل به لذات و زینت دنیا نبود روزی قلادهٔ نقره در گردن و بر در خانه پیدا آمد و رخت
و قاعدهٔ پیغمبر صلعم آن بود هر وقت سفر و برگشتن او بود او بمسجد پیش میرفت
و قتی از سفر برگشت دید یا شنید که پرده آویخته بدین او نرفت فاطمه علیها السلام سبب آن را
دریافته فی الفور قلاده و پرده را بر سائل صدقه داد پیغمبر صلعم راضی شد و مدت العمر
پدرهای آهنی کار میکرد و امیر علیه السلام کاهی دلگیر میکرد و از وی در غضب و خشم هرگز نشد و هیچ یک
از اولاد ایمه و اسماء ایشان معصوم بودند و کنیز داشت فضه نام و حقیقتا نمونه اهل آدم در
شان او و شوهر و فرزندان آن او فرستاد و مخالف و مؤالف در شرف و جلالت و عصمت او
خلافی ندارند و عامه نزول اهل آدم بشان او و فرزندان و شوهرش علیهم السلام میدانند

عدد اولاد امجاد او از ذکور حسنین علیهما السلام و محسن نام ششماه بود که سقط شده به ضربت
پسر ظلم که جسیره دانست زینب الکبری و ام کلثوم الکبری عمر شریف هیجده سال و بعد از پیغمبر صلعم
هفتاد و پنج روز یا صد و بیست روز یا شش ماه به قول عامه در حیات بودند فاطمه معصومه
علیها السلام رمع که از در خانه کار دار سوراخ آن بر شکم او و غلام او تازیانه بر او نوجوست مبارک
او شکست و در عهد اوقاف نخلستان حق بود مرقد مطهر جمعی از منافقان امت الی منت
و خفت و آزار کشید و حق او شوهر او و فدک را گرفتند و عمر بحضور مهاجر و انصار آتش در
بر هنه نامه فدک انداخت و دریده و حرفهای بد باو گفت عامه این حکایت را در صحاح
و غیره بطریق متعدده آورده و آنها را بکل نفرموده و وصیت نموده که بر جنازه او نماز نکنند
و همه این ماجرا عامه بطریق متعدده مفصلا ضبط و در کتب خود ثبت نموده اند و ایضا عامه
آورده از پیغمبر صلعم که فاطمه از منست هر که او را برنجاند و آزار کند مرا رنجانیده و هر که مرا
آزار کند خدا را آزار کرده خلفای ثلثه و اتباع آنها قایل بودند که آزار فاطمه علیها السلام
آزار خدا است و فضیلت و برتری او میدانستند عاقبت کشتند و زدند و دشنام دادند
و حق او را گرفتند

وحق او را کرفتند و شیخین خواستند که فاطمه علیها السلام از ایشان عفو کند و از
جرایم آنها درگذرد و قبول نفرمود و آزرده از دنیا رفت امیر علیه السلام به شب دفن کرد
و تابوت در این امت سنت آنحضرت فرمود تا تابوت بساختند به تعلیم اسماء بنت
عمیس که در حبشه دیده بود و در جاهلیت ایشان او کردند بالای قبر و منبر و روی هر دو پیغمبر صلعم
و در بقیع و نزد علماء ما بالای قبر و میت معتبر تر بدلالت و احادیث بسیار بر آن زیارت
هر سه جایز بلکه در ثواب است ذکر در بیان احوال خیر مادر شاه ولایت پناه امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و اولاد طیبین الطاهرین علیهم السلام کنیت آنحضرت
ابو الحسن و ابو الحسین و ابو التراب کما فی و بوتراب و نام نامی علی است به تسمیه الله تعالی
و در بسیار از آیات قرآن بی صریح بلکه عثمان برآورده و بی و صالح المؤمنین در قرآن
اسم اوست و القاب او بسیار مثل حیدر و قسور و ضیغم و سیف الله و باب الله
و مرتضی و حق و ید الله و قدرت الله و امیر المؤمنین و امیر النجف و شجعه النجف و در توراة
ایلیا و در انجیل ارامنه الی و در انجیل فرنگان ارماو شفطیا و در انجیل فرنگان

پرتکالیه بلغت لاتین ایلیا و در کتاب انگلیون انصاری ابوالعلا و در کتاب هندوان
بلشن و در کتاب زند مجوسان بلبلا و در جاماسب نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم
علیه السلام اسلام و در اکثر کتب زردشت بهمن شکن و در کتاب سامه آبا ریان عجم دیس هذیو
و در کتاب شنکلوشن لوقا جهاندار و در کتاب الیان پیغمبر علیه السلام صاحب و در کتاب زیکیان پیغمبر
علیه السلام فریارس و در کتاب براهمه خدا محمد ست و توانا و در کتاب پاتنکلی سر الله و در کتاب تاتکر تا
علیه السلام زمیتون که اشاره است به آیه زیتونا و پاریان فرنگ تفسیر زیتون به آنحضرت
کرده اند و در کتاب قرقف فتاح سر الله و در بعض کتاب فارسیان فیروز و در بعض کتب
زردشت حکمة الله و خداشناس و پدر آنحضرت عبد مناف مکنی بابیطالب و مادر او فاطمه
بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف جد پیغمبر صلعم و حضرت امیر علیه السلام ولادت
باسعادت آنحضرت علیه السلام در روز سیزدهم رجب سال سی ام عام الفیل و هشتم
از تولد پیغمبر صلعم در حرم کعبه و بقولی روز یکشنبه هفتم شعبان و آنحضرت با برادر آن
هاشمی اند و سال هشتم از سلطنت پرویز تولد نمود و بده سالگی به اسلام مشرف شد

ونسی سال یاسی و سه سال در محجر قربیت و ملازمت سید ابرار بود و بیجدهم ذیحجه سنه خمس و ثلاثین

بجری روز چهارشنبه نوروز عجم بخلافت نشست در بیان فضایل که از شاه اولیا

و فاتح اوصیا قبل از تولد در اوقات صبا بامر خالق ارض و سما بظهور رسید بروایت

کهه اند از ابیطالب علیه السلام که چون فاطمه در رحم مادر بود هر وقت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله

علیه و آله و سلم در خانه آمدی مادر فاطمه همان دم بی اختیار تواضع نمودی روزی ابوطالب از مزاح و

پند گفت ای بانوی ارجمند محمد صلعم متنی فرزند تو باشد و تو او را در عهد صبا پرورش نمودی

و علاوه بر این از حمل بسیار سنگینی تواضع از تو نمیخواهد مادر سرور او صبا گفت ای نامدار تعظیم

اختیاری نیست چون محمد صلعم قدم مبارک در خانه میگذارد همان فرزند عزیز که در شکم دارم

بحدی بیقراری و اضطراب میکند که بی اختیار می ایستاده می شوم ابوطالب گفت من از این

حرف تعجب میکنم فاطمه بنت اسد گفت امتحان کن پس ابوطالب دست بر کتف بانو

و از طرف دیگر حمزه بصف شکن آن هر دو شیر بیشه شجاعت بقوت تمام فشردند هر دو کتف

بانو بعد از آن رسول خدا گفتند از بیرون داخل سرا شو فاطمه چون چشمش بر آن نور پاک افتاد

به پای تمام از زمین برخواست و در تعظیم سید انبیاء بایستاد و از آن سرد لاور
نامدار ضبط آن میسر نشد پس ابوطالب را یقین شد که بانو بانوان راست میگوید ایضاً
دیگر آنکه رسول خدا صلعم هر وقت از بیرون به اندرون خانه نزد مادر میآمد از روی مهر
سلام علیک ای برادر از شکم آن بانو آواز بیرون میآمد که علیک السلام ای رسول خدا و دیگر
ایضاً چون زمان ولادت باسعادت آن امیر کبیر رسید بانو را درد شدید پدید آمد بسوی خانه
کعبه شتافته شکم خود را بر دیوار آنخانه نمالد بلکه در شکم تسکین یابد چون شکم خود را بدان دیوار
مالید و شفا از خالق شب و روز طلب نمود که دیوار از حکم خدا شق شد و در سر بنظر آنمخدومه زمان آمد
و ندائی از آسمان بگوش رسید که ای مخدومه مولد این ولد در اینجا میباشد درون آی و قدم
درون رفت بانو بحکم الله مولود درون حرم یافت شاه نرخاصان درگاه حق این شرف
بطور خاصه شهریار نجف چون آنحضرت درون خانه کعبه تولد نمود چشم مبارک خود را نگشود
و ناز و نیاز بسر و در صدر اندیشه مند بود و مثل جان در بر خود گرفته در سرای داخل شده و در کنار خود
میداشت که ناگاه جناب امیر آواز رسول خدا را شنید روی خود را بگرداند بسوی رسول خدا
و دیده خود را باز نمود

بطرف رسول خدا می‌نمود و گریه آغاز میکرد نظم مراد شرید از است خیر البشر دیگر بار اگر فت او را ببر
زبان خود حبیب خدای مجید رسانید شیر بلب او گرفت و میکید غذائی که اول تناول نمود همان
آب سرچشمهٔ علم لدنی بود بعد از آن شروع بنوشیدن شیر مادر نمود دیگر آنکه ابوجهل لعین شیوهٔ
داشت که هر طفلی از دهان تولد میشد از خاک پای بتان می‌آورد و در چشم آن طفل میکشید و آن جاهل
از همان شیوه خود را می‌خواست با شیر خدا بعمل آورد لهذا همین خواست آن سگ آستانه همان
شیوه نسبت به شیر خدا چنانچه پیش از آنحضرت آمد او دست پیش آورد و آنحضرت چشم مبارک خود را
بپوشانید آن لعین خواست که چشم حضرت را به زور بگشاید رب العزة از روی غضب و قهر همچنان
سیلی بر آن بد اختر زد که بیهوش بیفتاد و خاک از دستش بر خیزد چون بهوش آمد و خود را ملاحظه
سر و گوش کج شده دید آن زشت خو آن زشت صورت و گوش کج هیچ نوعی علاج نپذیرفت الی الفضا
دیگر آنکه نظم دیگر است مشهور در خاص و عام که چون مرا او را از آن کشت نام که آن شیر پروردگار
مجید بگیرد او را ز سر بدرید براو این عنایات رب ودود بعد صبا پیش از اسلام بود
و در حدیث معراج از جابر مروی است که پیغمبر صلعم چهار نور را در زیر عرش دید گفت این نور کیست
مذکر است یا ماز

نداز سید هریکی از عبد المطلب است و ابو طالب و عبد الله و جعفر طیار و عقیل و او از طلقاء
بدر است که در آنجا مسلمان شده و خواهر او ام هانی دختر پیغمبر صلعم آنجناب را تربیت و بشرف
مصاهرت مختص نمود و از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم کتب آنجناب حسنه میکوید و آنچه از
آسمان مرآید از همهٔ علوم و احکام الهی و اوامر و نواهی تعلیم او نمود و از آنجمله جفر جامع است
علمای خاصه و عامه قایلند در باب آنحضرت است و آنچه ای در میان است بیست و هشت حرف و
است و هر حرفی بیست و شش صفحه و هر صفحه بیست و هشت خانه طولاً و هم عرضاً و هر خانهٔ چهار حرف
از حروف تهجی و آن را کسی نداند بجز اولیاء الله که ائمهٔ المعصومین علیهم السلام تعلیم نموده باشند
و دیگر کتاب علی از املاء پیغمبر صلعم و خط علی علیه السلام و زراره و محمد بن مسلم و جمعی معتمدین
آنرا نزد صادقین علیهم السلام دیده اند بضخامت آن شتری و آن کتاب مشتمل است بجامعه
و در آن است هر حلال و حرام و هر حکمی تا ارش خراش بدن و دیات و دیگر جفر ابیض چهار ده حرف است
و چهار ده خانه طولاً و عرضاً و هر خانهٔ چهار حرف بر وزن عامه اینعلم را به شیخ بایزید و سلطان ابراهیم ادهم
و حسن بصری و بمعروف کرخی نسبت میدهند و دیگر کتاب ناموس آسمانی که پیغمبر صلعم به آنجناب

شفقت فرموده بود در صحیح بخاری وغیره مرویست که امیر علیه السلام روز کسوف شمس بعد از نماز فرمود
که الیوم منکشف شد بر من همه چیز تا اهل بهشت و اهل جهنم و در همه عالم شدم بعلم حضوری
و جمع کثیر از آن کتاب اسم خود یافته اند و در آنجا اسامی شیعه و موالیان خود مفصلاً
الی یوم القیامه نوشته و از اعجاز امیر علیه السلام است ترکیبات حروف باهم که در اکثر سابقه
حروف کتب شان مفرده بوده و امیر علیه السلام مرکب نموده مثل الحمد الی آخره و در احادیث معتبره
آمده که حضرت آدم علیه السلام اسم اعظم خود را بیست و پنج عدد تعلیم حضرت آدم علیه السلام نموده و به نوح علیه السلام
هشت عدد و به ابراهیم علیه السلام شش اسم و به موسی علیه السلام سه عدد و به آصف بن برخیا
یک اسم و بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد و دو اسم و این اسماء همه را آنحضرت به امیر المومنین تعلیم
علیه السلام نمود و مرتبه جلالت او بجائی رسیده که از پیغمبر صلعم کمتر بنوشت در همه چیز تا ابر شد تا آنکه
خطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور واحد بگوش و هوش رسانیده
و فرمود انا مدینة العلم و علی بابها و زهد و قناعت و سخاوت و مروت و فتوت
و شجاعت و عفت و تقوی و پرهیزکاری و علم و حکمت و هنر و استعداد و خدا شناسی و بزرگواری
و قابلیت [illegible]

وقابلیت ملازم رکاب مدابرت انتساب آنجناب شد و مخالف و موالف و مؤمن
و کافر و صدیق و دشمن و موافق و منافق اقرار بفضل و برتری او نمودند و دشمنان باعداوت
زیاده بر دوستان کتابها نوشته و قدماء منافقین و کوساله پرستان این امت و شیوخ ثلثه
و اتباع و اعوان آنها و آل ابوسفیان و مروانیان و متابعان این گمراهان و محدثین و
منحرفان صحابه و تابعین و جمهور شان اهل بادیه و اعراب و کرکان و دزدان قریش و مریدان آن
تابعین و علمای همه فرق مسلمانان آشنا و بیگانه و جمهور ملوک امویان و عباسیان و محبان آنها
و فضلاء نواصب و ائمه سنیان ابوحنیفه و قلامزه او و ابراهیم نظام و شافعیان و حنابله
و مالکیان و اشاعره و معتزله و مجسمه و حشویه و ملوک روم و عظماء آل عثمان و پادشاهان و لوندان
آنها و حکام و ولایت عربستان و رای اعظم براهمه هند و آن و اطالیقان و خوانین ترکستان
و عمال و کابری خانه تورانیان و رئیسان دهاقین و اقایان الوس و احشامات قبچاقیان
و فرمان روایان مصر و شام و پادشاهان ایران و خراسان و کرمان و مکران و ملکان نیمروز
و زابلستان و خدایوان کابل و قراه و سیستان و تبایعه یمن و حمریان و کابلشی حبش و زنگیان و حکام

اطراف جهان از چنگیزیان و مغولان و اتابکان و خوارزمیان خطا و چین و ماچین و شامان
غزغز و بدخشان و تورآن و ترکان و لوران و کردان و داغستان و امیران غزنویان و سرابداران
و بزرگان کیلان و مازندران و کردن کشان سلجوقیه و صفاریه و فاطمیه ملوک ترکان و تیموریان
و سکنهٔ البرز کوه و دشت لما و سان و ایلیا ستدذی القرنین و سبع طینان از کنجیان و اعزهٔ
خوارزم شاهی و خسروان زیرماه و سمرقند و سمرقند و هندوستان و وجوه صنادید و اشراف و دانایان
و عقلا و زیرکان عرب و عجم و ترک و دیلم و خوانین بلخ و بخارا و سمرقند و سعدیان و فاطمیان و ولایات
جزیرهٔ عرب و موصل و بغدادیان و شکان و ولایت قسطنطنیه و روم و تاتاریان بلکه فرنگان
ارماه و جار و للامان و نصاری پرتگال و مصریان و عوام الناس و جمهور انام از صالحان و مفسدان
و جاهلان و عالمیان و هر صنف از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب در هر زمان قدیم
الایام الی الآن و ایمهٔ عامه مثل محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیر و محمد بن ادریس و احمد
حنبل و مالک انس و ابو حنیفه کوفی و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داود سلیمان بن اشعث سیستانی
و احمد بن شعیب نسائی و تبعهٔ اینها و مفتیان و قاضیان اهل سنت و خوارج و اتباع اینها از شیخ

خوارزم و بهز

غازرونی و بیهقی و کوشی و سمعانی و جسکانی و نظری و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و زعفرانی
و خطیب صدر الایمه و بلادری و ثعلبی و واحدی و واقدی و افغمی و ابو المظفر سبط جوزی
و یافعی قزوینی و محیی الدین حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و اقضی القضات ناوردی و زمخشری
و بیضاوی و احمد کبیر و شهرستانی و ابن آبی الحدید و غزالی و ابن مجر ناصبی و ابی عمرو زاهد عثمان مروی
و علی قوشجی متعصب مصر انباث امامت شیخین مع تفتازانی و ابن حاجب و ابن مقله و ابو نعیم
اصفهانی و دیلمی و ابن اثیر و ابن مغازلی و طبری و طبرانی و حموی و ابن مسلم و ابن صباغ و ابو بکر
خطیب و همه این جماعت از عظماء اهل سنت اند و همه سنیان و ائمه زیدیه و امامیه
و علمای و خواجه تصدیق فضیلت و عدالت آنحضرت نموده اند و کل مفسرین و قراء
سبعه و محدثین و رواة و اهل سیر و تواریخ و معاندین صحابه و تابعین چون عمرو عاص
و براء غازب و انس و معاذ و عایشه و ابی کعب و سعد و ابو هریره و سمره و زید ارقم و معاویه
همگی قایل به کمالات و استعداد آنجناب اند و عظماء و مشایخ متصوفه چون مولوی روم
و شمس تبریز و شیخ عطار و جنید و بایزید بسطامی و غیره و علماء صرف و نحو و فضلاء اهل نجوم

وحکمت واستدلالات عقلیه وهمتیه وسالکان ودرویشان هر طایفی از نعمت الله
وحیدر وجلالیان ومولویان وبکتاشیان وقلندریان وچاوشان وسفرخوانان صاحب
ذکر وفکر واوراد وهمه صوفیان وعبادروزه دوشب خیزان وفرقه ضاله منجره از ملحدان
ودهریان وطبیعیون وعلماء هیئت وزیج ورصد وستاره شناسان ورمالان وکاهنان
وساحران واعدادیان وعزیمت خوانان وافسون دمان وچله نشینان اقرار به علو شان
وسمو مکان وجاه وجلال آنمخدوم جهان ومطاع زمان وآسمان نمعه بلکه اکثر شاهان
کفور بیع مسکون در معابد وبتخانها شبیه آنحضرت را کشیده واساطین ایوان وقبضهای شمشیر
نحو بنام او نقش کنند هر طایفه از بنی آدم از سیاه وسفید بنده وآزاد خاص وعام اسم
اعظم آن حضرت را میدانند ودر شدت وبلا وسختی وعنا پناه میبرند وعلماء باو مینازند
وزایران به قبر او تقرب بخود جویند وفضلائی هر مذهب در مشکلات باو رجوع میشدند
وشجاعان وزبردستان باو مینازند وصالحان وصدیقان باو پناه برند وعلیلان و بیماران
از او شفا جویند وبیچاره ودرماندگان از او چاره خواهند وجباران وقلندران آن حد وصف
وشمار او را الم تزار ند

وشمار او را ولی الله دارند و غالیان او را خدا دانند و شیعیان او را عبد الله و ستر الله
و قدرت الله و اسد الله و ولی الله گویند و خلق دنیا و آخرت را با و نازند و همه مؤمن و کافر
او را شناسند و آنچه مخالفان در فضل او جمع کرده اند از صد هزار حدیث مسند و مرسل
متجاوز است و آنچه دشمنان ضبط کرده اند زاید از ده هزار است در بیان کتب حدیث
احمد مختار در فضایل حیدر کرار بنظر رسید او معتمد و بمنزله قرآن است نزد اهل سنت کتاب
تفسیر فخر رازی کتاب تفسیر ثعلبی کتاب تفسیر واحدی کتاب تفسیر کشاف کتاب تفسیر طبری کتاب
تفسیر در منثور سیوطی کتاب تفسیر بیضاوی کتاب مدارک نسفی صنف کتاب نوار التنزیل
زین الائمه زیدی کتاب مجمع البحرین عبد الله بن زید الدمشقی الاسمعیلی کتاب معراج
حسن بن یوسف مروانی کتاب عسان ناصر بن مرشد ملعون نعمانی خارجی کتاب
ذاد راحل فرزند خطیب بن احمد طاطری اسمعیلی کتاب نسب الصحابه طاهر بن کتاب
عبد الرحمن اسکندرانی عالی کتاب زینت المؤمنین و هب ضابی هزاره کتاب حلیة الاولیاء
حافظ ابو نعیم محمد محدث اصفهانی کتاب سکینه فخر الدین احمد بن شعیب کندرانی کرمانی کتاب

اسباب النزول واحدی کتاب عبدالبر ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر کتاب
حضایص نظری کتاب محاضرات راغب اصفهانی کتاب شرف النبی خرکوشی کتاب درنظیم سیوطی
کتاب مناقب حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه کتاب عذیه عبدالقادر جیلانی کتاب
فضایل صحابه ابوالمظفر سمعانی کتاب تحفه الغرایب ابوالعباس فضل بن یزید باقلانی کتاب
صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود کتاب صحیح ترمذی کتاب صحیح مسلم کتاب سنن نسائی
کتاب موطای مالک کتاب جواهر القرآن محمد بن ادریس شافعی کتاب احیاء العلوم غزالی
کتاب ربیع الابرار ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید
کتاب ملل و نحل محمد بن عبدالکریم اشعری شهرستانی کتاب وسیله ابن ابراهیم بن ماجد عیدروس
کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویه دیلمی کتاب جامع الاصول ابن اثیر کتاب صحیح انوار ابو
یوسف اردبیلی شافعی کتاب صواعق محرقه ابن حجر هاشمی کتاب انزال من القرآن فی علی حافظ
ابونعیم کتاب غرایب القرآن سجستانی کتاب نهایة العقول فخر رازی کتاب مقتل امام
اسمعیل بخاری کتاب شواهد التنزیل ابوالقاسم حسکانی کتاب رجال ابوبکر الحایری کتاب
اربعین فرزدق

اربعین فخر رازی کتاب تفسیر فخر رازی کتاب مناقب ابی الحسن علی بن مغازلی شافعی فقیه
واسطی کتاب حدایق الحقایق کتاب صفین نصیر بن مزاحم کتاب مقاتل السموات
ابن ابی الشوارب قاضی بغدادی عباسی کتاب مناقب موسی بن سعید سیاطی کتاب مفاتیح
العلوم نجم الدین حسن علوانی جارودی بصری کتاب درملتقط صنعانی کتاب احکام القرآن
ابوبکر رازی کتاب کشف الغمة فی احادیث اهل السنة علی بن عیسی اردبیلی وزیر شیعی کتاب
کشف الاسرار نجم ایمهٔ زندی حریری کتاب رؤس الاشهاد عبد الله بن کمال الدین بن طلحهٔ
شافعی شامی کتاب مقالات تحیی بن حسن بطریق کتاب سر العالمین غزالی کتاب اربعین
موفق بن احمد بن مکی معروف عند اهم بصدر الایمهٔ اخطب خطباء خوارزم کتاب کاشف
الحقایق عثمان بن مرشد بن سعید خارجی حروصی کتاب ذریعه طاهرهٔ محمد بن احمد بن جابر انصاری
معروف بدولابی کتاب کفایت طالب محمد بن یوسف شافعی گنجی کتاب تدوین رافعی
کتاب عین الیقین احمد الله مستوفی قزوینی کتاب انساب الصحابه بلاذری کتاب
شرح السنة ابو محمد حسین بن مسعود بغوی کتاب مناقب ابو حنیفه دینوری کتاب صراط مستقیم

ابو حفص عمر بن بزید بغدادی کتاب فضایل اصحاب ابو الفضل جعفر بن حردان بن جهو معسی
اهوازی کتاب بوافیت ابو عمرو زاهد عثمان مروزی کتاب الآل بن خالویه کتاب مستر شد
کتاب بشاير مصطفی کتاب روضة الصفا کتاب تاریخ محمد بن جریر طبری کتاب مشکوات
کتاب مصباح العمی محمد بن جابر جابری طوسی کتاب مقیاس مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب
عربان هروی کتاب مستدرک یحیی بن حسن بن البطریق کتاب عمدة او کتاب نهایة ابن اثیر
کتاب معاذ بن محمد بن اسحاق کتاب احمد بن حسین بیهقی کتاب سفینه فضل بن عقید
مالکی مازندرانی کتاب منقبة المطهر بن ابو نعیم کتاب درایه مسعود بن ناصر سیستانی عقد جزو
در احادیث غدیر از صد و بیست صحابه کتاب ولایة بن عقده در طریق غدیر به صد و بیست و پنج
طریق کتاب رد حرفوضیه محمد بن جریر طبری در طریق غدیر به هفتاد و پنج طریق کتاب النشر و الطی
کتاب فتح الباری ابن حجر شرح بخاری کتاب التقدیس الضلاله غزالی در لعن و رد شیعه کتاب
کنز الغرایب خوارزمی کتاب مطالع انوار نقشبندی کتاب معروف ابراهیم بن سعود ثقفی مقبول
طرفین کتاب مسند ابو یعلی موصلی کتاب مسند احمد حنبل کتاب فضایل صحابه زعفرانی
کتاب تذکره یاسمن

تذکرة ائمۂ بلادرس ... ایضاح فضل بن سعدان کتاب بلاغت النساء
احمد بن ابی طاہر کتاب اساس بلاغۂ زمخشری کتاب رجاء نجم الدین زکریا بن محمد جلبی کتاب
مروج الذہب مسعودی کتاب انساب صحابہ نظری کتاب منہاج الصلاح کتاب مصابیح
ابو الفتح جنید بن زیاد شامی اسمٰعیلی صباحی کتاب فضایل احمد حنبلی کتاب الذہد کتاب
زواید الزہد پسر او ... اعلام الدین دیلمی کتاب نجات السالکین زید بن سعید شافعی
کوہانی ... تاریخ علما بن عبد الکریم معروف بابن اثیر کتاب اصابہ ابن حجر عقلانی کتاب
خصایص علویہ ... معالم القربۃ النبویہ عبد العزیز بن اخضر حنبلی کتاب معجم البلدان
یاقوت بن عبد اللہ حموی کتاب موالید اہل البیت ابن خشاب کتاب صفات ایمۂ الراضہ
ابن مرویہ ... قصوص مہمہ فی اوصاف ایمۂ رجال عامہ کتاب مستدرک حاکم ابو عبد اللہ
کتاب دلایل ابو العباس عبد اللہ بن جعفر حمیری کتاب ... الایضاح کمال الدین بن طلحہ
... حیوۃ الحیوان دمیری کتاب سیر و تواریخ از عرب و فارس و ترک و کتب مشایخ متصوفہ متفننہ
و منظومات شعراء عامہ از عرب و عجم کہ ذکر آن از کثرت باعث طول است تمثیل عجب از قوس تجر

وتفقه از که کوینه ما علیا علیه السلام و افضل بعد النبی و اعلم افقه اورع اصلح اشرف اقص و اکمل
خلق میدانیم بعد از پیغمبر صلعم و تفقه از ذکر نمود لعن یزید و اصحاب او و لعن هر که با اهل بیت
رسول خدا بد کرده بود و بعد از گفته هر چه بعض علماء منع لعن ظلمه اهل بیت نمود هر تا تعدی نکنند
از علی پس اعلام را از اعدا اول معاویه و از ثانی ثلثه اند و ظاهر گویند در اینها اولا لعن اند
چه اولا بنای ظلم شیخین گذاشته در غصب خلافت و فدک و سوشهادت و دعوای فاطمه
و شهادت باقی ائمه علیهم السلام اینها همه عرفها دال بر تشیع او ست اما آخر گوید علماء ائمه ما به اینها
رفته اند ما را هم لازم است پیروی و عقب آنها رفتن یا فاروق و صدیق تو شجری و ملا شیخوا
و دیگر از شجاعت امیر علیه السلام در جهاد کفار از آفتاب روشن تر که ملائکه در احد میگفتند
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار و داوری او روز خندق با عمرو بن عبد دو مشهور
که چنین هر دو را انداخته و سر او را بر پیغمبر خدا صلعم فرمود ضربة علی یوم خندق افضل
من عباد الثقلین یعنی ثواب عمر خندق و فضیلت زدن شمشیر بر عمرو در حرب خندق
زیادتی دارد بر عبادت و بندگی پریان و آدمیان و بر و ایزی الی یوم القیمة و عمرو را در حرب
بدر از سوار بر ابر

یا هزار سوار برابر دارند چنانچه از خطاب آورده اند هر کف من در سال آشام با عمرو به تجارت
رفیق بجویم بمن یا هزار نفر قطاع و دزدان بادیه بر قافله ما ختند و ما جمعی کثیر بجویم اگر نکنیم قوت
از جان و مال برداشتیم ناگاه عمرو دویده و شتر بچه را بر سر دست سپر کرده و شمشیر کشیده و
بر آنجماعت تاخت و جمعی را بکشت و باقی را گریزانید و قافله بسلامت گذشتند و در وقتی
چنان شمشیر بر کوان شتر خواهید انوکه چهار پای او قلم کرده بر زمین آمد حکایت خندق و قتل عمرو
عمرو متفق علیه امت و کسی از فرق انکار زمانی نتواند آنحضرت از عبادات جن و انس
قیامت ندارد و از جمله جانفشانیها آنحضرت [illegible] در شب غار در فراش رسول خدا صلعم
خوابیده و همه صنادید عرب و قریش و همه قبایل عازم قتل پیغمبر صلعم شدند و حقتعالی
شر آنها را کفایت کرد و با جبرئیل و میکائیل مباهات نمود که بینید محمد را چگونه جان خود را
فدای رسول من کرد جبرئیل بالای سر و میکائیل بپایین او ایستاده دیگر چنان ضربتی بر جنبات شمشیر
در تنگ مرکب او بر بدیه بر زمین رسید جبرئیل ما در رب جلیل شهپر به زیر تیغ او داد که مبادا
زمین را شکافته به کابل و ماهی رسد و بزور انضربت جبرئیل به نانو در آمد و از تعجب آنضرب

دست سر او بالا کرد و گفت سبحان الله دید میکائیل زیر بغل او را داده و اگر میکائیل زیر
بغل حضرت را نگاه نمیداشت معلوم نبود که ذوالفقار تا بکجا مرفت و از آنچه در خیبر کرد عقول عقلا
متعجب و حیران آن در ری چهل کس از شجاعان می بستند و میکشودند و سی و سه هزار من وزن داشت
به هر انگشت مبارک آنخلقه در را گرفت و کند و بمصافت چهل زرع به پشت سر انداخت و
هفتاد نفر از قویان مثل عمرو و خالد وغیره آمدند هر آنرا حرکت دهند هر قدر زور کردند
نتوانستند و در آن جنگ هر سه شیخ سردار و علمدار شدند و بهیچ رو باه کرنگشتند و آنچه در بدر
و احد جنگ کرد عبرت عالم است که از زبردستان عرب و کهن کشان قریش و اقوام
و عشیره چه قدر کشت قتل بدر بالتفاق رمه و خانه از شجاعان عرب در بدر کشته شدند
در هر یک رستم وقت بودند ولید عتبه خال معاویه و عاص سعید العاص امیه و طعیمه شدند نوفل
سردفتر ضاله و نوفل خویلد اسد از شجاعین قریش بر او با طلحه بن عبید الله و بر سهم بست و بر ابی بکر
سپرد و زمعه بن الاسود و حرث بن زمعه و نصر بن حارث بن کلده بن عبد الدار و عمیر بن عثمان
بن کعب بن تیم عم طلحه و عثمان و مالک برادران طلحه و مسعود بن امیه بن مغیره و قیس بن فاکهه بن
مغیره و ولید بن

مغیره و خذیفه بن ابی حذیفه و ابو قیس ولید بن مغیره و حنظله برادر معاویه و عمرو بن مخزوم
و ابو المنذر بن ابی وداعه و منعه بن حجاج سهمی و عاص بن امیه و علقمه بن کلاه و ابو عاص بن قیس
عدی و معاویه بن مغیره بن ابی عاص و لوذان بن مغیره و عبد الله بن ابی المنذر بن مغیره و حاجب
بن شائب بن هویم و اوس بن مغیره بن لوذان و زید بن بلیص و عاص بن عوف و سعید بن زهیب
و خلیف بنی عامر و معاویه بن عامر عبد قیس و عبد الله بن حمید و سایب بن مالک و ابو الحکم و ابو جهل بن
اخنس و هشام بن امیه و اوس محجن و قتل اند طلحه بن ابی طلحه بن عبد عزی و عبد الله بن جمیل
و ابو الحکم بن اخنس و ابو سباع بن عبد عزی و ابو امیه بن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب حبشی
غلام بنی عبد الدار و غیرهم و آنچه [illegible] جبل و صفوان و نهر و آن با مالکیان و قاسطیان
و مارقان کمر پوشیده نیست و در سیر العباد از سلاطین جبن و سرکشان عفاریت
و شجاعان امم خلق بسیار را کشت چنین رعد بن مزدیان و کعب بن میمون و قرطاس
و سمراء و طهور و امرؤ جو منکر و طیفور و عفریت سپه سالار و طوایف بسیار از جبن جبنی
مسعود و بنی ملح و بنی راشد و بنی میکال را مسلمان کرد و شاد مهر و عبد الله محمد را پادشاه

آنها که و نام بن هیم بن قیس بن لاقیس نبیره ابلیس را به امامت و هدایت مؤمنین جز معرکه
وابن ملجم است نزد مخالف و موالف و درست و شوخمن که نهاد اسلام وارتفاع لواء ایمان
و اظهار کلمه شهادتین از ضرب ذوالفقار حیدر کرار غیر فرار بود و اسبق بود باسلام و سبقت
سابقیش از همه مهاجر و انصار نماز میکرد بلا خلاف و صلم او به مرتبه بود که چنین دولت یافت
مر عایشه و مروان و عبدالملک و ابولاکیش الابعه و عبدالله زبیر و سایر اسیران منافقین
جمل عذاب و زجر و خطاب بشتم و قهر نفرمود و بعد تمکن در خلافت بر مخالفین و غاصبین
جزا و عمای آنها نداد و بر فدک تصرف نکرد و زنان او هر شب سه بار بدنیا طلاق داد و اکثر
ایام قرآن می نوشت و باجرت آن هزار بنده آزاد ساخت و آنچه بدست می آمد به مستحقین
در ایام ایتام میداد و اکثر ایام خود به صبر میداشت و باجرت آب کشی به دلوهای بزرگ خرما
گرفته به فقرا و مساکین میداد دوست مبارکش از بسیاری بیلداری و آب کشی پینه کرده بود و
از طعام سیر نخوردی و روزی در خلاف آنحضرت مردی طبق حلوا و خرما هدیه آورد حضرت فرمود
اما فرمود که من امیرالمؤمنین ام دهن را بامید حلوا آلوده نمیکنم و حال آنکه میدانم در جعبه از همسایه
از اهل جایز شده

از اهل حجاز بیشتر مرا خواهند و اکل این طعام از مروت دور است و همیشه کفش را پینه میزد و
میپوشید و عبدالله بن عباس گوید روزی خدمت آنحضرت آمدم کفش پینه میکرد فرمود ای پسر
عباس چند مرا ارزد این کفش گفتم فدای تو شوم از بسیار پینه که بر وی زدی شرمنده میکنم مرا در
پای مینهند آنحضرت فرمود والله ای پسر عباس این کفش را نمیدهم که این امارتی که من دارم
باعتقاد شما بمن دلخواه باید بکدم باید خورسندم در این شغل که هستم نخورم که حق از باطل جدا کنم
و داد مظلوم را از ظالم بستانم و هیچ در عمر خود خشتی بر خشتی و آجری بر آجری ننهاده و جناب عقیل تا سلوک
و زهد و قناعت برادر دنیا و هر چه را که حضرت هر روز دو نان جیره برای او مقرر نمود و به آن
قانع نشد و خشم نمود و نزد معاویه بشام رفت و مدتی در آنجا بود پس پشیمان شد باز آمد و آنحضرت
به قصد خونهای جمع شده از طعام معاویه از رگهای او کشید و هر گز برای خود و عیال خود ذخیره نکرد و
خراید و بیت المال تصرف نکرد و خراج زیاد از رعایا نگرفت و کیا یا وسلاح داری و عشاری و غیره بدعات
ثانیه را برطرف نمود و رسم و طریقه ملوک و سلاطین جور را برطرف کرد و بدعتی در دین و ملک
احداث نکرد و ملک را به ظلم و جور چنین شیوع نگرفت و خانه کسری تالان نکرد و از غنائم مثل عمر و بکر آن

جرمیه نگرفت و کسری بناحق نگشت مثلی ظلفاء آجور و حاجب و دربان نداشت چنین معاویه ثالث
و تشبیه باکاسره و جبابره بنحوی و هرگه رجوع باو داشت تا اطفال و زنان بیمانعی نزد او می آمدند و همیشه
لباسهای پشمین خشن و درشت و شتاب میپوشید و لباس ملوک فراعنه نپوشید و طعام آنحضرت
نان جو یا گندم تنها بجو یا نان و خورش با سرکه و نمک یا سبزی یا خرما و کاهی گوشت بجو یا شیر و همیشه بنحو
و بلایا و محذورات بجواز همهٔ اوصیاء پیغمبر آن و آنچه عرب باو و اولاد او کردند معلوم است که بر احدی از
بنی آدم این قسم واقع نشده و جنود و انس و ملک و اهل قاف و جمله دارند بر کمالش
اعتراف و سلم او ثابت است نزد خاصه و عامه و همهٔ فرق اسلام و همهٔ اهل این امت بلانزد
اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثلثه و همهٔ صحابه و تابعین اشرفیت و اعلمیت او بعد پیغمبر صلعم
از همهٔ خلق و اعتقاد فرقهٔ ناجیه و اکثر مسلمین انکه اعلم و افضل بود از آدم و شیث و ادریس
و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و یوسف و شعیب و
موسی و هارون و یوشع بن نون و کالوب بن یوفنا و خضر قیل ذوالکفل و الیسع و ارمیا و
دانیال و عزیر و ایوب و حزقیل و یونس و شعیاء و اشموئیل و اسمعیل صادق الوعد و خضر و الیاس
و داؤد و سلیمان

وداؤد وسلیمان وزکریا ویحیی وعیسی وشمعون ولقمان ویعقوب وخالد حنظلة وخضر نبی
وذالقرنین وسایر انبیاء عظام علیهم السلام ودر اکثر وابراهیم علیهما السلام توقف
جهت رتبهٔ ابوّیت واعلم لجواز انبیاء عجم مثل مجی افرام وجوسب صاحب لوبیت دریا آبار
وصاحب کتاب وسایر وارداء اینی دیرف واز رهوشنگ وسایغ کلبو وباشان
وسولان واثرمر ورکیان وسفیان که نصارا ایشان را انبیاء دانند وشاقول وشموئیل
ونحیر قل ومرمیاجس ومیسنیان ومیخاء ولوءل وزخیرماء وعوقوق را یهود انبیاء دانند واعلم
از همهٔ اوصیاء پیغمبران ونقباء بنی اسرائیل وحواریین امام سریان واز همهٔ متکلمین وعقلا
وحکماء یونان ودانایان جهان از قبطی وروم وصابی ومقدونیه وعربی وعجمی وشامی وهندی محق
ومبطل واز آصف بن برخیا وارسطو وفیلقوس مافیدونی وسیمرغ حکیم ترا وسنان بن سام
وقیثها غورث بلعم بن عوراو ویلناس واقلادرس وبقراط وسقراط وبلقراطیس وافلاطون الهی
وارناطلیس وابوذر جمهر وداهرمندی وهرمس واسفلیوس وبوعلی وفارابی وعلم آیندا تا قیامت با او بود
وعلم وبلایا ومنایا واجال وارزاق واعمال خلق واحکام دین وشریعه هر ملت از امم ماضیه

وعلم ملکوت آسمانها و زمین و ما تحت العرش و ما فوق الثری و علم حیات و ممات خلق
و علم خدا و خوشناسی و مبداء و معاد و احوال برزخ و عدد بهشتیان و دوزخیان و علم
حکمت و هندسه و ریاضی و هیئات طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین
و عدد ریگ بیابان و قطرات باران و کمیت و وزن متقاطر و آبهای دریا و کوهها و معادن
و نیستانها و خرابیها و آبادانیها و عدد قصبات و قریات و بلاد معموره دنیا و طول
و عرض آن و علم اصول دینی و فروع و معانی و بیان و کلام و ترجمه و تفسیر و بطون قرآن
و علم صحف و تورات و زبور و انجیل و کتب آسمانی و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت
و رمل و کیمیا و سیمیا و ریمیا و علوم غریبه و علم حرفت و صنعت و طی الارض و طی الزمان و تسخیر
و اعداد و طلسمات و مناظر و سحر و افسون و نیرنگ و تفاءل و عاقبت و مستقبل احوال و جفر
ابیض و احمر و جامعه و خافیه و مصحف فاطمه علیها السلام و احکام شرایع کتب آسمانی و صحف
آسمانی بر طبق نزول همه نزد او بوده و علوم قرآن و معانی آن کما هو حقه از قرائت و اعراب
و لغات و غوامض مشکلات و جمل معانی و وجهات آن و تفسیر و بطون و سبب نزول آن
و اظهار و فصل

واخبار وقصص وآثار حدود واحکام وحلال وحرام واصول وفروع ومعقول ومسموع ووعد ووعید
وامر ونهی وجدل وقصص ومثل وزجر ومحکم ومتشابه وترغیب وترهیب وبشارت وانذار وناسخ
ومنسوخ ومجمل ومفسر ورجا وخوف ومطلق ومقید وخاص وعام آنرا همه میدانست وعلم
معرفت مؤمن وکافر ومنافق وفاسق واهل اعراف باو وعلم صرف ونحو وتجوید وحدیث
وسنت وفراست وقیافه وفقه وحدود وقصاص وسیاست ودیانت وشجاعت
وجراحات وارش وطلاق ونکاح وعلم زهد وسلوک وتصوف ودرویشی واوراد وتعقیب
ومجاهدات سیما جهاد نفس وتهذیب همه با او وهمو واینهمه از فضلهای متناهی الهی بود باو
عطاکرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وکیست
از بنی آدم بعد از پیغمبر صلعم اینهمه بزرگی وجاه وجلال نیست بلا خلاف کسی از امت کمال
مهارت او ندارد در احکام وقضایا وسوانح وحوادث ومسایل وبدیهه اشهر است منجمله
مسئله کابین زنان که بار مبارک بر رکاب میگذاشت زنی آمد او گفت
یا امیر المؤمنین مرا در مرده وشصد اشرفی از او مانده وبمن یک اشرفی داده اند دادم را ستان

حضرت فرمود اگر مرد از برادر تو مرد دختر ماند گفت بیافرمود رسد این مرد دختر چهار صد اشرفی
و فرمود مرد مادر برادر تو ماند گفت بیافرمود سدس مال صد اشرفی رسد مادر و فرمود که زوج او چه ماند
گفت بیافرمود شصد هفتاد و پنج اشرفی رسد زوج و فرمود مرد انه برادر با تو است گفت بیافرمود
رسد هر برادر مرد اشرفی و رسد تو یک اشرفی است تو حق خود یافته و حضرت سوار شد
مسئله دیگر آنکه حضرت بر منبر کوفه بود مردی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین شوهر دختر
مرده و بجای شصد نسج باو دادند داخل بیان فرمود که مرد دختر و پدر و مادر دارد تو ماند گفت بیافرمود
از نصف او تسع شد زیاده مطلب مولف گوید این مسئله اگرچه باعجاز بدیهه فرمود مجعول
تقیه است که مذهب اهل سنت و قول شریح قاضی کوفه که او معزول نمود و بعد از هفتاد و پنج روز
از عزل اهل کوفه باجتماع هجوم عام آمدند و گفتند و اعمر اما مرخواهیم که شریح قاضی باشد که منصوب عمر است
و عدل و تعصب اختراع او و ما سنت او را برهم نمیزنیم بجهت دفع فتنه باز نصب او را فرمود
و اشتهر بین العامه
لغات همه بلبن آدم از هند و شام و روم و فرنگ و عجم و حبش و ترک و دیلم
و زنگ و روستا میدانست و خطوط یونانی و سریانی و عبری و معیفا و غیره نیکو میدانست و خط کوفی
بتغیر فرمود بنی

تغیر فرمود به نسخ و ثلث که احاق را تیج است و در خواب بابزه مقرا استاد یاقوت مستعصمی تعلیم فرمود
و او نوشت و چیز دیگر بعهد عمر شهربانو بنفشه بزد چون شهریار با اسرای عجم به مدینه آورد عمر
او را به مجلس طلبید و یکیک از صحابه را بر کرسی براو عرض میکرد هر کرا خواهد در خصه الصحابه
بدهد و شهربانو جلوس و عرض خوبیرو مردم منای عصمت دانسته بلبغت مجوسی صد خوبخوبتر و پریوش
نفرین کودیم پریوش سه رقاعه پیش پاره که وایه بندگی کفتن یعنی روپریوش سیاه شود نامه
بیعمیر را پاره کو و من به بندگی افتادم و چرا مسلمان نشده در سبب ذل و بندگی باشد عمر دانست
که دشنام داد کفت او را بزنید جناب امیر علیه السلام فرمود تو را دشنام نداد بلکه نفرین
به صد خوبپریوش کو خشم عمر فرو شد و حضرت امیر علیه السلام از شهربانو به پهلو پرسید که نام
دارا کفت شاه زنان فرمود بسمیت شهربانو یه و عقد کرد با امام حسین علیه السلام داد و احادیث
که بلغات متفرقه تکلم فرمود بسیار است و ظرفای ثلثه مکرر در ممالک و در طها پناه با آنحضرت میبردند
و مشکلات مسایل آنها را حل میکرد و عمر مقدار یک لا علی لها حلات عمر کفته و با اقتضا
بیک سوال اکتفا نمود روزی زنی نزد عمر آمد که ما شیر میکیم و هفده آشتر خر داریم یک نصف

مرد و یا ثلث و یا تسع و حاکم حصه میخواهیم بکنیم شتری پاره باید کنو تو حکم کنی میان ما عمر
حیران شد و نگاه به حضار کرد همه سر بزیر افکندند و عمر نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد که
یا ابوالحسن پیغمبر پیام بری و وصی اینی مسئله کنی آنحضرت فرمود
و بآن شتر را ضم کنو و نصف بیجاره شتر که نه شتر است بیکاره بده و ثلث بیجاره شش شتر بدیگری داد
و تسع بیجاره یکر شتر است به یکاره داد و یکا باقی ماند به بیت المال فرستاد و همه حضار تکبیر گفتند و عمر
کفت مبادا روزی تو در میان ما نباشی و ما بتو نرسیم و [illegible]
ظاهر است که سابق بحود در اسلام و عبادت در کمال خضوع و خشوع می نمود و هرگز برای بهشت
یا خوف نار عبادت نمی کرد بلکه خالصا لوجه الله بود و واجبات از واجبات ترک نکرد و اکثر روزها صایم
و شبها تا صبح بیدار بود و هر وقت پا در رکاب میگذاشت یکختم می نمود و در نماز از خود خبری نمیداشت
روز خندق تیری در استخوان پای مبارک نشست و بجهت تدبیر بیرون آوردن آن کندند پیغمبر صلعم
عرض کردند فرمودند چون بنماز ایستاد بیرون بیاورید و در نماز بیرون آوردند و هرگز تهجد از او
فوت نشد و عارف همدانی گوید لیلة الهریر بر نعل شبهای یازده بود و عقب آنحضرت صلعم
یا الفدوهشتاد و نه

بالقصد و هشتاد و پنج تکبیر شمردم و بهر تکبیر به ذوالفقار حیدر یا سی نفر را میکشت و هزار رکعت نماز
مقرر سلام ادا کند و شبی و روزی بیاید بر او که حق الله مردم از خمس و زکوة و سایر حقوق به ذمه
او باشد آن را ادا نموده باشد [illegible] و کشف و کرامات و معجزات او
از حد و حصر بیرون است و فضایل و مناقب او از حساب افزون هر صفت و خارق عادت
پیغمبر صلعم با او بود و اسباب و میراث پیغمبر صلعم از عمامه و ردا و انگشتر و موزه و تازیانه
و کلاه و طیلسان و ناقه غضبا و اسب ذوالجناح و بغله شهبا و حمار یعفور و نحو و شمشیر
و قرآن و علوم و صحف آسمانی و هفت و حرف اسم اعظم با آنحضرت بود و اضافه بر اینها نیز عطا نمود
عصا و سفره آدم و ترکه شعیب و ید و بیضا و عصا موسی و الواح توراة و انگشتر و تاج سلیمان
و تابوت سکینه و صندوق شهاک و زره داؤد و میراث ابراهیم و صحف و توراة و زبور و انجیل
و خود داؤد و میراث همه انبیاء از عصای یوسف و ترازو و کیسه شعیب علیهم السلام و صفات
حمیده امیر علیه السلام انکه عبادت و سجدات و کواکب نکو با تفاق فرق اسلام و ابتدا عامه کرم الله
وجه ذکر نام نامی آنحضرت کویند و قایلند حرهر سی سجدات کویند و او هرگز نکوید و آنچه اکثر یاران

در جاهلیت کنند و متصف بجود به سخا و کرم و بذل و جود و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت
و انصاف و عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و وقار و وفا و شان و بزرگی و هموار
و نرمی و خوشخوئی و دادرسی و شفقت و رعیت پروری و حسن خلق و ایثار و مواساة فقرا و از کمال
اخلاق آنکه در صفین ورا زده هزار کس از لشکر او از دیر باز آمدند با تحیات مواجهه
ما سر اجهرا میگفتند که چرا با معاویه بحکمین راضی شدی و او بلطف و مهربانی جواب آنها میداد
و پیشما گفتم بحکم بروید و شما گفتید نه باید ابو موسی برود و اصلاً از سخنهای آنها رو ترش نکرد و غلظت
و خشونت ننمود و کوفیان لعن شامیان کنند و از سبب معاویه منع میفرمود [illegible]
[illegible] و شیمن هرگز نیاورده اند هرا و متصف بصفات ذمیمه باشد از مهد تا لحد از جمله
حسد و کینه و سب و شتم و لعب و قهقهه و نعره و بیحیائی و عداوت و شیطنت و شرارت
و دزدی و خیانت و سوگند دروغ و حرص و طمع و زنا و اکل مال و لحم خوک و غدر و غش و مکر مردم
فریب و اغلام و لواطه و قمار و لعب طنبور و ساز نای و شرب و شقاق و دست بازی و بخل
و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعه و شک و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری

و فش و فحش

وفحش وعجز وتندخوئی مفرط وفتان وسفاک وبیرحم وخائن وخاسر وظالم وغدار وشریر وبدمشم
وبدخلق وبدطبع وکره رو ورعیت آزار نبوی علیه وآله الصلوات والسلام واز کمالش انکه
استاد جبرئیل بود ومطاع اکثر ملائکه بود وعزرائیل بحکم او قبض ارواح مینماید وبحضور او
فرزندی نزاید وسایه کونین وقسیم جنت ونار است ومؤذن ومعرف اعراف ولواء الحمد
در قیامت بدست او ومؤمن وکافر را او بجنت ونار فرستد وخداوند عالم امیرالمؤمنین
نام او کرده وکسی از مقربان گذشته وآینده بآن موسوم نبوده بخلاف عامه که هر فاسقی را
امیرالمؤمنین میخوانند فرمود تهمت یا علی عجب بر بیتان نام خدا هر کسی غیر از تو اطلاق
امیرالمؤمنین ومعجزات او از حساب بیرون است از آنجمله مقتول احیا میشود که باو
در صفین شهید شد وقرص شمس دوبار در رفع سنگ از قلیب وجوشیدن آب در
زیر آن وسیر آب شدن تمام لشکر باتفاق کتب وآیات دالله قرآن بر فضایل او علیه السلام
باتفاق عالم قریب بسیصد آیه است منها آیة انما ولیکم الله ورسوله آیة
یا ایها الرسول بلغ آیة مباهله آیة انما انت منذر آیة وقفوهم

انتم مسئولون آية مودة قربى آية كونوا مع الصادقين آية واعتصموا
بحبل الله آية ومن الناس من يشرى آية وكفى الله المؤمنين القتال آية
فاليوم الذين آمنوا من الكفار آية ام حسب الذين اجترحوا السيئات
آية والسابقون السابقون آية اذا ناجيتم الرسول آية واذا قوا الذين آمنوا
آية افمن كان على بينة آية ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات آية سيجعل
لهم الرحمن ودا آية من المؤمنين رجال صدقوا آية اهدنا الصراط
المستقيم آية وارکعوا مع الراكعين آية الذين ينفقون اموالهم بالليل
والنهار سرا آية واسئل من ارسلنا آية يا ايها النبى حسبك الله
آية كفى بالله شهيدا آية هذان خصمان آية ان الذين لا يؤمنون عن
الصراط لناكبون آية افمن كان مؤمنا آية اولئك هم الصديقون آية
فان الله هو مولاه وجبرئيل آية يوم لا يخزى الله النبى آية اولئك هم خير البرية
آية وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر آية فاستوى على سوقه آية الم
حسب الناس

حسب الناس آية وشاقوا الرسول من بعد ما تبين لهم آية وبيوت كل
ذي فضل فضله آية افمن يعلم انما انزل اليك آية فانقلبوا بنعمة من الله
آية في بيوت اذ الله آية لا تحرموا طيبات ما احل الله آية واجعل لي
لسان صدق عليا آية والعصرات الانسان آية ان الذين سبقت لهم
منا الحسنى آية ولتعرفنهم في لحن القول آية من جاء بالحسنة آية فاذن
مؤذن آية في مقعد صدق آية ولما ضرب ابن مريم آية ومن خلفنا
امة آية وتعيها اذن واعية آية والذين يؤذون المؤمنين والمؤمنات
آية يقولون آمنا بالله والرسول آية هو الذي خلق من الماء بشرا آية
واولوا الارحام بعضهم اولى آية اليوم اكملت لكم آية واذان من الله طوبى
لهم وحسن مآب آية فاما تذهبن بك آية بينهما برزخ آية ونادى اصحاب
الاعراف آية ونزعنا ما في صدورهم من غل آية اجعلنا سقاة الحاج
آية انما يريد الله آية سورة هل اتى آية والموفون بعهدهم آية ومن

يطع الله والرسول آية وجزاهم عند ربهم آية او شفقتم ان تقدموا آية قل هذه
سبيلي آية واذكروا نعمة الله آية قل ما يكون لي ان بدله من تلقاء نفسي آية سئل سائل في
اعذابه آية يئس الذين كفروا آية ولقد صدق عليهم ابليس ظنه
آية وسيعلم الذين ظلموا آية ام تحسدون الناس آية ولقد عهدنا
الى آدم فاوحى الى عبده ما اوحى آية والنجم واحاديث متفق عليه عامة وخاصة
وبقية فرق ناغلاة وخوارج ودر اينجا بنام حديث اكتفا نمود مراسيل بولت تا محبت بعضها
ح غدير ح خيبر ح مودة ح منزلت ح طاير ح جنابته ح سد ابواب ح نجوى ح نجاة
ح مناجات ح براءة ح افتخار ح قضاء ح بيعة ح مواخاة ح حب اربعة ح فضايل
ح ولاية ح رسوخ ايمان في قلبه ح خاصف النعل ح لحمك لحمي انا وعلي من
نور واحد ح انا مدينة العلم ح انه اقرب الناس الى رسول الله ح
الشجرة ح اللوي ح المناقب ح استفسار عمر في امر الخلافة ح اعانة
ح الرأس ح اثار ح مولى ح اخوة ح نور سلم ح شجرة ح لواء ح مناقب مخاطب
بامير المؤمنين ع

بامیرالمؤمنین فی عهد رسول ۔ بیعة رضوان ۔ مارقین ۔ مباهله ۔ قاسطین ۔ ناکثین
۔ اشتیاق جنة ۔ معراج ۔ خطاب الله فی لغة علی ۔ احزاب ۔ ضربة عمرو بن عبدود
بدر ۔ احد ۔ مکتوب علی العرش ترویج علم ۔ رد شمس کساء ۔ انت مع الحق والحق معک
احکام دین و اتمام نعمه ۔ وصف شیعه ۔ قضیب ۔ عمود ۔ قسیم جنة ۔ سقایه کوثر
۔ درنوک ۔ موافاة ملائکه اعلم ناس ۔ تمنی ۔ قوم انس ۔ بیان حب علی ۔ بیان اول من آمن
۔ انه افضل الاوصیاء ۔ بیان بغض علی ۔ اول من صلی ما بقبله ۔ سبقة اسلامی ۔ قصه
یاقوت ۔ مولود ۔ انه افضل من الانبیاء ۔ افضل خلفاء الانبیاء ۔ خلافة ائمه علیهم السلام
۔ المهدی من عترتی ۔ القرآن ۔ اعانته ۔ ایمانه ۔ نقض کوکب ۔ رسوخ الایمان فی قلوب
شیعه ۔ سید المسلمین ان القرآن مع علی ۔ انه افضل الاصحاب ۔ انه خیر البریه ۔ علی
خیر البشر ۔ النبیر ۔ فی المعرکه ۔ یوم وفات النبی ۔ مخاطبه بالخلیفه ۔ حجه فی یوم الشوری ۔ ویلک
از اینها بچند طرق روایت کرده اند ۔ حقیر بحمدالله بزبان آنها جاری ساخته ۔ قریب به هفتاد هزار
حدیث باشد ۔ در کتب اهل سنت از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام است و مشهور است که به شافعی

گفتند در هجو امیر علیه السلام و بگو شاعر این رباعی را گفت در رثاء علی علیه السلام قسیم النار والجنة
وصنو المصطفی حقا امام الانس والجنة و گفت در این رباعی در جنت بر فضل و برتری آنجناب
حجت است بر کسانی که اعراض آنحضرت جویند و صاحبان سیر از جمله مدیحه گویان کامل
و بندگان آستان ولایت نشان سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حابر و حذیفه ابو ایوب
و قیس بن سعد و مالک اشتر تمار یوف بکار ابکیمی زیاد عمرو خزاعی و حارث همدانی خزیمة ثابت
قیس و محمد ابن ابوبکر و بقوبا رشید هجری و سهیل خیف و حجر بن عدی طارق بن عدی و بقوبا اسلمان
و ابوذر و مقداد و جابر و مالک و اویس محمد حجر عدی حاتم عمرو و عمرو مرادی و عمار و صعصعة عامر
و انکه کنانی احنف قیس و حارث قدامه سعدی خالد بن معمره سدوسی خلق دیگر از شیعیان آنحضرت
چهار طایفه اند طایفه اولی عالم غلو در حب او و قایل به الوهیت امیر المؤمنین علیه السلام
طایفه مفرط و مقصر نامرا گویند طایفه معاند متخلف قایل بامامتش در مرتبه چهارم مقدم عجل
بر آنحضرت و طایفه جلیل اثنی عشریه بیفاصله بعد از پیغمبر صلعم آنحضرت را امام دانسته
مفضله از غلات گویند الله تعالی او الگذاشت الکتر کار را به علی علیه السلام منذ تقسیم ارزاق خلق
و تعین اجار

وتعیین اجل وامهال وحضور نزد احتضار وتولد وغیره آنچه میخواهد میکند وحقتعالی او را در آن
سبابیه از نصیریان اصحاب عبدالله بن سبا که روزی بآنحضرت گفت انت انت یعنی
انت الله آنحضرت خواست که او را بکیفر گستاخی بسیاط مؤدب نماید بعضی تعیین فرمود و برخی از
اصحاب او را گرفته آوردند آنحضرت فرمود تا گودالها کندند و در آنجا آتش کردند و آنها را
سوختند و در وقت انداختن به آتش گفتند یقین ما بخدائی تو زیاده شد پیغمبر صلعم فرمود
هر حقتعالی عبد را با آتش عذاب و احراق کند تو خدائی که ما را با آتش عذاب نمی سوزد
وبعد از شهادت امیر علیه السلام گفتند مرا و نمرده بلکه زنده است و در رعد و ابر آواز او است
وبرق تازیانهٔ او و آخر به زیر خواهد آمد و دشمنان را بکشد و آنکه او را ابن ملجم ملعون کشت
علی علیه السلام نبود بلکه شیطان بصورت علی علیه السلام کشته شد و غرابیان از غالیان گویند
که خدا جبرئیل را به علی علیه السلام فرستاد او غلط کرده به محمد صلعم رفت که به علی مانند بود غراب
بغراب و معاذ الله یعنی صاحب دلبر یعنی جبرئیل میکند که او رسالت از علی علیه السلام به محمد صلعم
برد و بعضی گویند او خدا است شریعه از علات گویند که خدائی بر نبی و علی و فاطمه و حسنین

صلوات الله علیهم فرود آمد و ایشان خدا بینند و نمیرند از ایشان گویند خدائی بر علی علیه السلام
تنها فرود آمد و او خدا است و طایفه بزاره و عربان شعشع باید اعتقاد آنند و طایفه از انها
بتجسیم قائلند که مراد از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و عمرو ضمیر رانند و گویند این پنج نفر موکلند
بر مصالح عالم از جانب علی علیه السلام که او آله است و اول این مقدمه در بصره واقع شده
هفتاد نفر از طایفه زرفاکیه منقوط شده آمدند و بزبان هندی گفتند تو خدائی آنحضرت فرمود
خدا نیستم بلکه بنده خدایم قبول نکردند و باین قول اصرار نمودند حضرت بمالک اشتر فرمود تا جا کندند
و آنها را در آنجا گذاشتند از آن جا گذشتند و آنچه عوام وجهال قلندر آن گویند آنحضرت بمقدار
مرتبه نصیری سر کشت و زندیکو او بگفت تو خدائی پس زندیق از جانب خدا رسید که یا علی کل
دنیا بندی منی تو خواهی یکنفر بنده نباشد و تو خدای او باشی این محض کفر و زندقه و افترا است
بر خدا و هر که باور کند و اعتقاد خود باین دارد کافر جهنمی ابدیست و خدا بی نیاز است از آنکه
شریک در خدائی و بنده داشته عدد ازواج امیر المؤمنین علیه السلام حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام که در حیاتش حرام بود بر امیر علیه السلام بعد از او زن نخواهد در این قول تامل دارم و این
از جمله خصائص است

از جمله خصایص است و اگر علی علیه السلام نمی‌بود فاطمه علیها السلام کفو و همسر نمی‌داشت که در دنیا
شوهر کند و بعد از فوت آن معصومه امامه بنت ابی العاص بن الربیع و دختر زینب بنت پیغمبر صلعم
خواست به وصیت فاطمه و لیلا بنت مسعود تمیمیه و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه
و ام سعید بنت عمرو و خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه ابو بکر لشکر بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد و او را
کشته و حنفیه را اسیر آوردند آنحضرت مسلمان نمود و آزاد کرد بعقد خود در آورد و چهار نفر حریر
انداخته و حنفیه با هفده نفر امهات عدد اولاد آنحضرت علیه السلام حسن و حسین علیهما السلام محرر اکبر
و عبد الله و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و محرر اکبر و عبد الله و محرر اصغر و عبید و عباس و عمر و محرر اوسط
علیهم الرحمه و از اماء زینب کبری و ام کلثوم و ام الحسن و رملیه کبری و ام هانی و میمونه و زینب صغری
و رقیه و فاطمه و امامه و خدیجه و ام کرام و ام سلمه و ام جعفر و حمانه و نفیسه که در صغر سن فوت شدند
و محسن و شفیق سقط شدند مادر حسنان و زینب کبری و ام کلثوم از بتول طاهره است و محرر اکبر از
حنفیه و عبد الله و ابو بکر از لیلا بنت مسعود و عباس و عثمان و جعفر و عبد الله از ام البنین بنت حزام
بن خالد و عمر و عون از اسماء عمیس منکوحه جعفر طیار پس منکوحه ابو بکر و محرر بعد از طلاق آنحضرت

خواسته و محرر آوسط از امامه بنت ابی العاص و ام الحسن و سلمه کبری از ام سعید بنت عمرو
وام کلثوم صغیر و تعدی عمر بعقد خواهر و سه دختر هر چهار هزار دینار طلا نقد او چهار ساله بود بر ام کلثوم
نشانید بدست ریش عمر گرفته سیاه بر صورت عمر نو عمر نمایان آمد و گفت این صبیت بنی هاشم است
وفاضی مندی در کتاب خود آورده بقول ام کلثوم تنها می خوابید و هر شب حضرت امیر علیه السلام
بهلوی عمر می خوابید و این بعینه مثل حکایت آسیه زن فرعون است ولایت آنحضرت
علیه السلام مکه معظمه و مدینه مشرفه و نجد و تهامه و حجاز و کوفه و سوران و بصره و جزایر و صریره موصل
والطاکیه و حلب و انطاب و نجران و یمن و طایف و مصر و قاهره و مشتباه و مدایین و ساباط
و تکریت و جبل عامل و اهواز و شوشتر و جویزه و فارس و بنادر و دارابجرد و خبیر و اصفهان و قم و کاشان
و نیرد و دیلم و طالقان و قزوین و استرآباد و تمام خراسان و مکران و کرمان و شینان و کابل
و صایین و غزنین و هری و فرح و مازندران و گیلان و آذربایجان و اردبیل و ولایت لران
و اعراب و مردم بادیه و رس و شهریار و طوس و همدان و دماوند و نهاوند و اهل فرس و روم و تاتار
و ارمن و تکریت و ساباط و گرگوت و دیار بکر و سکان و دیار فارس و عمان و محاسعه
و مقولی

وسقط و لحا و قطیف و حریر و صحار و صنعا و زبید و عدن و جدّه و فادسیه و نهروان
و مدینه و کنعان الاشام و بیت المقدّس و ازیکا و بروشالایم و اردن و انطاکیه و عقلان
و انکو یه هر بعصب در تصرف معاویه لعنه الله و بانی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف آنحضرت بود
سلوک آنحضرت علیه السلام با رعایا چنین زمام خلافت در قبضهٔ اقتدار آن مهر سپهر امامت
در آمد تعدی و ستم عمال عثمان که از کیفیات گذشته لعنه الله بعمل همه ولایات و عمال او بر طرف نمود
الا شاه یمن که مؤمن و شیعه علی بود دستور بحال فرمود و اکثر روزها در بازار میگردید پیاده تا زمانیکه
بر گشته و بمردم نصیحت و تخویف از عذاب الهی میکرد و میفرمود که مردم درست میزنید و دزدی
مردم را جاری میکنید روزی غلام سیاهی اقرار به دزدی کرد فرمود تا دست او را ببریدند غلام سیاه
دست خود برداشته و از قصر بر یکنان بر آمد و مدح میکرد هر مرا از عذاب الهی نجات داد کسیکه
امام زمان و پیشوای روسفید آن لعین یکی از اصحاب آنرا شنید آمد بحضرت عرض کرد
این سیاه با انکه دست او را ببریدید او مدح شما میکند حضرت او را طلبید و دست بریده را
بجای خود گذاشت و دعا کرد فی الحال دست بجای اوّل عود نمود و بدست مبارک خود کوشت و غیره نکاد

مبرد و نمیگذاشت کسی از غلامان و ملازمان بردارد و میفرمود ابو العیال احق ان یحمل
جهاز آنحضرت بعد از پیغمبر صلعم باتفاق امت بیست و پنج سال و سه ماه خانه نشین بود
در مدینه و سلطنت ظاهری حضرت چهار سال و نه ماه و جنگ اول آنحضرت جنگ جمل بود باطلم
و زبیر که برای امارت کوفه و بصره با آنحضرت بیعت کردند چون بظهور نفاق آنها حکومت این دو
ولایت میسر نشد نکث بیعت کردند و عایشه را برداشته به بصره رفتند و عامل را اخراج کرده
تصرف نمودند و نفاق باطل ظاهر نمودند و حضرت با آن ناکثین عزم فرمود و موج عایشه بر شتر لوکل شده
سوار شد که در معرکه ایستاده بود و اصحاب آنحضرت هفتاد بار شتر عایشه را پی نمودند و البته العین شتر را
نگاه داشته بود بالآخره آنحضرت طلاق عایشه کفت و مخالفان هم حکایت طلاق را در کتب خود
ایراد نموده اند نامهٔ امیر المؤمنین علیه السلام به عایشه اما بعد بدرستی که تو بیرون آمدی از خانهٔ خود در
حالتیکه عاصی شدی کتاب خدا را و طلب میکنی جهاد و جنگ را در حضور از تو و زنان دیگر ساقط کرده و گمان
تو آنکه اصلاح مردم می خواهی پس خبر ده مرا که کجا زنان لشکر کشی و سرداری سپاه میکردند و ظن تو آنکه طالب
خون عثمانی او مرد است از بنی امیه و تو زنی از بنی تیم بعد از زمانه کجا و عدم فکر تو کجا و بیان
و بار

در این تفاوت بسیار است و خاصه و عامه متفقند بر تطلیق امیر علیه السلام عایشه را و عامه گویند
از این عمل چندان کبیرست که کور شد و حضرت توبه او را قبول نمود و نزد شیعه توبه او کی روا
و اصلی ندارد و اقرار عایشه به تقصیر خود علامه زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده از جمیع بدین کبیره که در آمدم
بر عایشه و با او گفتم که ای بهترین احب الناس نزد رسول صلعم و که بجواعز و اکرم نزد او عایشه در جواب گفت
فاطمه جمیع گفت از مرد آن میپرسم گفت شوهر فاطمه و چه باز میدارد مرا از اینکه گویم بحق خدا
همین است گفتم جمیع گفت پس چه باید داشت تو را که با او جنگ کنی عایشه زمان از سر
فروکشید و بر رو آورده و بگریست و گفت آری امر بر تو جاری شد اما در جنگ سیصد هزار از لشکر عایشه
کشته شد و عایشه را داخل بصره نمودیم عمار و مالک اشتر به شمامت او رفتند به عمار گفت همراه
تو کیست گفت اشتر عایشه گفت تو بجوکی در معرکه جنگ کنی و بر رخ افکندی گفت بلی
و گرنه این طوبی که این زبیر پیر و بزرگ اولاد مهاجرین بجوالبته حرمت میکشتم و راحت مسلمین میدادم عایشه گفت
مگر نشنیدی قول پیغمبر صلعم که مسلمان را نتوان کشت مگر به کفر بعد ایمان و زنا بعد احصان و قتل نفس
بحرام و عصیان مالک گفت یا ام المؤمنین به یکی از این سه چیز که گفتی او را میکشتم یعنی عبد الله

ام تشنا بجو

مرند شد ابن پسر مالک ابیات شعر را انشاء کرد فظم اعایش لولا انفی کنت طاویا ثلثا لالفیت
این اختك هالکا عشیة یدعو الرجال نجورها باضعف صوت اقلوفی
و مالکا فلم یعرفوا دعاهم وغمه جذبت علیه مالعجاجة بارکا فنخاه
متی اکله وشبابه وانی شیخ لم اکن متماسکا قال راجیایی امیر المؤمنین علیه السلام
بازبیر در معرکه بعد از تسویه صفوف زبیر بمعرکه آمد و مبارز طلب نمود امیر المؤمنین علیه السلام در میدان آن
رفت زبیر تر سید و گفت یا امیر المؤمنین از شمشیر تو ایمن نیم فرمود با چه بر این داشت تو را بدین
کار گفت طلب خون عثمان فرمود تو و اصحاب تو او را کشتید بر تو واجب شد که فدیه خون
عثمان را بدهی لیکن قسم بخدائی که مرا و غدائی نیست فرستاد قرآن را بر پیغمبر صلعم ما یاران می آید
امروز بر اکه رسول خدا صلعم بتو میفرمود یا زبیر علی را دوست میداری تو گفتی چه مانع است مرا از آن چرا دوست
ندارم او پسر عم من است فرمود بتو که تو بر او خروج خواهی کرد و تو ظالم خواهی بود بر او زبیر گفت خداوندا چنین
است آنحضرت باز همان قسم اعاده کرد فرمود یاد می آید روزی که رسول خدا صلعم از بنی عبد عوف
می آمد و تو با آنحضرت بودی دست تو را گرفت و من استقبال آنحضرت کردم و بر او سلام نمودم پیغمبر صلعم

بر روی من خندان شد و منهم خندان شدم پس فرمود تو که ای زبیر و امکذا پسر ابو طالب هرگز روز خوش
در تو بر او بیرون آئی یا زبیر تو ظالم باشی بر او زبیر گفت خداوندا چنین است تو میگوئی اما از خاطم
رفته بود اکر اینرا زودتر میگفتی و بیاد میدادی به تو خروج نمیکردم پس زبیر از معرکه برگشت عایشه گفت
یا اباعبدالله برای چه برگشتی و چه دیدی زبیر گفت خیر در موقف اسلام و شرک میبینم و در کار خود
نابینا ام شک در امر خود بهمرسانیدم پس از صف لشکر خلاف و از لشکر بیرون رفت و داخل قوم از بنی تمیم
شد و بخواب رفت عمرو بن جرموز سر او را برید و تحفه نزد امیر المؤمنین علیه السلام آورد آنحضرت فرمود
که تو کفت زبیر را بکشی عمرو کفت بدامیر بجهت آنکه ما دشمن تو را کشته ایم و تو میکوئی چرا کشتی حضرت فرمود
تا کجا او را زدند و زبیر و قاتلش هر دو به جهنم اند و بر مقتل طلحه در جنک تیری ناکهان آمد و بر زبان ملحق شد
و میکفت خدایا کسی از من بدتر آدم و صحابه رسول خدا صلعم ضایعتر از خود من نمیبینم ندانستم که مرا که کشت بجز
آنحضرت یا لشکر معاویه قاسطین میان کوفه و شام در صفین چیره او را از امارت شام عزل نمود
قبول نکرد که مرا بسر عم عثمان و ابی سفیان کرده و او خلیفه مقتول بظلمت بعد از امیر المؤمنین و خلیفه
منم در امت و چهار صد هزار یا هفصد هزار نفر از بلاد و امصار و قبایل عرب جمع کرده و بیرون

فرمان عثمان

خونین عثمان را در همه جا گوانید و طلب خون او را بهانه ساخت و بصفین فرود آمد و بعد
رسل و رسایل جانبین هفتاد صف بست و عسکر ظفر پیکر پنجاه و سه یا نود هزار کس بودند و اکثر
آنها چهارده ساله و بیشتر و کمتر بودند چنین یار مبارک بر کاب نهار بر گشت و رو به لشکر معاویه فرمود
گفتند آنانیکه میگفتند پسر ابو طالب شجاع نیست والله که من از همه بنی آدم اشجعم اگر بدر آن
ایشان را میکشتم ایشان بهم نمیرسیدند و آیه یخرج الحی من المیت بخواند و این جنگ
در شب واقع شده و در تسمیه به لیلة الهریر آنکه جمع هر دو بمعرکه و یک از انبوه لشکر ضلالت اثر
غلغله و صدا میان آسمان و زمین بر شد و بود مالک اشتر سپه سالار بود و هاشم بن عتبه مرقال
علمدار و اویس قرنی زره پوشید و جنگ نمود با معاویه و خزیمه ذوالشهادتین هم چنان کرد و مدام در
جمل زره و شمشیر کار نکرد و با امیر علیه السلام نماز نکرد متردد بود حق با کدام است و در این جنگ سه شهادت
عمار دانست حق با امیر علیه السلام است چه از پیغمبر صلعم مکرر شنیده بود به عمار گفت تقتلک الفئة
الباغیة و خزیمه و اویس با قلیلی از عظماء صحابه و تابعین شهید شدند رحمة الله علیهم و چهار
یا شش ماه زره پوشید و با معاویه حرب نمود و قریب سیصد و چهل نفر را به جهنم فرستاد و به ضرب

ابو عاویه مرا افتاد ابن سکیکا سر او را ببرید و با ابو عادیه نزاع کرد من کشتم و او میگفت من کشتم
عمرو عاص گفت این هر دو با هم مخاصمه میکنند مخاصمه آنها به آتش است به آتش میروند معاویه به اعتراض
بعمرو عاص گفت به بینی جماعتی که جان ما فدای ما میکنند و از برای ما جنگ میکنند همه در جهنم میروند
و مخاصمه آنها به آتش است عمرو عاص گفت نمیدانم چه میگویم کاش پیش از این ننگ بیست سال
مرده بود و آخر طعام عمار جامی از شیر بود در خورد و شهید شد چنانچه پیغمبر صلعم خبر داده بود و احمد عساکر
بیهقی از بخاری آورده در عبد الله بن عمر به پدرش گفت که کشنده عمار کیست و بتحقیق در رسول خدا صلعم فرموده
میکشد عمار را فیه باغیه عمرو عاص بمعاویه گفت مشنوی در عبد الله چه میگوید معاویه گفت مرکب او را
آورده است کشتن داد خونش هدر است و اهل شام نیز چنین گفتند علی علیه السلام فرمود از اینجا قرار
رسول خدا صلعم فاتحه خزیمه بود در حمزه با او آمد بود و احمد حنبل این را در مسند خود آورده و گویند از لشکر معاویه
سیصد و بیست و پنج هزار کس یا کمتر کشته شدند و از امرای آنحضرت مالک اشتر و خزیمه بن ثابت
و اویس قرنی و هاشم مرقال و عمار علیهم الرحمه شهید شدند غزوه صفین چهل و یک روز جنگ از ماجراء صفین
فارغ شدند و مقدمه حکمین واقع شده حر آزده هزار کس از لشکر حضرت عبد الله و اصلح و اقراء

و اصحاب او بودند

واصحاب او بودند چیزی نمیراز کمان جسته از دیده برآمدند و بمواجه کفتند تو کافر شدی و حرمت با تو
برما واجب شد بجهت اسم خود را از امارت مؤمنان برآور دی و در حکمنامه خود آشکارا به کفر رفتند و اکثر
دشنام ناصواب کفتند و جمع کثیری را کشتند حضرت با چهار هزار کس بر ایشان رفت و ابن
عباس را فرستاد و پیغام آنها کفتند علیه السلام بیاید و با او سخن کوئیم ابن عباس برکشت و
آنحضرت خود بمعرکه آمد عبد الله بن کواء سر در آنها جواب داده کس آمد نزد آنحضرت فرمود چرا از مذهب
و بچه سبب دلکیرید نقل رفع مصاحف بر نیزه ها و دغای ابو موسی در حکم نمودن فرمود با ابن کواء حرف شما
نکفتم که اهل شام به شما مکر میکنند ابن عباس حکم بر تو شما کفتید نه ابو موسی بر تو من تقصیر ندارم کناه
شما است کفتند راست کفتی ما امیر المؤمنین و با آن ده نفر توبه کردند و با متفرق شدند و با عبد الله
بن وهب و راسبی و الندیه حروریه بنزدیک نهروان رفتند در روایتی بغداد و در قولی کرمانشاهان است
آنجا نیز موعظه فرمود و هشت هزار دیکر هم توبه کردند و التوبه التوبه و ایشان را به کنار رفتند و بقیه
چهار هزار کس بی شکم و زیاد بحرب ایستادند و عبد الله حروری کفتند ما حرب نمیخواهیم مکر و عبد الله
یوم القیمه پس علی علیه السلام این آیه را بر خواند قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل

سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا و عرب نمود
واز غیر نه نفر شهید نشدند واز آنها غیر از نه نفر زنده نماند و سه هزار و نهصد و نود و یک کس کشته
شد و بقولی اخوارج بجده هزار بودند و این جنگ مابین بود و از آن نه نفر هر نفر به سیستان کرمان
و نسل آنها بسیار شد و هر نفر به عمان و نسل آنها بسیار شد و قلاع شهرها ساختند و از مسقط
و جلفار و تروه و بهله هنوز در آنجاها اند و هر نفر به جزیره که اتباع آنها مشهورند باباضیه و خوارج
عمان به بیاضیه و هر نفر به بلاد جزیره در موضع سن و بوارج کنار فرات وطن کردند و یک نفر به تموذن
رفت لعنهم الله و دیگر آنحضرت نازید یکی عرب نکو عترت شریف آنحضرت علیه السلام مشهور
شصت و سه سال بامر خدا و شهادت شد در شب جمعه بیست و یکم رمضان سال چهلم به ضربت
ابن ملجم مرادی و وردان بن مجالد شیبی بن نجره و اشعث بن قیس کندی و قطام بنت اخضر لعنة الله
علیهم و در مکه بیست و سه سال ماند و به ده سالگی بعثت پیغمبر صلعم ایمان آورد و به شانزده
سالگی شروع بجهاد نمود و به نوزده سالگی شجاعان عرب را کشت و چند در خیبر و کندیست و هر
سالگی بود و سی سال مدت امامت او بود و هر سال چهار ماه اقامت و یازده سال ثانی و هر آزده
سال ثالث خلافت

سال ثالث خلافت کردند و در فرصه الغرری از حضرت صادق علیه السلام روایت آورده اند
در شصت و پنجسال عمر شریف آنحضرت بلوغ و رشد و عقل و بعثت و رسالت و نبوت و
وده سال در مکه و سیزده سال در مدینه و سی سال بعد از پیغمبر صلعم و مرقد پر انوارش در ظاهر کوفه در بقعه غری معروف بنجف
اشرف و دیگر وقایع بعد شهادت آنحضرت علیه السلام چون بحضرت به رضوان خواهد
بنیاد اسلام در هم شکست و بنیاد ایمان از هم ریخت و اساس تقوی و دیانت سر از بیافتاد
و شیعه و مؤمنان خوار و ضعیف و ذلیل شدند و اعلام کفر و شقاوت و الوان ظلم و عداوت
با اهل بیت رسالت بلند شد و خلق از جاده متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت
بتیه ضلالت و کفر و غوایت آل ابوسفیان در آمدند و جمهور امت و عامه ناس و کافه خلق از
خاص و عام وضیع و شریف عرب و عجم رو به در شقاوت ثمر معاویه آوردند و تقرب جستند
و آل زیاد و آل مروان و پسر ابوسفیان را به امامت پیشوائی برداشتند و بنی امیه را
خدایان خود شمردند و عبادت آنها را کردند و ابوسفیان و هند زن او را و آنها را
مؤمنان و معاویه را خال مؤمنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدا بر خلق دانستند و آنها را

خلافت در ثانی خلق را بمنابعت عجل اول اغوا نمود و در ملک معاویه در خلق با او اقتدا نمودند و در
جمعیت خلق بر قتل امام حسین علیه السلام و ربودن امیه خلافت را هنوز اثر آن میرود قدری
از سلطنت امیه باید نوشت تا آنکه شناخته شوند چنین پسندیده مقلد حکمران شد اعلاف او
باتفاق عامه آنکه او اول کسی بود که در اسلام خلاف بخلافت شمشیر کرفت و اول کسی خلافت
بمیراث نهاد و به یزید داد و اول کسی در ظاهر زنا کرد باذان للقلاید زوجه زیاد پسر زیاد او را طلاق
داد و معاویه او را در عدت زیاد بنکاح خود در آورد و اول کسی غارت اهل اسلام کرد و اول کسی
سر محمد بن عدی با سایر شیعه و مسلمان هر نیزه کرد و اول کسی که سب و شتم امیر علیه السلام را حلال دانست
و اول کسی را از زنیت تهمت در اهل بیت رسالت وضع کرد و اول کسی که حضرت فاطمه علیها السلام را
نسبت ببد می داد و اول کسی در مثل ضحاک بد قیس قهر بر ابا سه هزار روز زیاد بر ابیه را باصفهان و بحرین
هزار و پسر بزیاد عطا را با چهل هزار کس بر مسلمان باطراف عالم بهند کرد تا هر شیعه را بیابند بکشند و
اول کسی که سعی صفا مروه سوار کرد و اول کسی که در مجلس او ساز و نوا نواختند و اول کسی شراب خورد
و حلال دانست و اول کسی در به مکر و تزویر نامه نوشت و اول تشبیه کند باکاسره و فراعنه که پیاده و
و قهرمانان بازداشت

وقهرمانان بازداشت واوّل کسیکه طلا ضرب نمود واول کسی که بموت مسلمانان شماتت
نمود وامر کرد که مردم شام بموت علیه السلام عید کنند واوّل کسیکه بت فروخت وبت
فروشی را تجارت نام نمود ومیفرمود که بنان مباحث نه وبهند وسایر بلاد میبرند ومیفروشند
ودر عوض متاع میآوردند واوّل کسی را اسیر مسلمانان کرد فروخت واوّل کسیکه با مشرکان باج
جزیه صلح نمود واوّل کسیکه زندان ساخت ودر مساجد مقصوره ها قرار داد واوّل کسیکه خواجه
سرایان بازداشت واوّل کسی که ریش تراشید وشارب گذاشت واز بدعت اوست
که اهل روم تراش میزنند واوّل کسیکه خطبه را نشسته خواند از بسکه عظیم شکم واوّل کسیکه استحقاق
بیگانه بخود نمود وزیاد بن ابیه را برادر خواند واوّل کسیکه مسجد بنی پیغمبر کند واز اساس اوّل آنرا کند
واز آجر ساخت واول کسیکه مثل ثمره بنج خندید وابو هریره وانس وبراء بن عازب وزید
بن ارقم وعایشه را فرمود که احادیث در مذمت امیر علیه السلام ومدح خود وضع کنند مشهور است
معاویه روزی زری فرستاد نزد ابو هریره که هر پنج خند طرح کنی از برای من تا اهل شام مرا اعتبار
کنند ابو هریره بر منبر رفت وگفت شنیدم از رسول خدا صلعم که معاویه خال مؤمنان است واز اینجهت خندید

گذشت ابوهریره ملاقات در طایف به شرکت مردی سبزی کشته و در طشی آورده که بفروشد و آن سبزی کاسنی بود
و کسی نمیخرید لهذا مدتی ساخت پیغمبر صلعم وقت فتح مکه تعریف این سبزی را کرده بود و گفت هر که
این سبزی را بخورد یا بخرد برای او شفا است و هر که مرد شنید مذکور سبزی را بقیمت اعلا خریدند
و درهم و دینار بسیار دادند ابوهریره رسید به شهر یک خوزداد و این خبر به معاویه رسید کس فرستاد که
خدا بیامرزد ترا کجا بودی که ما در روزگار تو بکجا و پیغمبر صلعم تعریف این سبزی را کرده و گفته که هر که
ابوهریره جواب فرستاد که در روزی که میگفت معاویه خاموش بنان است و بقول ابن ابی الحدید اول
کسیکه آیات قرآن را تحریف نمود و میر مصطفی در حاشیه کتاب رجال آورده از عبد الحمید او
در شرح نهج البلاغه آورده که معاویه صد هزار درهم به سمره بن جندب فرستاد که آیه ومن الناس
من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه را در ذم خصم شر
به قول در ذم ابن ملجم نازل شده بود در ذم امیر علیه السلام بیان کند و آیه ومن الناس من
یشری نفسه ابتغاء که در شب غار در مدح امیر علیه السلام فرود آمده بود در باب ابن ملجم نقل
کند سمره قبول نکرد صد هزار درهم فرستاد قبول نکرد سیصد هزار درهم فرستاد قبول نکرد چهار صد
هزار درهم فرستاد

ملازم او بود و بعرف رندان دستگاه دار بود چنانچه غلبه شوق جماع بر هر مدت علم بر بام او بودی و از رضاعیان
علم مشهور بر ناصبه ها را بدین خطاب است و بقولیا اروی مادر عثمان ثالث ایذ فه نان است
و بعضی گفته اند ابو سفیان بعد اسلام منافق بود و منافق مرد و دیگر
از امیه عتبه بن ربیعه در آمده صاحب علم بود و حکم پدر مروان هفتاد بیت هجو پیغمبر صلعم ها نظم بود
و رسول خدا صلعم در مواضع بسیار لعنت بر ابو سفیان و حکم کرده و مروان که متولد شد پیغمبر صلعم
و زغه یا کرده و عایشه هم او را وزغه خوانده و بروایت صحیح پیغمبر صلعم هفت بار لعنت بر معاویه نموده
و در اول از مؤلفة قلوب و بعد از اسلام او منافق بود و از اصحاب عقبه بود که در تبوک هم
ناقه پیغمبر انداخت و حضرت صلعم انداز دو بست در کمون و شراب در شکمش بود که مرد و شجره
ملعونه در قرآن بنی امیه اند و زیاد ولد زنا از بنی امیه و پدرش ملعون لهذا زیاد ابن ابیه گویند
اما ابو سفیان با مادر او زنا کرد و زیاد را بدو نسبت با خود ملحق ساخت و عبد الله زیاد از هر جا نسبت
بهم رسید و عقبه بن ابی معیط یهودی بود از اهل صعوه معاویه او را هم ملحق نسب خود نمود و ولیت
عقبه حاکم کوفه بود روزی نماز صبح را به مستی چهار رکعت کرد و گفت امروز نشاط دارم نمانده
نیاز کنم دیگر

زیارت کنم اگر خواسته باشید زیارت نکنم و آیه افمن کان مؤمنا لمن کان فاسقا لا
یستوون در شان ولید آمد و مسلم بنی عقبه کعبه استار او را خراب کرد و بقول ما سه روز در
مدینه قتل عام کرد و ام حبیبه خواهر ابوسفیان را حمالة الحطب خواند و بقیت در ذم او آمد و عبد الله
بن سرح را بر پیغمبر صلعم تحریف آیات قرآن نمود غفور رحیم را غفور حکیم مرقوم داشت
عثمان از بیت المال مبلغ چهل هزار مصحف سوخت و خزانه و بیت المال بنی العاص قسمت نمود و عبد الله
بن مسعود را کشت و اخراج ابوذر از مدینه نمود و عمار را آنقدر زد که علت فتق بهمرسانید و دیگران
ظلم در مسجد پیغمبر صلعم کرد و حجاج امیه در حکومت خود یکصد و بیست هزار علوی و فاطمی و شیعی را کشت
و در آیه شریفه فارزق اهلها من الثمرات هفتاد هزار شیعی و علوی در حبس او بودند و امیه آمانند در بقیع
پیغمبر صلعم نخیلی بکعبه بستند و خانه خدا را خراب کردند و سوختند و زنان آنها قاطبة
مشهور به زنا بودند و آنها بودند اولاد پیغمبر صلعم را کشتند و ذریت او را اسیر کردند
و سب امیر المؤمنین علیه السلام نمودند و هم سب فاطمه علیها السلام و عباسیه هم با اهل بیت
رسالت آنچه از عداوت و قتل خواستند بجا آوردند و حضرات ائمه معصومین را شهید کردند

با وجود تشیع جعفر و هارون و مامون و عدم اقرار بامامت ثلثه کافر بت پرست بودند و بعد از
مامون خلفاء مایکا ندمسلمند ذکر خلافت بنی عباس آنها سر فهرست تبر بودند و خروج آنها
از زوال دولت مروان حمار بجوناظهور هلاکوخان پانصد و بیست و دو سال و سه ماه
ابوالعباس محمد بن علی بن عبدالله بن عباس چهار سال و چهار ماه خلیفه بود پس ابوجعفر منصور
دوانقی بانی بغداد بیست و دو سال چند طاق کسری مدائن خراب شده بغداد را بنا کرد و سرای
اخواجات بهر نفر از رعایای خود انکه از نقره حواله نمود بابوالدوانیق موسوم شده و حضرت
صادق علیه السلام معاصر او بود و به زهر شهید کرد پس مهدی بن منصور سرها از نیزه کرد
یازده سال و چند روز پس موسی بن مهدی یکسال و سه ماه و امام موسی علیه السلام معاصر او بود
دعائی جوشن صغیر مشهور در شبعه برای دفع او خواند و خدا او را کشت پسر هارون
الرشید بالله بیست و سه سال و امام موسی علیه السلام را سیزده سال در بغداد در حبس داشت
آخر کیر خالد برمکی وزیر خود را فرستاد و آنحضرت را زهر داد و آنچه قلمدان کویند که آنحضرت را
سر ببریدند و در آب شط انداختند و چوپانی در آورد و این اصل ندارد پس امین بالله

هارون (۱۰) چهار

علیهم السلام سعید صاحب خبر را برادر انداخت و گفت یا امیر المؤمنین من بعد از تو زید را نمیخواهم
و ندیم بر تخت رفته و گفت یا امیر المؤمنین من بعد از تو زید را میخواهم ندیم جان برد و صاحب با متوکل
بپوست عمارت جعفریه سامره بنا کرده است و مدت غریبی بغداد دیم و منتصر بالله بن متوکل در
پنج سالگی پدرش را از دشمنی امام حسین علیه السلام به قتل رسانید یکسال با کمتر حکومت نمود معتز بالله
محمد بن جعفر بالله متوکل سه سال و شش ماه و بیست روز مهدی بالله ابو عبد الله محمد بن واثق یازده ماه
و هفده روز معتمد علی الله احمد بن متوکل بیست و سه سال و حضرت صاحب الامر علیه السلام در عهد او
غایب شد معتضد بالله ابو العباس احمد بن موفق نه سال و نه ماه و ده روز مکتفی بالله علی بن معتضد
بیست و چهار سال مقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن معتضد شش سال و شش ماه و شانزده روز قاهر بالله
ابو العباس محمد بن معتضد شش سال و یک ماه و ده روز متقی بالله ابو القاسم علی بن مکتفی یک سال و چهار
ماه مطیع بالله فضل بن جعفر مقتدر بیست و نه سال و پنجاه طایع بالله ابو بکر عبد الکریم بن مطیع هفده
سال و نه ماه و شش روز قادر بالله ابو العباس احمد بن اسحاق بن مقتدر چهل و یکسال و سه ماه و
یازده روز قایم امر الله ابو جعفر عبد الله قادر چهل و چهار سال و هشت ماه و ده روز مستظهر بالله
ابو العباس احمد بن مقتدر

که تصحیح این اخبار نمایند و رواج دهند و علمای هر جهار مذهب و نواصب ما را آنها بالعمل آورند
و کوسالهٔ پرسمان سر فخر و مباهات باوج کرهٔ مهر رسانیدند و عوام و جهال اعتقاد به امامت
خلفاء ثلثه بهم رسانیدند فطبعهم و اعوانهم ما علیهم تمثیل و صاحب کشاف در آیهٔ
لا ینال عهدی الظالمین از ابو حنیفه نقل کرده که این آیه دلیل است که فاسق صلاحیت
امامت ندارد و چگونه صلاحیت داشته باشد کسیکه قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است
و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش مردود و اطاعتش واجب نیست و خبرش قبول نیست و پیشنمازی نمی تواند
کرد و از این غیر منقول است که میگفت حقیقتا نه هر که ظالم را امام نمیکند و چگونه جایز است
که ظالم را امام کند و حال آنکه امام برای دفع ظلم درکار است اگر ظالم را نصب کنند مثل مشهور است
که گرگ را شبان کردند آن کند بر گوسفندان آن ظلم کند باشد و قاضی بیضاوی در تفسیر انصاف
نموده که هر یک و قتی ظالم باشد صلاحیت نبوت و امامت ندارد و این آیه دال است بر آنکه پیغمبران
هر زمانه معصوم باشند پس بعثت و امامان نیز هر زمانه معصوم باشند بعد از امامت بر اوهام
مخفی نیست که دلالت این است که هر چه در نبوت است در امامت نیز همان است پس بگو ای شیعه امام شما

ابو حنیفه در زمان

ابوحنیفه در محشر و بیضاوی ثابت شده در فایق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین که سالها امام بودند
بکفر و ضلالت چرا حکم نکنند باشند و بعد مخالفت چه ظلمها و فتنها که نکرده اند و خلق را بکفر اهل البیت کشیده
در منهاج اثرش باقی مستحق و صالح مخالفت نباشند معهذا آنچه ظاهر شرح فقه شافعی و غیر آنها
از ابوحنیفه نقل بیان چند کلمه از فتاوی ابوحنیفه کفته که در حق محارم صرف و بجایی که جلد بکار نرسد جایز است
در کجا مذهب ما با قیاس و تنویان است و کفته هر خیر و شر از خدا است که مذهب کفار و مجوسان است
روزی ابوحنیفه کفت اگر جعفر صادق علیه السلام معتقد سه چیز نمی بود هر آینه بقول او کار میکردم اول آنکه میکوید
خیر از خدا و شر از بنده و من میکویم که بنده اختیار ندارد و شر نیز از اوست دوم آنکه شیطان در قیامت
در آتش است و من میکویم هر آتش را نمی سوزاند چنانچه جنس از جنس خود منافذ نشود و خود مخلوق از آتش است
سیوم آنکه خدا به دنیا و آخرت نتوان دید و من میکویم هر که موجود باشد چیزی نتوان دید در دنیا
نه بیند در آخرت خواهد دید در اینجا با بهلول سیتکی بر سر او نوشت کفت هر سه مسئله است باعث شد
و کر بحث ابوحنیفه شکوه او نزد خلیفه برد و خلیفه بهلول را احضار نمود چرا سنک بر ابوحنیفه زدی
جواب داد من نزدم خدا نزد ابوحنیفه کفت تو زدی بهلول کفت تو میکوئی شر از خدا است و بنده را

اختیار نیست پس از من چه میخواهی میگوئی که جنس از جنس متاذی نمیشود و تو از خاک آدمی
و هر تو زدم خاک است پس چرا خاک تو بر خاک متاذی میشود میگوئی که خدا را می توان دید چرا که موجود است پس
این دری در سر تو موجود است بلی تو میگوئی در دیده میکند که در دری موجود است و دیگر انکه گفته
نظم جلد سگ را از دباغت پاک کنند سگ او را همه سگ خاک کنند می توان پوشید او را
در نماز و اجتماع من بخواهی سر فراز بالله کز نجاست سگ نماز
و این مذهب علمای آن دیار و سوس و کرجیان است و گفته که استنجا به آب لازم نه بلکه کلوخ پاک کند
و سنگ بر سر کان سنگ جایز است و این روش از بهمو گرفته و گفته هر بنگ و بوزه حلال است و این
مذهب از براهمه گرفته و گفته در بجای حمد و سوره هر سبز قلمی گفت و این مذهب از کرامیه یافته
و گفته اگر تو عمدا یا سهو سازی رکوع در نماز نیز درست است و روا و این را از تسطوریه گرفته
و گفته که اگر یعنی زنی شبی نخواهد و به سفر رود می تواند که هر چه از اولاد بهم رساند با شوهر
فرزندان تواند ملک نقاله لطفه تو آورده و به شکم آن زن نکحه و آبستن شده و این را دیدند از آن
و در هر یه گرفته و گفته که هر دلوی و عصائری را آسود و پیاله تواند رفت واجب الحج است و این از

فرزندان دیدند

اولاد و تشریق یعنی روز سیزدهم آن و روز شهادت او و مبارک و میمون دانستن و عید کردن و خضاب و سرمه
کشیدن و ساز زدن و به دیدن همدیگر رفتن و تا هنوز اهل مکه و مدینه و عراقین این طایفه
میشوم دارند و روز عاشورا و ایام محرم عید میکنند و حق دانستند آنچه طلحه و زبیر و عایشه
و حجاج و ابن زیاد و سایر منافقان و کفره کردند و حلال دانستند حرب در حرم خدا و سوختن کعبه
و آسمان آن و خراب کردن و ریختن نجاسات در حرم و قتل عام در مدینه سه روز و کندن
مسجد و از اساس اول بزرگتر کردن و تغییر حجر الاسود از جای خود و حق دانستن هر یک از منافقان
دعوی امامت نمود از اسمعیلیه و امویه و ابن زبیر و عباسیه و زیدیه و حق دانستند هر یک از
فساق و مختانین کفت من امیر المؤمنین ام و عدل دانستن همه اولاد زنا و منافقان و فجره
بنی امیه و ملوک آنها و هر فرقه اسلام سوای شیعه از خوارج و غلاة و نواصب و مشبهه و مجسمه
و نواسخ را از اهل بهشت دانستن و هر مرتدی را خلیفة الله و خلیفة الرسول کفتن و شیعه اهل بیت
پیغمبر را کافر و اقصی خواندن و واجب القتل دانستن و خود را از اهل سنت و جماعت نامیدن
و چندان غلو کردن و اخفا و پوشیدن قبایحهای شیخین و کفتند هر آنچه ایشان در امر خلافت
کردند بهتر از پیغمبر

گویند برتر از پیغمبر صلعم گویند و خلفا را به از آنحضرت در دین میدانند گویند و پیغمبر را نمی‌دانستند
و آنچه عمر در مرض موت به پیغمبر صلعم گفته که او هذیان و یاوه میگوید و حرفش اعتباری ندارد
و گفتن انکه شعور عمر در امر دین به از پیغمبر صلعم است و راست گفته که رسول خدا صلعم یاوه
و یاوه حرف میزند ما کتاب خدا بس و دست از عترت پیغمبر صلعم برداشتن با وجود این
همه سفارش که حضرت در باب عترت طاهرین خود و کتاب الله فرموده بود و حق دانستند آنچه
عثمان کرد از احراق مصاحف و قتل عبدالله بن مسعود و اخراج ابوذر غفاری و ضرب عمار یاسر
و تسمیه بن بیت المال به بنی العاص و سلوک خلافت با بنی هاشم و اصحاب ایشان
و بعد از آنکه بر اینها دین اگر از ایشان پرسی عمر خطاب را مرد شناسی چه کاره بود گویند عمر تخم شوکت بود
به لغت عبرانی یعنی حرام زاده و اگر تو گوئی با اینها که از کجا میگوئید این را میگویند در کتب نوشته اند
و عمر با مرد نفر دیگر در این دین بدعتها پدید آوردند و دین را احداث نمایند چنانچه در دین موسی علیه السلام
سه کس گمراه و دلمان و غیر دین موسی علیه السلام را خراب کردند و دیگر اینکه از عالم میخواستند
که قسم میخورد که آن سه کس باعث هلاک امت موسی علیه السلام و خراب دین ما اسمنام خلفاء ثلثه

بلکه و ترجمه کوکراه را به ابی بکر و غیره را به عمر و دامان را به عثمان و لعنت خدای موسی و هارون بر این
سه کس باد و اگر نصاری را کوئی که عمر را می شناسی لعنت میکند اگر کوئی چرا لعنت میکنید میکویند
به زبان ارامی او سرکانیست و قیاثی یعنی از اذل پدر و پادشاه ظالم بود که جزیه بار زیاد
کرد و سالی دو بار او بهمرسانید و اگر از براهیم پرسی عمر را می شناسی دست بر کوشهای خود میکذارند
و میکویند که مادر کاه و حرام زاده است و در کتب ما نوشته است که انکس سر مصدر خلافت امت شد
و عالمیرا خراب کرد نام او عمر است و آنچه کویند خلق از بدعت او چکونه از خلاف آن شیخ است
پس شیعه باید اعتبار اخذ مسائل از حضرت صادق علیه السلام نمایند بر آن خلاف فقهای اربعه
پس شیاطین النس و اتباع خلفای جور بر شیعه بستند و مانع دخول و خروج بخدمت آنحضرت شدند
و فحر بنی عباس و علماء عهد بر احمد فتوی بقتل شیعه دادند و رافضی خواندند و علماء اهل سنت
در هر عصری سلاطین آن عهد را باید اعتقاد باطل مطیع و منقاد خود کنند و به قتل رافضی اقدام نمایند
و بنی عباس هم باید اعتقاد فاسد ایشان منقرض شدند و کسر از نام و نشان بنی امیه و امویه
خبر نمیدهد و دشمنان دین هم ای آنحضرت را صادق میخوانند و بنی عباس از حضرت صادق علیه السلام
تا امام حسن العسکری

با امام حسن عسکری علیه السلام را شهید کنند و همه خلق عالم را از اولین تا آخرین مرتد بحمونه
و تا هنوز متعصب اهل سنت با شیعه بابن اعتقاد و عداوت اند هر که خواهد بکتب آنها رجوع
نماید و به بیند که آنچه در کار است کذالک یضل الله من یشاء ذکر در بیان بعضی از آیات
با بر کار است قرآنی که در شان شاه اولیا و پیشوای اصفیا امیر المؤمنین علیه السلام نازل
شد نزل القرآن اوباع فربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سیر و امثالنا
و ربع فرایض و احکام شریعتنا کوایم القرآن یعنی قرآن به چهار بخش نازل شده
یک ربع در تعریف و توصیف و یکربع در مذمت و منقصت اعدای ما و یکربع سیر و قصص
و امثال است و یکربع فرایض و شریعت از اوامر و نواهی و مارا ست آیات کریمه شریفه
مرد در قرآن مجید است و ایضا از آنحضرت مرویست که فرمود نازل نشد آیه خطاب یا ایها
الذین آمنو مگر انکه علی علیه السلام امیر آن آیات بود و امیر اصحاب بآن خطاب بود
و هم از آنحضرت مرویست که فرمود بدرستی که الله تعالی عتاب نکرد باصحاب مصطفی صلی الله
علیه و آله و یا نکرد امیر المؤمنین علیه السلام را مگر بخیر و نیکوئی و ایضا از آنحضرت مرویست

که فرمود نیاید در شان هیچکس از کتاب الله آن چیزی که فرو آمد در شان من و ایضا از ضد یغوا ایمان
مرویست که گفت در قرآن خطاب یا ایها الذین امنو ذکر نشده مگر بر امیر المؤمنین علیه السلام
لب و لباب و مغز آن طبرسی ایضا از مجاهد مرویست که گفت امیر المؤمنین علیه السلام را سابقه
است در امیر و پیشوای مؤمنان و مخاطب بخطاب یا ایها الذین امنو باشد زیرا که جمیع
مؤمنان در اسلام آوردن او سبقت نمودند و ایضا در روایات هم از احمد حنبل و دیگر در او سط
طبرانی و صواعق محرقه نیز بنظر در آمد که در کتب مذکوره از ابن عباس منقول است که نزلت فی علی
علیه السلام ثلاثة ما و آیته یعنی نازل شده در شان علی علیه السلام سه صد آیه کریمه و انزل الله تعالی
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یاتون
الزکوة و هم راکعون یعنی متصرف نیست در شما مگر خدا و رسول و آن مؤمنان که
اقامه صلات میکنند و صدقه و زکوات میدهند در حالیکه رکوع و جمهور مفسرین متفق اند
بر اینکه آیه در شان علی علیه السلام نازل شده و حقیقت آن اینست که روزی سایلی در مسجد
رسول خدا صلعم آمد و استدعا نمود و هیچکس باو چیزی نداد سایل دست خود را بسوی آسمان برداشت
و گفت بار خدایا گواه

وگفت بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول خدا سؤال کردم و کسی مرا چیزی نداد و مردم در آن وقت امیر
المؤمنین علی علیه السلام نزدیک خیر البشر صلعم در نماز و به رکوع رفته بود بر سایل بانگشت اشارة
فرمود سایل آمد و انگشتر را از انگشت مبارک علی علیه السلام بیرون آورد و در آن اثنا آیه و حی
در بشره مبارک خیر البشر صلعم پدید آمد و خبر بشیر آورد که بر حضرت رسالت پناه آورد
وحسان بن ثابت انصاری مداح رسول خدا صلعم بود در این باب شعر گفته و یک بیت این است
انظر فانت الذی اعطیت وکنت راکعا قد مالت نفس القوم یا خیر راکعا
و در امالی شیخ سبیل مسطور است که وزن حلقه انگشتر چهار مثقال و نگین آن که از یاقوت احمر
بود پنج مثقال و قیمت آن خراج مملکت شام بود و خراج شام سیصد بار شتر از نقره و چهار
بار شتر از طلا بود و آن از نطوق بنی حرآن بود که امیر علیه السلام خدمت رسول خدا آورده بود و آن
سرور صلعم به امیر المؤمنین علیه السلام عطا فرمود و چند نفر از اکابر سلف خبر میدهند و ناصر خسرو گوید
آنچه علی داد در رکوع فرمان است ۰ زانچه همه عمر داد حاتم طی و یکی دیگر شاعر گوید که قیام و قعود
او کعبه و در رکوع و سجود بود او کعبه و قبله سر کوی شهانوا است مسلم کرم که گاه رکوع ۰ کند سر راه حق

الکشف نثار انگشت قوله تعالی ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله یعنی
از مردمان کسی هست بفروخته جان خود را در راه خدا بتعالی برای طلب رضای او و انبرد کما بحقه
در جامع است میان کاشفی و کشاف ثعلبی در تفسیر خود و این عبد الله عباس آورده
آیه مذکور در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده و سبب نزول آن بود که چون رسول الله صلعم
در شب غار بحکم پروردگار بهجرت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام را قایم مقام خود گردانید تا فرض مردم
که بر ذمه داشت او ادا نماید بنابر این امیر المؤمنین علیه السلام بر فراش مبارک سید المرسلین صلعم
بگفته خود و مشرکان که سرای همایون آمدند قصد آنحضرت را نمودند پس حق تعالی وحی کرد به جبرئیل و میکائیل
در منزل میان شما هر سه برادری دادم و فرمان چنان است که عمر یکی از شما دراز تر از عمر دیگری باشد پس
کدام از شما زندگانی برادر خود را اختیار می نماید جبرئیل گفت بار خدایا من زندگانی خود را اختیار کنم
و میکائیل نیز چنین گفت پس حق تعالی فرمود که ای جبرئیل چرا شما همچو علی ابن ابیطالب نشدید در میان او
و محمد صلعم عقد مواخات بسته ام و او بر فراش محمد صلعم خوابیده نفس خود را فدای محمد صلعم گردانیده پس شما
هر دو بروید و علی را از شر دشمنان محفوظ دارید جبرئیل با یتعالی قیام نمودند پس جبرئیل جانب سر
و میکائیل بر جانب پا

ومیکائیل عن یمینه با السماء تمام شب محافظت نمودند وجبرئیل میگفت که بشارت باد
تو را یا علی مثل تو کیست حق تعالی مباهات میکند بر ملائکه آسمان و زمین موافق این آیت
سورهٔ صلعم او را در میان احباب نگاری خواهی نخواهی نمود که شب غار بستر داد و روز غدیر
منبر و بقعهای که شب تبع بر سر داد و به نسبیت و خیبر داد و حوض کوثر و این معنی از آفتاب روشنتر
است که جهار شنبه در الربذه و مان وادی شر لوجه الله و جان وادی شر ابتغاء مرضات الله
قوله تعالی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم
عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنکسانی که ایمان آورده اند و صدقه
میدهند اموال خود را به شب و روز پنهان و آشکارا پس مزد ایشان را اجر نزد پروردگار
ایشان است خوف و غم ایشان را و در تفسیر ثعلبی و اسباب نزول احمدی و کشاف زمخشری و مناقب
ابن مردویه و کتاب منهج الحق و مسند احمد حنبل و صواعق از عبد الله بن عباس مروی است که آیه مسطوره
در شان امیر علیه السلام بر وجه نازل شده زیرا که امیر علیه السلام از ملک خود کمتر چهار درهم چیزی نداشت
یکدرهم را در شب صدقه داد و یکدرهم را در روز و یکدرهم را مخفی و یکدرهم را علانیه پس بعد از آن آیه الذین

ینفقون اموالهم نازل شده و صاحب تفسیر حسینی در روضة الشهداء نویسد که بعد نزول آیه
سید المرسلین صلعم از امیر علیه السلام پرسید که یا اخی تو را بر این صدقه چه باعث شد گفت
یا رسول الله طریق عطای صدقه را منحصر در این چهار وجه یافتم به امید آنکه وجهی از وجوه مقبول درگاه
رب العالمین گردد پس سید کائنات صلعم فرمود ای پسر ابیطالب آنچه مقصود تو بود یافتی قوله
تعالی یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویکم صدقة
یعنی ای آنکه بخدا و رسول ایمان آورده اید هرگاه مناجات پیغمبر صلعم کنید باید پیش از مناجات
صدقه را مقدم دارید و ثعلبی و واحدی و غیره از علماء در تفسیر آورده اند که اغنیا اکثر مناجات
کردند و فقرا و اهل صفه را مجال نماند و از کثرت ایشان ملالت و کراهت در جبین مبین خیر المرسلین
مبین و ظاهر گشت و هر قدر اهل عشرت بودند وجه تصدق را هیچکدام نداشتند
و اغنیا محبت دنیا ورزان را بر مناجات آنسرور ترجیح دادند بعد از چند روز توبیخ و تفریح
بر ایشان آمد قوله تعالی اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات یعنی آیا
شما فقیر شدید از آنکه پیش از مناجات پیغمبر بصدقه را مقدم دارید و ثعلبی از امیر المؤمنین علیه السلام
روایت میکند

ت فرود آمد حضرت رسالت پناه صلعم مرا خواند و فرمود که برای دنیا
ر امیر علیه السلام فرمود بدرستی که در کنار آب آبی هست و پیش از رسیدن
و آن آبه مناجات است زیرا که چون نزول آبه شد در بساط یکدینار زر سرخ
گاه قصد مناجات رسول صلعم کردی از آن درهم تصدق نمودی پس
بار منسوخ گشت و آبه اءاشفقتم نازل شد و صبح سرقدر از روایت
مر بریه و تفسیر تعلبی و او صدری روایت بریدی مسطور است که حضرت رسول صلعم
به تو نزدیک دارم و در رنگذارم و تعلیم و تفهیم تو کنم که تو فهم میکنی و در می یابی
مؤمنین علیه السلام این سخن بشنید فرمود آبه مذکور نازل شد و از مکمل مروت
رور بر سوی علی علیه السلام رو نمود و فرمود بدرستی که درخواستم از حضرت که از دان
م فرمود که بعد از آن هر کلامی که شنیدی فهم میکردم و می یافتم قوله تعالی
اسقالا یستوون یعنی منزه است خدای تعالی میفرماید با انکسر مؤمن نیکوکار
یستان برابر نخواهند بود و جمهور مفسرین متفق اند در اینکه سبب نزول آبه

مذکور آن بود که ولید بن عقبه برادر عثمان بن عفان با امیر المؤمنین علیه السلام منازعت نمود و گفت
اسکت فانک صبی والله انا ابسط منک لسانا واحد سنانا یعنی خاموش باش که تو کودکی
و من تیز زبان و تیز سنان از تو فصیح تر و تیز تر م پس امیر علیه السلام با و فرمود که اسکت فانک فاسق
یعنی خاموش شو که تو فاسقی و حق تعالی تصدیق قول و کلام امیر علیه السلام آیه مذکوره را فرستاد و ولید در فتح مکه
معظمه از خوف و هیبت شمشیر اسلام پناه آورده بود چون عثمان بر سریر خلافت نشست او را والی کوفه کرد
و او بمداومت شرب خمر اشتهار داشت چنانچه یکنوبت در مستی نماز فرض بامداد را چهار رکعت ادا نمود
و گفت اگر خواهید دیگر ببینم زیاده ترش میکنم و نوبت دیگر در عین امامت قی کرد و از بوی خمر فسق ولید
ظاهر شد و بهمین علت از حکومت کوفه معزول گشته و در شب بجانب غربه بغداد دست برد میزد و حسان
بن ثابت انصاری مطابق حال او شعری گفته نظم انزل الله الکتاب العزیز فی علی والولید
قرانا فتبوء الولید من ذال فاسقا وعلی مبوا ایمانا لیس من مؤمنا عرف الله
کمن کان فاسقا حوانا سوف یجزی الولید خزیا وفارا وعلی لاشک یجزی جنانا
فعلا بقی لد العرش غراء و ولید یلقی هنالک هوانا معنی بیت اول آنکه نازل گشت از
الله تعالی کتاب عزیز

الله تعالی کتب عزیز در باب مرتضی علی علیه السلام و در باب ولید قرینه یعنی لایق آن معنی بیت سیم
پس مهتا باشد از آن امیر المؤمنین علیه السلام ایمان و معنی بیت سیوم اینست انکس مؤمن نباشد
دشمنان خدای و باشد فاسق و خیانت کنند و معنی بیت چهارم زشت باشد هرچ زاده شود
ولید و رجم و آشر و اجرد و شوم مرتضی علی علیه السلام در شب بهشت و معنی بیت پنجم علی علیه السلام
ملایکه کوشک نزدیک عرش عظیم و ولید ملایکه در آنجا خوارست و قوله تعالی انا علیا مولی المؤمنین
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس یعنی انگه بفرستاد پیغمبران مرسلین بر سان تو آنچه از پروردگار تو فرو آمد
و اگر امین کار نکنی بجانب رسالت و پیغام او کرد کار خود نرسانید باشی فرمان بجا آورد که حق سبحانه و تعالی
تو را از گزند بدان دشمن محفوظ نگاه میدارد و در صفت اولیا و تفسیر ثعلبی از ابن عباس مرویست
در چنین آیه بسطور نازل شد در موضع قدیر خم ما بین مکه و مدینه رسول صلعم است آنحضرت فرمود
من کنت مولاه فعلی مولاه یعنی هر کرا من مولا و خداوند باشم بدرستیکه این علی او را مولا و خداوند
باشد و از انگاه عمر ابن الخطاب گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و

مؤمنة یعنی مرده باد تو را ای علی که خداوند من و جمیع مؤمنین و مؤمنات شدی و از امر عباس و زید علی
مرتضی است که چون رسول خدا صلعم از سفر حج مراجعت نمود و در منزل غدیر خم نزول فرمود و حق سبحانه تعالی
آیه مذکور را فرستاد آن سرور مبارک امیر المؤمنین را بدست حق پرست گرفته بیرون آمد بر
منبر مصعد نمود و بعد از ادای توحید باری تعالی رو بأصحاب نمود و فرمود الست اولی بالمؤمنین
من انفسکم یعنی هستم من بهتر برای مؤمنان از نفسهای شما همگی گفتند یا رسول الله تو بجمیع وجوه
از ما اولی تری آنگاه بزبان معجز بیان فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه واعن من اعانه واخذل من خذله وانصر من
نصره یعنی هر که من مولا و خداوند باشم پس علی مولا و خداوند است بار خدایا دوست دار کسی را
که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد علی را و یاری ده کسی را که یاری دهد علی را و فرو گذار
کسی را که فرو گذارد علی را راوی گوید والله که حکم این آیه و دین نبوی صلعم و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
بر کون صحابه و سایر اسلام واجب و فرض گردید قوله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز تمام کردانیدم دین شما و تمام کردم
بر شما نعمتها را خ

بر شما نعمتها خود را و راضی شدم مر شما را بدین اسلام و در مناقب ابن مردویه از ابو سعید خدری
مرویست که فرود آمد این آیه کریمه در روز غدیر خم در زمانی که حضرت سید المرسلین صلعم دست امیر علیه السلام
گرفته برداشت و در حین نزول فرمود الله اکبر باکمال دین و تمام نعمت و رضای پروردگار به
رسالت من و ولایت علی علیه السلام قوله تعالی اجعلتم سقایة الحاج وعمارت
المسجد الحرام من امن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله لا
يستوون عند الله و واحدی را سبب نزول آورده که امیر المؤمنین علیه السلام و طلحه بن
شیبه افتخار کردند عباس کفت سقایت ام یعنی آب دادن حاجیان تعلق بمن دارد و طلحه
کفت من مجاور خانه کعبه ام و مفتاح آن در دست من است باشد امیر علیه السلام فرمود بدرستی که من
از همه بارسول خدا صلعم نماز کردم آنکاه حضرت سبحانه تعالی این آیه مطهره را فرستاد و تفسیر آیه کریمه چنین است
در آنکه وانید بدآب دادن حاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام به منجر کسی ایمان آورده
به خدا و در سبیل خدا جهاد کرده این صفات نزد خدا بتعالی برابر نمی شود و بعد از آن بجهت ازدیاد بیان فرمود
الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم

درجة عند الله واولئك هم الفائزون وبشرهم بربهم برحمة منه ورضوان وجنات
لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا ان الله عنده اجر عظيم يعنى بشارت ميدهد ايشان را كه ايمان آوردند
و مهاجرت و جهاد كردند در راه خدا عزوجل به مالها و نفسها و مرتبه ايشان عظيم تر است از ديگران
نزد رحمان و او فائز و رستگار است مژده و بشارت ميدهد ايشان را پروردگار ايشان برحمت خود
و خوشنودى و بهشتها كه ايشان را در آنجا نعيم دائم و مقيم اند بدرستى كه ايشان در آن جنات هميشه
باشند نزد الله تعالى مزد بزرگ صاحبان است و واضح بعد از بيان روايات مذكوره كيفيت
حقيقت مرتضى عليه السلام در دعوى خود صادق خواهند از براى او بايمان و مهاجرت كه او را داد
مراو را و تزكيه نمود او را و منزلتش رفيع و بلند خواهند ساخت بسبب آنچه در شان او فرمود و مرتبه او را
بجائى رسانيد كه بعد از نبى غير او هيچكس بآن مرتبه نميرسد قوله تعالى انى جاعلك فى الارض
خليفة امام قال ومن ذريتى قال لا ينال عهدى الظالمين يعنى رب
العزت بابراهيم خطاب ميكند و ميفرمايد اصطفا و امتياز من بدرستى كه حق تعالى امام امام
خواهند و ابراهيم عليه السلام از جناب بارى عزت نمود كه ذريه و فرزندان او را هم چنين خواهان حقيقتا
فرمود بعهد و پيمان من

فرمود عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نمیرسد بآن فرزندان تو که بت پرست باشند
و عهد من از عبد الله مسعود روایت کند که رسید الرسلین صلعم در شان و نزول این آیه فرمود که عهد
و مسئلت ابراهیم علیه السلام در باره ذریت خود تمنا طول منتهی شد و به امامت رسید هر که پیش بت
سجده کند بنابراین جفا جاده و قائم را پیغمبر مرسل گفته اند و علی را وصی نمیگوید قوله تعالی یا ایها
الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی ای که ایمان آورده اید بخدا بپرهیزکار
شوید و هم راست گویان باشید و ابن مردویه اخطب خطبای خوارزمی در مناقب خود به
روایت ابن عباس می آورند که گفت کونوا مع علی و اصحابه یعنی باشید با امیر المؤمنین
با اصحاب عالی جناب خود قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی باشد
امیر علیه السلام و اصحاب او بحکم حدیث نبوی کنایه از صادقین امیر المؤمنین و اصحاب عالیجناب
اویند و محدث حنبلی در مسند شیرویه در فردوس الاخبار و ابن مردویه در مناقب خود آورده و از
ابن عباس روایت کند که چون این آیه مذکور نازل شد آنسرور صلعم دست بر سینه خود نهاد و فرمود
که منذرم و بیم دهنده منم و بدست خود بر شانه مرتضی علی علیه السلام اشاره کرد و گفت توئی یا علی

هادی وراه نمائی خلق بعد از من و بسبب تو خلق سلامت یابند و روایت فرات در الاخبار این است
در تفسیر آیه مذکور نازل شده رسول خدا صلعم فرمود منم منذر و علی است هادی و بواسطه تو یا علی هدایت
یابند نه بواسطه غیر تو و روایت ابن مردویه این است که آنحضرت صلعم انما انت منذر و لکل قوم هاد
خوانده و بدست ایما به سینهٔ خود کرد و لکل قوم هاد خوانده و اشاره با میر علیه السلام کرده گفت
سلامت یافتگان بعد از من بسبب تو سلامت یابند اگر تمام جهان دشمن نیست غمی که خورده
صدف با فدا دارم اگر چه مورد عاصی و کینه کارم و لیکن چو غم رشفیعی چو مصطفی دارم مرا نخور و بکس بیست
حاجتی کشفی که زنهار به حق چو مرتضی دارم قوله تعالی و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا
ثم اهتدی در صواعق محرقه ثابت شده از امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که مراد از
اسم اهتدی امیر علیه السلام و اهل بیت است و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که گفت بدرستی
که گرفت آنحضرت صلعم دست حسنین را و فرمود من احبنی و احب هذین و اباهما
و امهما کان معی فی درجتی یوم القیامة یعنی کسی که محبت دارد بدر و مادر
اینها را باشد با من در درجه من به روز قیامت و بعضی بر آنند که مراد از کان معی فی درجتی

معیت قرب و شهود است بعضی معیت مکانی و منزلی با فراش دانند و شما هم آن کفته بکم من
احب قوم فهو منهم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت ویطهرکم تطهیرا در صواعق محرقه و جمهور مفسرین بر اینند که آیه مسطوره در
شان علی مرتضی و سیدة النساء و حسنین نازل شده و از ام السلمه مرویست که بعد
از نزول آیه مذکوره آنسرور چادر بر ایشان کشیده فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی و
خاصتی اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا یعنی بار خدایا اینها اهل بیت
من اند هر رجسی از ایشان دور کن و پاک کن ایشان را و فرمود الا من اذی
قرابتی فقد اذانی ومن اذانی فقد اذا الله یعنی دانا و آگاه باشید که هر که ایذا کند
اقربای مرا پس بتحقیق که ایذا کرده باشد مرا و هر که ایذا کند مرا بتحقیق که ایذا کرده خدا را تعالی و دیگر فرمود
والذی نفسی لا یؤمن عبدی حتی یحبنی حتی یحب ذوی قرابتی یعنی
قسم باکه جان به بدو قدرت اوست که ایمان نیاورده بنده تا دوست ندارد مرا و دوست ندارد
اهل بیت مرا و در صحیح مسلم و مشکوة از ابن عباس مرویست که بعد از نزول آیه کریمه انما یرید الله

آنحضرت صلعم چادری از موی سیاه بر خود داشت که امیر علیہ السلام و فاطمہ زہرا و حسنین آمدند حضرت
ایشان را در زیر چادر کشید و آیہ مذکورہ را قراءت نمود قولہ تعالیٰ فمن حاجک فیہ من
بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین در صحیح مسلم و مصابیح
و مشکوٰۃ از سعد وقاص مرویست کہ کفت چون این آیہ نازل شد سید انبیا صلعم حضرت
و فاطمہ و حسنین را طلبید و فرمود کہ هؤلاء اهل بیتی و در صواعق محرقہ و کشاف زمخشری مسطور
است کہ نیست دلیلی قوی تر از این در فضیلت آل عبا کہ مرتضی علی و فاطمہ و حسنین پیش رو
علی و پشت سر فاطمہ زہرا و در یک پہلو امام حسن و در پہلوی دیگر امام حسین در ہنگام مباہلہ جادادہ
پس دانستہ شد کہ حقیقتاً مرتضی علی نفس پیغمبر صلعم و اولاد و ذریہ او را بہ ابنائنا و نسائنا
آنحضرت بار فرمود قولہ تعالیٰ ان الله وملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما یعنی بدرستی کہ اللہ تعالیٰ و ملائکہ صلوات میفرستند
بر نبی پس ای کسانی کہ ایمان آورده اید صلوات و سلام فرستید بر نبی و در صواعق محرقہ از کعب

احبار لم یجد ازم نزول

مرویست که بعد از نزول آیه مذکور صحابه گفتند یا رسول الله تعلیم کن ما را که چطور صلوات فرستیم
بر تو و اهل بیت تو حضرت فرمود بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد را و سر کوبیدن بنا
بر سؤال صحابه و جواب رسول بموجب نص قطعی دلیل ظاهر است بر اینکه امر صلوات متعلق
مرویست یکی از صحابه و علی آل محمد را گفت آنسرور فرمود من فاطمه بینی و بین الی یعلی
فلیس من امتی قوله تعالی سلام علی آل یسین و دیگر در صواعق محرقه مسطور است
به تحقیق نقل کرده اند جماعت مفسران از ابن عباس که مراد آیه مذکور سلام بر آل محمد است
و بعضی بر آنند که مراد الیاسین پیغمبر است که الیاسین نیز آمده چنانچه میکائیل و میکائیل آمده قول
اول اصح است قوله تعالی وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم یعنی نبوده است الله تعالی
عذاب بر آنجماعت که تو در آنها باشی و در صواعق مسطور است که مراد از انت فیهم اهل بیت ما بینه
مر اهل زمین را چنانچه آنسرور فرمود النجوم امان لاهل السماء وهل بیتی امان لامتی
یعنی چنانچه اهل سماء بوجود نجوم قایم اند همچنین اهل زمین بوجود اهل بیت من قایم اند یعنی قایم بودن
دنیا بوجود اهل بیت علیه السلام واجب است قوله تعالی ولسوف یعطیک ربک فترضی

حقتعالی بجیب خوب وعدا احسان میکند و میفرماید که عطا خواهد کرد هر آینه تو را ای محمد پروردگار تو آنقدر
تو را ضی شوی و هم در صواعق محرقه مسطور است از ابن عباس روایت میکند که رسول خدا صلعم گفت
که وعده کرده است پروردگار من که هر کس را فراز کند بتوحید خدای عزوجل و نبوت من و ولایت علی
و فاطمه و حسن و حسین که ایشان اهل بیت من اند هر آینه او را عذاب کند شود در روز قیامت
قوله تعالی ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا یعنی بدرستی آنان که
ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند زود باشد که حق سبحانه تعالی خلق کند برای ایشان محبتی و دیگر مروی است
که رسول خدا صلعم به امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا علی اللهم اجعل لی عندک عهدا
واجعل لی عندک ودا واجعل لی فی صدور المومنین مودة هذه الآیة یعنی ای علی
علیه السلام بگو بار خدایا بگو آن برای من عهدی و محبت نزد خود و بیافرین برای من در سینه های مؤمنان
محققا پس آیه مذکور نازل شد قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون یعنی در قیامت فرمان آید
ملایکه را که ایستاده کنید تا بپرسید شود و در مناقب ابن مردویه از ابن عباس و در مسند حنبل از ابو سعید
خدری منقول است که از ملایکه پرسیده میشود در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام و دیگر مرویست
که رسول خدا صلعم

رسول خدا صلعم معنی یسئلون عن اقرار بولایت علی علیه السلام و دیگر مرویست در کتب
اخبار ثقه که جمیع انبیا در لیلة المعراج به صاحب قاب قوسین گفتند مرا بهمه مبعوث
اشاره ایم بر شهادت لا اله الا الله و اقرار کردن به نبوت تو و ولایت علی ابن
ابیطالب قوله تعالی ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة
در مناقب مرویه و خطیب خوارزمی از زید بن ثراحیی انصاری کاتب امیر المؤمنین علیه السلام
بهمرویست که گفت شنیدم از مرتضی علی علیه السلام در رسول خدا صلعم فرمود با من در حالتی که او را تکیه
داده بودم بر سینه خود آیا نشنیدی یا اخی قول خدا تعالی که فرمود بدرستی که ایمان آورده و عمل صالح کرده اند
آن بهاتر بن مخلوقات اند تو ئی و محبان تو و وعدگاه من و شما حوض کوثر است در هنگامی که امم
برای محاسبه بر انود آیند خوانده میشوند و حال آنکه پیشانی و دست و پای شما نورانی باشد و دیگر از جابر
ابن عبد الله انصاری آورده اند که گفت نزد پیغمبر صلعم جمعی از اصحاب کبار بودند در علی علیه السلام
آمد آنحضرت فرمود بدرستی که برادر من بسوی شما آمد بعد از آن دست بر کعبه زده و گفت نخی آنکه
جان من به بدست قدرت اوست که محبان او رستگاران اند در روز قیامت و نخستین در ایمان آوردن

بخدا و بیشتر بمن شما در وفا کردن بعهد و پیمان خدا و بهتر بمن شما نزد خدا از روا فروذ جابر گوید
بعد از نزول آیه مذکور هر گاه جناب علی علیه السلام می آمد اصحاب رسول خدا صلعم میگفتند
جاء خیر البریه یعنی آمد بهترین مخلوقات قوله تعالی ان المتقین فی جنات و نعیم
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی بدرستی که پرهیزکاران در جنات عدن
خواهند بود و در مناقب ابن مردویه از جابر انصاری مرویست که روزی نزد رسول خدا صلعم رفتم
و اصحاب در آنحال یا رجنت گفتند آنحضرت فرمود بدرستی که اول اهل جنت از روی دخول
علی ابن ابیطالب علیه السلام خواهد بود جابر انصاری گفت یا رسول الله تو ما خبر دادی که جنت بر انبیا
حرام است تا آنکه من بجنت پا نگذارم و حرام بر جمیع امت است تا امت من پا نگذارند فرمود بلی آنچه
که نزد خدا بتعالی لوحیست از نور و عمود بست از یاقوت که بر آن نوشته لا اله الا الله محمد الرسول
رسول الله و آل محمد خیر البریه و صاحب الواء علی ابن ابیطالب علیه السلام
جابر گوید چون شنیدم آنخبر را بدان منقبت باو گفتم مرا بفضل علی علیه السلام گفت ستایش مر پروردگار را
را بلطفی تو مکرم و مشرف شدم آن سرور فرمود بشارت باد تو را یا اخی بتحقیق خدا محب تو نیست
بمن تو تحقیق

بموت تو محقق نشود مگر حق تعالی همه آدمیان را بمیراند روز قیامت آنگاه این آیه را خواند فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و در مناقب خطیب از جابر مروی است که رسول خدا صلعم به علی علیه السلام گفت سر تو را درست دارد و بتو تولا جوید خدای عز و جل همه امامان در منازل ما او را سلام دهند بعد از آن آیه مذکور تلاوت فرمود قوله تعالی والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم مروی است که خطیب در کشف الغمة از ابن عباس روایت کند که معنی آیه مبارکه از رسول خدا صلعم پرسیدم فرمود جبرئیل مرا خبر داد که آن علی است و محبان او که سابقان و پیشروان آنند به بهشت و مقربان نزد خدایند راست قوله تعالی الذین امنوا لم یلبسوا ایمانهم بالاخرة عن الصراط لناکبون یعنی بتحقیق آنانکه ایمان به قیامت نمی آرند همه از راه راست برکنارند و محدث حنبلی گوید در صراط محشر و آل محشر مراد راست و ابن مردویه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که صراط مستقیم عبارت از ولایت و محبت اهل بیت است قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد صلعم به امت خود من از ظلمات کفر بر آوردم و به نور اسلام مشرف ساختم و اجر این را نمیخواهم مگر دوست داری اهل بیت را

ودر تفسیر مدارک وفصل الخطاب وهدایت السعدا وکشف الغمه مسطور است بعد آنکه پیمبر
خاتم انبیاء صلعم ادا فرمود وانجماعت سئوال کردند در آنجماعت کیستند ومحبت ومودت ایشان
بر خلایق واجب شد پس از برای تاکید نوبت فرمود بر علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم الصلوات
والسلام است قوله تعالی قل کفا بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب یعنی
بگو ای محمد صلعم بسنده است خدا تعالی در گواه بودن میان من وشما وآنکس نزد اوست علم کتاب
وحنبلی از محمد حنفیه روایت کند بر کفت نزد کسی علم کتاب است که پیغمبر صلعم فرمود انا مدینة العلم
وعلی بابها وثعلبی در تفسیر خود از عبد الله بن سلام که دانشمند قوم یهود بود وآخر به شرف اسلام
مشرف شد روایت کند بر کفت من از رسول صلعم پرسیدم که کیست آنکس نزد او علم کتاب است
آنحضرت فرمود نیست کسی نزد علی ابن ابیطالب علیه السلام تا من از پیغمبر سئوال کنم یا نه که بگوید نزد کیست علم
کتاب ودر جواب از رد مصوالبشر کفت نیست آن جز علی یا کودریاب قوله تعالی والنجم
اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
یعنی جل جلاله تعالی سوگند یاد میکند بستاره زهره ومیفرماید بحق آن ستاره که فرود آید بر زمان

محمد صلعم

صاحب شما از سر هوا و هوس نطق نمیکند و نیست نطق او مگر وحی ابن مردویه روایت کرده
از ابن عباس که گفت ما طایفه از جوانان قریش در مکه معظمه نشسته بودیم و رسول خدا صلعم میان ما
ماه بود ستاره زهره فرود آمد آن سرور فرمود که این ستاره در منزل هر کس افتاد وصی من آن کس است
آنجماعت برخواسته دیدند که در منزل فیوض نازل امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد حضرت فرمود که
منم اوست پس آنجماعت از فرط جهالت با تمسخر میگفتند که تو به سبب محبت علی گمراه شده از راه رفت
والنجم نازل شد قوله تعالی لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین
ایدیهم بایمانهم یعنی روز قیامت خواهد بود که حق تعالی رسول خود و آنان که ایمان آورده اند تو
ایشان پروانه شفاعت بدست ایشان بود دست راست ایشان و میمنت جنبانیده آورده
که نازل شده این آیه در شان علی علیه السلام و محبان او پس مراد والذین امنوا مع نورهم
یسعی بین ایدیهم علی و اصحاب او بند قوله تعالی والذین جاؤا بالصدق وصدق
به ابن مردویه از مجاهد و محدث حنبلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که الذین جاؤا
بالصدق یعنی صدق محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم وصدق به علی ابن ابیطالب علیه السلام

قوله تعالی یوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا یعنی روزی که در آن روز
بشکافد آسمان به سبب آن سفیدی بالای مقدم طبقه میباشد وغلظ او برابر آسمانهای دو او
کران تر است از همه آسمانها وقادر ذوالجلال امروز بقدرت کامله خود نگاه میدارد و روز قیامت
او را بر آسمانها افکند وبهر آسمانی ربرب آن آسمان را بشکافد ودر تفسیر عاصمی وتفسیر ثعلبی
وعلی بن ابراهیم از ابی عبدالله مرویست که گفت آن کسی که آسمان را بشکافد امیر المؤمنین علیست
علیه السلام زیرا که مظهر العجایب ومظهر الغرایب چنانچه در دنیا بجهة امور عجیبه وغریبه بظهور رسانید
در آخرت نیز برساند قوله تعالی ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
یعنی از جمله کسانی که آفریدیم امتی وجماعتی هستند که خلق را بحق وراستی راه مینمایند وبدان میکنند
بتوفیق حق از راه باطل عدول مینمایند وطریق عدل میروند روایت میکند از علی علیه السلام
تفترق هذه الملة ثلاثة وسبعین فرقة اثنان وسبعون فی النار وواحدة
فی الجنة وهم الذین قال الله فیهم ومن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون
وهم ان وشیعتی یعنی این امت هفتاد وسه فرقه میشوند هفتاد و دو فرقه از آن در حریق میروند
ویکی در جنت وایمن

دیگر در جنت و اینکه گروه را حقتعالی در شان ایشان آیه مسطور میفرماید آن فرقه منم و محبان منند نظم

بنده حیدر زجان و دل ستدم و زان بنور ذات حق واصل شدم دست منزن دامان حیدر

روز حشر نام پاکش هست زبانم روز حشر قوله تعالی وجنات من اعناب و مذارع و نخیل

و صنوان یعنی صنوان در جنت خرما را گویند که از یک بیخ دو سه شاخ باشد و از جابر بن عبد الله

انصاری مرویست که از رسول خدا صلعم شنیدم که به علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود الناس اشجاد

مشتی وان وانت من شجرة واحدة ثم قرا الایه یعنی مردمان همه درختهای گوناگونند

و من و تو از یکدرختیم و بعد از آن آیه مذکور را خواند قوله تعالی ان یدخل الذین امنوا و عملوا

الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار یعنی بدرستیکه حقتعالی داخل میکند آنکسانی را

که ایمان آورده اند و عمل نیک کرده اند در جنت که زیر آن جویها روانست و ابن عباس رضی الله

عنهما روایت میکند که گفت این آیه در شان مرتضی علی علیه السلام و حمزه و عبیده نازل شده در

زمانی که با عتبه و شیبه مبارزت کردند و در شان کفار این آیه نازل شده قوله تعالی فالذین

کفروا قطعت لهم ثیاب من نار ثم عذاب الحمیم یعنی آنانکه کافر شدند جامهای آتش

از آنش بریده شد باعذاب ایشان در آنش قوله تعالی فاما مذهبن بك منهم منتقمون

یعنی حقتعالی به سید المرسلین میفرماید در اگرچه تو را به عالم بقا خواهم برد ولیکن از منافقان تو انتقام

میستانم و از جابر انصاری در مناقب عباسی روایت است که ایه آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام

نازل شد زیرا که رسول خدا صلعم فرمود که بعد از من وارد میشود بر شما کسی مع الوا کعین یعنی نماز گذارید یا نماز

رکوع کنندگان و جنبلی ابن مرره از ابن عباس روایت کنند در کفت آیه کریمه خاصه در شان

محمد مصطفی و علی مرتضی نازل شد زیرا که ایشان اول باهم نماز رکوع کردند قوله تعالی فالیوم الذین

امنوا من الکفار یضحکون علی الارائك ینظرون یعنی در روز قیامت آنانکه ایمان آورده

اند از منافقان کافران میخندند و بر سریرها آراسته نظر میکنند و خطیب خارزمی در مناقب آورده

امیر علیه السلام با چند نفر از اصحاب بخدمت رسول خدا صلعم آمدند پس ابو جهل و ولید بن مغیره و عاص

بن وایل و چند نفر دیگر از مشرکان خندیدند بنابر آن حقتعالی ایه آیه را نازل نمود قوله تعالی لقد

رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة تا الآخر آیه یعنی بتحقیق که راضی شد

الله تعالی از مؤمنان در آن حین که بیعت میکردند با تو ای محمد در زیر درخت و خطیب خوارزمی از جابر بن

عبد الله انصاری

عبد الله انصاری روایت کند که این آیه کریمه در شان اهل مدینه نازل شده و در آن روز یکهزار و
چهارصد نفر بودیم آنحضرت صلعم فرمود امروز شما از بهترین اهل زمین و ما همه ما هم بیعت کردیم بشجره
بر مرگ خود یعنی کشته شویم و از دشمن نروگردانیم لیکن والله احق و اولاد را بمردمان باید آنرا شریف
امیر المؤمنین علی است زیرا که فتح خیبر بدست علی علیه السلام بود و مقتضا فرمود که واثابهم فتحا عظیما
یعنی مژده باد ایشان را از فتح بزرگ فتح خیبر است قوله تعالی یا ایها النبی حسبك الله
ومن اتبعك من المؤمنین یعنی ای پیغمبر بس است تو را الله تعالی و آنانکه اتباع کردند و محدث
حنبلی و مفسران متفق اند بر آنکه مراد از من اتبعك علی ابن ابیطالب است قوله تعالی والذین
امنوا بالله ورسوله اولئك هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم
ونورهم یعنی آنکسانی که ایمان بخدا و پیغمبر آورده اند ایشان اند صدیقان و شهیدان مر ایشان را
مزد و نور ایشان است و محدث حنبلی گوید در این آیه در شان مرتضی علی علیه السلام نازل شده زیرا که
دل کسی در تصدیق رسالت پیغمبر صلعم نبود مگر امیر علیه السلام بود صدق فی السبیل الله تمام عمر جهاد کرد و آخر بدو جهاد
ظاهر گشت قوله تعالی وکفی الله المؤمنین القتال وکان الله قویا عزیزا حافظ بدین مرحمه

مناقب خوارزمی از ابن عباس آورده که گفت این آیه را بابرهان چنین قراءت میکنیم که وکفی الله
المؤمنین القتال لعلی وکان الله قویا عزیزا یعنی الله تعالی بسنده کوا نیده مؤمنان را
بلکه وا رهانید او را بواسطه علی ابن ابیطالب علیه السلام از جنگ و قتال کفار باعمر عبدود و هست
الله تعالی قوی و غالب و حکایت این قصه بتفصیل در سورهٔ احزاب مذکور است و حدیث
لنصرت علی یوم الاحزاب خیر من عبادت الثقلین بعد از انکه جنگ مرتضی علی
علیه السلام باعمر عبدود واقع شد قوله تعالی وجعل لی لسان صدق فی الاخرین یعنی
حق سبحانه تعالی حکایت میکند از حضرت ابراهیم علیه السلام که گفت برای من لسان نیکو بیافرین
در آخر الزمان و در مناقب ابن مغازلی از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که لسان صدق علی ولی
وولایت او بر ابر هیم گفت بار خدایا علی را از ذریه من گردان حق سبحانه تعالی گفت او را مبذول
داشتم خواهش او را بفعل آورد قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله والرسول
اذا دعاکم لما یحییکم یعنی انکسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و رسول کنید هر گاه خواند شما را
بچیزی که زنده گند شما را و در مناقب ابن مغازلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کند مراد از

اذا دعاکم

اذا دعاکم لما یحییکم ولایت علی ابن ابیطالب علیه السلام است یعنی بخواند شما را بولایت خود
علی علیه السلام قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله والرسول واولی الامر منکم
یعنی آنانکه ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول را و اطاعت کنید اولی الامر را و در مناقب
ابن مردویه از امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که امیر المؤمنین علی علیه السلام اولی الامر
است باصالت و سایر احکام بیعت و در تفسیر فخر رازی می آورد که مفسرین در اولی الامر
و قول ایرا دو نموده اند فرقه گویند مراد امرا اند و زمره گویند علما اند و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول
است که مراد از اولی الامر ائمه اثنا عشر اند که حقتعالی اطاعت ایشان را قرین اطاعت خود
داشته است زیرا که جابر بن نیست که حقتعالی اجابت کرده اطاعت امرا را علی الاطلاق تا
تا بین نشود عصمت او و داند مر ظاهر او مثل باطن اوست و ایمن باشد از غلط و سهو و این حاصل نیست
در امر علما پس متعین ائمه اند باشند بلا شک و در کشف الغمه از جابر عبد الله انصاری مرویست
که گفت چون آیه مذکور نازل شد گفتم یا رسول الله ما خدا و رسول را میدانیم پس اولی و آخر چیست
که حقتعالی اطاعت ایشان را قرین کرده باطاعت خود و رسول خدا صلعم خود فرموده که ظاهر شده

بعد از وی اند و اول ایشان علی علیه السلام و یازده فرزند نیز است ای جابر هر گاه بینی او را سلام من بدان
و آخر آن ایشان نام من و ایشان حجت الله و لارض محمد بن الحسن که فتح کند خدا بر دست او مشارق
و مغارب ارض را و او غایب شود از شیعه و اولیا و نخواهد جابر گوید من گفتم یا رسول الله آیا باشد شیعه
او را انتفاع از او در غیبت او فرمود بحق آنکه مرا به راستی بخلق فرستاده هر ایشان مستفیض گردند از نور او
و منتفع شوند از ولایت او در غیبت او کنند ای جابر این سر از مکنون سر الهی و مخزن علم نامتناهی
اوست باید تو مخفی دار این را از نامحرمان بس این دلالت بر مؤید در آیات باینعنی است که مراد از اولی
الامر ائمه اند که امامت و عصمت برایشان ثابت است و اتفاق جمیع امت است بر علو رتبت
و عدالت ایشان قوله لعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک
ان یقولوا لا انزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر و الله علی کل شیء
وکیل یعنی مگر ترک کنند بعضی امور وحی را و دل تنگ کند بسبب گفتن منافقان بر چرا آسمان
گنجی فرو فرستاده نشد بر محمد صلعم یا نه فرشته از آسمان همراه نیاورد و تو ای محمد جز بیم دهنده
نیستی و خدا بر هر شیئی کارفرما است و در تفسیر علی ابن ابراهیم و علی بن عیسی مجمر از ی و مناقب
ابن شهر آشوب از امام

نزد خود درست تر میدارم یا فاطمه آنسر و فرمود فاطمه نزد من درست تر است و تو عزیزتری از او
یا اصی می بینم تو را که بر حوض کوثر ایستاده و مردم شتری را از حوالی حوض دور میکنی بدرستی که بر آن
بفهماست بعدد ستاره های آسمان و تو و فاطمه و حسن و حسین و جعفر و عقیل در جنت با شید
بر سریرها نشسته روبرو بیکدیگر و همه آمنین باشید و گمان تو نیز در جنت باشند و بعد از آن آیه کریمه اخوانا
علی سرر متقابلین قراءت فرمود گفتند نظر نمیکنند هیچ کس از ایشان در قفای صاحب خود و همه در
مشاید جمال یکدیگر مستغرق خواهند بود [illegible] و حسن مآب محرر بدین سر بدین گفت که طوبا
درختیست در جنت و اصل هر قبیله از آن در حجره علی ابن ابیطالب است و درخت در حجره ایست که شاخ
از شاخهای آن درخت در ربانه [illegible] و نادا اصحاب الاعراف رجال یعرفونهم
بسیماهم یعنی ندا کنند اصحاب اعراف بمردمانی را ایشان را به سیما و نشان می شناسند و اعراف
کوهیست مشرف شدن بجنت و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود ما ئیم اصحاب اعراف
هر که را بشناسیم داخل در جنت کنیم قوله تعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا
قوله تعالی حسبنا الله ونعم الوکیل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل از اینجا راقم سروست
که ایمن از ایکم

که امید آن کریمه در شان علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده زیرا در رسول خدا صلعم علی علیه السلام
با چند نفر بطلب ابوسفیان فرستاد اعراب از بنی خزاعه ایشان را دید و گفت که قوم ابوسفیان
و اتباع آن اسباب جنگ از بهر شما جمع کرده اند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود حسبنا الله
و نعم الوکیل الله در خانه کعبه گر ابو منزل تو بود و زرع حرم اگر سرشته باشد کاری تو نکرد مهر علی
نباشد اندر دل تو مسکین دل تو و سعی تو حاصل تو تو من جاء بالحسنة فله
خیر منها و هم من فزع یومئذ امنون و من جاء بالسیئة فلیث وجوههم فی النار
یعنی هر که در قیامت به نیکوئی آید و به هر صفت موصوف است از ترس آن روز ایمن خواهد بود و هر
که بدی آورد در زخ سرو افتد و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که الحسنة حبنا اهل البیت و السیئة
بغضنا من جاء الکتاب الله علی وجهه فی النار یعنی هر که محبت ما است اهل بیت رسول ایم
و سیئه بغض ما است هر که بابد آید حق سبحانه تعالی او را در آتش دوزخ افکند قوله تعالی ولتعرفنهم
فی لحن القول ببغض علی ابن ابیطالب علیه السلام یعنی البته ترا شناسی منافقان را در
کج قول و از گفتار ایشان به سبب خصومت و عداوت که با علی علیه السلام دارند قوله تعالی ام

حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون یعنی مردمان پنداشتند
معاف میشوند که بگویند ما ایمان آوردیم تا آزمایش نشوند از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
مرا از رسول خدا صلعم پرسیدم که چیز آزمایش خواهد شد فرمود بتصدیق ولایت تو تواند اولا الا
ارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین واولوا الارحام
یعنی خویشان نزدیک مؤمنی باشند در کتاب الله واتفاق مفسرین آن است که این آیه در
شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد زیرا که مؤمنی و مهاجر و خویش نزدیک رسول خدا صلعم علی و
علیه السلام بود سنائی گوید نایب مصطفی مر روز غدیر ۰ که بر شرع او وصی و امین است اوراجع اکبر بگ
شکست ۰ کفر و دین نزد تو ر جهد یکیست فوله تعالی والعصر ان الانسان لفی خسر الا
الذین امنوا وعملوا الصالحات از عبد الله بن عباس مرویست که گفت مراد از ان الا
نسان لفی خسر ابو جهل لعین است و الا الذین امنوا امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان
است قوله تعالی وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر یعنی وصیت کردند بایکدیگر بحق و وصیت
نمودند بایکدیگر بصبر از ابن عباس مرویست که گفت بدرستی که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام
نازل شد و فون

نازل شده یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه
مسکینا و یتیما و اسیرا انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا الآخر
یعنی وفا می نمایند و اطاعت میکنند و می ترسند از روزی که هست محنت و شدت او فاش و آشکارا
و میدهند برای خدای عزوجل طعام با وجودی که خود محتاج اند بدان طعام و ایثار می نمایند و در شب
پنج مایه سیاه و خورد ساب پیدا شد و اسیر را و میگویند در جواب این نیست که میخوریم و نیم این طعام
برای طلب لقای پروردگار تعالی و میخواهیم از شما پاداشی و نه سپاسی و در تفسیر مجمع البیان و صافی و حسینی مسطور است
در سبب نزول آیات بیانات سوره هل اتی جمهور مفسرین متفق اند که روزی سید المرسلین با خاتم
امیر المؤمنین آمد و حسنین را بیمار دید به مرتضی علی و سیدة النساء فرمود که نذر کنید بر فرزندان شما
صحت بیابند ایشان نذر کردند که سه روز روزه بگیرند چون حق سبحانه و تعالی فرزندان شما را شفا بخشید
ایشان روزه گرفتند و مقداری جو قرض الحسنه کردند آوردند و آرد نمودند نان پختند چون افطار شام
خواستند افطار کنند مسکینی بدر خانه آمد و گفت یا اهل البیت مرا طعام دهید حق سبحانه و تعالی
شما را بر اثر لقای خود عوض کرامت فرماید پس امیر المؤمنین علیه السلام نصیب خود را بدان مسکین داد

وسایر اهل بیت نیز موافقت نمودند و باب روزه گشودند و شب بطاعت گذرانیدند و روز
دیگر نیز روزه گرفتند باز وقت افطار پیش پدر خانه آمد سؤال کرد طعام حاضر کرده افطار طلبیدند نمودند
و شب سیوم نیز اسیر بسر وقت ایشان رسید آنچه اطعمه طیبه باو دادند و باب خالص افطار
نمودند و تمام شب بطاعت الهی بسر بردند پس بعد از آن سورهٔ هل اتی نازل شد و چند نفر از اکابر
از اینمعنی خبر میدهند قاسم انوار الاسرار شیخ شاه ملکا گبیراه که الحق توشهٔ مؤمنان است امیراه
بنص کلام و حدیث پیمبر ولی و وصی خدا و نبی است تو نمی توان کنه انسان کامل شد سر سخن همین
صغیر اکبیراه چه گوی اداصوم تو فون بالنذر شد سری ایمنی از هر شر مستطیراه طعمون الطعام الکه
داد مسکین هو یکرتیما اسیراه از انا نحاف از خدا کشتی ایمنی زیو ما عبوسا و از قمطریرا شخ
عطار به مسکین نان از بهر خدا داده خداوند جهان آش هل اتی داد عبدالله انصار آن شنید
رخ سپید کرده کافران کشت و قلعها بگشاده تا نداد او سه نان جوین است ده مفد آیت خاتمش
فرستاد ملا جامی نوح است عبد اشکور است کفت در سراو ویله سیکم مشکور آمد مرتو است در هل اتی ده یا ملاک
مرتو است اندر نحافو یا کوه باز در انا نحافت حمد میکوید خدا امیره است شمس علیه سر ترمکو ید کرچه به شب
قسمت خورد است امیر

قسمت خود را میدهد و ادبه مسکین و یتیم و اسیر و لاجرم آمد زانعام ایزد عطاء در خور او و مایه عمل او
سلمان علیه الرحمه گوید ابوذر برادر کهتر ابوذر با فضیلت در وفا آیت یوفون بالنذر است بقوم
گواه و بطور با پیغمبر ایوب در صبر و شکیب دیگ به با جبرئیل همره در ره خوف و رجا نوح ساز در
شکر گر عبد الشکور ما کفت کفت از برای تعلیم مشکور ما ندرا ل آنه کان الذین علیه الرحمه
دریای علم و مطلع دین زید یقین خورشید هل آتی و مهر لافتی قوام تعالی محمد الرسول الله
والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذالک مثلهم فی التوریة
ومثلهم فی الانجیل یعنی که محمد صلعم فرستاده خداست و این مؤمنان که با وی اند سخت
بر کافران و مهربانند بر یکدیگر می بینی ایشان را که رکوع و سجود کنند و اکثر اوقات مشغولند
یعنی میطلبند فضلی از خدای عزوجل و زیادتی ثواب و خشنودی در جنت و علامتهای ایشان در
رویهای ایشان ظاهر است از اثر سجود و این صفت که مذکور شد صفت امیر المؤمنین علیه السلام
است و در تورات و انجیل و بروایت اهل تسنن گویند که آیه والذین امنوا معه

درشان خلفای اربعه یعنی ابوبکر نازل شده زیرا که سید ابرار در شب غار مرافقت اختیار نمود
واشداء علی الکفار صفت عمر بن خطاب بجهة آنکه در مباحثه و مجادله او با اهل بیت شرک
ونفاق است و رحماء بینهم صفت عثمان است که او موصوف به صفت صله رحم بود و بیان
حال علی علیه السلام آنست اکثر اوقاتش بصلوة و عبادات میگذشت بمرتبه که هر شب هزار
تکبیر احرام از طلوع بسمع خادمانش میرسید والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم
علی علیه السلام نازل شده و هم از کتابهای معتبره اهل شیعه مجتهای قاطع و ظاهر و دلایل ماهره بسیار
سند آورده اند و ثبوت رسانیده اند والذین آمنوا مراد از صفات امیر المؤمنین
علیه السلام است زیرا که اول کسی که با پیغمبر نماز گذارده او بود چنانچه در کتاب صفوة التراث
از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که کنت صلیت معه رسول صلعم سبع سنین قبل
ان یسلم احد ویصلی احد و در صحیح ترمذی از ابن عباس مرویست که کنت اول من صلی
مع النبی علی ابن ابیطالب وغیر از این شواهد و قرب الی آخر الخ ظاهر و باطن امیر المؤمنین
علیه السلام با سید المرسلین است هیچ یک از ایشان و از اهل بیت عظام و صحابه او در آن مشارکت

بست چنانچه حدیث کنت اباوعلی بین یدی الله مطیعا یسبح الله ولك النور و
یقدس قبل ان یخلق آدم اربعة الف عام تا الی آخر مخبر این معنی راست وگوینده
چون امیر المؤمنین علیه السلام متولد شد رسول خدا صلعم او را غسل داد و در کنار خود گرفت و زبان
معجز بیان خود را در دهان مبارك او نهاد و آول چیزی که علی علیه السلام تناول نمود لعاب دهان
مبارك رسول خدا صلعم بود چنانچه در ینابیع المودة مسطور است که روزی حضرت امیر علیه السلام در بالای منبر
فرمود پرسید از من ما وراء عرش که در میان و پهلوی من علوم بسیار است و این از اثر لعاب دهان
مبارك خیر البشر است و همچنین در کنار فیض آثار سیدابرار بپرورش یافت تا هنگامی که آن سرور
سیدة النساء را بوی داد و مجرة تعیین نمود که بخانه امیر علیه السلام و تمامی غرر و اسرار علم سید کائنات
بدست مبارك امیر علیه السلام بود و چون آن سرور در میان صحابه برتبه عقد مواخات منعقد گردانید
اول را نوبت با خود عقد مواخات بست چنانچه بکنیت فرمود انت اخی فی الله بنا و الا
هر دو نوبت دیگر فرمود ان اخوك و در زمان شکستن بتان بر دوش مبارك رسول بالا رفت
و دیگر در وقت مباهله همراه آمد و رسول خدا صلعم بعد از رحلت غسل داده و تکفین نموده و بقبر در آورد

واول شخصی بر جنازه پیغمبر نماز کرد و آخرین کسی از قبر بیرون آمد علی بود و اشداء علی الکفار
نیز وصف ذات فایض البرکات اوست زیرا که آیه مذکور در غزای خیبر بعد از فتح نازل شد
و سبب نزول آیه در کتب تفاسیر و صحاح و مشکوة و غیره مسطور است که آنسرور صلعم یکبار بابوبکر
و بار دیگر عمر ابن الخطاب را رایت و علم داده با جمعی از صحابه گیا بجنگ فرستاد ایشان روبه فرار
آورده پس آنسرور فرمود لاعطین الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله
و رایت نصرت بدست حق پرست امیرالمؤمنین علیه السلام داد و روانه فرمود و آن فتح بدست
حضرت امیر علیه السلام شد و در شرح لافیه آمده که امیرالمؤمنین را سید ابرار کرارا ز آن رو خواند
که بتکرار حمله نمودی و فرار نکردی و از اینجاست که صاحب نزهة الارواح گوید شیر مردی در هیچ جا پیچ روی
نداد و آن بر دل هر یک نعره لشکر ابر و بارد میکرد و آنصفدری بیک حمله قلعه را بر زمین افکند
و آیه کریمه وکفی الله المؤمنین القتال در شان امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ عمر عبدود نازل
شده و در صدد مسطور است که مراد از اشداء علی الکفار امیر علیه السلام و نیز رحماء بینهم
توصیف ذات بابرکات امیرالمؤمنین است نصفت عثمان بن عفان زیرا که فرط صلة الرحام
او مخالف و منازعت

او مخالفت و منازعت میان صحابه و مؤمنان بسر حدی رسانید که یزید پلید علیه اللعنه خلافت
رسول خدا صلعم را غصب نمود و ظلمها که بر اهل بیت مصطفی نکردند و این همه خراب از دوستی
بر و آن حکم
و کرده زبد سید الثقلین صلعم بود و شیخین او را وزیر و امیر خلافت حضرت رسالت صلعم ساختند و
معاویه را حاکم ساخت و ولید بن عقبه را که شریک خمر و فسق او شتغال داشت والی کوفه کرد و او نیز
و مروان به سایر الناس معاشرت بیشتر کرفته بدعتها مزبور را مثل صاحب بدر و ازه کذاشتن و دیگر
بر قفای محمد ابن ابو بکر اقدام نمودن علی هذا القیاس و آخر کار بجائی رسانید که اکثر صحابه و غیره متفق شده
او را کشتند چنانچه مشهور است و در اکثر کتب معتبره متداول بهمین طور است بنا بر آن در حمای
بلنصه خاصه وصف امیر المؤمنین علیه السلام است چنین به نصرت و فیروزی رسید و بر سریر
خلافت صورت جلوس فرمود و بدعتهای مذکوره را بر طرف نمود و تا بحدی که آرد جو افتاده نمی بود و اهل بیتش
تناول نمودی و همه روز ملاحظه دارم مبادا ذره مزبور کسر کرسنه مانده باشد و من سیر باشم و در تفسیر
صافی در شرح سوره فاتحه مسطور است که روز جمعه امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر خطبه می فرمود با جامه
کهنه پینه زده پیوند صد در بر داشت و با بند لیف خرما شمشیر بر میان داشت عبد الله بن عباس

بخاطر رسید این مناسب جای ستوده صفات جناب امیریست آنحضرت بعلم ولایت دریافت
نمود و فرمود بدستور چند آن رقعه رقعه برزانید آم که از هر زندان منعلم علی ع زینت دنیا
در کار نیست گل خارست و پوشش نیشر چگونه شاد باشم بدولت دنیا در اندک زمانه بسر آید
و چگونه بسیر خورم که در ولایت حجاز شکمها گرسنه باشند و چه سان راضی شوم با نکه مؤمنان مرا امیر
خود دانند و در دشواریها شریک یاران نباشم و از عمر بن ثابت مرویست امیر المؤمنین
علیه السلام در زمان سید المرسلین صلعم در جامه سطبر خرید و قنبر را مخبر گردانید و قنبر یکی از آن
در جامه را اختیار نمود و دیگری را امیر علیه السلام پوشید و در روضة الشهدا مسطور است در
زمان خلافت امیر علیه السلام در بصره باسم قند و نحت و تصرف بخواص و عوام متواضع بود در بازار
کوفه پیاده راه آمد و رفت و مردم که بمعاملات دنیوی مشغول بودند از امیر خود واقف نبودند بروی انبوه گردیدند
و آنحضرت میفرمود ای مؤمنان علی ع را دهید چیزی مردم آواز دلنواز شرا استماع نمودند راه
میدادند و چنین قواهم دکانا سجدا الا آخر باتفاق علمای فریقین در شان امیر علیه السلام است چنین
تامل میکنی صریح دلالت میکند و الذین معه تا مثلهم فی الانجیل در شان علیه السلام
نازل شده بنوا

ونسبت به سایر صحابه متبعیت چرا که حقتعالی اشداء علی الکفار میفرماید و در آن غزا اکثر صحابه
روی بفرار آوردند و فتح خیبر بدست امیرالمؤمنین علیه السلام شد و این مستشهد است بر هو
میان الاخباج بالبیان قوله تعالی مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا
یبغیان فبأی آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان
بعنی بیامیخت حقسبحانه تعالی دو دریای نور را در عالم ذر و ملائکه اند بایشان و در میان ایشان
برزخ است که از هم جدا و ممتاز کند پس بکدام یک از نعمتهای پروردگار خود را تکذیب میکنید بیرون آید
از آن هر دو دریا لعل و مرجان و شیخ شهاب الدین سهروردی در عمدة الابرار بروایت سعید بن
جبیر و سلمان فارسی و بسیاری از سفیان ثوری رحمة الله مسطور است مراد از مرج البحرین
حضرت علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیهما است و از بینهما برزخ محمد مصطفی صلعم
و لؤلؤ و مرجان امام حسن و امام حسین علیهم السلام اند مؤلف گوید که اگر کسی اعتراض
کند و گوید که در اول آیات مخصوص بذات امیر نیست بلکه حمزه و عبیده و سلمان و غیرهم
داخل اند جواب آن است که چون امیر علیه السلام مقتدی و پیشوای این امت است نزول
اکثر آیات در

امثال این

اذا كان يوم القيمة يصعد علي ابن ابيطالب على الفردوس وهو جبل في
الجنة وفوقه عرش رب العالمين ومن صخره تنفجر انهار الجنة ويتفرق
في الجنان وهو جالس على الكرسي من نور بين يديه الثقلان يجوز
احد على الصراط المستقيم الا ومعه براءة بولايته ونديته وهو يشرف على
الجنة فيدخل المحبة ومبغضه في النار ثم به در بحر المعارف وخلاصة المناقب
مسطور است كه رسول خدا صلعم فرمود جبرئيل قيامت قايم شود بالاي عرش در فرهاي سر وان كوهيست
بلند در بهشت و بالاي او عرش است واز او جويها روان شود در بهشت متفرق گردند
و بر سر نور امير المؤمنين علي عليه السلام شصت واز بيت چشمه تسليم روان باشد و بگيرد سلاح خصمان
بنا فرمود كه آنكه با دوستداران آل بيت او مشرف در حبت كنند و امير المؤمنين عليه السلام
بحكم سبحانه خود را در بهشت در آورد و دوستان خود را به بهرزخ فرستد قال النبي صلعم يا علي ان
تعالى اشرف على الدنيا فاختارني على رجال العالمين ثم اطلع الثانية
فاختارك على رجال العالمين ثم اطلع الرابعة فاختار فاطمة على نساء العالمين
ومحو آن از الم

در معراج است از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول خدا صلعم فرمود اسمی علی بدست خود حق سبحانه تعالی
نظر کرد بر دنیا پس برگزید فاطمه را بر زنان عالمیان قال النبی صلعم یا علی انت خیر
البشر من شک فیه فقد کفر از علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که گفت رسول خدا صلعم
مرا علی تو بهترین آدمیانی و هر که شک آرد در امر من بتحقیق که کافر است نظم بهترین بشر علی و
دان او کافر بهترین بشره هر که موی از او کوه در دین هر چه هر که شت او بود کافر
قال النبی صلعم لا یحب علی الا مؤمن ولا یبغضه الا کافر از امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست رسول خدا صلعم فرمود راست نمیدارد علی را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر کافر قال
النبی صلعم ان الله تعالی جعل لکل نبی وصیا فنلیث وصی ادم یوشع وصی
موسی وهارون وشمعون وصی عیسی وعلی وصیی وهو خیر الاوصیاء
فی الدنیا والاخرة وانا الداعی وهو المصلی ترجمه از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که
رسول خدا صلعم فرمود بدرستی که حق سبحانه تعالی گردانید از برای هر نبی وصی پس وصی آدم شیث بود
و وصی موسی یوشع و وصی عیسی شمعون و وصی من علیست و او بهترین اوصیا است در دنیا

وعقبا ومنم خوانند آبرآت راست واوست روشنائی آن سلام قال الی سلم لما اسری بی
الی السماء لاقونی الملائکة بالبشارة فی کل السماء حتی لبقی جبرئیل فی جماعة من
الملائکة فقال یا محمد لو اجمعت امتک علی حب علی ما خلق النار ترجمه از
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست گفت رسول خدا صلعم چون مرا بمعراج بردند بسوی آسمان ملائکه
مرا فرشتگان در هر آسمان تا آنکه ملاقات نمودند مرا جبرئیل در مجلس جمعی از ملائکه گفت ای محمد اگر
جمع میشد امت تو بر محبت علی ابن ابیطالب هر آینه آفریده نمیشد آتش که ترفع قال النبی صلعم
کف علی کفی ترجمه از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که رسول خدا صلعم فرمود دست علی کف دست
منست یعنی مرد را علی بیعت کند یا مصافحه کند با من کرده باشد قال النبی صلعم لو ان عبدا
مثل ما قام نوح فی قومه وکان له مثل احد ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومنذ فی
عمره حتی یحج الف عام علی قدمیه ثم بین الصفا والمروة قتل مظلوما ثم لم
یوالک لم یدخل الجنة ترجمه از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست گفت رسول خدا صلعم که اگر بنده بپرستش
کند مقدار آن مدت که نوح علیه السلام در قوم خود بوده باشد و آن بنده را مانند کوه احد زر و آن را
نفقه کند در راه

نفقه کند در سلاح خدا و عمر آن بنده چندان دراز شود که هزار سال پیاده در میان صفا
و مروه و بجور گشته شود آن بنده را در حشر تو اندامشته باشد ای علی نشود بهشت بر وی نصیب و در
و بهشت قال النبی صلعم لا تستخفون الشیعة فان الرجل منهم لیشفع مثل
ربیعة و مضر از امیر المؤمنین ع مرویست گفت رسول خدا صلعم سبک مدارید پیروان علی را
بدرستی که مردی از ایشان درخواست کند گناهان جمعی را مانند گوسفندان قبیله ربیعه و مضر
باشند ظاهر امر اداز قرینست زیرا که شیخ عطار در تذکرة الاولیا میگوید که در حرب صفین
امیر المؤمنین علیه السلام با معاویه واقع شد او پسر قرفه با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نمود و بدرجه
شهادت رسید لیکن تفاوت در اینست که شیخ میگوید که بعد از موی گوسفندان قبیله ربیعه
و مضر بالتماس او پسر قرفه امت محمد صلعم آمرزیده خواهند شد و در مدینة شریف قید موی نیست
ظاهراً بنابر اختلاف روایت تفاوت شد والله اعلم بحقایق الامور قال النبی صلعم یکون فی
اهل بیتی اثنا عشر امام خلقهم الله من طینتی و اعطاهم علمی و فهمی اولهم علی و آخرهم
مهدی یعنی خواهند بود از اهل بیت من دوازده امام صاحب واجب الاطاعه آفریده است ایشان را

الله تعالی از طینت من وداده است ایشان را علم من وفهم من که اول ایشان علی است وآخر ایشان مهدی است

این حدیث را خواجه محمد پارسا خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند در کتاب فصل الخطاب آورده است

قال النبی صلعم من احب ان یرکب سفینة النجاة ولیتمسک بالعروة الوثقی

ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیا بعدی والمعاد معه ولا یأتم بالائمة

الهدی من ولدی فانهم خلفائی واوصیائی من بعدی وحجج الله علی

الخلق بعدی وسادة امتی وقائد الاتقیاء الی الجنة حربهم حربی وحربی

حرب الله وحرب اعدائهم حرب الشیطان ترجمه از امیر المؤمنین علیه السلام

مرویست که رسول خدا صلعم فرمود هر کس خواهد سوار شود بر کشتی نجات وبه پیچد به ریسمان محکم وچنگ

در زند بریسمان خدا راستوار است پس باید که بدوستی بگیرد علی را بعد از من وبدشمنی نگیرد او را

وبدشمنی نظر نکند یعنی مطیع باشد امامان را که بعد از نمایند به سوی حق تعالی بدوستی ایشان خلفاء او وصیاء

منند بر آفریدگان خدا بعد از من وبر گزیدگان منند وجنگ با ایشان جنگ با من وجنگ با من

جنگیست با خدای عزوجل وجنگ با دشمنان ایشان جنگ است با شیطان قال النبی صلعم

یا علی انت وابنا

يا علي اني رايت اسمك مقرونا باسمي في اربعة مواطن فالفت بالنظر اليه لما
بلغت بيت المقدس في معراجي الى السماء وجدت صخرت بها لا اله
الا الله محمد رسول الله صلع ابدته بوزير ونصرته بوزير فقلت لجبرئيل
ومن وزيري فقال علي ابن ابيطالب عليه السلام فلما انتهيت الى سدرة
المنتهى وجدت عليها انا الله لا اله الا الله انا وحدي ومحمد صفوتي
من خلقي ايدته بوزيرين فقلت لجبرئيل ومن وزيري فقال علي ابن
ابيطالب عليه السلام فلما جاوزت سدرة المنتهى وانتهيت الى عرش
رب العالمين وجدته مكتوب علي قوائمه اني انا الله لا اله الا انا ومحمد
حبيبي من خلقي ايدته بوزيرين ونصرته بوزيرين فلما هبطت الى الجنة
وجدت مكتوبا على باب الجنة لا اله الا الله محمد حبيبي من خلقي ايدته
بوزيرين ونصرته بوزيرين ترجمه از امير المؤمنين عليه السلام مرويست كفت رسول خدا
صلعم بعلي فهيدم من نام تورا در چهار مكان بسر بردم كه فتم بدين آن بدرستي كه چون سيدم

به بیت المقدس در شب معراج بسوی آسمان یافتم بر سینگار در بیت المقدس است نوشته بود
لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره ونصرته بوزیره یعنی نیست خدائی
مگر الله ومحمد صلعم فرستاده برحق منم خداوندم قوت داد ویاری داد محمد را به وزیر او پس من
گفتم کیست وزیر من گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام دیگر رسیدم به سدرت المنتهی دیدم بر او
نوشته بر منم خدای سزاوار پرستش نیست خدائی جز من یگانه ام ومحمد صلعم برگزیده من است از
آفریدهای من قوت ویاری دادم محمد صلعم را به وزیر او پس گفتم جبرئیل را کیست وزیر من گفت علی
ابن ابیطالب علیه السلام است چون درگذشتم از سدرت المنتهی رسیدم بسوی عرش پروردگار عالمیان
دیدم بر پایهای عرش نوشته بود بدرستی منم خدای سزاوار پرستش نیست خدائی جز من ومحمد حبیب من است
از آفریدهای من وقوت ویاری دادم محمد صلعم را به وزیر او چون فرود آمدم بسوی بهشت دیدم نوشته بود
بر درهای بهشت نیست خدائی جز من ومحمد صلعم فرستاده من است واز آفریدهای من است وقوت
ویاری دادم به وزیر او قال النبی صلعم من کنت ولیه فعلی ولیه ومن کنت امامه فعلی امامه
از سیدة النساء فاطمه زهراء علیها السلام مرویست رسول خدا صلعم فرمود کسی با من باشد علی علیه السلام
دیبا آوا است

ولی او است و هر که با من باشد علی علیه السلام امام و پیشوای اوست قال النبی صلعم اعلم من بعدی
امتی علی ابن ابیطالب علیه السلام ترجمه از سلمان فارسی مرویست رسول خدا صلعم فرمود
که دانا ترین امت من علی ابن ابیطالب است قال النبی صلعم یا ابابکر کفی وکف علی فی
العدل واحد ترجمه از ابی بکر مرویست گفت بمن رسول خدا صلعم اما ابو بکر کف من و کف
علی یعنی دست من و دست علی در عدل هر دو برابر است قال النبی صلعم لو اجتمع الناس
علی حب علی لما خلق الله النار یا علی انت سیدی فی الدنیا والاخرة من
احبک فقد احبنی وحبی حبیب الله وعدوک مدوی وعدوی عدو الله
والویل لمن ابغضک من بعدی ترجمه از عمر ابن الخطاب مرویست رسول خدا صلعم
فرمود که جمع شدند آدمیان بر دوستی علی هر آینه آفریده نمی شد آتش دوزخ قال النبی صلعم ان تضلوا
ولن تهلکوا ولستم تکتب کف علی واذا خالفتموه فقد ضللتم طریق الهدی ودفعتم
فی الغی واتقوا الله فی ذمة الله علی ابن ابیطالب علیه السلام ترجمه از عبد الله عباس مرویست
که رسول خدا صلعم فرمود که گمراه و هلاک نشوید و ضلالت نرسانید از شما مگر دست علی علیه السلام باشد و هر که مخالفت

کنید او را پس به تحقیق گمراه شده باشید راه راست را و افتاده باشید در گمراهی بس دور پس بپرهیزید از حق تعالی
در گذاشتن حق خدا بر گمان خود از فرمان نابردن علی ابن ابیطالب علیه السلام قال النبی صلعم
یا ابن عباس علیک بعلی فان الحق علی لسانه والنفاق بجانبه وان هذا افضل
الجند ومفاتیح ابواب خلود الجنة وبه یدخلون النار ترجمه از عبد الله
عباس مرویست که گفت رسول خدا صلعم فرمود ای ابن عباس بر تو است پیروی علی بدرستی که حق
بر زبان اوست ونفاق در راست از او وعلی افضل وکلید درهای بهشت است بوسیله او مر بنده
در آید مردم در بهشت وبواسطه دشمنی او در دوزخ قال النبی صلعم علی علیه السلام وشیعتهم
والفائزون یوم القیمة ترجمه از ابن عباس مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که علی وگروه او رسند
به نعمتهای آخرت در روز قیامت قال النبی صلعم یا علی لو ان احدا عبد الله حق عبادته
ثم شك فیك واهل بیتك وهو افضل الناس کان فی النار ترجمه از ابن عباس مرویست
که گفت رسول خدا صلعم در حضور مهاجر وانصار فرمود که ای علی بدرستی که اگر کسی به پرستد خدا را تعالی
چنانکه حق پرستش است پس از آن شک کند در تو واهل بیت تو در حالی که بهترین آدمیان باشد
در آید به آتش

در آیه بآخر صنع قال النبی صلعم لا خیر فی امته لیس فیها امر بالمعروف
بامر بالمعروف ونهی عن المنکر ترجمه از جابر مرویست گفت نیست نیکوئی در امتی
که نیست در آن امت کسی از فرزندان علی علیه السلام که امر کند به معروف و باز دارد از منکر
قال النبی صلعم والذی بعثنی بالحق نبیا ان الملائکة لیستغفرون لعلی
وتشفق علیه وعلی شیعته اشفق من الوالدین علی ولدهم ترجمه از جابر
مرویست که گفت رسول خدا صلعم نخی آن فدائی صه برانکیخت مرا براستی پیغمبر گردانید
آمرزش می نمایند از برای علی و مهر بانند بر او و بر پیروان او مثل پدر و مادر بر فرزندان خود
قال النبی صلعم اذا کان یوم القیمة یاتینی بحرمتین من المفاتیح ختم من مفاتیح
النار وختم من مفاتیح الجنة اسماء المؤمنین من شیعة آل محمد وعلی
مفاتیح النار یکتب اسماء المبغضین من اعدائه فیقول یا احمد هذا لمبغضیک
وهذا لمحبیک فادفعها الی علی ابن ابیطالب یحکم فیهم بما یدین به فهو الذی
قسیم الاوزار لا یدخل مبغضه الجنة ولا محبه النار ایضا ترجمه از جابر انصاری

مرویست از رسول خدا صلعم فرمود هرگاه شود روز قیامت بیاید بسوی من جبرئیل با دو دسته کلید یکدسته از آن
کلیدهای بهشت است و یکدسته کلیدهای دوزخ است و بر کلیدهای بهشت نامهای مؤمنان
و پیروان آل محمد و بر کلیدهای دوزخ نامهای دشمنان اوست پس میگوید جبرئیل مر محمد صلعم
اینرا دسته کلید بهشت از برای دوستان تو است و اینرا دسته کلید دوزخ از برای دشمنان تو
پس من بدهم آن دسته را به علی ابن ابیطالب علیه السلام و او اثر کند در میان مردم با آنچه خواهد بکند
آنکه بخشر کند روز قیامت او را در نیاید دشمنان علی علیه السلام در بهشت و در نیاید در دوستان
علیه السلام در دوزخ قال النبی صلعم ان الله تعالی الا صیاء وصیا و وصیی ابن عمی و طهری
له و شد به عضدی کما شد عضد موسی باخیه هارون و هو خلیفتی
و من بعدی و لو کان بعدی نبی لکانت النبوة له علیه السلام ترجمه از انس بن
مالک مرویست گفت رسول خدا صلعم بدرستی و حقیقتا بر گزیده مرا بر پیغمبر آن و مختار ساخت مرا و بر
گزیند از اوصیاء وصی مرا و گوید آن وصی و برادر من و مرا ساخت پدر زن او و استحکام
و قوت داد به آن وصی بازوی مرا چنانچه مستحکم کرد بازوی موسی به برادرش هارون و آن

بسر عم من و خلیفه من و وزیر من است و امر من بعد از من بنبی هر آینه نبوت و ولایت مر او را بجوب

قال النبی صلعم حدثنی جبرئیل عن الله تعالی یحب علی ما لا یحب الملایک ولا

النبیین ولا المرسلین وما من تسبیحة یسبح الله الا و یخلق الله منه ملک

یستغفر لحبه و شیعته الا یوم القیمة ترجمه از انس مرویست گفت رسول خدا صلعم

فرمود حکایت کرد مرا جبرئیل از خدای عزوجل بدرستی که خدای درست میدارد علی را و درست ندارد

آن فرشتگان و نه پیغمبران و نه مرسلان را و نیست هیچ تسبیح کننده که تسبیح کند خدای را مگر بیافریند

خدای از آن ملک فرشته که آمرزش بخواهد از برای دوستان و پیروان او تا روز قیامت قال النبی صلعم

من احبک یا علی کان مع النبیین فی درجتهم یوم القیمة و من مات یبغضک

فلا یبالی مات یهودیا او نصرانیا ترجمه از عمر ابن الخطاب بن مرویست رسول خدا صلعم فرمود

کسی که دوست دارد تو را ای علی پس مرا باشد با پیغمبران در درجات ایشان بروز قیامت

و کسی که بمیرد دشمن تو پس لاشک بمیرد یهودی و نصرانی قال النبی صلعم ان الله قد عهد الی

ان حب علی فهو کافر و ادخله فی النار ترجمه از عایشه مرویست رسول خدا صلعم فرمود

بدرستی که الله تعالی بحقیق بیان است بامن که کسی بیرون آید بر علی علیه السلام باو کافر باشد و سزاوار
تر است در آتش و زفر و گفت عایشه که فراموش کردم این حدیث را در روز
جمل تا انکه بیاد آورد م آنرا در بصره و آمرزش میخواهم از حق تعالی و نیست که بیامرزد مرا الا النبی صلعم
ایمان اهل السموات والارضان وضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی ابن
ابیطالب علیه السلام ترجمه از عبد الله بوشقه پسر مره غیر از پدر کلان خود روایت کند که
مرد از عمر پرسید ند در طلاق کنیز ک پس عمر پرسید آن مسئله را از مردی که در آنمکان حاضر بود
و آنمرد اشاره نمود بسوی او پس عمر باز گشت بسوی آن مرد و گفت که طلاق است پس گفت
یکی از آن مرد به عمر که سبحان الله آمدیم ما بسوی تو و تو امیر مؤمنانی و پرسیدیم از تو مسئله را جواب ندادی
و متوسل شدی بسوی مردی و حال انکه نخندا سوگند میدهد ترا بتو سخن نگویم پس عمر به اشاره جواب داد و گفت
میدانید این کیست این مرد برادر رسول خدا صلعم است گواهی میدهم من که عمر م شنیدم از رسول خدا صلعم
میفرمود که اگر بگذارند ایمان علی علیه السلام را در پله ترازو و در پله دیگر بگذارند ایمان اهل زمین و آسمان را
ما ایمان زیاد آید

هر آینه نزد او آید ایمان علی ابن ابیطالب علیه السلام هر ایمان اهل آسمانها و زمین را قال النبی صلعم
یا علی بخ بخ من مثلك ملائكة تشتاق اليك والجنة لك اذا كان يوم القيمة
ينصب لك منبر من نور والا ابراهيم منبر من نور ذالك فتجلس عليه واذا
منادی ينادي بخ بخ من وصي نبي حبيب وخليل ثم ادني بمفاتيح الجنة
والنار فاد فعنا اليك ترجمه از زيد بن اسلم مرويست كه رسول خدا صلعم فرمود اى على خوشا حال تو
كه چيست مانند تو در فرشتگان آزرومند تواند و بهشت مر تو راست بدرستى كه هر گاه شود روز
قيامت پس بر پاى كند تو را بر اى من منبرى از نور و الد بر اى ابراهيم نيز منبرى از نور و بنشينيم ما بر آن
منابر و تو در ميان ما باشى و در آن هنگام ندا كنند در خوشا حال وصيى كه فرستاده است در ميان
حبيب و خليل پس بيارند كليدهاى بهشت و دوزخ را و بدهم من آن كليدها را بدست تو يا على عليه السلام
قال النبي صلعم كنت انا وعلي نورا بين يدي الله مطيع يسبح الله ذالك النور
ويقدس قبل ان يخلق آدم باربعة عشر عام فلما خلق آدم ركب ذالك النور
في صلبه فلم يزل ينقلب من صلبه فلم ينقلب من صلب حتى اقر في صلب عبد المطلب

فقسم قسمین فصیر قسمی فی صلب عبد الله وقسم علی فی صلب ابی طالب فعلی
منّی وانا منه ترجمه در مکارم اربعین ابو الحسن الدامغانی ونزل السائلین شرف الدین
در کتب اشاعره ومناقب خطیب خوارزمی ومجواست میر سید علی همدانی ومسند احمد حنبل وکنز العمال
جعفر بن محمد از سلمان فارسی مرویست که فرمود رسول خدا صلعم که من وعلی هر دو از یک نور بودیم وآن نور
به درگاه خدای عزّوجلّ طاعت وتسبیح وتقدیس میکرد وخدای را پیش از آنکه آدم را بیافریند آن نور را
بیافرید بچهار هزار سال قبل وچون آدم را بیافرید آن نور را در صلب او قرار داد وهمچنین حق سبحانه وتعالی
از صلبی بصلبی منتقل می ساخت تا در صلب عبد المطلب قرار یافت پس آن نور را بر دو قسمت نمود
مرا در صلب عبد الله قرار داد وقسم را در صلب ابی طالب پس علی از من است ومن از علی هستم
قال النبی صلعم مکتوب علی باب الجنة لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخ رسول الله
قبل ان یخلق السموات بالف عام ترجمه در صحاح ستة ومجواین مسطور است که رسول خدا صلعم
فرموده نوشته است بر در بهشت پیش از آنکه حق سبحانه وتعالی بیافریند آسمان را به هزار سال که نیست
الا الله تعالی الله وحده ومحمد صلعم فرستاده خدا است وعلی علیه السلام برادر رسول خدا است قال النبی صلعم
ان علیا منی

ان علیاً منی وانا من علی وهو ولی کل مومن ومومنة بعدی لایودی
منی دینی الا علی ترجمه در صحاح ستة وصواعق محرقه ومشکوات مسطور است که رسول خدا
صلعم فرمود بدرستی که علی از منست ومنم از علی واولاد او صاحب هر مرد مومن ومومنه است بدانید
واد انکه کسی ونرساند از من دین مرا مگر علی علیه السلام قال النبی صلعم یا علی انت اول المسلمین
اسلاما وانت اول المؤمنین ایمانا وانت منی بمنزلة هارون من موسی
ترجمه در اربعین ابو المکارم ونزل الثابتین بروایت عمر ابن الخطاب ودر صفوت الزلال
المعین از ابن عباس مسطور است که رسول خدا فرمود ای علی تو شی اول مسلمانان از روی اسلام
وتو شی اول مومنان از روی ایمان وتو شی نزد من بمنزله هارون از موسی قال النبی صلعم مثل علی
فی الناس کمثل قل هو الله احد فی القرآن ترجمه در اربعین فرید السلاجیه مسطور است
که رسول خدا صلعم فرمود مثل علی در آدمیان چنان است مثل سورهٔ اخلاص در قرآن چنانکه سوره اخلاص
اشرف سور قرآن است دلالت میکند بر وحدت ذات وصفات الهی واشرف همه ذات
وصفات است همچنین علی علیه السلام در میان خلایق افضل واشرف است در جمیع کمالات

وحید ویکانه است قال النبی صلعم حب علی ابن ابیطالب یاکل الذنوب کما تاکل النار الحطب
النار را تتمه در اربعین وهو است از عبد الله عباس مرویست رسول خدا صلعم فرمود بدستی که مرتضی علی کنهان را میخورد چنانچه آتش هیزم را نظمه حب شاه ولایت آتش واره اکل جمله کنهان است چرم ما هیزم است و میسوزد هیزم از آتش چرم سوزان است قال النبی صلعم قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء والناس جزء واحدا تتمه
در تفسیر ثعلبی از عبد الله بدی معمر مرویست که شخصی سوال کرد از رسول خدا صلعم که چه میگوئی در حق علی علیه السلام آنحضرت فرمود قسمت شد حکمت بر ده جزو پس داده شد به علی علیه السلام نه جزو آن و یک جزو به همه جهانیان را قال النبی صلعم حق علی هذه الامة کحق الوالدین علی ولدها در اربعین
از جابر انصاری مرویست رسول خدا صلعم فرمود حق علی علیه السلام بر امت همچو حق پدر به فرزند خود است
پدر چنانچه سبب حیات صوری فرزند است همچنین حضرت امیر علیه السلام سبب حیات معنوی
امت است و تعمیر بعلم کرده شود هر آینه بنیک بختی رسد قدم اخلاص بر جاده متابعت امیر المؤمنین
علیه السلام نهد و سخنش را به سمع جان و دل استماع نماید پس معترف بحقایق علوم و معارف گردد و بنجات
ابدی و نعیم

ابدو نعیم مقیم فایز کشته بحیات سرمدی المؤمن حتی فی الدارین مخصوص کمه قال
النبی صلعم انا میزان العلم وعلی کفتاه والحسن والحسین خیوطه وفاطمة علاقته
والائمة عموده یوزن به اعمال المحبین والمبغضین لفاتر جمه در کتاب مذکور
از ابن عباس مرویست کرسول خدا صلعم فرمود که من ترازوی علم وعلی هر دو کفه آن وحسن وحسین شاهین او
وفاطمه علاقه او والائمه عمود آن پس وزن میشوند از اینجا ترازو اعمال دوستان ودشمنان مالی
قال النبی صلعم یا علی اقربة ثلاثا لم یوتهن احد ولا ما اوتیت صبرا ولم
اوت انا مثلی واتیت صدیقة مثل ابنتی ولم اوت مثلها واتیت الحسن
والحسین من صلبك ولم اوت من صلبی ولکنکم منی وانا منکم ترجمه حدیث شریف
النبی از ابو الحمرا مرویست کرسول خدا صلعم فرمود که یا علی خداوند عالم داده مرترا سه فضیلت داده نشده
بهیچکس از خلایق یکی آنکه خیر مثل منی تو را زنی داشته نه ودیگر آنکه صبر مثل صبر تو نکرده
هیچ فاطمه دختر مثل تو نیست ومحالست سیوم آنکه فرزندان همچون حسنین علیهما السلام از صلب تو
نباشند ومحالست ولاکن شما یعنی علی وفاطمه وحسن وحسین از من هستید ومن از شما

وبا ین عبارت نیز در بحر الدرر بنظر رسید قال النبی صلعم من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و
الی نوح فی فهمه والی یحیی فی زهده والی بطشه فلینظر الی علی ابن ابیطالب
علیه السلام ترجمه درصحح واقدسی از ابو الحمرا مرویست رسول خدا فرمود هرکه خواهد که نظر کند به آدم
در علم او و به نوح در فهم او و به یحیی در زهد او و به موسی در هیبت او پس باید که نظر کند به علی ابن ابیطالب
علیه السلام و حدیث مذکور در شرف النبی از ابو الحمرا بنظر در آمد و در صحایف و هدایت السعداء و جواهر
الاخبار با ین عبارت از جابر انصار مرویست من احب ان ینظر الی اسرافیل فی هیبته
والی میکائیل فی دبته والی جبرائیل فی جلاله والی آدم فی سلمه والی نوح فی
خشیته والی ابراهیم فی خلقه والی یعقوب فی حزنه والی یوسف فی جماله
والی موسی فی کلماته والی ایوب فی صبره والی یحیی فی زهده والی یونس فی ورعه
والی عیسی فی عبادته والی محمد فی حسبه وخلقه وجلاله فلینظر الی علی
فیه تسعین خصلة من خصال الانبیاء وجمع الله فیه ولم یجمع احدا غیره
ترجمه مرویست ز رسول خدا صلعم فرمود هر کس دارد و خواهد که بنگرد به سوی اسرافیل در هیبت او و
بسوی میکائیل

بسوی میکائیل در مرتبه او و بسوی جبرئیل در بزرگی او و بسوی آدم در درستی او و بسوی نوح در
از خدا بتعالی و بسوی ابراهیم در رستی او و بسوی یعقوب در اندوه او و بسوی یوسف در حسن او
و بسوی موسی در کلمات او و بسوی ایوب در صبر او و بسوی یحیی در زهد او و بسوی یونس در پرهیز
کار او و بسوی عیسی در عبادت او و بسوی محمد صلعم در بزرگی و حسب خلق او پس هر آینه بتحقیق
بسوی علی ابن ابیطالب علیه السلام بدرستی که در او نود خصلت است از خصلتهای پیغمبران که جمع کرده
است حقیقتا جل ذکره در علی ابن ابیطالب علیه السلام نه در غیر او و قال النبی صلعم یا ایها الناس لا
تشکوا علیا فوالله لانه لاخشن فی دین الله تمت در حلیة الاولیا بروایت ابو سعید خدری
مسطور است بعضی از مردمان شکایت علی علیه السلام را پیش رسول خدا صلعم کردند پس رسول خدا صلعم ای مردمان
شکایت علی علیه السلام را در پیش من مکنید که او در دین خدا بسیار سخت و محکم و در دین خدا بیگانه است در رسانیدن
احکام و قواعد اسلام سعی میکند و از ملامت هیچ آفریده نمی اندیشد که لا یخافون لومة لائم
صفت اوست و اشداء علی الکفار در شان اوست و حدیث مسطور در صواعق محرقه و مستدرک
حاکم اندراوس مذکور و باین عبارت مرویست لا تشکوا علیا فوالله انه لاخشن فی ذات الله

او فی ترجمہ شکوہ میکند خدا سوگند میدہد او ترسندہ تر است در ذات حق تعالیٰ و رسولش قال النبی

لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق ترجمہ در مسند حنبلی و صحیح ترمذی و مشکوٰۃ از ام سلمہ

و در صواعق محرقہ از امیر المؤمنین علیہ السلام منقول است فرمود قسم بآنکہ دانہ بشگافت و آدم

فرزانہ را بدست عنایت درست نمیدارد علی را مگر مؤمن و دشمن نمیدارد او را مگر منافق قال النبی

صلی اللہ علیہ و آلہ یا علی دمک دمی و لحمک لحمی و قلبک قلبی و نفسک نفسی و سرک سری

و علانیتک علانیتی ترجمہ در دستور الخلائق مسطور است سبب ورود این حدیث آن بود کہ روزی سید

المرسلین امیر المؤمنین را درون پیراہن خود برآورد چنانچہ تن آنحضرت با تن مرتضی علی یک شد بود اما

سر نبی بود و پای علی و در آن حالت حدیث مذکور فرمود و در ہدایۃ السعداء و بعضی از کتب دیگر

بنظر در آمد کہ روز صفین علیہ السلام نزد سید الثقلین حاضر بودند در اعراقی پیر سید یا رسول اللہ

ایشان کیستند حضرت فرمود پسران من اعراقی گفت پسران علی علیہ السلام کجایند آنحضرت فرمود

ایشانند پس علی را در کنار گرفت و حدیث مذکور را فرمود و در مسند حنبلی از ابن عباس مروی است کہ

روزی شنیدم از امیر المؤمنین علیہ السلام در میفرمود انا اباعبد اللہ و اخو رسول اللہ و انا

صدیقہ لا یقول

صدیقی الا کذب

صدیق الاکبر لا یقولها غیری الا کاذب ومفتری ترجمه منم قطب ملک و
قایم مقام حبیب رحمان و برادر رسول الله و منم صدیق اکبر و این کلمه را او کسی گوید مگر مفتری باشد
مؤلف گوید عبد الله مخصوص اقطاب است لهذا اکابر انبیاء علیهم السلام را که اقطاب اعصار
بودند در قرآن مجید هر جا که ذکر کرده موسوم به عبد الله است کما قال الله تعالی عبد الله انا في
الکتاب وجعلني ذکر در بیان بعضی از فضایل افضل اصفیا و اول اولیا امیر المؤمنین
و یعسوب الدین و امام المتقین و العارفین علی ابن ابیطالب علیه السلام بر ارباب
دانش و اصحاب بینش ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای عزوجل و حدیث مصطفی صلعم کلامی فصیح
و شریف تر از کلام امیر المؤمنین بهم نیست بنابر این بطریق تیمن و تبرک بکلام معجز انجام آن
امام معظم مقام شروع نموده شد قال امیر المؤمنین علیه السلام انا الذي عندي مفاتيح الغيب
لا يعلمها بعد محمد غيري ترجمه منم آنکس نزد من است کلید غیب نمیداند آن کلید را
بعد از محمد صلعم غیر از من قال امام المتقین علیه السلام انا الذي فيه رسول الله انا
مدينة العلم وعلي بابها یعنی منم آنکس که گفت رسول خدا در شان من و منم شهر علم و علی

در دوازدهٔ آن قال امام العارفین علیه السلام انا ذو القرنین المذکورین فی
المصحف الاولی یعنی منم ذو القرنین که ذکر کرده شده در کتب سماوی پیش از این نزد امت
قال امام الواصلین علیه السلام انا الحجر المکرم التی اثنی عشر عینا یعنی منم آن
سنگ مکرم که بیرون آمده از وی دوازده چشمه قال امام الموحدین علیه السلام
انا الذی عندی خاتم سلیمان یعنی منم آنکسی که نزد من است خاتم سلیمان پیغمبر علیه السلام
و متصرف در جمیع مخلوقات از جن و انس و غیره مولوس معنوی که بدیه حکم سلیمان نبی میرفت بر
دیو و پری و بوشر تو انکشتری المرتضوی انا علی قال امام المحققین علیه السلام انا الذی
اتوا الله حساب الخلایق یعنی منم آنکسی که مقتدای و متکفلم حساب خلایق را قال امام
المسالکین علیه السلام انا اللوح المحفوظ یعنی منم لوح محفوظ که ثابت است در ضمیر منیر جمیع
صحابه رضی الله عنهم کوفی والله قال امام المحسنین علیه السلام انا مقلب القلوب والابصار
ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم یعنی منم دانندهٔ دلها و چشمهای ظاهر و باطن
مردم بسوی من خواهد برگشت پس بر من است حساب ایشان قال امام الصادقین علیه السلام
انا الذی قال

انا الذی قال فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یا علی الصراط
صراطك والموقف موقفك یعنی منم آنکس که رسول خدا صلعم فرمود ای علی طریق طریق تو است
وموقف موقف تو است هر آنچه تو ثابت وراسخ بر همان ثابت باید بود تا از آن بگذری صراط صراط
تو است وتو صاحب تصرفی هر که را خواهی همچو برق لامع بگذرانی وبجنات نعیم واصل سازی
وهر که را نخواهی مکون سار به درکات جحیم فرستی وبعضی را از شدت عبور مرور مؤاخذه نمائی
بحسب اخلاص وتفاوت مراتب اعتقاد ایشان تو دارند وهمچنین موقفهای قیامت موقفهای
تو است وبه تو تعلق دارد وهر که را خواهی در ظل حمایت خود کشی وشدت ومحنت آنجا را بر
آسان سازی وبعضی را به عقوبت انتظار وگذشتن ایام حساب پنجاه هزار سال است
معاقب گردانی قال امام العالمین علیه السلام انا الذی عندی علم الکتاب علی ما کان
وما یکون یعنی منم آنکس که نزد اوست دانش کتاب آلهی بر جمیع حوادث قال امام
الاولین علیه السلام انا آدم الاول وانا نوح الاول وانا ابراهیم الخلیل حین القی
فی النار انا موسی المؤمنین یعنی منم آدم اول ومنم نوح اول ومنم ابراهیم خلیل ومنم

مؤمنان مؤلف کوید در مرات الطالبین مسطور است خلق کوحقسبحانه تعالی بعد از بهشت دوزخ
در شش صد هزار سال و بیشتر از ده هزار سال از آدم صفی الله و عمر دادم هزار آدم هزار سال پس بمیراند و خلق کرد
بعد ایشان ده هزار آدم و عمر داد هر آدم را بدستور سابق ده هزار سال پس خلق کرد بعد از آدمها
مرتبه اول و حریم آدم صفی بنابر این در زمان هر آدم نوحی است پس نوح اول بدین معنی صادق آید
و مؤنا جامی میکوید عالم الطف و عین خور تو از روی یقین ذات مقصود تو ایجاد هر عالم آمده بجز
بر آدم مقدم معنیت اندر ازل قامت از سبقت چو بر حوا و آدم آمده اول آدم تو شکر راست
میرسد زمره که چه آدم از زه صورت مقدم آمده صدق دعوی را در این باشد خطاب بوتراب
شاهد است آغاز امر اعیان مبهم آمده قال امام الفاتحین علیه السلام انا فتاح الاسباب
یعنی منم کشاینده و سلب کوانند سببها قال امام المعبدین علیه السلام انا منشی السحاب
یعنی منم پیدا کننده ابر قال امام السابقین علیه السلام انا مورق الاشجار یعنی منم برک دهنده
و سبز کننده درختها قال امام المسبوقین علیه السلام انا مجری العیون الاعیان انا مطلق
انهار یعنی منم بیرون آورنده چشمه ها و روان کننده دریاها و جویها قال امام المخلوقین علیه السلام
انا داحی الارض

انا داحي الارضين انا سمك السموات يعني منم گسترانندهٔ زمين ها و بلند سازندهٔ آسمانها

قال امام العادلين عليه السلام انا الاذي فصل الخطاب انا قسيم الجنة والنار

يعني منم انكسي كه نزد من است فصل خطاب يعني خطاب فاصل ميان حق و باطل و كلام جدا سازنده

و امتياز كننده ميان صواب و خطا و كلامي كه در نهايت وضوح و ظهور است و نمودن حقايق و

فهميدن و فهمانيدن معارف و منم قاسم درجات جنت بر اهل جنت و دركات دوزخ بر اهل

دوزخ قال امام المعصومين عليه السلام انا ترجمان وحي الله انا معصوم و محفوظ

من صغاير و كباير و خطرات و شكوك عمدا و سهوا بعصمني من الله

قال امام المرشدين عليه السلام انا حجة الله على من في السموات و فوق الارض

يعني منم حجت قاطع و برهان ساطع جهت وحدانيت و كمال قدرت الهي بر آنانكه

در افلاك اند از جنس ملايك و نفوس قدسي و بر ساكنان طبقات زمين از انس و جن و ملايك

ارضي و غيره قال امام المنشرين عليه السلام انا خازن علم الله انا قايم بالقسط

يعني منم گنجينه و گنجور علم الهي منم قايم و متصف به عدل و عدالت قال امام المنذرين عليه السلام

انا دابة الارض یعنی منم دابت الارض پس آن از علامات و آمدن آن از نشانهای قیامت است
قال امام المقسطین ع انا راجفة انا الواقعة یعنی منم آن نفخه اولی که بعنایت حرکت
جنبانیدن است زمین را و منم راوفه یعنی نفخه دویم و رادف بنابراین تائید شد در اولیات
ماخوذ از ردف چنانچه اول ماخوذ است از ردف و آن تحریک است قال امام المقربین
العاشقین ع انا صرة انا القیمة بالحق یوم الخروج الذی لا یکم عند خلق السموات
والارض یعنی منم آن بحق در روز بیرون آمدن و حشر کون خلایق است آنچنان روزی
که پوشیده نیست از مخلوقات آسمانها و زمین ها قال امام المقربین ع انا صوت
علی ابن ابیطالب فی الحروب کاصوت الرعد یعنی منم آواز علی ابن ابیطالب در جنگها
آواز رعد قال امام الراشدین ع انا اول ما خلق الله حجته وکتب علی هواه
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وصیه یعنی منم اول کسی که خلق کرد الله تعالی
حجت او را و نوشت بر اطراف او لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و وصیه و نیز فرمود
آنحضرت علیه السلام در خلق کرسی و نوشت بر ارکان چهارگانه او کلمات مذکوره و قال
ثم خلق الارض

ثم خلق الارضين فكتب على اطرافها لا اله الا الله محمد رسول الله علي ولي الله
و وصي رسوله و آنحضرت نيز فرمود در خلق كوه بيشتر خلق طبقات زمين را و نوشت بر اطراف
و جوانب او كلمات مذكوره را قال ثم خلق اللوح فكتب على حدوده لا اله الا
الله محمد رسول الله علي ولي الله و وصيه و نيز آنحضرت فرمود در بيشتر خلق كه لوح محفوظ را
و نوشت بر نهايات و جوانب آن اين كلمات را معهم را قال امام المتوكلين انا الساعة
التي لمن كذب بها سعيرا يعني منم آن ساعت هر كس بكذب منكر اوست واجب شد
بروي سوزخ مرا و آن از ساعت روز قيامت است قال امام المشاهدين انا ذلك
الكتاب لا ريب فيه يعني منم آن كتاب در نيست هيچ شكي و ريبي در وي در عبارت از قرآن
مجيد است قال امام الوكلين انا اسماء الحسنى التي امر الله ان يدعا بها
يعني منم اسماء حسنى الهي را مراد كوست حقيقتا با آنكه خواند او را و بان اسماء نطفه مولودي
ايمن خوش الحان بخواند الله مولانا علي را تسبيح خوكس بر زبان الله مولانا علي شمرد عظيم و اعظم است
غفار و فرد و عالم است صمولا و حق آدم است الله مولانا علي خواهي در يابي ز و نشان جان

درره او بر فشان دیکو جان و دست جانشان الله مولانا علی قال امام الساجدین علیه السلام
انا النور الذي اقتبس منه موسی فهدی یعنی منم آن نوری که طلب رهنمائی کرد از و
موسی علیه السلام پس هدایت یافت باآن نور قال امام المؤمنین علیه السلام انا هادم القصور
یعنی منم براندازنده قصور دنیا و عمارات عالم قال امام المجتهدین علیه السلام انا مخرج
المؤمنین من القبور یعنی منم برآورنده مؤمنان از قبورهای ایشان قال امام
المحبین علیه السلام انا الذي عندي الف کتاب من کتب الانبیاء یعنی منم
آنکسی که نزد من است هزار کتاب از کتابهای انبیاء علیهم السلام قال امام المتکلمین علیه السلام انا
لغت في الدنیا یعنی منم گوینده هر لغت و زبان که در دنیا است قال امام المتعالین علیه السلام
انا صاحب نوح و منجیته انا صاحب ایوب المبتلا منجیه و شافیه انا صاحب
یونس و منجیته یعنی منم صاحب نوح و نجات دهنده او و منم صاحب ایوب که مبتلا شد بانواع
محنتها نجات دهنده او شفا بخشنده منم و منم صاحب یونس و نجات دهنده او قال امام القادرین
علیه السلام انا اقیمت السموات السبع بنوره و قدرته الکاملة یعنی منم برپا کننده
هفت آسمان

هفت آسمان بنور قدرت کامله خود قال امام الغالبین علیه السلام انا الذی سلم ابراهیم
الخلیل لرب واقر بفضله یعنی منم انکسی که سبب جمع اسلام آورد ابراهیم به پروردگار عالمیان
واقرار کرد به فضل و برکت او قال امام القائدین علیه السلام انا عصای کلیم و به اخذ
بناصیة الخلق اجمعین یعنی منم عصای موسی کلیم و بآن گیرنده ام موی های پیشانی تمام خلق را
و قابض و متصرف در آنم قال امام المعطوفین علیه السلام انا الذی نظر فی عالم
ملکوت فلم احد غیر اشیاء و قد غاب یعنی منم انکسی که نظر کردم در عالم ملکوت پس نیافتم غیر از
حق چیزی دیگر را و به تحقیق که غالب شد قال امام الآخرین علیه السلام انا الذی احصی هذه
الخلق و ان کثروا حتی ادیهم الی الله تعالی یعنی منم انکسی که می شمارم و می یابم اعداد خلق را
اگرچه بسیار شوند تا آنکه مؤدی کنم کواهم ایشان را به سوی الله تعالی قال امام الطاهرین علیه السلام
انا الذی لا یتبدل القول الذی و انا بظلام للعبید یعنی منم انکسی که متبدل و متغیر نمی شود
قول و کلام پیش من و نیستم من ظلم کننده مر بندگان را قال امام المقدسین علیه السلام انا ولی
الله فی الارض و المفوض الیه امره و حکمه فی عباده یعنی منم ولی خدا در زمین و گذاشته شده

بسوی امر خدا و حکم میکنم بر بندهای او چنانچه فرمود یا چنانچه میخواهم قال امام الملهمین علیه السلام

انا الذی دعوت السموات السبع فاجابوني فامرتهن فینصبون یعنی منم آنکسی که

خواندم اسمانهای هفت گانه را پس اجابت نمودند مرا و من حکم کردم بر ایشان حکم کردن بر پا نمایند قال امام المحققین

انا الذی بعثت الی المرسلین یعنی منم آنکسی که برانگیختم انبیاء را و رسولان را قال امام المحا

کمین انا الذی دعوت الشمس والقمر فاجابا بي یعنی منم آنکسی که خواندم و طلب اطاعت نمودم

ماه و آفتاب را پس اجابت کردند ایشان مرا انتهی مولف گوید خواجه خیر البشر باب شبیر و شبر جامع

شمس و قمر شاه سلام علیک حیدر لشکر شکن باب حسین و حسن شبیر ذوالجوشن شاه سلام

علیک قال امام المحاجین انا قطرة العالمین یعنی خلق کردم عالمیان را قال امام

المجاهدین واحی الارضین وعالم بالاقالیم یعنی منم آنکسی که زنده کنم زمین را و دانا

بجمیع اقالیم قال امام المباوضین انا الذی قال الله لابراهیم القیانی فی جهنم کل

کفار عنید یعنی منم آنکسی که گفت خدا بابراهیم بیفکنید در آتش دشمنان او را بیفکنند در آتش باهر کافر فرمان

کش را بیفکند قال امام الناصحین انا الذی ارسیت الجبال وبسطت الارضین

انا الحزین

ان مخرج العیون منبت الذروع ومشرف ومنبت الاشجار وانا مخرج الا

ثمار یعنی منم آنکس که کوه‌ها را بجهت نگاه داشتن زمین ها و گستراینده ام زمین ها را

جهت سکونت مخلوقات و منم بیرون آورنده چشمه‌ها و رویاننده زراعتها و بلند کننده درختها و میوه آورنده

میوه کما قال امام المقاتلین ع انا قدر اقواتها و منزل المطر و مسمع الرعد والبرق

یعنی منم آنکس که تقدیر و اندازه کنم اقوات و مقدر میسازم قوتهای مردم را و فرو آورنده باران و شنواننده

آواز برق و رعد قال امام المتقدمین ع انا مضی الشمس و مطلع الفجر و منشئ النجوم

و منشئ الفلک فی البحور یعنی منم روشن کننده آفتاب و برآورنده صبح و پیدا کننده ستاره

و پیدا کننده و سازنده دریاها قال امام الفاخرین ع انا الذی اقوم الشاعة انا الذی

ان امت وان قتلت فلم اقتل یعنی منم آنکس که برپا میکنم قیامت را و منم آنکه هرگاه بمیرم مرده

نشوم و اگر بکشند کشته نشوم قال امام الشاهدین ع انا الذی اعلم ما یحدث انا

بعدان و بعد سامة انا الذی اعلم خطرات القلوب وصلح العیون وما

تخفی الصدور یعنی منم آنکس که میدانم چیزی را که پیدا میشود در هر وقتی از اوقات و در هر ساعتی از

ساعات ومنم انکسی را میدانم چیزهائی را خطور میکند ومیگذرد در دلها و ملک از دل چشمها و چیزهائیکه
مخفی و پوشیده است در سینهای مردم قال امام الخطابین ع انا صلوات المؤمنین
وزکواتهم وحجهم وجهادهم یعنی منم نماز مؤمنان وزکوات وحج وجهاد ایشان
نظم مولوی سبحان حی لا ینام پیدا از او هر صبح و شام ۵ حج نماز است صیام الله مولانا علی قال
امام الموحدین ع انا الناقور الذی قال الله تعالی فاذا نقر فی الناقور انا صاحب
النشر الاول والاخر انا اول ما خلق الله نوری وعلی من نوری واحد یعنی منم آن
ناقور که حق سبحانه فرموده فاذا نقر فی الناقور که دمیده میشود در صور منم آن ناقور صاحب نشر و بر
انگیختن اولین از قبرها است واین کنایه از زنده ساختن است ومنم صاحب نشر آخر یعنی برانگیختن
ایشان بسوی عرصات ومنم اول کسی که خلق کرده است الله تعالی نور مرا قال امام المعظمین ع
انا صاحب الکواکب منزل الدولات انا صاحب الزلازل والواجفة انا صاحب
المنایا وصاحب البلاد فصل الخطاب یعنی منم صاحب کواکب ومنازل کننده دولتها
ومنم صاحب منایا وصاحب زلزله وراجفه ومنم صاحب مقضیها وصاحب بلاها وکلامی را امتیاز
کنندو میان

کنندو میان حق و باطل قال امام الباذلین ع انا صاحب ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد و انا زلفا انا المنفق الباذل بما فیه یعنی منم صاحب ارم ذات العماد که
عمود و ستونهای بزرگ است اینچنین آدمی مخلوق نشد مثل او در هیچ شهری و نه فرمتر از
وی و منم انفاق کننده بچیزی بر در آن آرام است از نفایس و جواهر و غیره قال امام الا
شجعین ع انا اهلکت الجبابرة المتقدمین بسعدو ذی القفار یعنی که هلاک کردم
جباران و سرکشان پیشین را از سعد و کوشش بفرمان خدای ذی القفار قال امام المعلمین ع
انا الذی حملت نوح فی السفینة التی علمها انا الذی انجیت ابراهیم و موسی
انا مونس یوسف فی الجب و مخرجه انا صاحب موسی و معلمه یعنی منم آنکه
بر برداشتم نوح را در کشتی که ساخته بود او را و منم آنکه نجات دادم ابراهیم را از آتش
و مونس او بودم در غربت و منم مونس یوسف در چاه و برآورندهٔ او از چاه و منم صاحب موسی و تعلیم کنندهٔ
آن در هر حکمتها و غوامض اسرار الهی قال امام المحبین ع انا منشاء الملکوت و الکون
یعنی منم سبب و باعث پیدا ساختن ملکوت و عالم کون و منم پیدا کنندهٔ این هر دو قال

امام المجدّدین ۴ انا الباري انا المصوّر في الارحام یعنی منم مبرّا و منزّه از نقصانها و منم
صورت دهنده اطفال در رحمها قال امام المغیّبین ۴ انا الذي ابرء الاکمه الابرص
و اعلم ما في الضمائر انا انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون في بیوتکم یعنی منم آنکسی که
بینا میکنم نابینای مادرزاد را و هر مرضی که مرا رسد مرض و بیمار شوم و داناام و افهم ام بر آنچه در ضمایر و خواطر است
و خبر میدهم شما را بچیزی که میخورید و چیزی که ذخیره میکنید در خانهای خود قال امام المطیعین علیه السلام
انا البعوضة التي ضرب الله بها مثلا یعنی منم آن بعوضه که مثل آورده است الله تعالی که لا
یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فوقها قال امام المصیبین ۴ انا الذي اطعت الله
في الظلمة یعنی منم آنکسی که اطاعت و فرمان بردار حقتعالی بود وقتی که تاریکی کوه و اجابت کوه مسئول را
در آنوقت قال امام الاجودین ۴ انا الذي اقامني الله و الخلق في ظلمة و دعی الی
طاعته فلما ظهر انکروه و قال جل و علا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به یعنی منم آنکسی که
بر پا کرد و مهیا ساخت حقتعالی حقیقت مرا و هنگامی که جمیع مخلوقات در ورطه ظلمت و نیستی بودند
و خواند آن خلق را بسوی طاعت من بعد از آنکه روشن و ظاهر شد آن ظلمت و در مرتبه وجود آمدند آن
گروهی انکار

نمودند انکار نمودند طاعت و فرمان بردار مرا چنانچه خود فرمود و استکبار نمود است حقتعالی
در کتاب خود و نهایت بلندی است در کلام مجید فلما جائهم ما عرفوا کفروا به آمده است
و ایشان نشناخته اند قدر او را و کافر شدند باو قال امام المکلمین انا الذی کسوت
العظام لحما یعنی منم آنکسی که پوشانیدم استخوانها را لباس گوشت از گوشت قال امام
الاعلمین انا الذی حامل عرش الله مع الابرار من ولدی وطی حامل العلم
انا الذی اعلم تاویل القران والکتب السابقة انا الرسوخ فی العلم یعنی منم
آنکسی که بردارندگان عرش خدا است با جماعه ابرار از فرزندان من منم و منم آنکسی که بردارندگان علم است یعنی
لواء الحمد و منم آنکسی که نیک میدانم تاویل و معانی قرآن و کتب گذشته را و منم راسخ و استوار
شده در علم قال امام الصائمین انا وجه فی السموات والارض کل شیء هالک
الا وجهه انا صاحب الجبت والطاغوت یعنی منم ذات الهیه که در آسمانها و
زمین ها است و هر شیء فنا و هلاک شوندگان است مگر ذات من و منم صاحب و خالق جبت
و الطاغوت و منم بنان و والله مشرکان قال امام الراسخین انا باب الله الذی قال الله

ان الذين كذبوا بآياتنا واستكبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا يدخلون
الجنة حتى يلج الجمل في سم الخياط وكذلك نجزي المجرمين يعني بدرستي و بتحقيق
آنانكه تكذيب كنند آيات الله واستكبار و سركشي نمايند از آن آيات كرشته نمي شود ايشان را
درهاي آسمان و داخل نميشوند در بهشت تا آنكه درآيد شتر در سوراخ سوزن و اين بحساب عادت
محال است پس درآمدن ايشان به بهشت نيز محال باشد و به همين روش خبر ميدهيم مجرمان را
قال امام المخدومين ع انا الذي خدمني جبرئيل وميكائيل انا الذي ردت
الى الشمس مرتين انا الذي حص الله جبرائيل وميكائيل بالطاعة يعني منم
آنكه مدتست كه جبرئيل وميكائيل مرا و منم آنكس كه رد كرده شد و باز آورده شد آفتاب براي
او مرتبه و منم آنكسي كه خاص گردانيد جبرئيل وميكائيل را به طاعت و فرمان بردار من قال امام
الاعظمين ع انا اسم من اسماء الحسنا وهو اعظم والاعلى يعني منم اسمي از اسماء
حسناي الهي و آن اسم اعظم است و اعلا قال امام المبرهنين ع انا صاحب الطور
انا صاحب الكتاب المسطور انا بيت الله المعمور انا حوت النسل انا الذي
فرض الله

فرض الله طاعتی علی کل ذی روح منفس من خلق الله تعالی یعنی منم صاحب
طور و آن کوهیست مشهور در مدینه و منم صاحب کتاب مسطور یعنی قرآن و لوح محفوظ
و منم بیت المعمور و آن خانه ایست در آسمان بمقابله کعبه و عمارت آن بقدر و ایران آن
و طواف کنند آنرا هفتاد هزار و آن اوست و در اخبار آمده که داخل می شوند در بیت المعمور هر روز هفتاد
هزار فرشته بجهت طواف و نوبت طواف بایشان نمیرسد مراد بیت المعمور کعبه باشد
و معمور است کاجیان و ایران چنانچه در مدارک مسطور است و منم آنکسی که فرض کرده الله تعالی
طاعت مرا بر هر روح و متنفس از خلق الله قال امام [illegible] انا الذی
انشر الاولین والاخرین انا قائل الاشقیا بسیفی و ذو الفقاری و مخرقصم
فی النار یعنی منم آنکسی که نشر کرده و بر انگیخته خلق اولین و آخرین را و منم کشنده بدبختان و به
کاران به کوشش ذوالفقار و منم سوزنده و خرمن حیات اوشان به آتش غضب قال
امام الکاظمین علیه السلام انا الذی اظهر دین الله علی الدین انا منتقم من الطالبین
انا الذی اری دعوة الامم انا الذی ارد المنافقین من حوض کوثر یعنی منم

آنکس طاهر کرد اینده و غالب کرد حضرت مرا بر دشمنم و منم انتقام کشنده از ظالمان و منم آنکس قبول
میکنم دعوت امتیها را و منم آنکس رسوا میکنم منافقان را از حوض کوثر و اکرخوا هم فرو شانم
آنرا منافقان را از حوض کوثر قال امام الامتین علیه السلام ان باب فتح الله
دخلها کان آمنا بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران یعنی منم آنکس و آن
در دست اوست الله تعالی هر کس در آید از آن در بدست او امان یابد از انواع مکروهات
دارین و منم آنکس بدست من است کلید دوزخ و بدست من است کلید بهشت و بدست من است
انا الذی جهدت الجبابرة باطفاء نور الله و اذا حصر محبته فالله
الا ان یتم نوره و لا یتم الا بید اعطی الله بیده النصر الکوثر و اعطانی نصر الحیات
انا مع رسول صلی الله علیه و آله وسلم فی الارض فعرفنی الله من یشاء
و یمنعنی من یشاء یعنی منم آنکس سعی کرده اند جباران به فرو نشاندن نور الهی و کم کردن
حجت او را پس منصور کرد مرا باریتعالی مگر انکه تمام کننده نور الهی و ولایت او و داد خدای عزوجل
بنصرت او دریای کوثر و مرا داد دریای حیات و منم بار سول خدایم در زمین پس شناسند مرا کسیکه
خواسته و منه

خواست ومنع کو کسی سے نمی خواست وقال امام الواحد فرمن علیہ السلام قائم فی
خضر حیث الارواح تتحرک ولا نفس متنفس غیری وقال امام الرضا
[illegible] السلام انا صامت العالم ومحمد عالم الناطق یعنی منم دانای خاموش
ومحمد است دانای گویا وقال [illegible] السلام انا صاحب القران
الاولی انا حاورت موسی الکلیم واغرقت فرعون انا معذب یوم
الظلة یعنی منم صاحب قرآن اولی در حدیث واو است خیر القرآن قرآنی
یعنی بہتر ہیں قرآنہا قرآن منست ومنم در محاورہ ومکالمہ کہ ہم با موسی علیہ السلام وغرق کردم
فرعون را ومنم سیر آب کنندہ در روز ی غیر از ظل عرش سائبہ نباشد وقال [illegible]
[illegible] انا اولیت اللہ وامین اللہ انا احی واُمیت انا خلق وارزق
وهو السمیع العلیم انا العلیم البصیر انا الذی اجود علی السموات السبع
والارضین السبع فی طرفة عین انا اولی وانا الباقی یعنی منم آیات رحمت اللہ
وراز دار اللہ وچیزے زندہ میکنم ومی میرانم بہ قدرت خدا وپیدا میکنم صفت آسمان وصفت

زدن ومنم او یعنی نفخ اول ونفخ دویم قال امام الهادی علیه السلام
انا ذو القرنین هذه الامة قال امام الموحدین علیه السلام انا الذی انفخ فی الناقور
فی یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر یعنی منم آنکسی که نفخ میکنم در صور در آن
روزی بغایت سخت است بر کافران وهر آنکه اصلا احتمال آسانی ندارد قال امام
المعشوقین علیه السلام انا اسم الاعظم وهو کهیعص یعنی منم اسم اعظم در آن
کهیعص است قال امام المظلومین علیه السلام انا المتکلم فی لسان صبای عیسی
انا یوسف الصدیق انا الذی باب الله علیه الا انادی یصلی فی آخر الزمان
عیسی فی خلقی انا المنقلب فی الصورة یعنی منم آنکسی که گویا شدم در زمان خورد سالی
منم عیسی ومنم یوسف صدیق ومنم آنکسی که توبه داده است حقتعالی وقبول کرده است توبه او منم
آنکسی که نماز میکند در آخر الزمان حضرت عیسی در عقب من ومنم که خوانند صورتها عن امام محمد
باقر عن ابائه علیهم السلام سئل رسول الله صلعم عن الناس فقال النبی
صلعم خیرها واتقیها وافضلها واعلمها واقربها الی الجنة واقربها منی کل
فیکم انفی

فیکم اتقی ولا اقرب الی من علی ابن ابیطالب علیه السلام تمه از امام محمد باقر علیه السلام
جناب از آباء بزرگوارش در روایت فرمود بدرستی که پرسیدند از رسول خدا صلعم از آدمیان
پس رسول خدا صلعم فرمود که بهترین و بهترکارترین و فاضلترین و نزدیکترین آدمیان
بسوی خدا پیغمبر است و نزدیکترین ایشان بحق و بنیست درمیان شما بهترکارتر و نزدیکتر
بسوی حق از علی ابن ابیطالب [illegible] قال کنت مع النبی فاقبل علی فقال
النبی صلی الله علیه وآله وسلم هذا حجة الله علی امتی یوم القیمة تمه
از انس بن مالک مرویست گفت رسول خدا صلعم در صفین که روز با پیغمبر صلعم پس از
مقابل پیدا شد مرتضی علی علیه السلام فرمود رسول خدا صلعم که این مرد حجت است بر امت بعد
از من در روز قیامت نزد خدای عزوجل عن ابو هریرة قال یا رسول الله متی
وجبت لك النبوة قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم قبل ان یخلق آدم
ونفخ الروح فیه واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم
واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی فقال انا ربکم الاعلی

ومحمد نبيكم وعلي امامكم وامير كم تمه از ابو هريره مرويست گفت باجناب رسول خدا
صلعم گفتم يا رسول الله كيست نزديكتر مردم بتو در نبوت فرمود پيش از انكه بيافريد حق تعالى آدم را و بديد
در او جان را و فرمود رسول خدا در آن هنگام كه گفت پروردگار از فرزند آدم از پشتها فرزندان
ايشان را بر نفسهاى ايشان بانكه آيا من نيستم پروردگار شما بلى آنها گفتند در ست تو
پروردگار ما پاك گفت حق سبحانه تعالى من پروردگار شما ام بالاتر از همه و محمد نبى شما و على
امير شما است عن انس قال رسول يا انس اقطلى فادع لى سيد العرب
والعجم يعنى عليا فقالت عايشه الست سيد العرب فقال انا سيد ولد
آدم ولا فخر وعلى سيد العرب فلما جاء رسول رسول الله الى انصار فاقرء
فقال يا معشر الانصار الا ادلكم على ما ان تمسكم به لن تضلوا بعدي
قالوا بلى يا رسول الله قال هذا على فاحبوه بحبي واكرموا بكرامتى فان جبرئيل
امرني بالذي قلت لكم عن الله ترجمه از انس بن مالك مرويست كه گفت رسول خدا صلعم
فرمود مرا انس برو و بخوان سيد را از براى من يعنى بزرگ عرب را يعنى مرتضى على عليه السلام پس
گفت فايز

گفت عایشه ایا تو نیستی سید و بزرگ عرب فرمود نی سید و بزرگ فرزند آدم و در این فخر
نیست و علیست بزرگ و سید عرب و چون آمد علی پیش رسول خدا صلعم فرستاد جماعت
بسوی انصار چون آمدند رسول خدا فرمود ای انصار شما آنانیم شما را بچیزی راه کردست زنید باو
پس هرگز گمراه نشوید بعد از من گفتند یا رسول الله فرمود آن علیست محبت دارید او را بواسطه
محبتی من و کرامتی دارید بسبب کرامتی داشتن من بدرستی که جبرئیل امر کرد مرا از جانب الله تعالی
آنچه امر کرد شما را عن ابی [illegible] قال کنت مع رسول الله صلعم
في بقيع القرقد معه ابي بكر وعثمان وعمر ونفر من اصحابه وعلي
فالتفت الى ابي بكر فقال يا ابي بكر بعد الذي نراه ونريه في السماء
ونريه في الارض يعني علي ابن ابيطالب عليه السلام فان احببت
ان تلقى الله وهو منك راض فارض فان رضاه رضا الله تعالى
وغضبه غضب الله ثمره از ابو موسی زهدی مرویست گفتیم یا رسول خدا صلعم در موضع بقیع
فرقدین و ابو بکر و عثمان و عمر و یکنفر از صحابه مرتضی علی علیه السلام ابو بکر رو کرد رسول خدا را بسوی

ابوبکر و کفت ای ابوبکر کسی را که تو مینیری و زیر دست در آسمان و زمین یعنی علی علیه السلام اگر مرا خواهی
ملاقات کنی در حالی که حق تعالی از تو راضی باشد و خشنود پس خشنود دار علی را بدرستی که خشنودی او خشنودی خدا
است و خشم او خشم خدا است عن ابی ذر رضی الله عنه قال سمعت النبی صلعم
یقول الله تعالی اطلع الارض اطلاعة من عرشی کیف ولای والی فاختارنی
وجعلنی سید المرسلین والاولین والاخرین من النبیین والمرسلین واعطانی
ما لم یعط الاحد وهو الرکن والمقام والحوض والزمزم والمغر الاعلی والحجرات
العظام یمینه الصفا ویساره المروة واعطانی الله ما لم یعط احدا من النبیین
والملائکة المقربین قلنا وماذا یا رسول الله قال اعطانی علی واعطاه العذراء
البتول ترجع کل لیلة بکرا ولم یعط احدا من النبیین والحسن والحسین ولم
یعط احدا مثلها واعطاهما مثله ولیس لاحد مثله واعطا الحوض وجعل
الیه قسیم الجنة والنار ولم یعط ذلک الملائکة وجعل شیعته فی الجنة
واعطاه اخا مثله ولیس لاحد اخ مثله ایها الناس من اراد ان یطفی غضب الله
والذی یقل

وان یقبل عملا فلین طرائی علی فان النظر الیه یزید فی الایمان وان حبه

یذهب السیئات یذنب النار الرصاص [illegible] از ابوذر غفاری مرویست

قوله رسول خدا صلعم بدرستی که خدا یتعالی دید زبان سا دیدنی از عرش خود چه کیف و زوال پس بگرید

مرا و گوایند بزرگ پیشیان و پستیان از پیغمبران و فرشتگان مقرب و گفتیم چیز مرسلان

و عطا گو مرا چیزی که عطا کرد احدی سا از عالمیان و آن رکنی و مقام ابراهیم ع و حوض کوثر

و چاه زمزم و معشر و منا و سلامی بر زبان راست است صفا و چپ مروه است

و داد مرا چیزی که نداد یکی از پیغمبران و فرشتگان مقرب سا عرض گوم چیست آن فرمود

حقجاز تعالی داده است باو فرزندی چون حسن و حسین ع و نداد هیچ پیغمبری سا مانند این و فرزند

و داده است باو حور و نداد کسی سا مانند من و داده است باو حوض کوثر و گوایند

به سوی او محشر گوان بهشت و حور زنان سا و نداد این مرتبه سا به فرشتگان و داده است پیروان

او سا بهشت و داده است باو برادری مانند من و نیست کسی سا برادر بی همچنان اگر وه

آدمیان هر چه خواهد فرو نشاند آتش غضب خدا سا قبول کند نظر گوان بسوی علی علیه السلام بدرستی

نظر کردن بسوی علی زیادتی میکند ایمان را و محبت او میکند از دیدها آب چنانچه میکند آتش آب را زیرا
عن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلعم انه قال صیام یوم الثامن عشر من
ذی الحجة کان له ستین شهرا وهو یوم الذی اخذ فیه النبی بید علی علیه السلام
بغدیر خم فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من
عاداه ترجمه از ابو هریره مرویست گفت شنیدم از رسول خدا فرمود هر کس روزه بگیرد در روز هیجدهم
ماه ذی الحجه مر او راست ثواب شصت ماه روزه و این روز روزیست که گرفت در آن روز پیغمبر
دست علی را در موضع غدیر خم و فرمود هر کس را من حاکم و امیرم علی نیز حاکم و امیر اوست بار خدایا
دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد و عن عمر ابن الخطاب
قال نصب رسول الله ولا لعلی علما فقال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه واخذل من خذله وانصر من نصر اللهم
انت شهید علیهم فقال کان فی حجتی شاب حسن الوجه طیب الریح
فقال عمر لقد عقد رسول الله عقدا لا یحله کذا وکذا الا منافق فاحذره
ان تحمد

ان تحله فقلت یا رسول الله صلعم انك حیث قلت فی علی کان حبوشیا
حسن الوجه طیب الریح فقال کذا وکذا قال نعم یا عمر لیس من ولد
آدم الا کتبه جبرئیل علیه السلام اراد ان یرکد علیکم ما قلته فی علیا
علیه السلام تمه از عمر ابن خطاب مرویست که گفت پرسیدم رسول خدا از برای علی
وگفت هر رسولی حاکم وامیر نبیم حاکم وامیر اوست بار خدایا تو دوست دار او کسی که علی دوست
دارد او ودشمن دار او کسی که علی دشمن دارد او وفرو گذار او کسی که علی فرو گذارد او ویاری کن او کسی
علی یاری کند بار خدایا تو گواه باش میرا یشان عمر گفت در پهلوی جوانی بنگرو شش غش بوی
نشسته بود آنجوان گفت ای عمر هر آینه بسته است به تحقیق رسول خدا عقدی مرا فراموش نکند آنرا
مگر منافق پس برخیز بر او از آنکه نگسیلد این عقد پس گفت عمر من گفتم یا رسول الله بدرستی
آنچه تو فرمودی در حق علی علیه السلام حق بود اما در پهلوی جوانی خوش روش وخوشبوی گفت نه
چنین وچنان رسول خدا فرمود ای عمر آنجوان از فرزندان آدم نبود بلکه جبرئیل بود خواست
محکم سازد آنچه بر شما گفتم من در حق علی علیه السلام عن عایشه سمعته ورسول الله

صلعم يقول لعلي ان ليس لحبك حسرة عند موته ولا وحشت في
قبر ولا فزع في قيامته ترجمه از عايشه مرويست شنيدم از رسول خدا صلعم ميفرمود اي علي
نيست حسرت تو را افسوس و پشيماني در وقت مردن و نيست او را ترس در گور و اضطراب در روز
قيامت عن ابن عمر قال كنا نصلي مع النبي صلعم فالتفت الينا فقال ايها الناس
هذا وليكم بعدي في الدنيا والاخرة ترجمه از عبد الله عمر است كه نماز ميكرديم با رسول خدا صلعم
پس نگاه كرد بجانب ما و فرمود اي مردمان اين مرد يعني علي عليه السلام حاكم و امير شماست بعد از من
در دنيا و آخرت پس حرمت او را نگاه داريد عن عمر الخطاب قال لما عقد مواخات
بين اصحابه قال هذا علي اخي في الدنيا والاخرة وخليفتي في اهلي ووصيي
في امتي وواريث علمي وقاضي ديني ومالد مني ومالي منه ونفعه نفعي و
ضره ضري يا علي من احبك فقد احبني ومن ابغضك ابغضني ترجمه از عمر مرويست
كه گفت رسول خدا صلعم هر گاه بست عقد برادري در ميان اصحاب خود فرمود در حق علي عليه السلام برادر
من است در دنيا و آخرت و خليفه من در اهل من و وصي من در امت من و وارث علم من و ادا كننده

دين من

گفتند پیش از این پسر بدستور علی علیه السلام صدیق اکبر است و می افزاید حقتعالی دین شما را به علی
علیه السلام و بدستور داده است خدا یتعالی موسی عصا و ابراهیم آتش سرد کرد و عیسی
سخنان هر زمانی گویا بود مرده را و داد بعد علی علیه السلام را و هر پیغمبر را نشانی است از پیروردگار
و گاهی مرصد و برزخ و امامان پاک و پاکیزه نشان پروردگارند از فرزندان آن و هر کرا خدا
نشوی بروی زمین و آسمان تا دامن شخصی از اولاد او باقی باشند و بر پای می شود روز قیامت
بزرگیت او در صاحب القلوب و سید النبی و کفایت المؤمنین از امام حسین علیه السلام
مرویست که فرمود روزی پدرم در کنار فرات جهت غسل در آب شد ناگاه موجی برآمد و پیراهنش
برد چون بیرون آمد التفات کرد انظر عن یمینک و خدما تری چون نگاه کرد دید
پیراهنی در دیبا پیچیده بر گرفت و رقعه دید در گریبان آن پیراهن افتاد و بر آن رقعه نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم هذا هدیة من العزیز الحکیم الی علی ابن ابیطالب علیه
السلام فعد اقمیص یوسف عمران کذالک اوستناها قوم آخرین تبرکه
یعنی این تحفه ایست از خداوند عزیز حکیم بسوی علی ابن ابیطالب علیه السلام و این هدیه قمیص است
صوارث سنا

روایت شده است عمران آن همچنین به میراث رسیده است تا در مجلد ثانی حبیب السیر و مناقب
امیر مومنین از انس مالک مرویست که رسول خدا صلعم فرمود که بهشت مشتاق است به چهار
کس از امت من گوید من خواستم معلوم کنم این سه کس رفتم نزد ابوبکر و گفتم رسول خدا صلعم
فرمود الجنة تشتاق لاربعة من امتی آیا آن چهار کس کدامند ابوبکر گفت لاحظ
ولدم اگر از آن چهار کس نباشم پسر بنو تیم مرا سرزنش خواهند کرد آنگاه نزد عثمان آمد آنچه
مذکور شد میان آورد او نیز گفت اندیشه دارم اگر از جمله چهار کس نباشم بنو امیه زبان طعن
بر من کشایند پس نزد عمر رفته گفتم او نیز در جواب گفت می ترسم اگر چنانچه داعی آن چهار
کس نباشم بنو عدی مرا کنایه کنند بعد از آن نزد علیه السلام رفتم و عرض کردم آنچه شنیده بودم از
رسول خدا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود والله از رسول خدا صلعم سؤال نمایم اگر از جمله چهار کس باشم لوا دم حمد الهی
بتقدیم رسانم و اگر نباشم از خدای عزوجل مسئلت نمایم مرا از آنجمله چهار کس گردان ایشان گفت
و بسوی رسول خدا صلعم متوجه شدند من نیز با ایشان رفتم تا در آمدیم در سرای معاویه دیدیم در سر مبارک
رسول خدا صلعم در دامن دحیه کلبی طبق عجین دحیه حضرت امیر علیه السلام را دید سلام کرد و گفت یکسر مبارک

پسر عم خود را که تو سزاوارتری از من عزیز رسول خدا صلعم بیدار شد سر خود را در کنار مرتضی علی دید فرمود یا اخی نیاوردی
است تو را نزد من مگر حاجتی گفت یا رسول الله وقتی داخل در خانه شدم سر مبارک تو بر زانوی وحیه
کلبی بود من سلام کردم و گفت یکی سر پسر عم خود را بر تو از من سزاوارتری و احق و اولائی باین کار پس رسول خدا
صلعم فرمود یا اخی شناختی او را حضرت امیر گفت رسول خدا بهتر میداند پیغمبر خدا فرمود جبرئیل علیه السلام
بود امیر المؤمنین گفت یا رسول الله السر مرا آگاه گردانید تو فرمود بهشت آرزومند چهار
کس است از امت من و گرامند آن چهار کس آنست و بدست حق پرست خود سه نوبت بسوی امیر المؤمنین
علیه السلام اشاره فرمود و والله تو اولی باین شایستگی در مناقب حافظ بزمج خود یه از ابن عباس و آنکه
مسعر روایت میکند که روزی در آمد علی مرتضی علیه السلام بخانه محمد مصطفی صلعم و عایشه
نزد آن سرور و بود امیر المؤمنین در میان سید المرسلین و عایشه بنشست عایشه گفت یا علی
اینجا جای تو نیست آنسرور صلعم فرمود کوتاه کن زبان و دست از این سخن بردار و مرنجان مرا و برادر مرا
برادری بدرستی که او است امیر مؤمنان و بهترین مسلمانان پیشوای آنانی که دست و پای و پیشانی
آنها نورانیست و در روز قیامت بر صراط می نشینند و اولیاء او در رستان خود را به جنت داخل

رساند

مساند و اعدای خود را در آتش میاندازند نوشته علی حبته جنته و قسیم النار و الجنة
و صی مصطفی حقا امام الانس و الجنة در مصابیح و مشکوات و روضة الاحباب و حبیب السیر و معارج النبوة از جابر انصاری مرویست که در محاصره طایف
رسول خدا صلعم با حضرت مرتضی علی علیه السلام سخنان میگفت چیزی زمان بیان را بلمداد کشیده
مردمان میگفتند عجب رازی در رو دارد با پسر عم خود میگوید رسول خدا صلعم بر ضمایر آنها آگاه گشته
بانها فرمود ما بالکم ولکن الله ابی ان یعنی نه بخود با او راز میگفتم بلکه الله تعالی با وی راز میگفت
نظم محرم او بود کعبهٔ جان ۱۲ محرم او گشته سر یزدان ۱۲ کاتب نقش خانه تنزیه خانهٔ گنج
نامهٔ تاویم ۰ رازدار خدا و پیغمبر ۰ راز دار پیمبر شد چیز در کنز العباد و هدایت السعداء مسطور
است روزی سید کائنات بنج مرتبه سجده فرمود اصحاب استفسار نمودند یا رسول الله سبب این همه
سجده چیست فرمود جبرئیل آمد و گفت بدرستی که حق تعالی درست میدارد علی علیه السلام را پس من
سجده کردم و چیزی سر از سجده برداشتم گفت درست میدارد فاطمه را باز به سجده رفتم و چیزی سر از سجده
برداشتم گفت درست میدارد حسنین را دیگر بار سجده کردم و چیزی سر برداشتم باز گفت درست میدارد

کسانیکه در دست دارند ایشان را دیگر بار سجده کردم و چون سر برداشتم باز کف در دست میدارد

کسانیکه حسنین را در دست دارند در مسند حنبل و صحیح بروایت انس بن مالک مرویست

و چون عبد الله بن عباس بحالت نزع رسید گفت بار خدایا تقرب میجویم بسوی تو بدوستی علی ابن

ابیطالب علیه السلام در کشف الغمه و روایت خوارزمی و حبیب السیر بروایت امام حسن

عسکری علیه السلام مسطور است که شاه ولایت پناه در زمان سید المرسلین به امیر المؤمنین ملقب

و قصه آن چنانست رسول خدا صلعم فرمود بحضرت امیر را باخر بر آفتاب جهانتاب سخن کنید

را او نیز با تو سخن خواهد کرد علی علیه السلام گفت السلام علیک ایتها العبد المطیع آفتاب

در جواب گفت وعلیکم السلام یا امیر المؤمنین و امام المتقین و نیز گفت یا علی تو

و هر سه آن تو در بهشت خواهید بود و اول کسی را دعوت خواهد شد در بهشت محمد مصطفی صلعم

خواهد بود و بعد از آن تو خواهی بود پس چون آفتاب بدین مژده و بشارت متکلم گشت حضرت

امیر علیه السلام در سجده افتاد و اشک از چشم مبارکش جاری گشت پس رسول خدا صلعم فرمود یا اخی و حبیبی

ادفع راسک فقد یات الله بات سبع سموات یعنی بر دار سر خود که بدرستی که منی

بر دارم سر خود

برداشت خود را به تحقیق رسیده باشد الله تعالی به سبب تو اهل هفت آسمان را و در آخر الکتاب
[illegible] است که هفت مرتبه آفتاب با حضرت امیر علیه السلام تکلم نمود در مناقب
[illegible] خواند و مناقب ابن عم تو به وصایت اولیا و احسن الکتاب از آن
مالک مروی است که رسول خدا صلعم روزی از روزها فرمود که بجهت من آب مرتب کنید تا
بفرمودم قیام نمودم وضو ساخت و نماز گذاشت فرمود ای انس اول کسی که امروز نزد من آید امیر المؤ
منین و خاتم الوصیین اوست اللهم بفرست پدر و مادرم فدای تو باد آن کدام کس باشد حضرت
فرمود همین زمان طالع میشود در این اثنا امیر المؤمنین علیه السلام آمد دست به دروازه خانه زد
رسول خدا صلعم فرمود اینست امیر المؤمنین و خاتم الوصیین و وایل الناس بعد از آن بر خاست
با مرتضی علی علیه السلام معانقه کرد و عرق روی مبارک خود را به روی او مالید و عرق روی امیر المؤمنین را
بر روی خود مالید پس امیر المؤمنین عرض نمود یا رسول الله موجب این شفقت و التفات چیست
فرمود یا اخی چرا با تو مهربان نباشم و مهربانی نکنم و حال آنکه تو احکام دین مرا به امت من میرسانی
و بیان میکنی این معنی را بعد از من تا امت من اختلاف نکنند در آن در صحیح ترمذی و صحیح نسائی

وصحایف ومسکوت ومصابیح ودستور الحقایق وهدایة السعداء ودر مجلد ثانی حبیب السیر هم از انس
مرویست که روزی مرغ بریان به نزد نبی آخر الزمان صلعم آوردند آنحضرت روی خود را بسوی
آسمان کرد وگفت اللهم ائتنی بأحب خلقك الیك یأكل معی هذا الطیر
یعنی بار خدایا درست تر بنی خلق خود را نزد من فرست تا این مرغ بریان را با تناول نماید پس امیر المؤمنین
علیه السلام بماند نزد سید المرسلین صلعم آمد پس سرور ابرار با حیدر کرار مرغ بریان را تناول فرمودند
در شرح حافظ مسطورست که امیر المؤمنین ع را مرضی از آن رو خواننده همیشه در رضای
حق سبحانه تعالی طلبه ورسول خدا صلعم نیز از وی همیشه راضی وشاکر بود در دستور الحقایق وکنج الاسرار
مسطورست که علی علیه السلام ملقب بلقب اسد الله الغالب از آنزمان شد که چون سید کائنات
بمعراج رفت در بارگاه کبریا شیری دید باز نخجیرها از نور بسته رسول خدا صلعم هر چند میخواست
بیشتر رود آن شیر نمیگذارد ورو بمیکند رسول خدا صلعم از جبرئیل پرسید که ما را این راه
چه می خواهد جبرئیل گفت یا رسول الله تفحص کن واز مطاع دنیوی اگر چیزی با تو دست پاوبده
رسول خدا صلعم چیزی نظر کرد دید که در دست حق بریست خواست که بیشتر رود او آن انگشتر را بجانب
بخم افکند

تشریف فرما شدند پس چون از معراج مراجعت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام مبارکباد عرض نمود و انگشتر
در نزد رسول خدا نهاد آن سرور فرمود جزاک الله فی الدارین خیرا یا اسد الله و الغالب
در صحیح بخاری و صواعق محرقه و روضة الاحباب و معارج النبوة مسطور است که در غزوهٔ
ذات العشیره چون سید کائنات صلح و معاهده نمود و بمدینه بازگشت در آن صفر صفرا اثر امیر المؤ
منین علیه السلام بکنیت ابو تراب ملقب گشت عمار یاسر گوید در غزوه مذکور من و امیر المؤمنین
در پای درخت خرما بخواب رفته بودیم و کوه آکمه بودیم سرور انبیا صلعم بر بالین ما آمد به امیر
علیه السلام فرمود قم یا ابو تراب و فرمود که یا اغر خبر دهم تو را از بدبخت ترین مردمان و آن
دو کس اند یکی آنکه ناقه صالح پیغمبر را عقر کرد و دیگر آنکه محاسن تو را بخون تو رنگین کند این میگفت
و دست خود را بر سر و روی امیر المؤمنین علیه السلام میکشید از غبار یاسر و کنایت از تربت
المجالس مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام بجهت مهمی از کوفه بیرون آمد به بولایت بابل
مشاهده نمود و در آن موضع که قدیم شهر بابل بود اشتغال بخصی نماز عصر نکرده تا آفتاب بمغرب
رسید در اینحال تاجوانی آمد و گفت یا امیر المؤمنین من از عدم قوت ضایع خواهم شد بفریاد

مرد پس آنحضرت از صورت حال استفسار نمود جلالی عرض کرد مزرعه نفیس دارم که معاش من
از آنجاست و سه سال شده که شیری قوی هیکل در آن محل مسکن کرفته هیچ بزرگری را محال
تخم افشاندن و درویدن نیست امام المتقین پرسید که آن صحرا کجا است جلالی عرض کرد
که باید قریه نزدیک است عمار کوید مرتضی علی علیه السلام با من فرمود که همراه این جلالی برو و چون شیر را
به تو نماید انگشتر مرا به شیر بنمائی و بکوای شیر علی ابن ابیطالب میفرماید که دیکر در این صحرا مقام
مکن عمار کوید من متحیر ماندم چه از مخالفت امیر علیه السلام می اندیشیدم و از شیر بیشتر میترسیدم غافت
توکل بر خدای عزوجل کرده روان شدم چون به آن مزرعه نزدیک رسیدیم جلالی اشارت به
بیابانی کرد کفت شیر در پس این پشته است و بر بالای کوشکی خراب شده رفته و که بر بالستاده و
کفت من از اینجا بیشتر نیایم عمار کفت که من ترسان و لرزان بر آن پشته رفتم شیر را
دیدم برابر کاومیش و فربه و خفته از دیدن آن بتر سیدم و مضطرب کشتم چون شیر مرا دید بغرید
و روی بمن نهاد پس من انکشتر امیر المؤمنین علیه السلام بدو نمودم و پیغام حضرت را در میان
کذاردم همنوز سخن تمام نکرده بودم که شیر روی خود را بر خاک مالیدن آغاز نمود که و باز کشته روی خود را

در بیابان.

در بیابان نهاد و از آن تعجب نمود و امر را شایسته بخاطر سلاطین یافت چنین بخدمت سرور
اوصیا رسید آفتاب فرو رفته بود آنحضرت برخواست و دستهای مبارک را برداشته
دعا فرمود و بانگشت اشارت نمود آفتاب از مغرب طلوع کرد بر آن برج برآمد وقت
نماز عصر باشد و اصحاب را امامت نمود بعد از فراغ از نماز بجنگ نگریست و فرمود یا عمار اگر
امر شیر سحر بود آفتاب چه بود من گفتم یا امیر المؤمنین امر بخاطر من در آمد و من در آن بی
اختیار بودم و معذالک توبه کردم ایضا از کتاب مذکور جعفر بن منصور الکدار روایت
کند که در سنه احدی و اربعمایه در بغداد به مجلس شیخ مفید در آمدم ابو عبد الله علوی را نزد
او دیدم از تعبیر خواب سؤال می نمود من از شیخ پرسیدم که مولانا علم تعبیر خواب خواند
جواب داد آری مراد این علم مؤلفات و تصنیفات بسیار است آنگاه فرمود که قلم
بردار و آنچه تقریر نمایم تحریر کن من بفرمود عمل نمودم شیخ مفید فرمود که در بغداد یکی از علماء عصر مذهب
شافعی داشت و کتب بسیار جمع آورده بود وفات یافته و چنین ولدی نداشت مردم
را جعفر دقاق موسوم بود وصی خود را ساخته و کفت از دفن من چنین فارغ شوی این کتابها را

به بازار برده و فروخته و بهای آنها را بهر نیمی در این طومار تفصیل داده ام صرف کنی و جعفر دقاق بعد
از دفن او کتابها را به بازار برده بمعرض بیع در آورد و من نیز با نجا رفتم تا کتابی چند بیع کنم و از آنجا
چهار کتاب برداشتم در علم تعبیر و چنین خواستم برخیزم جعفر گفت ای شیخ لحظه توقف نما را امر
غریب در این روز دیدم با تو نفس کنم در آن موجب نصرت مذهب تو است گفتم بگو
گفت در محله باب البصره مردی محدث بود و من رفیقی داشتم هر روز پیش او میرفتیم و اخبار
تصحیح میدادیم و او را عبد الله محدث میگفتند هر گاه حدیثی در فضایل اهل بیت رواین کوی او بر آن
حدیث و راویان آن طعنی زدی و سخنی ناشایسته بر زبان راندی نوبتی در فضایل علی
مرتضی و فاطمه زهرا علیهم السلام سخنی بنکوا نه گفت من با رفیق نحو گفتم ما را نشاید در پیش از این پیش این
مرد منافق تردد کنیم چه او مذهب است و چه دیانت و زبان با اهل بیت طاهرین میکشاید و عزم کردیم
که دیگر او را نبینیم پس من بهمان شب بخواب دیدم که به مسجد جامع میرفتم و ابو عبد الله محدث می آمد ناگاه
دیدم که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر حماری مصری سوار رسید با نحو گفتم و او بلا همان لحظه ضربت
ذو الفقار دمار از روزگار این ناکس بر خواهد آورد و چنین آنحضرت نزدیک ما رسید چون چه

بر چشم من زده مرا کور کرد جعفر گفت ما بر تو خواهای خود را بیان کنیم و او را برجوع از آن اعتقاد
مذموم ترغیب نمودیم گفت حقتعالی شما را جزای خیر دهد اگر علی چشم دیگرم را هم کور کرده آمدم او را
بر صحابه تفضیل نمایم خصوصاً بر شیخین ما بر خواسته گفتیم در این مرد هیچ چیز نیست و بعد از
سه روز نزد او رفتیم دیدیم که چشم دیگرش هم کور شده است گفتیم آخر عبرت نمیگیری گفت بگذار از
اعتقاد خود برنمیگردم و بعد از هفته حالش را پرسیدیم گفتند بدرک الاصفی واصل شد و
بسزا از خشم علی علیه السلام مرتد شد ابروم رفت و ما باز گشته آیه کریمه فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بر زبان رانندیم ایضاً از اصبغ بن نباته
مرویست که گفت با امیر المؤمنین علیه السلام بکوفه میرفتم در اثنای راه آهی بتو نمایم گفتم
نعم یا مولای پس آنحضرت سه بار پای بر قبری زد و گفت برخیز ای صاحب قبر فی الفور زمین آن
قبر شکافته شد و پیر مردی برخواست کفن در بر پیچیده و گفت السلام علیک یا خلیفة
رسول الله رب العالمین یا امیر المؤمنین علیه السلام از او سؤال کرد که نام تو چیست جواب
داد که مرا عمرو بن دینار الهمدانی گویند و اصحاب معاویه مرا بامر دینار کشتند آنحضرت فرمودند

بجای منزل

بجانب منزل خویشتن آب و آنچه دیدی بیان کنی و عمر و بنی دینار بعد از آن بدینجا رسیدند
ایضاً آورده اند در عهد رسول خدا صلعم گاوی حمارزی را کشته بود و صاحب حمار بر خداوند
گاو دعوی نمود نزد رسول الله صلعم آمدند و آنسرور ایشان را نزد ابوبکر فرستاد ابوبکر گفت
این فعل از بهیمه صادر شد بر خداوند وی چیزی نیست و این خبر بآن سرور رسید پس خصمین را
نزد عمر ارسال داشت و عمر گفت من نیز همان میگویم که ابوبکر گفت آنگاه رسول خدا صلعم مدعی
و مدعی علیه را پیش مرتضی علی علیه السلام فرستاد جناب ولایت مآب فرمودند اگر گاو
بخانه که خود را آنجا بدست رفته و او را کشته غرامت بر خداوند بقر است و اگر حمار بخانه
گاو رفته کشته شده است پس بر صاحب گاو چیزی نیست و رسول خدا صلعم از آن
حکم خبر دادند فرمودند حد خداوندی است و در اهل بیت من بشخصی این کار نمی کند و در احکام او
مانند دائود نبی است و دیگر از عبد الله عباس مرویست که گفت در زمان خلافت ابوبکر
ناجری صاحب ثروت زنی از انصار خواسته بود و آن زن از شوهر دیگر پسر خورد داشت
و ناجر مذکور نیز از زنی دیگر پسری داشت نوبتی به سفر رفته و پسر خود را همراه برده بود اتفاقاً در

در اثنای آن سفر خبر سفر آخرت بر بست و اموال فراوان در مدینه داشت پسرش
تصرف نمود و پسر تاجر بعد از فوت پدر بمدینه رسید و ما پدر را طلبید پسر زن گفت
او پدر من بود و مال او میراث من است و بینهما منازعت و مخاصمت روی نمود به مسجد رسول خدا
آمدند و صورت حال را به ابوبکر گفتند و او در آن باب با اصحاب مشورت نمود هر یک
سخنی گفتند و قال و قیلی بسیار در نظر بیامد و بهیچ وجه قطع نزاع واقع نشد پس عمار یاسر
گفت اگر شما حاکمی نمیکنید در ایشان را نزد شخصی برم در میان ایشان حاکم فرماید و معاذ ان یختال
اسد الله الغالب بزیارت روضهٔ رسول خدا صلعم آمد او مردم صورت حال را به رای منیر آنحضرت
جلوه دادند حضرت فرمود که تربت رسول الثقلین در میان ایشان حکم کنیم ملایک آسمان تعجب خواهند
آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را فرمود تا مهاجر و انصار را حاضر آورند و فرمود قنبر منبر را
شکافته و استخوان او را حاضر ساختند بعد از آن فصاری با مرآن سرور عبد را پسر زن را فصد کرد
و قنبر به اشارت امیر المؤمنین حیدر استخوان تاجر را در آن خون انداخت و چون استخوان
از آن خون بیرون آوردند اصلا از آن خون نگرفته بود پس علی مرتضی علیه السلام فرمود تا پسر دیگر را
از باغ آورد

از ناصر خود فصد کنند و قنبر استخوان را در طشت خون انداخته چنین بیرون آورد و سفیدی آن
به سرخی مبدل شده بود پس شاه اولیا فرمود تا ما را به پسر عم تسلیم نمودند و فرمود که این فرزند
اوست حضار مجلس بر رسول خدا صلوات فرستادند و بر آنحضرت ثنا گفتند از شیخ مفید
علیه الرحمه منقول است که دیدم مردی بر لوحی روی خود بسوی محراب عبادت داشت و با سجده او
ورع و زهادت پشت بر دنیا داده و امتعهٔ فانیهٔ گیتی را نامش مترم مثرم بن دعبب و لقبش
زاهد یمن معروف بود و یکصد و نود سال از عمرش گذشته بود و در این مدت از طاعت آلهی
ملول نگشته و شبها را روز نساخته بدرگاه بی نیاز آورده در مناجات گفت خداوندا
یکی از بزرگان حرم محترم خود را بمن ملاقی گردان در آنحال در آسمان دعای بی ریائش بهدف اجابت
رسید و ابو طالب که به صفر یمن رفته بود در آن زمان به ملاقات او توفیق فرمود چنین مترم او را
دید تعظیم و تکریم بسیار نمود و سر و روی او را بوسید و در پهلوی خود نشانید و پرسید که از
کجائی ابو طالب گفت از تهامه مکه گفت از کدام قبیله جواب داد که از بنی هاشم من
عبد مناف پسر دیگر بار سر و روی ابو طالب را بوسید و گفت الحمد لله که خدای تعالی

دعای مرا رد نکنی و یکی از مجاوران حرم شریف را بمن نمی و منزم برسید در نام تو چیست فرمود ابوطالب
بن عبد المطلب زاهد گفت والله در انجیل خواندم در عبد المطلب را در پیغمبر خواهد بود یکی
از احمای انبیا و نام پدرش عبد الله و دیگری افضل اولیا و نام پدرش ابوطالب و عجب آن نبی خدا صلعم
سی سال نخوردیا خدا متولد نکند الناکفت ای ابوطالب آن نبی خدا بوجود آمد است ابوطالب
گفت آری محمد صلعم متولد شد او از عمرش بیست و نه سال گذشته است زاهد گفت بشارت باد
تو را پدر شدی را مسمای فرزندی از صلب تو در وجود آید در مقدم اولیا و پیشوای اتقیا باش
ای ابوطالب عجب نیست که معظم پدر پس بالبر برادر خود بگوید منزم تو را سلام نیاز عرض کنی و گفته
گواهی میدهم در خدای عز و جل لاشریک است و تو محمد در رسول خدائی و خاتم انبیائی و عجب نیست تو
متولد شوی او را نیز سلام عرض کن و بگو در پیر گفت و هوادار تو بود چنین گفت تو وصی
محمد در با آخر نبوت انتها پذیرد و بوجود منتزک تو ولایت هوید انجو او خاتم نبوت و تو
فاتح ولایت پس ابوطالب گفت ای شیخ آنچه تو میفرمائی حقیقت آن را در نمی یابم
مگر به برهان مبرهن و دلیلها مبین که بمن بنمائی منزم گفت چه برهان میطلبی تا از حقیقتها به درستی آن نبی
دو یابی

می‌رخت و قواعد فقر و فنا می‌اندوخت که شاه ولایت یک شبه غرابه‌ی آن ساخت سلمان
بر آشفت و گفت من مرد سالخورده‌ام و در راه آخرت کم آورده‌ام و تو خرد ساله مناسب
با چنین پیشه‌ی آن امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای سلمان تو خود را بر رنگ مبدار و مرا خورد
سال مینداز فکر احداث دشت ارجنه را فراموش کن و آگاه نیستی که در آنجا چه کس تو را نجات داد
و تو را از شر شیر محفوظ داشته و از نو حیات بخشید سلمان متحیر گردید و گفت یا امیر المؤمنین
از دشت ارجنه و شیر بیان فرما و بمصداق تقریر رنگ غفلت از دلم بزدای فرمود که تو در میان
آب بودی و از بیم شیر غرغ و فرغ می‌نمودی در آنحال روی خود را بدعا آوردی و دعای تو با جابت
مقرون شد و در آنحال من در آن صحرا عبور نمودم و من بودم آن سوار زره بر کتف و تیغ در کف
داشتم و تیغ را بر کشیدم و شیر را به دو نیم کردم و تو را به سر منزل نجات رسانیدم سلمان گفت
ای شاه دیگر همت آمرا نیز بیان فرما و ابواب حیرت بر روی من بگشا پس فی الفور امیر المؤمنین
علیه السلام یک سنگ کم تر و نازه از آستین مبارک بر آورده فرمود این هدیه را تو را بان سوار داد
و از مساعدت او منت بر جان خود نهاد سلمان بیشتر متحیر شد ساعتی با فکر تو در دیده
ما نقر آواز داد

که ناگاه آوازداد و گفت ای پیر تو نیز بسوی پیشوای انبیاء بشتاب و بعرض ما برسان خود را
بکنار آب رسانید عجیب تر دریافت کنی پس مسلمان متوجه ملازمت سید الثقلین صلعم گردید
و ماجرا را بموقف عرض اقدس رسانید و عرض نمود که من در انجمن نعت تو را خواندم و در عرصه
محبت تو توسن اقبال را رانده ام و دست توجه از جمیع ادیان افشانده ام و دین تو را از صمیم
پوستانیده ام و پیش از اظهار این معنی لب نگشودم اما پدرم از من آگاه گردید و در مقام
کشتن من آمد که مرا نگذاشتید لیکن از ملاحظه مادرم از کشتن من عذر می نمود و حیلها می اندوخت مرا
به قتلی رساند و دل خود را از دغدغه من فارغ گرداند بنابراین کاری مشکل و صعب نمی بینم تو مرا
به تعلیم مشکلات امر نمی و از این سبب روی بغربت نهادم و در دشت ارجنه افتادم عجب
ساعتی خوابیدم قضا را محتلم شدم و بعد از بیداری از خواب بر سر چشمه رسیدم و غسل کردم ناگاه
شیری پیدا شد و روی بمن نهاد و بر کنار چشمه بر سر جامهای من ایستاد پس من چاره را جز بهار طرف
منحصر دیدم روی خود را بسوی قاضی الحاجات آورده زبان بدعا بتضرع و زاری گشودم و از شر شیر نجات
خواستم ناگاه دیدم سوار پیدا شد و آن شیر را تبع ابدار بدو نیم کرد و من از آن چشمه آب

بیرون آمدم و رکاب شتر را بوسیدم چنین فصلی بهار بطوی و صحرا کلدار رسته بطوی یا چند دیدم و بطرفی
بتاز کذر آنیدم در آن حال کوهر و تخو آنسرور نایاب کوید منم از پی تجسس او بهر سو شتافتم آثرا از
آن سوار نیافتم و مدت سیصد سال از این واقعه کذشته و من در این مدت بکسی اظهار نکرده ام
الی حال این غم تو اظهار این قصه نمود و ابواب تکبیر بر روی من کشود یا رسول الله آیا این عمت علم غیب
از کجا آموخته و اسرار لاریب چکونه اندوخته پس آنسرور صلعم فرمود این خبر را از برادر من علی مدار زیرا
از او عجیب تر از اینها من دیده ام ای سلمان چندی بمعراج رفتم و از سدرة المنتهی کذشته بمقامی
رسیدم که جبرئیل امین از همراهی من فرو ماند پس روانه بسوی عرش مجید شدم و دامن از دکه عالم و جمله
افشاندم و با حقتعالی راز و نیاز میکفتم و جواب می شنیدم در آنجا شیری در مقابل خود ایستاده
دیدم چنین بنظر کردم و دیدم اسد الله الغالب است و چندی از معراج باز کردیدم و بمضجع خود رسیدم
دیدم که علی علیه السلام با تحیت و سلام و احترام مالا کلام در آمد و کفت ای خیر الانام مبارک باد
تو را عنایات ملک العلام پس زبان بکشود و راز و نیاز آنچه در میان من و پروردکار کذشته بود جمله
لفظا بالفظ بیان نمود حضرت رسول صلعم فرمود ای سلمان از زمان حضرت آدم تا خاتم پیغمبران از
انبیا و اولیا

انبیا و اولیا و صلحا و اتقیا به بلائی و محنتی گرفتار می شد علی علیه السلام ایشان را نجات میداد
و ابواب خلاص بر روی آنها می گشاد چنانچه حدیث قدسی مخبر از این است یا احمد اگر سلت
علیا مع کل نبی سرا و معلنا و علانیة مواظب کوید قصهٔ دشت ارژن اگرچه
از آفتاب مشهورتر است اما اگر کسی را خاطر باشد بکوید یکی از مجالس شیخ علاء الدوله
سمنانی نیز مطالعه نماید در کفایت المؤمنین از سعد بن ابی خالد مرویست که روزی
سید المرسلین صلعم را عارضه بتی روی داده بود جبرئیل علیه السلام نزد من سید المرسلین
صلعم آمد آنسرور فرمود یا اخی مرا تب به تشویش دارد امیر المؤمنین دست راست بر سینهٔ
مبارکش نهاد و گفت یا داء اخرجی فانه عبد الله و رسوله را وی کوید در دیدم
آنسرور برخاست و نشست و فرمود یا اخی حقیقتاً از فضایا ربنوعا طرفه یا آنست که در
دریای مطیع و منقاد تو کواینده ایضاً در کتاب مذکور از محمد بن سنان مرویست که روزی
بخدمت امام جعفر الصادق علیه السلام بودم مردی از چین آمد حضرت با و فرمود صد آیا مردم
آنشهر را می شناسی گفت بیایا بن رسول الله در بلاد ما در غلیست که در فصل بهار روز بروز

گل میدهد و شکوفه میشکفد و در اول روز در کلش نوشته لا الٰه الا الله محمد رسول الله
و بر کلش آخر روز مرقوم است لا الٰه الا الله علی خلیفت الله و در اسن الکبار
از حضرت امام حسین علیه السلام مروی است که شبی بغایت تاریک بود و پدر بزرگوارم مرا فرمود
ای فرزند در خانه آب نیست و من احتیاج غسل دارم و آن شب بغایت تاریک بود
من برخاسته بطلب آب رفتم در آن اثنا ها تفی ندا در داد که یا امیر المؤمنین اینک
سطل آب را بستان که از بهشت آورده ام و از این آب غسل نما و بنماز مشغول شو
و چیزی از آب آوردم دیدم آنحضرت بنماز مشغول است عرض نمودم این آب از کجا حاصل
شده فرمود حق سبحانه تعالی سطل آب فرستاد و بعد از فراغ از غسل منادی میگفت که یا علی
تو کیستی جبرئیلی از بهشت برای تو آب آورده تا تو غسل کنی و جبرئیلی با من گفت از این
عمل مرا فخری عاید شد در میان ملائکه و بدین شرف مباهات کنم تا روز قیامت و در
مصابیح القلوب از ابن عباس مروی است که روزی سید کائنات صلعم از نماز عصر فارغ
شده بر خاسته فرمود هر که مرا دوست میدارد پس همراه من بیاید ما همه روان شدیم تا بمنزل
فاطمه زهراء

فاطمهٔ زهرا رسیدیم در آن اثنا ناجد از اهل ایچ و شهسوار میدان لافتی مشرف به شرف
انما مخصوص بعنایت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربا یعنی علی
مرتضی کلیمی مرخو بپیچید و دست های کل آلهم بیرون آمد مهتر و بهتر عالم گفت یا آصف خبرده
مردمان را از آنچه در شب مشاهده نمودی حضرت امیر گفت یا رسول الله آب میخواستم
از طهارت گفتم نماز پروردگار را ادا نمایم و آب نجوشیدم حسن و حسین را بطلب آب
فرستادم ساعتی بگذشت هاتفی گفت یا ابوالحسن بجانب راست خود نظر کن چشمه
نگاه گفتم سطلی پر از آب دیدم و ریسمانی از زر معلق در هوا و در وی آبی دیدم در سفیدی و خنکی
تر از برف و شیرینی تر از عسل و خوشبو تر از گلاب بخوردم از آن آب وضو ساختم
و آمدم که آشامیدم و قطرهٔ بر سرم چکید و خنکی آن به دلم رسید پس آن سر و را بنیاء فرمود
یا آصف آن سطل از بهشت بود و آن سر از زیر درخت طوبی و آن قطره بر سر تو چکید آن
از زیر عرش بود و آنحضرت را تنگ در بر کشید و در میان هر دو ابرو یش را بوسه داد
و فرمود صورت و نور چشم منی کسی تست که فاطمه خبر نیکو باشد ایضاً در کتاب مذکور

از واقدی مروی است میگوید روزی بپیش هارون الرشید رفتم شافعی و محمد یوسف و محمد اسحق
نیز حاضر بودند پس هارون بشافعی گفت که چند حدیث از فضایل امیر علیه السلام یاد داشته باشی
جواب داد که هزار بلکه زیاده پس بیوسف گفت تو چند حدیث یاد داری گفت پانصد پس
پس اسحق را گفت تو چند حدیث روایت میکنی جواب داد که از فضایل او بسیار نمیتوانم
اگر بیم و ترس نبود بیان کردمی هارون گفت ترس از کیست جواب داد که از تو و اعمال تو
هارون مجدد انکرار کرد و گفت بیان کن و از اینمعنی اندیشه نکن بخواهر رسالت مدار پس اسحق گفت
که پانزده هزار حدیث سند و پانزده هزار مرسل پس هارون گفت مرا خبر دهید شما را
از فضایل آن در بحر خود دیدم و بشما نیز نمایم بهتر از آنکه شما یاد دارید همه گفتند بفرما
هارون گفت عامل دمشق خطی بمن نوشت در اینجا خطیبی است امیر علیه السلام را دشنام میدهد
و ما سر امیکوبد من آن ملعون را از دمشق طلبیدم و گفتم چرا دشنام میدهی گفت برای آنکه
برادران ما را کشته گفتم که او هرگز نکشته بلکه بحکم خدا و رسول کشته گفت اگر چنین است
من او را دشنام نمیدهم پس فراشش را گفتم تا صد تازیانه بروی زدند و در خانه انداختند قبل کردند بشب
دیگر آنرا بزخم

در آمد اندیشه نمودم که او را چه روبکشم یا بسوزانم یا به آب شور غرق نمایم یا بدندان پاره پاره سازم
در اندیشه خواب رفتم دیدم که در آسمان گشاده شد و رسول خدا صلعم فرود آمد و پیغمبر علیه السلام پوشیده بود
و حضرت امیر علیه السلام فرود آمد و پیغمبر علیه السلام پوشیده بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرود آمدند و هر کدام
هر حله پوشیده بودند و جبرئیل فرود آمد و یک حله پوشیده بود و کاسه در دست داشت پر از
آب صاف و آنگاه رسول خدا صلعم از دست جبرئیل گرفت و در سرای فرو ریخت به پنجاه
هزار کس بودند آنحضرت فرمود هر که شیعه ما است از این مجمع هر چند پیش جبرئیل کسر از آن جا
برخاستند و رسول خدا صلعم ایشان را آب داد و فرمود که آن دشمنان را بیاورند همان لحظه
از خانه بیرون آوردند چون حضرت امیر علیه السلام نظر بروی ایشان افگند فرمود ای ملعون چرا مرا دشنام
میدهی و فرمود که خداوندا این ملعون را مسخ گردان و در همان وقت بصورت سگ شد
و بفرمود تا آنسگ را در آنخانه بند کردند و من از خواب بیدار شدم و گفتم که در آنخانه را کشوده
دشمنان را بیاورند چون او را دیدند سگ بود و اکنون در آنخانه موجود است و فرمود تا او را
آوردند اما گوشش بگوش آدمی مشابهت داشت و آن سگ را گفتند که چنین دیدی عذاب

خدا را پسر در پیش افکنده و آب از چشمش جاری شده و شافعی گفت از اینجا در تر برند چرا که
مسخ است و از عذاب الهی نمی‌توان بود و چون او را دیگر بار در همان خانه محبوس ساختند
ساعتی برآمد در آن خانه و آنک دشمن را با هر چه در آن خانه بود بسوخت در مسند حنبل
و مناقب خطیب و ذکر المناقب و معارج النبوة مسطور است که یکی از تشریفات قیامت
که بالتمام و مخصوص باشد آنست لواء احمدی صلعم در دست او خواهد بود و همهٔ انبیاء و رسل
در ظل آن لواء باشند چنانچه فرمود لواء الحمد یومئذ بیدی و بروایت دیگر فرمود
انا سید ولد آدم یوم القیمة ولا فخر بیدی لواء الحمد ولا فخر و مامن
یومئذ آدم و من سواه الا هو تحت لوائی و آن لواء هفتاد هزار رسن سال ارتفاع
باشد و قبضهٔ او از قبضهٔ بیضا و سنان او از یاقوت حمرا و دریچهٔ او از زمرد خضرا و او را
سه راین بود از نور یکی در مشرق و حریم در مغرب و سیم در مکهٔ معظمه و بر او سه سطر
مکتوب است اول بسم الله الرحمن الرحیم حریم الحمد لله رب العالمین و در سطر سیم
لا اله الا الله محمد الرسول الله مؤلف گوید در مودات القربی بروایت عبد الله بن سلام
مسطور است که

مسطور است صد در سطر اسم علی ولی الله نیز مکتوب است و طول هر سطری هزار روز سلاح
باشد و لواء را در فضای عرصات حاضر کنند و منادی ندا کند که این النبی الامی
العربی القرشی المکی الحرم التهامی محمد ابن عبد الله خاتم النبیین سید
المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین و آنسرور صلی الله علیه و آله
و سلم بیش آید و آن لواء را بدست مبارک خود بگیرد بعد از آن تمامی انبیاء از آدم علیه السلام
تا عیسی علیه السلام با سایر صدیقان و شهدا و صالحان و کافه اهل عرفان همه در حوالی آن لواء
مجتمع گردند اگر فقط هزار لواء در پیش آنحضرت ببرند آنسرور در لواء حمد را بدست مبارک
خود گیرد و علی علیه السلام در پیش و افواج و اعلام مذکوره را در سایه لواء الحمد آورد و در بهترین
طریقه درست و متابعت دین محمدی صلعم را مشکوک نداشته است سالم و غانم بجنات
عدن نزول نماید اللهم اسقنا بفضلک متابعته هذا السید الامین
والنور المبین علیه الصلوات والسلام الی یوم الدین و وجه تسمیه لواء الحمد
در تفسیر بحر العلوم و در بعضی از کتب مذکور چنین بنظر در آمده که چون حضرت آدم علیه السلام در وقتیکه

جان در بدن سر آمد عطسه نمود و گفت الحمد لله برحمتك ربنا سبقت رحمتي در آن
حال نور محمدی صلعم در جبین مبین متحرک بود گویند در حین عطسه از وی آمد آدم علیه السلام گفت
الهی این آواز چیست خطاب آمد ای از نور فرزند تو است یعنی پس آخر الزمان پس آدم سر
بنمای مشاهدهٔ نور محمدی شد و این آواز در وی مستولی گشت و آن نور از پیشانی او انتقال یافته بر سر
انگشت مسبحه این طور که شناخت حضرت آدم علیه السلام انگشت مسبحه برآورده لب بها دادن میباد در سنت
و این سنت بر اولاد خود در میان آورد تا قیام قیامت و نقوش مهر و محبت بر صفحهٔ دل و جان بر قرص
صدق و یقین همگان ثبت از برکت انتقال آن نور بر یمین آدم علیه السلام و ببرکت و سعادت آن
نور بر یمین حضرت آدم آمد اولادی را از جانب راست متکلمین گویند سعادتمند ملقب باصحاب
الیمین گشتند و آنچه در جانب آدم گویند از این اسعار و ار قا محروم ماندند القصه چون آدم علیه السلام
جمال محمد صلعم در آئینهٔ مسبحه دید خطاب آمد ای آدم هر فرزندی از غیب آمد بدین باوار نیاز دار
و اکنون هدیه تو باید فرزند ارجمند خواهد لهذا گفت خداوندا از لطایف و عواطف خزانهٔ کرم بمن
مرحمت فرمودی همین کلمه الحمد لله است هر زبان مرا اجرا کند از ثواب حمد باید فرزند ارجمند
ارسال دارم

او نیز داشتم پس حضرتش از ثواب آن حمد لواء آفرید و لواء الحمد موسوم گردانید و به بستند
انبیاء اختصاص فرمود و به ثبوت پیوسته که هر آن لواء ظلش بسیار باشد و قبه‌ای از نور آویخته
و در هر قبه حوریان با جامهای نشسته و بدست هر یک هر ایی و در آن هر ایها نعمتهای از انواع ایشان نعمت
و حوران دیگر قصرهای آن قبه‌ها منتظر ازواج خود میباشند تا هر کدام در میدان عرصات به بینند
دست نیاز دراز کند نامزد خود باعزاز و اکرام تمام به نزد خود هر بخت بازگشتند و بعد از آن ملائکه
فرمان شود تا علم را بردارند چنین ملائکه از حصر آن عاجز آیند حضرت سبحانه تعالی فرماید این اسد الله الغالب
بعنی شیر خدا کجاست پس امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شود و لواء را چنین کلدسته بر سر دست گرفته از
صراط بگذراند و بر دامنی حضرتش باری از نسیم جنت بفرستند تا علی علیه السلام با لواء حمد برداشته
بفضای جنت فرود آورد و تا آن لواء در عرصات قایم بود اهل محشر در عذاب تخفیف باشد
و چنین از صحرای عرصات به عرصه جنات برند عذاب بر هر زخمیان صعب کهو و اطباق جهنم را
میطبق کهو انند انوقت طلایق قدر و منزلت لواء حمد را بشناسند و بستایش او اقدام نمایند
ایضاً در معراج النبوة مسطور است که ذکر تطهیر بیت اکرام از انجاس اصنام و انجاس از لام با تمام

سید الانام شد و در سیر چنان مشغول نشست مشرکان سیصد و شصت بت در اطراف و نواحی
کعبه نصب کرده بودند و ابلیس لعین اقدام آن بتان را بر صاص استوار نموده بودند سرور انبیاء
به تیشه یا چوبی که در دست مبارک داشت بآن بتان اشاره میفرمود و میگفت قل جاء الحق
و ما یبدی الباطل و ما یعید و آن بتان بمجرد رسیدن چوب در حال افتادند با وجود
آنکه بتان را از بهر بر صاص نصب نموده بودند و آنچه بت در خانهای مشرکان بود در آنروز بر رو در افتاد
و سید کائنات صلعم اشاره به امیر المؤمنین علیه السلام نمود که بتان صاف و نایله را بشکند و بر روی
صاف بر صفا بود و نایله در مروه گویند اصل آن بت یک صاف بود عمیر بن عمیر بود مردی از جرهم و دیگر
نایله بنت حسیل آنهم از قبیله جرهم بود و هر دو در خانه زنا کرده بودند حقجانه تعالی آنان را مسخ نمود
هر دو سنگ شدند و قریش از کمال جهالت و فرط حماقت و ضلالت به پرستیدند و جد و جهد در
خدمت گذاری آن دو بت ممدوح استغاث نمودند چون آن صنم را نایله نام داشت شکسته شد و از
درونش زنی سیاه رو و برهنه بیرون آمد سرور انبیاء فرمود اینست نایله و از عبد الله عباس منقول است
که در آنروز که سرور عالمیان اشاره میفرمود از بالا در می افتاد و بتی چند در موضعی وضع کرده بودند

و در کتب تاریخ

افکندم و از چنین جای بلند در آب عمیق واقع نگشت آنسرور فرمود یا اخی مگو نه الم بتو نرسید محمد تو را برداشته
و جبرئیل فرود آورده چنانچه حقتعالی میفرماید و مضمون شریفش اینست که ای بندهٔ امروز بر دارند تو منم و فردا
در آورند تو در بهشت منم باشم و ایمن اشاره در اینجا باب ابراهیم خواهند که برآمدن و یا برتر
نبی حکمت است اول آنکه نبوت را قوتی زیاده است از ولایت و ولی یا نبی را نتوانست
کشید اما نبی یا ولی را تواند برداشت چنانچه شمهٔ آنسرور خود فرمودند و حکمت ثانی آنکه آنسرور مدینه علم بود
و امیر علیه السلام در آن بجوف عرا آنست در را بر شهر می نشانند نه شهر را بر در و حکمت ثالثه آنکه
حقتعالی میفرماید انکم و ما تعبدون من دون الله بمقتضای آنکه این بتان هیزم جهنم و آنسرور
افروز هر دو باشند و آنسرور صلعم را خاصیتی بود دست مبارکش به هر چه رسید آتش در وی
تصرف نکرد چنانچه در بعضی روایات آمد در روز سید کائنات صلعم خانهٔ سیدة النساء فاطمه
زهرا شریف برده بود اتفاقا فاطمه علیها السلام نان در تنور میپخت و از حرارت آتش تنور مبارکش گرم
شد بود آنسرور بامداد او اعانت فرزند ارجمند خود بر سبیل موافقت نانی چند بدست مبارک در تنور
بسر میزنا که فاطمه در تنور بسته بود بیخبر برآمد و هر گرده که آنسرور در تنور بسته بود تمام برآمد مستاند این حدیث

فاطمه زهرا

فاطمه زهرا علیها السلام گفت بدرستی که آن تکبیر کرده تعجب نمود مرا بحکمت چیست آن سر و صلعم دریافت نمود
فرمود مرا جبرئیل فرزند و نور دیدهٔ عجب مدار مرا ازین بهم از کرامات معجزهٔ من است و آن کسوتان شرف دست
مرا یافته پس هر چه دست من او را بساید آتش بر آن کار کرد نشود و شاید دیگر در صدق امیر مدعا آنکه
روز سفره در دست امیر علیه السلام بود مریکنوبن دست مبارک آن سرور باور سید آبود هر بار که
احتیاج شدید آن شد آن آفرخی و آن سفره را در آتش نهاد آن پاچرکها و بوسختی و سفره سالم
از آتش بیفتاد بر آمد آن اعتقاد را این باب آورده اند که روز آن قوم موسی علیه السلام به دریا میگذشتند
حضرت موسی در پیش میرفت و هارون در عقب بنی اسرائیل و آب راه مجاب آن بود هر موجی از
اندام قوم بنی اسرائیل میگذشت و کذالک اینجا اشاره ایست چنانچه روز قیامت شود از رب العزت
خطاب در رسد در حق محمد صلعم تو خود گفته بودی مر علی را که انت وصیی بمنزلت هارون
من موسی الا انک لا نبی بعدی آن سرور گوید یا رب سبحانه و تعالی فرماید در جناب امت
تو را از دریای آتش باید گذشت پیش تو و علی هر دو یک گام مقدم و دیگری سابقه شوید تا امت تو را
در میان خود جای دهید تا آتش قحر ج را زهره نباشد که یک موی از اندام امت تو را

بسوی او اند در بحار انوار قبر مسطور است که روزی رسول خدا صلعم رو بسوی امیر المؤمنین علیه السلام نمود
و گریست امیر المؤمنین پرسید موجب گریه چیست آنحضرت فرمود یا اخی گریه میکنم از برای ضلالت
امت است که بعض تو در سینهٔ ایشان قرار گرفته اکنون ظاهر نمیکنند مگر بعد از من چون آنکه
حق سبحانه و تعالی ایشان را لعن کند است و از این معنی خبر داده اند مرا که ایشان فرزندان ترا ظلم
تو ظلم خواهند کرد و با تو جنگ خواهند کرد و تبو و اولاد تو را آنچنان خواهند رسانید و احوال تو بر این
منوال خواهد بود یا از اولاد تو محمد نام حاکم و والی امت گردد و آنگاه امن در زمین و سایر
خلق بر محبت آل تو اجتماع کنند و اعدای ایشان نگون سار شوند و محبان ایشان شاد مان گردند و در
آنزمان شهرها معمور و مردم اندک شوند و فرح و سرور در میان مردم عام گردد پس آنحضرت فرمود
اگر گروه مؤمنان سعی نمایند در بغض بعلی و آل او در عهد شما قرار گیرد و هر دست خود را برداشت و بلند
نمود و گفت خداوندا آل علی از آن منست از ایشان را حبس کن و یاران ایشان را بترس و خوار گردان
ایشان را و منقطع گردان نسل ایشان را تا قیام قیامت و عزیز دار بعزت خود و حق را
بر ایشان دایر دار در هر جا که باشند و در باب ایمه المصطفی باسنها طویل از ائمه المعصومین
علیهم السلام منقول

علیه السلام منقول است که روزی رسول صلعم شاد و خرم و خندان بخانه امیر المؤمنین آمده و گفت
بشارت باد تو را یا اخی بدانکه در اینوقت جبرئیل امین از رب العالمین بمن خبر داد که حقسبحانه تعالی
میفرماید امت محمد صلعم بشارت ده علی را که هر کسان و مطیعان تو از اهل بهشت اند بعد ازین
امیر المؤمنین علیه السلام بخرسوقیت تمام سجده شکر بجا آورده گفت خداوندا گواه باش بر نیمه نیکوئی خود را
بمحبان خود بخشیدم پس سیدة النساء فاطمه زهرا گفت خداوندا من نیز نیمه نیکوئی خود را به محبان
علی بخشیدم بعد از آن امام حسن و امام حسین هم حقسبحانه تعالی را گواه گرفتند و گفتند ما هم نیمه نیکوئی
خود را به هر کسان پدر بزرگوار خود بخشیدیم ناگاه رسول صلعم فرمود هر شما ها را مژده میکریم تر نیستید من هم
نیمه نیکوئی خود را به هر کسان علی بخشیدم پس در اینوقت جبرئیل آمد و گفت ای محمد صلعم حقسبحانه
و تعالی بتو و اهل بیت تو سلام میرساند و میفرماید هر شما ها را مژده میکریم تر نیستید بدرستی که امر زیدم
و بخشیدم گناهان هر کسان علی را و به ایشان روزی گردانیدم بهشت و نعمتهای حور العین را
در بدایة السعداء از امام جعفر الصادق علیه السلام مرویست که روزی سرور انبیاء
محمد مصطفی صلعم در مسجد مدینه با جمعی از صحابه نشسته بود هر شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام در آمد

یا آنسر و فرمود هر کس خواهد آدم را بنگرد با صفوت و نوح را با برگزیده و سلیمان را با ملکش
و ابراهیم را با خلیلش و ایوب را با صبرش و یوسف را با حسنش و داود را با خلافتش و
ادریس را با منزلتش و عیسی را با زهدش و محمد را با طاعتش هر آینه بسوی برادر فرزندعلی نظر کند پس
یکی از اصحاب گفت یا رسول الله اینها همه فضایلی است مخصوص در علی جمعست آنسرور فرمود یا بلکه
اینرا از خود نمیگویم چنانچه حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود باو آزده پیغمبر علی را برابر کرده است
چنانچه آدم علیه السلام ان الله اصطفی آدم و علی را گفت ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا و نوح را گفت انه کان عبدا شکورا و علی را گفت انا
هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا و سلیمان را گفت و آتینا ملکا عظیما
و علی را گفت اذا رایت نعیما و ملکا کبیرا و ابراهیم را گفت و ابراهیم الذی وفی
و علی را گفت یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و ایوب را
گفت فلما اسلما و تله للجبین و علی را گفت و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله و یوسف را گفت و ما وجدنا له صابرا نعم العبد انه اواب و علی را
گفت و جزاهم

كفت وجزاهم بما صبروا جنة وحريرا ودانية عليهم كفت انه كان وعدا
نبيا وعلى كفت ان الابرار يشربون من كاس كان مزاجها كافورا
وموسى كفت انا جعلناك خليفة في الارض وعلى كفت ويستخلفهم
كما استخلف الذين من قبلهم وادريس كفت ورفعناه مكانا
عليا وعلى كفت وسندس وخضر واستبرق وحلوا اساور من
فضة وسقاهم ربهم شرابا طهورا وعلى كفت واوصاني بالصلوة
والزكوة وعلى كفت والذين يقيمون الصلوات ويؤتون الزكوات
وهم راكعون ومحمد كفت انا اعطيناك الكوثر فصل لربك وانحر
وعلى كفت عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا ويطعمون الطعام
على حبه مسكينا ويتيما واسيرا نظم از مولانا جلال الدين رومي اسير و مردان
على مستان سلامت ميكنند اي صفدر ميدان على مستان سلامت ميكنند اي شجعه
دشت نجف از تو نجف ديد شرف تو در تو كعبه صدف مستان سلامت ميكنند اي دلبر تو

دلدار تو یا مونس غمخوار تو یا محرم اسرار تو در مستان سلامت میکنند ای طالب مطلوب ما ای مقصد و مقصود ما
ای عاشق و معشوق ما مستان سلامت میکنند ای قل اعوذ تاج تو در شرشنبی معراج تو تاج شهان تاراج
تو در مستان سلامت میکنند ای نور پاک مصطفی یا مصطفی در یک عبا ای مجتبا ای مرتضی مستان
سلامت میکنند ای میر و شاه محتشم در دین و دنیا محترم بحر سخا کان کرم مستان سلامت
میکنند ای از زبیر عصیان بری مردان دین را تو سری علم محمد را مبری مستان سلامت میکنند
آن نور اخضر را بگو آن روی احمر را بگو آن صبح صادق را بگو مستان سلامت میکنند مفتاح
دلها را بگو مصباح جانها را بگو آن حوض و کوثر را بگو مستان سلامت میکنند باقی و زیتون را
بگو یاقوت کفا و نون بگو بالؤلؤ مکنون بگو مستان سلامت میکنند آن شیر یزدان را بگو
آن مرد میدان را بگو آن شاه مردان را بگو مستان سلامت میکنند آن شمع ایمان را
بگو آن بحر عمان را بگو آن جمع قرآن را بگو مستان سلامت میکنند آن آیت الله را
بگو آن قدرت الله را بگو آن حجت الله را بگو مستان سلامت میکنند معشوق و عاشق را
بگو آن شاه صادق را بگو قرآن ناطق را بگو مستان سلامت میکنند یا خواجه قنبر بگو
یا صاحب میزرا

باصاحب منبر بگوید باسایه گنبد بگوید سلام میکنند و باآیت تطهیر بگوید باماه رسیعلی بگوید
باصغیر و شبیر بگوید سلام میکنند و بازین عابدین بگوید بانور دین باقر بگوید باجعفر صادق بگوید
سلام میکنند و باموسی کاظم بگوید باطوس عالم بگوید باصایم دایم بگوید سلام میکنند
میکنند و هم باتقی گوید و نقی باسید آن متقی گوید کاشاه تونور حق سلام میکنند و
باپیر ماه در بگوید باعسکر و مهدی بگوید باوالی عهدی بگوید سلام میکنند و در بیان آنکه
سید کاینات اختیار زوجات مطهرات خود را در حالت حیات و ممات
بدست امیر المؤمنین علیه السلام داده بود مخفی مباد که از ایجا در دنیا هیچکس امر طلاق زوجه خود را
بدست دیگری نداده در تاریخ اعثم کوفی در دفتر ثانی در روضه الاحباب و مجلد اول حبیب السیر
مسطور است که بعد از حرب جمل جناب ولایت مآب و صایت اثار خطه بمنزل عایشه
تشریف برده و با عایشه بعضی گفتگو نمود چون بعضی از ان در البصره نوشته شده و مکرر است
امیر المؤمنین علیه السلام جناب ایشان را در کتاب عنایت خواند در خطاب ربانی در شان
زنان پیغمبر آخر الزمان این است که وقرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه

وخطائی مرتو را روی نمود و مرتکب امری گشتی که مناسب حال تو نبود با وجودی که نسبت و قرابت مرا
با حضرت رسالت پناه مبدانستی و از آن سرور مکرر شنیدی که میفرمود من کنت مولاه فعلی
مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و تو بطریق معاندان من مسلک
دانستی و با معاندان من معامله مرا فقت افراشتی و چرا روی از زیر دهٔ عصمت فاسالوهن من
وراء حجاب برتافتی مجمل کلام آنست که من بر خطای خود اقرار کنم و بطرف مدینه در زمان
روان گردم و بمنزل رسول خدا صلعم تو را در آنجا گذارم بعد از آن هر چه باشد تا ایمن تو بتو برسد ایمن بگفت
واز نزد او برخواست و در فتوحات ابن عاثم کوفی مروی است که پیش از آنکه حضرت متکلم شود ضعیفه
بنت اکار ش زوجهٔ عبد الرحمن خلف خزاعی بطرف فرار برگشید و سایر زنان مصیبت زده
باجمعی گفتند یا قلیل الاحباب و یا متفرق الجمع یعنی ای گشندگان حرمتان و ای پریشان
کنندهٔ جمعیتها و یاوه گفتن آغاز کردند و زوجهٔ عبد الرحمن خلف گفت بتیم ساختی فرزندان مرا
حضرت امیر علیه السلام نگاه بجانب او کرد و فرمود صبر بدان و آگاه باش ای ضعیفه در من تو را
ملامت نمیکنم انکه مرا دشمن گیرد و بدگوئی مرا جد تو را در روز بدر و عم تو را در روز احد و زوج
تو را در

تو گفت باز مرا به راه نهید و بکار سازی فرمایید مشغول شوید که هیچ چاره بجز رفتن بمدینه ندارم
و هنگام اضطراب در بستره اش ظاهر شد پس یکی از نساء و رؤسای بصره با عایشه گفت یا ام المؤ
منین عبد الله بن عباس نزد تو آمد و همین پیغام را رسانید و تو سخن باو بلند نمودی ما هم
آواز تو را باچنین مقوله و محاربه باو شنیدیم چنانچه او بغضب برخواست و از خانه
بیرون رفت و پدر این جوان یعنی امیر المؤمنین نزد تو آمد و با تو از این مقوله سخن گفت
و تو هیچ اعتنا بقول او نکردی و اکنون چه افتاد که بقول پسر او این همه اضطراب تو را دست داده
عایشه گفت جوان سبط رسول و فرزند بطول است و نور دیدهٔ اهل قبول است و من دیدم خدم
رسول خدا صلعم او را میبوسید و میبوئید و بر سینهٔ اطهر خود ملزق میکوانید و پدرش بدست او پیغامات
فرستاد و مرا بر امر او اطلاع داده که بجز طریق سلوک راه مدینه را بهیچوجه دو اشی دیگر ندارم پس آن زن
کیفیت آن را باسنف نحو عایشه گفت حضرت رسالت پناه صلعم را از غنایم چیزی نقد
رسید الجمله و میان لشکر الفرباش خویش قسمت نمود و ما نیز یعنی زوجات مطهرات از آن
حصه و نصیب طلبیدیم و در آن طلب الحاح میکردیم و مبالغه را از حد گذرانیدیم پس علی علیه السلام زبان
بملامت ما

بسلامت ماکشو وگفت که مبالغه از حد وحصر گذرانیدید وحضرت رسالت صلعم
وما دیگر زیاده مبالغه وخشونت نکنیم پس رسول خدا صلعم امین را برما خواند عسی ربه ان طلقکن
ان یبدله ازواجا خیرا منکن یعنی خواهد بود اگر دست از شما بدارد وشما را در عوضه
مطلقات در آورد به روزگار او بهتر از شما بدل وعوض دهد او را وما نیز خشونت ودرشتی
وغلظت با او نمیکنیم ورسول خدا صلعم در غضب شد نظر بجانب علی علیه السلام کرد وفرمود ای علی
طلاق ایشان را در قبضهٔ اختیار تو در آوردم وتو را مفوض ساختم وتو را وکیل خود کردانیدم
هر کدام از ایشان را تو از قبضهٔ من طلاق دهی نام او را از دفتر یا نساء النبی محو کنی چنین
آنحضرت امر طلاق ما را باو اطلاق فرمود وفرق میان حیات وممات ننمود لهذا مرا علی امین
ابیطالب بر اینمعنی تنبیه میکند اکنون من میاندیشم که مبادا چیزی بر زبان شریف او گذرد که تارک
آن بتصور تو طلاق گوید ومی ترسم که در آنجهان از حرمت ملاقات وسعادت خدمت
آنحضرت محروم بمانم در شواهد النبوة از حیثیه عربی منقول است که در ایام محاربت ولایت
پناه بر کنار دریائی فرود آمد ناگاه مردی آمد وگفت السلام علیک یا امیر المؤمنین

امیر علیه السلام در جواب فرمود علیک السلام آنمرد عرض نمود که من شمعون بن نوح سلام و به دیر رسانیده
نمود صاحب این دیرم و در آنجا سکونت دارم و نزد من کتابی است که از اصحاب
عیسی علیه السلام بطریق میراث گرفته اند اگر بفراغتی تا آن را پیش تو آورده بخوانم آنحضرت فرمود بیاور
آنمرد کتاب را آورد و در نعت رسول خدا صلعم و اوصاف امت و کمالات او بخواند و در اواخر
مسطور بود هر روزی در کنار این دریا فرود آید مردی که اقرب باشد بخوانم النبیین و دین او از مشرق
بیاراید و با اهل مغرب مقاتله کند و این چند کلمه نیز در منقبت امیر علیه السلام بود الدنیا اهون عند
من ما دنت اشتدت به الریح فی کل عاصف والموت فی حب الله
اهون علیه من شرابه ما یشربه الضمان الغول له والقتل معه شهادة
یعنی دنیا نزد ما چنانچه سخت شد باشد در روز بار سخت و مردن در راه خدا آسان
تر است از آبی که می نوشد او را تشنه و یار شمعون او را رضای حق تعالی است و کشته شدن با او
شهادت است پس آنمرد گفت چندی تو در زمانی فرود آمدی که بخدمت مشرف شدم و عهد کردم
تا زنده باشم با تو باشم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نگریست و حضار نیز نگریه در آمدند پس به زبان

تا غربت سان

بلاغت بیان فرمود الحمد لله الذي لم يجعل لي عنده مثنى واحمده الذي ذكر في في
كتاب الابرار يعني شكر مرا ذكر كرد اينده است مرا از نزد خود فراموش و شكر ميكنم مرا شكر
مرا يار كرده است مرا در كتاب ابرار خود پس جثه عزة فرمود در اين مرد مؤمن ساهر آنجنين نگاه دارد صفات
باو كه آن خلاصه آن پاك طينت بالاخره در ليلة الهرير كه صعب بامعاويه شد در آن
حرب شهيد گويد رحمة الله عليه وعليهم وامير المؤمنين عليه السلام نماز جنازه او ساداد فرمود و در
قبرش فرود آمد و فرمود هذا احد مؤمن ومن اهل بيتي يعني اين مرد مؤمني است
واز اهل بيت من است در شرف النبوة و در هدايت السعداز اسحاق بن سلمان هاشمي
مرويست كه روزي در مجلس مأمون الرشيد از مناقب و فضايل امير عليه السلام مذكور شد مأمون
گفت عوام الناس بر من گمان مي برند در حق علي عليه السلام و فرزندان او محبت نميدارم بلكه خدا
بهتر ميداند در شرط محبت مرا با علي عليه السلام و اولاد امجاد او به تحقيق او ساه معلوم است و من از
ابن عباس پرسيدم گفت روزي بخدمت سيد كائنات حاضر بودم كه سيد النساء گريان آمد
آنحضرت فرمود اي فرزند من چه بود و چه دارم فداي تو باد گريانيد تو را گفت نور ديدگانم حسنين از خانه

بیرون رفته اند و نمیدانم در کجا اند هر چند میجویم نمی یابم آنحضرت فرمود ای فرزند مکلین مباش
انکه ایشان را آفریده مهربان تر است بر ایشان از من و تو الکاد است بدعا بر داشته گفت
یا جامع المتفرقین هر جا ایند و هر فرزندی باشند تو محفوظ دار همان لحظه روح الامین بحضرت
جبرئیل در رسید و گفت یا سید المرسلین اندوه مکن مشو ایشان هر سه در دنیا و آخرت
فاضلند و پدر ایشان افضل است از ایشان و آن هر سه فرزند در خطیره انجا مباشند
پس رسول خدا صلعم بعد از استماع این بشارت خوش مع اصحاب بسوی خطیره روان گشت چند قدمی
رسیدند دیدند در آن هر سه برادر یکدیگر را در کنار گرفته خوابیده اند و ملکی در انجا حاضر است یک
بازوی خود را در زیر ایشان گسترده و بازوی دیگر را بر ایشان سایه کرده پس آنسرور رو
بجانب ایشان نشسته و بشفقت تمام میبوسید و میبوئید تا انکه بیدار شدند پس امام
حسن را بر کتف راست و امام حسین را بر کتف چپ نشانید و بسوی خانه روان شد و جبرئیل
در برابر اصحاب متعاقب آنسرور میرفت در آنوقت بزبان معجز بیان فرمود که الله مشرف
و بزرگ میدارد شما را چنانچه حقتعالی بزرگ داده است شما را در آنوقت ابوبکر آمد و گفت یا رسول الله
یکی از این هر سه کودکان

یکی از ایشان در کوشوارهٔ عرش مراده که بردارم آنحضرت فرمود ای ابوبکر بنکو مرکبیست مرکب سایر ایشان
و نیکو سوارانند ایشان و پدر ایشان بهتر است از ایشان القصه بدین منوال بمسجد
در آمدند و بلال پیش آنحضرت فرمود تا اذان کند در مومنان حاضر شوند جمعی از صغیر و کبیر و ضعیف و
پیر حاضر آمدند بدستور سابق حسنین پیش آنحضرت بر کتفین مبارک خود نشسته و بر منبر آمد
و فرمود ایها الناس آگاه کردانم شما را به بهترین خلایق از روی جد و جده و مادر و پدر و عم و عمه
و خال و خاله همه گفتند آری یا رسول الله حضرت فرمود حسن و حسین اند در جد ایشان محمد رسول الله
است و جدهٔ ایشان خدیجه بنت خویلد در افضل ازواج مطهرهٔ امت و مادر ایشان
فاطمه بنت محمد در سید النساء است در دنیا و آخرت و پدر ایشان علی ابن ابیطالب که
بعد از نبی بجای اوست و عم ایشان جعفر طیار و عمهٔ ایشان ام هانی بنت ابیطالب
و خالهٔ ایشان پیر مرد است و خالهٔ ایشان زینب بنت امت آنگاه گفت فداوند میدانم
در حسن و حسین و مادر و پدر و برادران ایشان در بهشت خواهند بود پس خواهیم از تو در حق
ایشان سه دعا دیگر دیگر دادن آنها آنرا در حق ایشان مستجاب گردانید

میگفت چنانچه از بسیار گریه آواز در گلوی او گرفته بود و این حکایت را با حضار بیان می نمود
و در تفسیر حافظ در بیان آیه کریمه یوم تشقق السماء بالغمام مسطور است آن غمام
روز قیامت بشکافد آسمان را بامر نصرت علی علیه السلام خاهد بود زیرا مظهر العجایب همچنان
در دنیا امور عجیبه را ظهور رسانید در آخرت نیز امور غریبه ظهور سازد و تواند بود کما کنت
انا و علی نورا بین یدی الله مطیعا یسبح الله ذالک النور و یقدسه قبل ان
یخلق ادم بار بعه عشر الف عام از پرتو نور او ملایکه مذبوره مخلوق شده باشند در امر
محل تعجب است زیرا بعد از نزول آیه کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی
الا آخر و اصحاب استفسار نمودند یا رسول الله مراد از آل کیست فرمود علی و فاطمه و حسن و حسین
علیهم السلام چنانچه شان نزول آیه مسطور در باب آیات مرقوم گردید یقین حاصل شد
که تمام ملایکه ارض و سماء بر محمد و علی و آل پاک ایشان صلوات و سلام میفرستند اگر فرقه
اسم مبارک محمد و علی را تسبیح خود داشته باشند در باب ایمان را مجال شک نتواند بود و نیز
در احادیث آمده بر در دروازه بهشت علقه ایست از یاقوت احمر بر گاه او را بجنبانند
میگوید یا علی

میگوید یا علی یا علی و در کفایت الطالب از انس بن مالک مروی است که رسول خدا فرمود در شب معراج
در طرف جنوب آسمان فرشته دیدم بر بر منبر نور نشسته و فرشتها گرد او برآمده بودند از روح الامین پرسیدم
که این فرشته کیست گفت یا رسول الله پیش رفته از او سئوال کن چون رفتم دیدم علی ابن ابیطالب است
گفتم ای برادر علی پیشتر از من آمدی گفت نه ولیکن حق سبحانه و تعالی از نور علی علیه السلام این فرشته را
آفرید و جمیع ملائکه را فرمود در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار مرتبه زیارت این میکنند الی قیام الساعة
الطالب و وسیلة المتعبدین از جابر بن عبد الله انصاری مروی است که فرمود رسول خدا صلعم که وقتی مرا بردند
بر آسمان و بیرون آمدم از حجابها پیش شدیم منادی ندا میکرد خوشا پدر تو خوشا پدر تو ابراهیم
و خوشا برادری برادر تو علی علیه السلام المقصود اینچنین اسرار غیب در عالم شهود
بسیار است که نمایند عنان الهی در کف آن تمهون و شوار است نظم کی بیاید سر حق دانستن
کس نکی بکنجد راز حق در دو عالم کس نمی نوسیم هر چه میفرماید او خیر می رود داده از این گفتگو
مست عشقش مرا از من ربوده نیستم آگاه از این گفت و شنود در تفسیر کبیر الدر و در باب الفضائل
از عبد الله بن عباس مروی است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود مرا عبد الله بعد از نماز عشا

نزد من بیا عبد الله گوید چنین رفتم فرمود معنی الف ولام الحمد یا امید ای عبد الله گفت امیر المؤمنین
بهتر میداند انگاه در معنی الف ولام تا پاسی بیان فرمود هر گز بخواطر ایشان از آن عبور نکرده بود
بعد در تفسیر ما الحمد در آمد پاسی دیگر معارف فرمود بعد از آن بزمان معجز بیان فرمود ای عبد الله
آنچه بیان کردم شنیدی گفتم بلی یا امیر المؤمنین شنیدم و حیران گشتم فرمود یا عبد الله لو کنت
فی المعانی الفاتحة لا وقرت سبعین بعیرا یعنی ای عبد الله اگر بنویسم در بیان معانی
سورهٔ فاتحه هر آینه بار کنم هفتاد شتر را و نیز فرمود در سورهٔ فاتحه یا هر در شب بخواند از آفات محفوظ
بماند یا بدو هر در معاشش یا بواجبر یابد وجبت له الجنة ابن عباس گوید علم خود را در جنب
علم آنحضرت بسان قطره یافتم و از فخر راز سر مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
ولو شئت لا وقرت بباء بسم الله سبعین بعیرا یعنی اگر خواستمی در تفسیر باء بسم الله
هر آینه هفتاد شتر بار کردمی و هم ازوی مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود هر که خدا اگر
خواستمی از احوال جمیع مردم خبر دادمی کیکن خلاصه می نمایم در اظهار آن در مجلد تاسع حبیب السیر
مسطورست که امیر علیه السلام باصحاب خود میفرمود هر در قرآن هیچ آیتی نازل نشده در بر و بحر
ولیل و نهار

وسیبی وجبیبی ولیل ونهار بکرامة آنکه من بر آن عالم ضباشم که در شان آن که ودر کجا وکدام وقت
نازل شده وهم مرویست سید کاینات فرموده در سالکان علوم صوری ومعنوی از جنس کلام
وتفسیر وفقه ومعانی ومنطق وصرف ونحو وغیره علوم علاوه الا قباس همگی منتهی بر جناب امیر المؤمنین
علیه السلام میگردد ودر روضة الشهدا مسطور است که سلطان اولیا علی مرتضی میفرموده ام
انبیاء مرا هزار باب از علوم آموخته وهزار باب دیگر بر من منکشف گردیده ودر فصل الخطاب
از ابن عباس منقول است حقسبحانه وتعالی علم را بر ده جزو آفریده نه جزو آن منتها امیر المؤمنین
علیه السلام داده ویکجزو دیگر را به تمامی عالمیان قسمت نموده وبخدا قسم مرتضی علی در این یک حصه هم
شریک غالب است ودر شواهد النبوة مسطور است که چون امیر المؤمنین علیه السلام به بلده کوفه
رسید خلایق کلا بر وی مجتمع گشتند در میان ایشان جوانی بود که خاستکاری زنی نمود بود
روز امیر علیه السلام بعد از نماز بامداد شخص را فرموده در فلان موضع مسجدیست ومتصل آن
مسجد خانه ایست ودر آنخانه زنی ومردی با هم نزاع دارند برود در آنجا وآن هر دو تن را به نزد
حاضر ساز پس آن شخص رفته ایشان را حاضر نمود آنحضرت روی خود را بسوی آنها نموده فرمود

که در شب خصومت شما به در رود ساز کشید جلد عرض کرد یا امیر المؤمنین چیزی امید زن را در نگاه
خود در آوردم و پیش او رفتم او نفرینی روی نمود اگر تو انستی همان ساعت از پیش خود
راند مرا از آن وقت باز نزاع داشت تا آنکه فرمان تو رسید پس روی مبارک را بجانب حاضران
نمود و گفت که بسیار سخنهاست که بر مخاطب باید و دیگری بر روی وقوف نیابد پس حصار
بر خاسته کنار گرفتند آنگاه روی خود را حضرت بجانب زن کرد فرمود این جلد را می شناسی
زن عرض کرد نه حضرت فرمود ای بنت فلان با فلان شخص تو را محبت بود شبی از شبها
برای قضای حاجت از خانه بیرون آمدی و او با تو مجامعت کرد و همان شب آبستن شدی
و آن راز را با هیچ کس اظهار نمودی و از پدر خود مخفی داشتی و چون وقت وضع حمل شد شب هنگام
و هیچ کس تو را از خانه بیرون نکرد پسر چون فرزند متولد شد او را در حرقه پیچیده بیرون دیوار محل قضای
حاجت بگذاشتی پس پسر آمد او را بوسی می کند و تو سنگی بجانب او انداختی از اتفاقات
آن سنگ آمد و بر سر آن کودک رسید و سر او را شکست پس هر دو سر تو شکسته شد پس او را
بهمان حالت گذاشته رفتید و دیگر ما حال او را ندانستید پس آن زن بتصدیق قلب
بزبان خود اقرار

بزبان خود اقرار نمود بصورت حال تمام بنحوی میباشد که فرمود یا امیر المؤمنین بلکه از امین
واقع عبرتی و عبرتر از مارزن اصدی آنگاه بنوبت حضرت فرمود عجبتر یا بداد شده مردی از فلان قبیله
اعرابی از آنجا برگرفته به مرتبیت او کوشید تا وقتی که بزرگ شد بسان همرآه ایشان بکوفه
آمد و توبه زنی دچوخواست پس آن جعلنی حضرت فرمود تا سر خود برمنکوحه آن شکستنی
از سنگ در سرش بزند چون آنگاه حضرت فرمود که اگر خدا امین بمان پس تو است و تو مار
او شری و حق سبحانه تعالی شما را از حرام محفوظ داشت حال پس خود را برداره و برو در پناه الله النبوة
و نیز در معراج النبوة و زهرة الریاض مسطور است که چون رسول خدا صلعم داعی حق را اجابت نمود
و روح مطهرش از بدن مبارکش با علی علیین پرواز نمود بعد از ده روز اعرابی نامزبانه به دست
و برقع برروی افکنده داخل مسجد شد و گفت السلام علیک یا اصحاب رسول الله
رسول خدا از شما فوت شد اگر حقتعالی عوض شما را نهاد نمود و گفت ابکان محمد قدمات
فان الله حی لا یموت اعظم الله اجورکم و غفر ذنوبکم و ما اعظم مصیبکم
بموت سیدکم و دیگر گفت وصی پیغمبر شما کیست ابوبکر بجناب علی مرتضی اشاره نمود

آنمرد روی به امیر علیه السلام آورد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین امیر علیه السلام
فرمود علیک السلام یا مضر و صاحب السیر ابو بکر و حاضران از جواب امیر علیه السلام
متحیر گشتند اعرابی گفت ای علی نام مرا چه نوع دانستی و مرا صاحب السیر چگونه گفتی امیر علیه السلام
فرمود برادرم محمد مصطفی صلعم مرا خبر داده و کیفیت حال تو سابق بر تقریر فرمود اگر خواهی با تو در میان
آرم مضر پرسید نام تو چیست فرمود علی ابن ابیطالب بعد از آن فرمود ای مضر تو از عرب چیستی
و از عمر تو چند و شصت سال گذشته و در ابتداء که صد سال از عمر تو کم شته بود از شمار قوم خود
نمودی و بظهور رسالت سید کائنات ایشان را بشارت دادی و گفتی که از تهامه
مردی بیرون آید رخساره چون ماه نورانی تر و سخنی او از عسل شیرین تر و هر که به او تمسک کند
کامران دارین باشد و پدر بیتیمان و مسکینان باشد و صاحب شمشیر باشد و گفتی که او را پیوند زند
و خمر و ربا حرام گرداند و از قتل و ربا نهی فرماید و خاتم انبیا و سید اولیا باشد و امت او تمام
پنج وقت نماز گذارند و ماه رمضان به صیام بگذرانند و حج بیت الله بتقدیم رسانند
پس اگر وی با و ایمان آورید چنین قوم را باین امر دلالت نمودی با تو محاربه مبادرت نمودند

و در ابتدا وفات

و در ابتدا وفات نوکو سیدند آخر الامر نوح را در چاه عمیق انداختند و خاطر خود را از تردد نوح باز
داشتند چنانچه در آنچا محبوس بود عیسی لباس حیات محمدی در نور دید هفتاد قوم نوح را بر سبیل
هلاک گذاشت و نوح را از آن حبس نجات کرامت فرمود بعد از آن ندا از عالم غیب به سمع
نور سید که ای مظهر پسری و محمد صلعم رحلت فرمود تو از زمرهٔ اصحاب او شو به مدینه رفته
به زیارت قبرش مشرف شو بنا بر آن نوح شب و روز طی مراحل و منازل نموده با نجا رسید پس زیارت
مشرف شود مقر جبرئیل امین سخنان را استماع نموده در گریه آمد و گفت یا علی این قصه را جبرئیل
و در این جا از کجا اطلاع یافتی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود مرا سید کائنات خبر داده بود
که مقر بعد از وفات من بیاید جبرئیل با او ملاقات کند سلام مرا باو برسان پس جبرئیل مقر نوید سلام
شنید و به سعادت پیغام مستقیر گوید پیش آمد بوسه بر فرق امیر علیه السلام زد و نشست
پس امیر علیه السلام فرمود تا برقع از جمال خویش بر دارد جبرئیل برقع را برداشت نور از جبینش ساطع
شده در تمامی مسجد منور گشت پس بعد از آن مقر گفت چند سؤال دارم بر جواب آنها مایه
اطلاع یابم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سؤال کنی عرض کرد یا علی خبر ده مرا از نر که بدو مادر

ندارد و از مادر پدر و مادر ندارد و از نری که پدر بوجود آمد و از سوی حوا نه از جنس و نه از انس
و نه از ملائکه و نه از بهایم و نه از سباع و از قبر صاحب خط اسیر دارد و از حیوانی که بیکم
و از جسمی که بخورد و نیاشامد و از بقعه که از ابتدای خلقت او یکنوبت بیشتر آفتاب
بروی نتافته و دیگر نخواهد تافت و از جمادی که نه ظاهر آید و از زنی که سه ساعت فرزند از او متولد
نشده و از هر ساکنی حرکت کنند و از هر متحرکی ساکن نشوند و از هر درختی که دشمن نکرده
و از هر دشمنی که هرگز نکرده و دیگر هیچ کس مرا از شش و از خوب ترین اشیاء و از زشت ترین
اشیاء و آنچه اول متعلق کهود و آنچه آخر در قبر ریزند چیزی مغراین بیست سؤال مسئلت نمود امیر المؤ
منین علیه السلام در جواب هر یک بتفصیل به حل مسایل مبادرت فرمود اول پرسید
از نری که پدر و مادر ندارد آن حضرت آدم علیه السلام است و مائده که پدر حضرت حوا است
و نری که پدر است حضرت عیسی علیه السلام است و سوی حوا نه از جنس و نه از انس و نه از ملائکه
و نه از بهایم و نه از سباع آن غراب است که حق تعالی به تعلیم قابیل فرستاد بجوکما قال الله تعالی
فبعث الله غرابا یبحث فی الارض و آن قبر صاحب خط اسیر دارد ما بین طوس
و بلخ بسه منزل

یونس پیغمبر بر او مدت سی سال در شکم نهنگ نگاه داشت و به اطراف و جوانب بحر سیر میکرد
و از جواهر صدف غیب او بیم که مورچه بطلب رزق بیرون آمد و با مور آن بر سنون بالای
سر سلیمان سلام میرفتند آن مور گفت واقف باشید که بر سر سلیمان نریزد و پیغمبر خدا
از شما تمنا نکند و آن جسمی که خورد و نباشد عصای موسی علیه السلام بود که جسم ساحران را
فرو برد و در شان او آمد در تلقف ما یافکون و بقعه که یک نوبت بیش آفتاب
در آنجا نتافته و نخواهد تافت آن دریای نیل بود که حقتعالی از برای قوم موسی شکافت قعر آن پدید
آورده و آفتاب بر آنجا نتافت چنانچه خود از قعرش برخواست و بعد از گذشتن قوم آب
بر هم ریخته بجای اول باز گشت و آن جمعی که حیوانی از او متولد شدند سنگ بود نه صالح پیغمبر
بیرون آمد و آن خورشید که متحرک گفتند خورشید و ماه است و آن زنی که به سی ساعت
بزاد مریم مادر عیسی است که در یک ساعت حامله شد و یک ساعت بار داشت و ساعت
دیگر به درد زائیدن گرفتار شد و حضرت عیسی بزاد و آن خورشت هرگز دشمن نکردند
جسم و جان است و آن خورشتی هرگز خورشت نگفتند موت و حیات است و آن

شش ولا شئ عوذ است ولا شئ کافر است و احسن اشیاء صورت بنی آدم است و اقبح اشیاء
بدن پر مرست و آنچه اول در رحم متعلق می شود انگشت سبابه است و آخر چیزی که در قبر
بر پرد استخوان های سر و بدن و اعضای ظاهره است مضرجین جوابهای سوال خواهد شنید بر خواست
و بوسه بر دست بدالته می بیند و اصحاب که در آن مجلس حاظر بوده اند آن سر دفتر اولیا و سرور
اصفیا را وصی و وارث علم انبیا دانسته فضایل او زبان تحسین کشوده اند انگاه مضرجین
یا علی مرا بمرقد مطهر سید کائنات دلالت کنی تا مرقوم آن سید عالی بکر بیم امیر علیه السلام
به بدرقه او شتابد مرقد منور دلالت نمود مضرجین بر مرقد مبارک او در بغل گرفته بوسه خواهد بر آن در درج
ایمان نهاد امیر علیه السلام فرمود ساعتی مضرجین را بحال خود بگذارید وقت مفارقت اوست از دنیا
چند بعد از ساعتی در آمدند دیدند که خود بر مرقد مطهر نهاده و جان بحق تسلیم کرده و اصحاب تجهیز
و تکفین نموده نزدیک به قبر سید الشهدا حمزه علیه الرحمه مدفون ساختند و در اربعین جابر الله
علامه مسطور است که بعضی حدیث انا مدینة العلم و علی بابها بگوش بعضی از خوارج
رسید از راه حسد ده نفر از علماء آنجا نزد امیر المؤمنین علیه السلام فرستادند و گفتند یا علی ما بر کدام
از تو بیک مسئله

از تو یک سئوال داریم اگر جواب ما بگوئی از هر کدام جدا جدا بدهی پس میدانیم در تو به تحقیق و در مدینه علم رسوبا
امیر علیه السلام فرمود بپرسید آنچه بخاطر دارید پس یکی پیش آمد و سئوال نمود که علم بهتر است یا مال حضرت
فرمود علم بهتر است گفت بچه دلیل فرمود زیرا علم میراث پیغمبر آن است و مال میراث قارون و مانند
و فرعون دیگری پیش آمد همان را پرسید حضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا صاحب مال را نگاه باید
باید و علم خود نگاه میدارد باز دیگری پرسید حضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا صاحب مال را
دشمن بسیار و صاحب علم را دوست بسیار است دیگری باز پرسید حضرت فرمود که علم بهتر است از
مال زیرا صاحب مال متصرف کم میگردد و علم بتصرف زیاده میشود دیگری باز پرسید حضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا
مال را از دزد محافظت باید کرد و علم را حاجت بمحافظت نیست دیگر باز پرسید حضرت فرمود علم
بهتر است از مال زیرا صاحب مال را بخیل خوانند و صاحب علم را کریم خوانند دیگری باز پرسید
حضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا صاحب مال فردا حساب طلبند و از صاحب علم نه دیگر
باز پرسید حضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا علم روشن میکند انسان را و از حب مال سیاه
میشود دیگری باز پرسید حضرت فرمود علم بهتر است از مال زیرا علم بطبع زیاده میشود و علم نه دیگر پرسید حضرت

فرمود علم بهتر است از مال زیرا که صاحب مال همچو فرعون دعوی خدائی کند و صاحب علم گوید مناجات
ناک حق عباد تک و بعد از ادای جواب سؤالات حضرت فرمود بخدائی صد جان علی
به ید قدرت و تصرف اوست اگر شما سؤال نمائید تا ما آمرزش ذنوب شما را مسئلت نمائیم هر گز جواب نگفت
نگویم چنین خوارج ابن جبان علم دانی از امیر المؤمنین علیه السلام دیدند هر ده نفر با جمعی از تابعان غفلت
زبان گشاده باستغفار کشوده تائب و مسلمان مؤمن شدند در زینت المجالس مسطور است
که در زمان خلافت عمر خطاب اعرابی مهمان او شد و عمر سه شبانه روز او را ضیافت کرد
و در حین رحیل بر بردیمانی بنوشت داد اعرابی چون بر شتر نشست گفت یا ابا حفص بحق این
مهمانی که کردی و این بخشش که نمودی از تو هیچ منت ندارم چه مرد سخی آزار دارم و خنجر تیز و فرس تند
درست میدارم و حق را دشمن و مردار میخورم و بر نادیدگ گواهی میدهم و از مرگ نمیترسم و به بهشت
امید ندارم چون عمر این سخن بشنید تغیر کشید و قصد اعرابی بیچاره کرد اعرابی شتر خود را بر انگیخت
و از پیش او بگریخت عمر به مسجد آمد اسد الله را دید بر بر وضهٔ سید کائنات و خلاصهٔ موجودات
نشسته بو گفت یا ابن عم رسول الله مردی سه روز مهمان کردم و بر جائزه بردیمانی باو دادم و در
میان رفتن

است وظاهر شدن معجزات از حیدر کرار غیر فرار از ابن عباس و دیگر از اصحاب کبار
سید ابرار روایت کرده اند در حین لشکر ظفر پیکر آن برگزیده آله بپای حصار خیبر منزل نمودند یهودان
بخاطر جمع تمام باهم میگفتند در این قلعه از اهدی فتح نخواهد شد پس روز دیگر شاه دین پناه
لوا را به عمر بن خطاب داد و سپهدار لشکر نمود و فرمود لشکر را ببر بپای حصار و کسی را به پس
و پیش رفتن مدهی و تو پشت سپاه را نگهدار هرگاه یهود آن از درد م نمایند تو برگرد و پای خود را
استوار نگهدار هرگاه یهود آن ثابت قدمی شما را ملاحظه کنند لاعلاج رو بفرار نهند و در
کار را بقدر سعی کن که حصار از یهود آن بدست آوری و بعد از آن عمر را رخصت نمود و عمر
دست قبول بر دیده نهاد و کمر جنگ بر میان بست و همراه لشکر بسوی حصار روانه شد قلعه گیان خیبر
مرحب را خبر دادند که اهل دین آمدند و رایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را عیان گفتند و مرحب
حارث برادر خود را همراه پانصد سوار نمود و گفت بیرون خرام و ببین که آن سرکش کیست و چنان
گوشمال باو دهد که دیگر این خیال را نکند پس حارث بفرمود مرحب از حصار بر آمد و از خندق گذشته
در برابر لشکر اسلام صف کشیدند چون نظر حارث بایشان افتاد طاقش طاق گشته

تیره مرد دست اسب خود را برانگیخت و در میدان آمد و مبارز طلب نمود یکی از اهل دمین برو شتافت
و بعد از هنرها بسیار آن بهلوان غالب شد و از نوک سنان آن مرد دمین را از زمین در ربود
و بر زمان انداخت و خنجر او را جارح نمود و دیگر مبارز طلب نمود عمر مرد دیگر را بمیدان شتافت فی الفقه
چند مرد را پی در پی آن کافر خشمناک بر خاک افکند دیگر کسی بمیدان او نرفت و عمر هر سر را
میکفت اگر کسی قبول نمیکرد خنجر تا کید سالار از حد بگذشت یکی از مبارزان کفت کستاخ مرا
معاف کنید تو در این کارزار از ما لایق تری و سالار در مردی از دیگران زیاده ترست خود
در این زمان بمکافات قدم رنجه فرما و این بلای سیاه را از سر ما کم کن آن سالار اصلا جواب نداد
و از آن طرف بهلوان شادان و خندان شدند که دیگر کسی مجال آمدن میدان ندارد عمر را
مدار دو مرتبه در بالای قلعه نشسته بود و بر هر ضربت حارث آفرین میکفت آخر الامر عمر را
مع موسائیان دیگر مرکب را برانگیختند و بر لشکر اسلام ریختند و نیز مبارزان لشکر اسلام
عمر را بر بهلوان کرفته در جنگ پیوستند و چنین هنگامه کارزار کرم شد قدم اهل دمین استوار
نماند و از هول جان رو بکریز نهادند و سالار نامدار نیز پند پیغمبر را فراموش نمود از میدان مراجعت

نمود و از کرده پشیمانی آغاز نهاد و سبب آن از بهر فرار کردن تراشید و به نزد رسول خدا صلعم روانه شد و سر
خجالت در پیش افکنده با استغفار رسول خدا از روی کرم فرمود امروز در منزل خود بروید و فردا تمامی لشکر خود را
بگذرانید پس هر یک بشمرند که تمام بمنزل خود بازگشتند و روز دیگر پیغمبر خدا صلعم ابوبکر را طلب نمود و لواء را باو داد
و سالار لشکر نمود و فرمود که برو بسوی حصار و از پهلوان هراس مدار هرگاه کسی در میدان رزم بیاید تو هم باستقبال خود
در میدان بگذار و همچون مردان آتشبرافروز که تمامی روز گذشته نمود ابوبکر روی زمین
سوی دژ روان گشت با اهل دیبل بار دیگر پهلوان مرحب خبر نمودند و مرحب و لشکر برادر خود کوه و حارث
همان ساعت بر مرکب سوار شدند و فوج دیبل روز سیم برداشته در میدان رزم با استقبال و سپاه
درشت سر شش صف کشیدند و ابوبکر نیز با اهل دیبل در برابر آن به دیبل صف کشید با استقبال و اهل
دیبل از خجالت دیروز با هم قسم یاد نمودند که امروز ما تواناتر داریم از جنگ روز دیگر اینهم شاید ما از خجالت
دیروز برآئیم و از آنطرف حارث با قوم خود گفت امروز کسی از ترس بمیدان ما نخواهد آمد بهتر آن است
که یکبار بر اینها حمله کنیم و دمار از اینهای غریبان و بیکسان برآریم آنقوم گفتند که حکم تراست پس آن
کینه ور اهرمن با فوج خود گفت و مرکب را برانگیخت و بر اهل دیبل آمیختند و اهل دیبل شمشیر کشیده
سر ما آنها فتند

در آید بمیدان آمد و در برابر لشکر اسلام بایستاد و از آنطرف هم عمر با لشکر آهنین پوش در برابر
عدو صف بر کشید بایستادند پس حارث با قوم خود گفت که امروز معلوم نیست سر دار کیست
و یکبار بگ مرکب بر انگیخت و از آنطرف نیز لشکر اسلام با شمشیر های تیز بر یکدیگر آن آمیختند
و از هر دو طرف یکدیگر را می کشتند قضا را حارث با تنی چند شمشیر بدست خود را قریب لوا
بعمر رسانید عمر را همان خیال ابو بکر بخاطر رسید لوا را در دست گرفته لطمه عنان را به
پیچید از دست گین که خود را رسانده بسالار دین چون دیدند که رفتن را بین بمشت
دلیران نمودند ناچار پشت و از آنطرف بهوای آن ظفر یافته و سر فراز در فراز قلعه شدند
و لشکر اسلام همراه سالار رفتند خدمت رسول الله صلعم و از غیرت خود سر در پیش افکنده
عرض نمودند لطمه که بر بندگان جنگ دشوار نیست و لیکن چه سازیم که سردار نیست چون
بشنید سالار دین این سخن را بگفت اینچنین بر سر انجمن که فردا به تائید خدا بمرد
کنم راین خود عطا که کرار باشد نه مرد فرار خدا و نبی را دوست دارد خدا و نبی دوست
دارند او را و فتح این قلعه در شان او خواهد آنحضرت این مژده را چون شنید از آنجا بر خاسته
اصحاب کبار

اصحاب گمان برخود میبرد که البته من خواهم بود و یقین میدانستند که علی علیه السلام در شب بدست
دارد که بیشتر با خود نمیتوانند دید و روایت کنند از عمر که میگفت مرا در آن شب تا صبح خواب نبرد
و با خود میگفتم که آیا من خواهم بود فردا عجب زود که این آرزو می نمود و دگر غیر فرار نشنیده بود و چون این
خبر به علی ابن ابیطالب علیه السلام رسید گفت خدایا تو این فتح را نصیب من کن آن وقت دست
توانستم بر دشمن غالب میکنند و دست بدعا برداشته و گفت ای خداوند ارض و سما کن مانع
عطای تو نیست و منع عطای تو از کسی نشاید همه بگفت این سخن را و خاموش ماند همه شب
تا سحر بخود نیز خواند همه بسر و روز دیگر همه اصحاب جوشن و زره و تیر و سنان بر خود آراسته بخدمت
سرور انبیاء کمر بسته حاضر شدند بس آنسرور از اصحاب پرسید حیدر کجاست کسانند دیر تر
او دست اصحاب را از این حرف خوش نیامد و امید شان ناامید شد تامل کشتند در این
سخن همه نصیب ما شد همه بگفت زان جمع امید وار که ای در جهان بخت کو کار همه
علی را بسر کمه عاجز رسد همه نیارد که در پیش پا بنگرد همه چندی دوای شیر خدا بدست رسول خدا صلعم بود
به بستان اصحاب النقاع بکوه و سلمان را در طلب شتر خدا فرستاد پس سلمان به ورق تمام خود را

بنزد حرث افتند و گفتند و ابن موسایان نشانی را خبر شناسی بهتر بصد سال قبل از این گفته
امروز ظاهر شده و حرف منجم بر کرسی نشست و یک تنی از بهتر آن نخواهد ماند مرتب عینی این حکایت
بشنید بخندید و بحارث گفت بیرون رو از حصار و ببین کیست تنها بجنگ آمده و از عمر
بتنگ آمد سر آتش بر کنار تش گذارد و سرش را بنزد من آر حارث منهزم شتر را از جا جست
و سوار شد و با فوج خود از دروازه بیرون آمد و منهزم از دور ای را از غار بر آید با شکوه تمام و از غضب
کف بر لب آورده با فوج خود گفت که شما در اینجا ایستاده باشید و نگاه کنید عینی من حمله بر اسلامیان
خواهم نمود شما یکبارگی اسب برانگیزید این بگفت و اسب خود را در میدان انداخته جولان میداد و در
آنوقت لشکر اسلام نیز خود را رسانیدند و در پای علم ایستاده بودند که دلیری اسب خود را برانگیخت
و در برابر حارث بایستاد و از روی خشم بر یکدیگر حمله نمودند پس آن بهتر کز شنوا مرد دینی دارنمود
و بدرجه شهادت رسانید پس دیگری بر اطلاب نمود یا دیگر بمیدان شتر آمد و از شمشیر آن بهتر بقتل
رسید و حارث از سر آن غرور مبارز دیگر را خواست پس از اهل دین مردی با غیرت در میدان
بتاخت و بهتر آن مرد دینی دار را از نوک سنان از زین در ربود و بقدر یک نیزه بلند کرده

بمرزبان تاز

و برزین زد که استخوانهایش درهم شکست و خرد و خمیر شد پس آن لعین باز بغرش برآمد و
شماتت کنان دیگر بار مبارز طلب نمود اهل دین جنبش تیز دستی او را دیدند همی رمیدند شدند
پس شیر خدا از غیرت دین دست بر قبضهٔ ذوالفقار نهم منهاج شیر در وقت شکار بغرید
و فرمود که نبرد تو منم بر و رخ خود غره مشو و دل را برانگیخت و بپیش رفت و برای اتمام حجت تکلیف
برد دین نمود و گفت که محمد صلعم خاتم انبیاست و تو ربیت از مقدمش کوا می دهد و بخدا
سوگند میخورم که هر گاه در دین مبا ئی من نزد رسول خدا صلعم التماس خواهم کرد که راست خبر را به تو
بخشد و دیگر در تیغ من آید مرا در تو از انصار دین مبا ئی حارث چون این سخن را بشنید بخندید
و گفت چرا غم من داری غم خود را بدار و چندان از شیب و فراز مکوکه من مرد فریب تو نیستم آنچه از تبع
و سعدان یاد داری بیار پس شیر خدا از کفته حارث برآشفت و گفت اول تو تمنای خود را
برآر من دست بشمشیر دشمن میدهم پس بهمو از دیگر آن بر بندا شت و شمشیر حوالهٔ فرق شاه
اولیا نمود و آن شیر الله شمشیر حارث را از سپر بر دنمود و از زیر سپر ذوالفقار را همچنان
برق نمود ار کوا نید بهمو دست و پای خود کم کرد غرورش از سر بدر رفت و رنگ زرد کوید منور

بکف تیغ خونریز و سر پر ز درد ۞ طلب کرد از اهل دین هم نبرد ۞ از آنسو بپیکار بدخواه دین ۞
بدانگه برون آمد از آستین ۞ که دیگر کسی را نبود آن مجال ۞ که آرد نبرد و سری اندر خیال ۞ بجز
شیر یزدان و بازوی دین ۞ برآرند ازو بیخ کفر از زمین ۞ بر انگیخت چون شعله مرکب ز جای ۞ به آهنگ نادرد
آن اژدهای ۞ غضنفر چو بهمیر زد بر سمند ۞ بلرزید کهسار و هند بلند ۞ چو آمد بمیدان بدان اقتدار ۞
هوا بر سند از قدرت کردگار ۞ تو گفتی که کوه بر دشت کین ۞ مجسم جلال جهان آفرین ۞ چو نزدیک
گه بد با آن بهو ۞ رسانند از اهل سوی جانشر دوه ۞ هم آورد خواه چو مرحب بدید ۞ رجز گو آغاز و
سر بر کشید ۞ چو گو آن رجز را تمام آن بهو ۞ بغرید شیر خدا آرو تهرد ۞ بخواند آنچنان یک رجز در جواب ۞
رسند زهره مرحب از بیم آب ۞ منم گفت آن خصم جان بهو ۞ که مادر مرا نام حیدر نهد ۞ کمندم نوبت
توست ای خصم دین ۞ بیا پیشتر آنچه گفتم بباین ۞ چو بشنید مرحب ازو آنین کلام ۞ که خود را همین
خواند حیدر بنام ۞ بلرزید از بیم بر خود چو بید ۞ بدانست وقت زوالش رسید ۞ شنیدم که آن
بیشتر آن بهو ۞ یکشب بخواب اینچنین دید بو ۞ که شیر غضبناک او را درید ۞ وزان دهشت
از خواب جست آن پلید ۞ ببیان کو با مادر خویش خواب ۞ چنین داد شرح او از کهانت جواب ۞

که خواب دلالت بر آن میکند که چند روز بنامی تو میکشد چون شنید نامش بهو عنید بیمار
آمد شب خواب و شد نا امید ز سر حسب هوش و رخ رفت رنگ و یا از حمیت و رامد بخنگ
بهو امین چون بر معجز آنجناب که یاد کرده آورد تعبیر خواب و آنحضرت بر بهو تکلیف اسلام
نمود مکرر مرحب از کشته شدن برادر مکرر گفته بهو سخنهای بیهوده آغاز نمود و تیغ چون آخته بر دست
و باز وی چون شاخ چنار مثال تیل مست آن دست بر بیاض ضربتی بر فرق شاه دین فرود آورد
ز نهنگ تاب آنرا نیاورد زره اسد الله سپر و خود بر دو نیغش داد و سپر را بگرداند و تیغ
آن بهو بقدر یکوجب سپر و خود را بریده و تیغ بشکست چون غضنفر سپر را برداشت سر انداخت
و دست بر قبضه ذوالفقار نمود و از گفتهای آن بهو غضبناک طعنه مبارک زد بدندان گزیده و از
روی خشم دست و ذوالفقار بلند نمود که کدی بر دست از سر مرحب بگذشت نظم شنیدم
که بهو آن بهو نژند ز بقامت در دست از غضنفر بلند سیوم معجز از وی پدیدار گشت
که دستش ز بالای مرحب گذشت و نعره الله اکبر بر کشید و می خواست که دست و تیغ را
فرود آورد که حکم از پروردگار جلیل بر اسرافیل و میکائیل و جبرئیل در رسید که امروز شیر
غضنفر

غضبناکست هرگاه بابد دست و بازو تیغ فرقو آور در هر آینه از فرق عدو تا نوک سمندش
به دو پاره کند و ذوالفقارش همچو برق از او گذشته بر زمین عرق شود و از آسیب آن برق
آتش فشان از قوم منبر جان یکی زنده گوید ماند پس شما ها بروید بروی زمین و یکباره بر خود ها
بجهته قوم منبر جان بر روی زمین سپر سازید و یکا دست و دیگری بازوی علی ها بگیرید و این
ضربت ها اندک ندانید فاظم که این ضرب او ضرب دست منست که را طاقت ضربت
منی در نیست همانا مدم حکم خدای جهان که بر پیوندد از عرش کروبیان که گرفته خود ها عدد آن
دلاوکبیر که نام خدا برده آن تمرزه شیره چنانش رسید الله بر فرق نوه که بند اشتر کوه ها برق
زده فتاند بر خاک اسب و سواره شده چهار پاره به یک ذوالفقاره چو مرحب در آمد ز دشت بیاه
قضا کفت اهلا قدم مرحباه ظفر دست بوسید و فتح رکاب که به کوشش فلک کشت با آفتاب
بگفته به اسلام کوشش که شد ایمان از آندم غلام درش که بیا انکه خواهد سلامت روی که کشد
خویش ها در پناه قوی که جبئیل پاک مرحب بر زمین رسید روح الامین بر خود ها بر زمین بگرانید
و اسرافیل بازو و میکائیل دست آنسرور ها گرفتند لیکن بقدر یکو جب ذوالفقار در زمین

نشسته بود فهم شنیدم کز آن ضرب آوچنان ۵ بر افتاد یک خاندان کلان ۵ بند ضرب
او ۵ چو کبر مذاکس ۵ زبان و زمان بیش تیغش چو خس ۵ ببرید شمشیر ضرغام دین ۵ سر پیر
نیز از بهر روح الامین ۵ پس آنگه شبیر بر و رد کار رخ الفقار ۵ از نیام آبدار آن کشید و بطرف یهوان
رو کرد یهوا آن از هول جان رو بگریز نهاد و از خندق عبور نمود تخته بیرون کشیدند
غضنفر بر یک دست تیغ و دست دیگر سپر و دامنی بر کمر زده خود ۵ بر کنار خندق رسانید
و از بیهوان تخته بیرون آندیشه نکرد پای مبارک ۵ بر زمان یهوا نهاد خیز بست و از آن طرف
خندق بر زمین آمد مرو بست غرض آن خندق به پهنای چهل ارشین و عمق از خندق
بگذشت در جنگ مشرکان مشغول شدند بار دیگر یهوا آن رو بگریز نهادند و دا خل قلعه شدند
بس زنان یهوا از سر قلعه زبان بطعن مردان کشودند و گفتند هر گاه شما شرم ندارید
و از یک کس بگریزید بس تیغ و نیزه خود ۵ بما دهید و مجر ما ۵ بر سر کنید چرا که شما آمیخواهید
اهل دین ما ۵ اسیر کنند حاشا ۵ بر گردید و در جنگ پیوسته باشید و ما هم از بالای حصار
سنگ و تیر می افگنیم از گفته زنها آن ابطال برگشته بغیرت در آمدند و لاچار شروع در جنگ نمودند
و گفتگو کان و زنان

دیگر کان و زمان از بالا و زیر سنگ و تیر میبارند و جنگ میکنند و آن شیر خدا در میان ایشان
پرچم از ضرب ذوالفقار سرور دست کفار شکاف متهاک ترک خران بر زمین میخکوب و خاک
دامن کوه از غلغل یهود آن کافران میساخت قضا در آن کیر و دار شیر از دست
شیر بر ورد کار بیعدار و یهود آن امان غنیمت بندانشته یکباره شیر بر داشت و رو
بلکریز نهاد و دیگران سر بسر بر آن شیر الله کرفتند تا آن بیهوده شیر در پای حصار رسانیدند و با
خدا چه ابتدا بد بد بر آشفت و بر یهود آن حمله آورد یهود آن تاب نیاورده رو بکریز
نهادند و در حصار رفته خزیدند و در حصار محکم بستند اسد الله نزد دروازه آمد قصد نمود
دروازه بر کند و در عوض سپر خود سپر ساز دست بدان سپر بر آن دروازه برد چنانکه دیدگان
انگشتهای آن سرور بر دروازه فرو رفت و معجزه چهارم این نظهور رسید و ملقب دروازه
همچنان فشرد که موم کوبید و لکانش داد که کوه به لرزه در آمد و از شدت تکان آن صعقه زده
قلعه دار از کنگره بیفتاد و دندانش بشکست و اسد الله نعره الله اکبر بر کشید و آن در آهنین
همچو کاهی از کوه بر کند و آواز آفرینی خدا از زمین و زمان و کافر و مسلمان از وحش و طیر

از خباثت و جهل از آب و آتش و از حوران و غلمان و ملک و ملکوت برآمد و بجهنم سپهر آتشین سر و سینه
بهاهوان برده بودند از او بهتر و برزگتر و بدل بگرفتند و برای نهوان برسر کشید و بقدر صفار قدم در
عقب پدر بنهود دست بر قبضه ذوالفقار بر بهاهوان حمله نمود بهاهوان دیگر علاجی ندید ناز رمح
و کنکره ها برآمدند کفن در گردن و شمشیر در دست الامان الامان گویان سر در پیش انداخته بالیستادند
پس شاه مردان از خندق بزیر بهاهوان دست کشید و فرمود که پیغمبر خدا صلعم چنین حکم کرده تا انکه دعوت نباشد
در ندهند او و محکوم آنچنان او نشوید شما امان نیافته و امنی بجز شما نخواهد بود اول ایمان
تحریم امان و از خاصان اصحاب سید کائنات روایت کرده اند در خبر فتح خیبر پیشتر
روح الامین از خالق ارض و سما بکائنات اینبار رسانیده و از اول جنگ حارث و کشته شدن
مرحب الاآخر بیان نموده و گفت که اقامت حکم خدا است علی علیه السلام از زرم طلب نمائی و از رو
مهر و کرم در آغوش گیری و از جانب و خود عذر سعیها پیش نخواهی پیغمبر خدا صلعم ابوذر طلب
نمود و فرمود که برو در رزم گاه و علی علیه السلام بگو که سپاه را در آنجا بگذارد و خود نزد ما بشتاب تا انکه من
در خیبر بهاهوان حکم نمایم پس ابوذر از رو سراد بزمان رفت و ابوسید و بسوی امیر المومنین علیه السلام
روان گردید

روانه کوید پرسش خدا مطلع باشد خبر شما داده در او بخته است و از سبب آن پرسید پس آنچنان خدا
گفت که یا رسول الله در ایام قدیم سبحانه و تعالی قوم لوط را غضب نمود و بسبب حکم فرمود تا
خداوند عالم رفتم بسوی قریه ها و پاسرده قریه را در یک زمان بلند تمام را از جای خود برکندم و بر بال خود
گذارده بالا بردم بعد در او از سگهای اعاصیان بگوشش ملائکه میرسید خواستم بر تاب کنم
هر زمان که مذاز بر ورد کار در رسید یک کردبت مرا نشان بدید راست اینقدر صبر کنم آن مرد در
خواب رفت پس آن زمان بآن عرض و طول که در قیاس نگنجد آنرا بقدر هفت ساعت بهر اشر
خود نگاه داشتم تا آنگه آن بت مرا نشان نخواب رفت بعد از آن آن قریه را از بال خود بر تاب
کردم و آن بار گران که مهتر کوه امد بلو حکم مرد می مرا بر کاهی بلو و با مرا هیچ آسیبی نرسانید و امر و زبیغمبر
تو بآن غضب مرا شب گشت بمن و میکائیل و اسرافیل از بار بتعالی حکم رسید که بروید بسوی زمین که
غضب ناکست و زمین تاب او را نداردو آنچه گذشته بلو بیان نمود و گفت در وقت فرو
آوردن تیغ بند اشتم بر کوه ها و بنا ها بر بالای من فرو آوردند و سه بار از بالای من عبور شده و بعد
از آن بهر کس از لشکر سالار دین می آمد همین قصه را بیان می نمود که علی علیه السلام رسید بر سر حد

بعزم ملاقات از درلت سرا برآمده روان شدند چون چشم امیرالمؤمنین ع بر آفتاب جمال سید المرسلین صلعم
افتاد سر قدم ساخته دوید و قدمهای رسول خدا ص را بگرفت رسول خدا ص بعنف باز نمود و ویرا خدا را در آغوش
کشید روی و سر و گردن و چشمش را ببوسید و فرمود که آنچه تو با ما کردی آن کوری روح الامین بمن تمام خبر
داد با این کار از تو می آید نه از فرار کنندگان نظم بگویم ز تو عذر این کار زار چه هم از خود هم از جانب
کو کار چه خوشحالش ار بنده سرفراز چه که خواهد ز تو عذر آن پیاز چه چو گفت این سخن از غنایت
نبی چه روان شد سرشک از هر چشم یتیم چه زشادی بیفکند خود را بخاک چه بمالید رو پیش پیر دان پاک
حسود آن از آن عزت و اعتبار چه که شد قسمت صاحب ذوالفقار چه بگردار انگه به پیوند مکر چه در
آتش نشستند تا فرق سر چه شده پیش هم شرمگین و خجل چه گرفتند آن کینه را در بغل چه که هنگام
فرصت تلافی کنند چه بخونریزی بهر انتقام چه پس رسول خدا صلعم سوار شد با صاحب ذوالفقار و قریب چهل از
اصحاب را بسمت حصار روان شدند چشم رسول خدا صلعم چون بر یکی از اعراب افتاد هر بار مرکب به زیر پاره
شده بود پس از روی کرم نظر بسوی علی علیه السلام نمود و بجلدی دست علی را ببوسید و علی سر خود را بآستان
رسانید و بسوی خندق روانه شدند چون اعور بن عبد ود اعور بن عبد ود رسول الله به ویا الترفرمود که بجهت عبور لشکرها
ظاهر می باید

آزاکول وطلبوس بقدر یکبار شتر برداشته و باقی از نقد و جنس و اصلاح و براق را گذاشته از این ملک
خارج شوند قضارا کنانه که سالار قوم یهود بود و لیران دینی که فرار شتند آمدند بحضور پر نور رسول الله
صلعم بردند آنحضرت فرمود ای کنانه کجاست آن زیورات گوناگون که در غروب سیها بقوم عرب
کرایه میدادی بیاور و فاطمه گوان یهودی در جواب گفت که در این کیرودار قلعه گیری همه خرج شده
آنحضرت فرمود ای کنانه هرگاه قول تو راست باشد از من نوبهج رنجه نبینی و هرگاه دروغ گفته
باشی تو را نخواهم کشت یهودی از جهت و حرص قبول نمود و بر عرف خود ثابت و استوار گردید در
این گفتگو بودند که خبر شبیخون از نزد رئیس علیمی در رسید و خبر داد که یهود خیبر اموال و زیورات
بیکار را در فلان ویرانه مخفی نموده است پس رسول خدا صلعم چند نفر از انصار دینی را فرستاد تا آنکه مخفی
برآورده نزد پیغمبر خدا صلعم حاضر ساختند کنانه سر خود را از خجالت پیش انداخته و در زیر لب
نفرین بر خود نمود و زبانش لال شد پس رسول خدا صلعم بفرمود تا سر بالکش را از تنش جدا کردند پس
بفرمود تا دلیران دینی در حصار رفتند و جای بسیار و غنیمت بیشمار و اسیران از یهود آن از
قلعه بیرون آوردند و بحضور رسول الثقلین حاضر نمودند نظم سپردند پیش سالار دینی نبی کرد

فصل در ذکر انصار

قسمت بر انصار دینی چون نوبت رسید آن در آهنی که قسمت شود بر فقیر و غنی بنهوند بهم آن
آهنگران که پاشند بیش از هم به پنک گران به صرغام دینی گفت انگه بشی که این نوبت قسمت
بکنی یا علی علی آستین سا به بالا شکست بر آن آهنی تخته باز بدست در بدرید زهم تخته
چون حریره به پیچید و بر کندش چنین خمیره بدادی بدست یکزا اهل دینی چو آخر شد آن تخته آهنین
بمیزان کشیدند قسمت بر آن نشد بیش و کم قدر موئی در آن حق خویش کم بر از بیش بره
سنماند بحکم گواه حسره برابر بدان حصه تا انچنان که یکموی تفاوت نبوداند آن کر از دست
برسی و کر از عدد نکوید بجز معجز این کار او در قصص الخطاب و معارف بروایت امیر المؤمنین
علیه السلام مطور است که روزی سید کائنات در حجره خود را فرمود یا احمد بالباب
فان الملائکة عندي ویاخذون مني یعنی ای برادر ببند در را بدرستی
فرشتگان نزد منند و میگیرند از من تعلیم دینی و ارشاد سالکان یقین پس فوج فوج از ملائکه سر آمدند
و از آن سرور تعلیم کرفته میرفتند چنان و لابن ماجه بحذف سرور کائنات آمد و گفت
سیصد و سی فرشته در خدمت تو مشرف شدند و فیض یاب کشوند را جعت نمودند آنحضرت

فرمود با آخر مکونه یا فرکفت سمعت ثلثمائة وثلثین صوتا فعلمت انهم ثلثمائة
وثلثون یعنی سیصد وسی آواز شنیدم دانستم که ایشان سیصد وسی تن اند آنرو رست
مبارک خود را بر سینه من نهاد و فرمود زادک الله ایمانا وعلما یا علی ایضا در فصل خطاب
مسطور است که در زمان عمر خطاب مجنونه را بنزد عمر آوردند که زنا کرده فرمود عمر حکم به رجمش کرد و
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از رسول صلعم شنیدم که میفرمود رفع القلم عن ثلاث المجنون
حتی یبرأ وعن الغلام حتی یدرک وعن النائم حتی یستیقظ فخلا عنها
یعنی بدرستی که برداشته شده است از سه طایفه از سه قوم باز خواست از دیوانه تا که بهوش آید و از
کودک تا بالغ شود و از نایم تا بیدار شود پس عمر درگذشت از سنگسار کردن او و رجوع نمود بقول
امیر المؤمنین علیه السلام وگفت عجزت النساء ان یلدن علی ابن ابیطالب لولا
علی لهلک العمر در منقبت ثانیه از روضة الاحباب وجلد اول حبیب السیر مسطور است که در
سابعه ست وتسعین از هجرت در زمان عثمان ضعیفه را از قبیله اورند آوردند وگفتند هر بعد از عقد
نکاح دو قوم طوس با شوهر شش ماه تمام فرزند آورده عثمان بی تامل بر جسش حکم نمود چنین
امیر المؤمنین

امیر المؤمنین علیه السلام بر کیفیت واقعه اطلاع یافت به دار الشرع آمد فرمود که اگر در اجرای این
سیاست تأخیر نمائی اولیست زیرا که حقتعالی در قرآن مجید میفرماید صبر و حملته وفصا
له ثلثون شهرا و این آیه شمریست از قبیل مدت حمل و مدت فصال بمقتضای
کلام معجز نظام و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین و حولین کاملین
سهل است پس اول حمل شش ماه باشد در باب کاه آن زن بیقین نه پیوند و عثمان بعد از
ملاحظه این مقدمات شخصی را از عقب فرستاد که در رجم ضعیفه حکم العجلة من الشیطان
تعجیل نکنید تا فرستاده رسید کار از کار گذشته بود بنوشتن او کرد پس از مرگ سهل ساعدی
در بحث فتح طول مسطور است امیر المؤمنین علیه السلام نامه بمعاویه نوشت باین عبارت که
عزاک عزاک فصار فصار ذالک کذالک فاخش فاخش فعلک فعلک
و چون نامه نامی فنبر رحمة الله بخدمت بیشتر معاویه رسید معاویه نظر بر بلندی قامتش کرد و از
روی هزل گفت عندک خبر من السماء یعنی آیا بیشتر تو هست خبر از آسمان
فنبر گفت ان العلی فی قفایک و ملک الموت فی هوایک یعنی امیر المؤمنین

از عقب تو می آید و عزم آنست در طلب تو معاویه منفعلی و خواموش گشت پیغمبر با کفش بر فرش روان شده
تا با معاویه ملاقات کند معاویه گفت فاخلع نعلیک فنبر گفت فی الوادی المقدس
یعنی تو میگوئی فرود آور نعلین خود را چنانچه حضرت موسی فرمود بر طور سینا مگر این ولایت مقدس است
معاویه سر خود را در پیش افکنده خجل شد چون امیر المؤمنین علیه السلام جواب نوشت علی وزن
وعلی قدری و در مطول و مختصر مرقوم مسطور است که یا مشتق از علو است و علو بلندی از همه
چیز و معاویه مشتق از عوو عواء که سگ کنند و در بعضی از کتب متداوله بنظر در آمد که معاویه
در زمان بعضی مسجدی بنا کرد و بدان مفاخرت می نمود چون این خبر بسمع همایون رسید
در حال فی البدیهه این سه بیت را نوشته فرستاد نظم سمعت بنی مسجدا من خیانة
وانت یعون الله غیر موفق لمتعنه الزمان من کسب فرجها جری
مثلا للخابن المتصدی وقال لها اهل البصیر والتقی ویلک الویل لا
تزنی ولا تصدقی معنی بیت اول یعنی شنیدم که تو بنا میکنی مسجدی را از خیانت
و حال آنکه بعضی از حضرت تو فیق نخواهی یافت معنی بیت دویم چنانچه صدقه زنا مرتکب
زمان

فرستاده است خطا نکرده یا اضرر در باب هفتم اعراج و تو مطابق حکم خدا و رضای او بوقوع
آورده جزاک اللہ فی الدارین خیرا در تفسیر فخر رازی و ترجمه اخواص مسطور است
که بعد از رحلت رسول خدا صلعم از قیصر روم کتابی بمدینه آمد و مضمونش اینکه سوره فاتحة
الکتاب از نزد شما بما نرسید و بر مضامین آن اطلاع یافتم اما شبهه در اهدنا الصراط
المستقیم در صدر خطور میکند اگر یقین دینی شما برحق است صراط مستقیم هنوز
در صدر تحقیق نه برفته پس رفع این شبهه نمایند و مراد از مغضوب علیهم و
ضالین مقصود کدام فرقه اند اگر چنانچه سئوال ما را به تفصیل جواب دهید
هر آینه بدینی شما در ایام چنین مکتوب رسید مجموع اصحاب رجوع بجناب باب مدینه علم آورده
امیر علیه السلام از سئوال قیصر اطلاع یافت و فرمود معنی اهدنا الصراط المستقیم
آنست ثبتنا علیه فی الدنیا و اهدنا طریق الجنة یوم القیمة یعنی آن سؤال
راست که بما کرامت کنی ما را در آن ثابت دار در ایام حیات و چنین رخت بعالم
بقا کشیم ببرکت آن ثبات و استقامت ما را به جنت دلالت فرما شرح این بر آنست
که در ایام کم

که در آیهٔ کریمهٔ دیگر فرموده که ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و آن آنست که استقامت
فرمائی الی آخره با بتباع عبارت از ثابت بودن است بر آن و دلالت میفرماید و مراد از مغضوب
علیهم یهود اند و از ضالین نصاری یعنی قوم یهود ملعون و لیس هست و باؤ بغضب
من الله است در شان ایشان نازل شد و ضلوا عن سواء السبیل در بارهٔ
نصاری صادر گشته و هر دو از طریق محمد صلعم و اهل بیت او انحراف جویند حکم آنها دارند و دیگر
در آخر مکتوب قیصر روم بطوی که کدام سوره است از سورهٔ قرآنی که صفت آن است به عدد ابواب
حرزی و صفت حرف از حروف تهجی در او نیست و در آنچه میخواندایم که هر سر آن سوره ها بصدق
بخواند صفت در حرزی بر و بسته شود امیر علیه السلام در آخر همین جواب نوشت آن سورهٔ
فاتحه است آنرا سبع المثانی خوانند و آن صفت حرف که ما و جیم و نا و شین و طا و ظا
و فا باشد در آن سوره نیست و آن همین است بشمار سیزده و کنایت ها مهر خود فرمود
فرستادهٔ چنین قیصر روم نخواند حقیقت دین اسلام بروی منکشف گردید آنا بقوم خود اظهار آنرا
نتوانست کرد به رضی قبول اسلام نمود و اسیر آن اهل اسلام شد باز فرستاد از خدمت امام

حسین علیه السلام منقول است که روزی نزد پدر بزرگوارش امیر المؤمنین علیه السلام سورهٔ اذا
زلزلت الارض را میخواندم چیزی به آیهٔ قال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها رسیدم حضرت فرمود
آن است که از زمین سؤال کند و زمین بروی جواب گوید پدرم در اینحال ابن الکوا
نام شخصی خارجی گفت یا امیر المؤمنین مراد از آیهٔ کریمهٔ علی الاعراف رجال یعرفون بسیما
هم چیست و صاحب اعراف کیست آنحضرت فرمود ما ایم رجال اعراف که بشناسیم هر یکی را بسیما و نشان
خود از روی ایمان و بایستیم میان دوزخ و بهشت و هر یکی را که انکار او کنیم و در اثنای مکالمه
چند بار با وی خطاب کنیم و او بر تو و ما آنگاه ابن الکوا اظهار تشیع میکند و این سر مخفی را تا جنگ نهروان
ابن الکوا از جانب خوارج بیرون آمد با لشکر شام بر وان محاربه کرد و بدرکات جحیم واصل شد و سر
کار او معلوم گردید شخصی دیگر آمد گفت یا علی علیه السلام من تو را دوست میدارم آنحضرت فرمود چرا دروغ
میگوئی او گفت حقا که تو بر سرایر و ضمایر اطلاع داری و چون شد رفت الحق مردی دیگر آمد و گفت
یا امیر المؤمنین من تو را و فرزندان تو را دوست میدارم و در بیان فضایل و مناقب آنحضرت سعی
موفور بظهور رسانید حضرت فرمود اینکه میگوئی نه از تصدیق قلب است بلکه محض نفاق است زیرا که

فرمان جعفر

محبان حقیقی و مخلصان تحقیقی ما را علامت و آثار است که ما شناسیم ایشان را و هیچ خسرت
خاندان ما نشوند هر چند جهد کنند اول دیوث و بی‌غیرت سیوم پشت چهارم حرام‌زاده پنجم آنکه
مادرش در حالت حیض او را حامله کرده باشد چنین آن مرد این مقالات را شنیده برخیزد و به نزد
معاویه رفت و یکی از معتقدان او شد تا آنکه همراه معاویه با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
جنگ کرده و بدرکات جهنم واصل گشت و در احسن الاقوال مسطور است که در زمان ابوبکر
بازرگانی مبلغ هزار دینار به ابوبکر سپرده بحج رفته بود و بعد از چند گاه مراجعت نموده به مدینه آمد
ابوبکر به دار بقا رفته بود و عمر خطاب به جایش نشسته بود و بازرگان به دارالشرع آمد از عمر طلب هزار
دینار خود نمود عمر گفت مرا از این معنی اطلاعی نیست و از عایشه باید تحقیق نمود شاید او را معلوم باشد
چون از عایشه پرسیدند گفت مرا معلوم نیست بازرگان مشوش خاطر شده و به سلمان فارسی حقیقت
حال را اظهار کرده و سلمان او را به خدمت جناب مستطاب شاه ولایت مآب آورده
حقیقت حال را او را بعرض اقدس رسانید امیر علیه السلام به مسجد سید المرسلین صلعم آمد و فرمود
یا ابا حفص از عایشه حاضر کن یا در موضعی ودیعه امانت بازرگان مدفون است بنابراین عمر گفت

یا ابو بکر آبو بکر با تو این اسرار را ظاهر کرده بود آنحضرت فرمود یا ابا حفص تو محرم ابو بکر بودی و اکنون
وصی او شدی هرگاه با تو گفته باشد با من چگونه نگوید ایکس آفرید کار عالم به ارض حکم فرمود هر چه
از مغرب تا مشرق بروی بگذرد بی نگوید پس بمنزل عایشه تشریف برد و اشاره نمود به قدر
یک قدم زمان را بگنند عجب کندند ظرفی برآمد پر هزار دینار در وی عجب لطفهای امیر المؤمنین
علیه السلام حق بجای دار رسید و دینی از گردن ابو بکر ساقط شد حضار به انکار تمام گفتند
کسی به کدام زبان وصف علی ابن ابیطالب را بگوید در هر واد وی از همه پیش است هم در
علم فراست و هم در قوت و شجاعت و سخاوت و مجاهدت و ریاضت و با پیغمبر خدا در نسبت
و قرابت و عزت ایشان در کتاب مذکور از عمرو عاص منقول است که در زمان خلافت
عمر خطاب یکی از علماء یهود آمده گفت عالم ترین شما کیست به کتاب خدا و سنت محمد
مصطفی صلعم عمر اشاره به علی علیه السلام نمود این ظلیم است یهودی گفت هرگاه تو معترفی
که او اعلم است از مردم پس تو صرا بیعت می ستانی گفت او مرا در این کار نمیزداده یهودی رو
به علی علیه السلام نمود و گفت تو چنانی در عمر دعوی نمود امیر المؤمنین فرمود هر پرسش هر چه خواهی تا
جواب گویم

جواب گویم گفت سئوالات من از تو سه و سه یک است حضرت فرمود چرا نگوئی هر سه گفت است
بهلول گفت اول از سه پرسم اگر جواب توانی گفت دیگر هم سئوال کنم امیر علیه السلام فرمود شرط
کنم که اگر جواب سئوالات تو نگویم بدین اسلام درآئی بهلول قبول نمود و گفت خبرده مرا
از قطره ئی که اول بر زمین افتاد و از چشمه ئی که اول آب روی زمین جاری شد و از درختی که اول
در زمین پیدا شد آنحضرت فرمود باعتقاد شما خدا بر همه چیز قادر است گفت آری گفت آنچنان
بلکه آن قطره خاص بطور حوا بوده پیش از وجود شیث بر زمین ریخت و بعقیدهٔ شما چشمهٔ اول
جاری شد در بیت المقدس بوده لیکن نه چنان است بلکه آن چشمه حیوان است که خضر در
زمان ذوالقرنین او را یافت و ماهی مرده ئی در آن انداخت و زنده شد و موسی و یوشع بدو
رسیدند و شما میگوئید که درخت زیتون اول درختیست که نوح بجهت کشتی نشاند آنچنان
بلکه آن درخت مو است که حضرت آدم علیه السلام از بهشت با خود آورده بود و انواع شجره از آن است
بهلول گفت بدان خدائی که خالق لیل و نهار است پدرم همدون همو سی چنین نوشته بود
اکنون خبرده از سه کلمهٔ دیگر اول آنکه بعد از سید الانام چند امام اند حریم آنکه در کدام بهشت

باشند سیم آنکه اول سنگی که از آسمان بر زمین آمد کدام است آنحضرت فرمود حجر اسود است امام
علیه السلام بعد از سرور کائنات باشند در زمان ندارد ایشان را علم هیچ ظالمی و دل تنگ نشوند
از مخالفت هیچ مخالف و سید کائنات در بهشت عدن باشد و ایشان نیز با او باشند و اول
سنگی که بر زمین آمد بدانست شما صخره بیت المقدس است آنانه چنانست بلکه آن حجر الاسود است
که در بیت الحرام هبوط نمود از آسمان آورده هود گفت من نیز در کتاب هارون چنین دیده ام
و سیوم هفتم آنست که مدت عمر وصی خاتم انبیا چند سال باشد و او را بکشند یا بمیرد خود بی حضرت
فرمود که وصی پیغمبر صلعم منم و شصت و سه سال عمر من خواهد بود و به زخم تیغ شهید خواهم شد و کشنده من
بدتر از کشنده ناقه صالح باشد پس هود گفت ازار بگریست و گفت اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد انک وصی رسول الله پس در زمان
بخط عبرانی از آسمان بر آورده بدست امیر المؤمنین علیه السلام داد و آنحضرت در وی نگریست و بگریست
بهود گفت یا وصی المرسلین موجب گریه چیست آنحضرت فرمود بواسطه آنکه هفتاد و اند سال دیگر
در این ورق نام من مرقوم است بهود گفت آنرا بمن بنمای پس آنحضرت انگشت مبارک را

بر آن نهاد

یا ایتها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وآن بنج متن که خلقت ایشان
از رحم نیست آن حضرت آدم وحوا و موسی و ناقه صالح و کبش ابراهیم علیه السلام بقیه است و یک
خدا است که شریک ندارد و مر آدم وحوا و سه موالید سه گانه و چهار کتب سماوی توراة و
انجیل و زبور و فرقان محمد صلعم و بنج نماز بنجگانه و شش یوم ولقد خلقنا السموات والا
رض وبینهما فی ستة ایام شش روز است حقسبحانه تعالی خلق کرد آسمان و زمین
و عالم را و آنچه مفت است یوم و بینا فوقکم سبعا شدادا مفت آسمان است مر بر
شما خلق کرد و هشت فرشته اند بردارند عرش کما قال الله تعالی ویحمل عرش ربك
یومئذ ثمانیة آیاتیست بموسی رسیده چنانچه خبر میدهد حقسبحانه تعالی وتسع آیات
بینات و ده عشره البست بموسی فرستاد چنانچه در قرآن مجید خبر میدهد مر وعدنا کم جانب طور
الایمن و طور کوه ساکن باشد و ده روز دیگر تمام کرد مر چهل روز شد چنانچه در قرآن مجید میفرماید
وعدنا موسی ثلثین لیلة واتممناها بعشر وعشر عشره نیز قولی گفت
و آنچه یازده است برادران یوسف علیه السلام است حقتعالی از آن خبر میدهد مر انی رایت
احد عشر

احد عشر کوکبا و آنچه مرازده است چشمه آب شد حقتعالی به عصای موسی ظاهر کرد قوله
تعالی ان اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنی عشرة عینا چون
بعضی از ان ابنی سلمی ها از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند همه گفتند گواهی میدهیم که خدا
یک است و محمد صلعم رسول است و تو یا علی وصی و جانشین رسول چنانچه هارون وصی موسی بود
و همه یکبار مسلمان شدند الحمد لله علی توفیق بالایمان در کفایت المؤمنین
همین مسطور است که ابوبکر در زمان خود خالد بن ولید را با جماعه کثیر بر قبیله بنی خثعم
ایشان در ادای زکوات اموال تاخیر نمی نمودند فرستاد تا براه راست دلالت کنند خالد بر آن
قبیله غالب آمد و اسیر بسیار بدست آورد چون اسیران را بمسجد در آوردند دختر یکی از اکابر قوم
خویش نام در میان انها بود چون نظرش بر مرقد منور جناب رسالت پناه افتاد نزدیک قبر رفته
بعد از گریه بی نهایت و نالهٔ بیغایت گفت یا رسول الله پیش تو بشکایت آمده ام
چون نظر علیه بر آن دختر افتاد گفت شکایت میکنی دختر گفت نمی خواهم بگویم لا اله
الا الله محمد رسول الله چون این سخن از اسیر کوه ظلیم گفت شنا منع زکوات نمود به

خویلکفت این واقعه چنان است که روم خاطرشان نوکر اند لیکن در زمان حضرت رسالت پناه
صلعم از اغنیا زکات میگرفتند و بفقیران میدادند ما هم گفتیم ای پیغمبر سابق عمل کنید
التماس ما را نمیدهند دل نداشتند و باضعفا دست برد نمیدهند باسیری آنها بشر آمدند یا از حضار
گفت یا ابوبکر باید دختر به سخن بیاید که ایشان بعد از اسیری کلات عجز میگویند خویلکفت
من راست میگویم شما هر چه خواهید بکنید پس خلیفه گفت در عهد رسول صلعم قاعده بود هر کس از اصحاب
بر سر اسیری جامه انداخت دیگران مزاحم نمیشدند و تعلق باو داشت شما نیز چنین کنید پس کس
بطلب رفته بلو خواست خویلک جامه برزنی گیرد و جامه بروی انداخت خویلکفت والله هرگز این
خیال صورت نبندد و این امر می از قوه بفعل نیاید و هیچ مرد مالک نتواند شد مگر آنکه خبر دهد
از آنچه در جان و دل من واقع شده و بیان نماید آنچه را که من در آن جان نگاهم معلوم آم پس از حضار
گفت این دختر به جزع آمد و سخنان بیحاصل و لاطایل میگوید خویلکفت من در این قول صادقم و نه
کاذب و در این میان سرور غالب شاه ابن ابیطالب علیه السلام به مسجد در آمد و این ماجرا را بشنید
تفصیل استماع نمود و فرمود ای قوم چگونه حال این ضعیفه را من سئوال کنم شما نامه نمایید و بعد

از آن او

از آن فرخنده خواجه بیکوئی خواجه عزیز که در این جا عزیز قصد و تملیک منع دارند و من منتظر آنم که مرا خبر
دهد از آنچه در حین ولادت من واقع شده آنحضرت فرمود کوشکن و صبر نما بجانب من دار
در آنوقت که تو در شکم مادر خود بودی درد بر مادرت غلبه کرد و مادرت دست بمناجات برداشته
گفت اللهم سلمنی من هذا المولود در آن ساعت دعایش مقرون باجابت
رسید و تو متولد شدی گفتی لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتی سر این مادر مرا خبر میدهند
که از من فرزندی سید متولد خواهد شد و جماعتی که در آنوقت حاضر بودند از سخنان تو متحیر
گشتند آنچه از تو شنیده بودند بر تخته مسطر نقش کردند و آن تخته را مادرت در محل تولد تو دفن نمود
چون بر مادرت اثر موت ظاهر شد تو را به محافظت امر نمود و در زمانی که تو را شیر نمیدهند
تو همت خود را مصروف داشته وقتی بیرون آمدن خود را بر آن رسانیده و بر بازوی خود
بستری و بر آمدی بدستی بر صاحب آن فرزند مبارک را سر گویند خواجه را دیدم روبقبله نشسته و گفت اللهم
انت المفضل المنان اوزعنی اشکر نعمتک التی انعمت علی و لم تعطها
لاحدا الا و اتمها علیه و آن تخته مسطر را بیرون آورده پیش حضار مجلس انداخت چون صاحبان

این نوع واقعه غریبه را مشاهده نمودند گفتند صدق یا رسول الله قال انا مدینة
العلم وعلی یا ابوبکر بعد از آن ابوبکر گفت یا ابوالحسن این حق و ملک تو است امیر علیه السلام
خویله را بگرفته احتیاط به اسماء بنت عمیس سپرد تا از برای او وی پیدا شود چنانچه بعد از یکماه
برادر خویله آمده و از جانب خاهر خود وکیل شد و با امیر المؤمنین علیه السلام عقد بستند فهو
بر وعلم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان بنزد وی یکیست ایضاً در کتاب مذکور
از ابن عباس منقول است که در زمان عمر ابن خطاب مردی از نواصب آمد و با یکجان مشتری
داشت که معاش عیال خود بکرایه آن میگذشت روزی از غلبه مستی مهار شتر از دست بدر
رفته شتر روی به بیابان نهاد و آمد و هر چند در گرفتن شتر سعی نمود بجائی نرسید بعضی از اقربا بش
گفتند ما شنیدیم که حاجتهای امت در جنب این کرامات در جنب حیات سرور کائنات واقع میشود
بخدمت آنسرور رفته عرض میکنند حقیقتاً از بسکه دعا بر دریا بش آسان میکند الحق رسول خدا
صلعم از دار فنا بدار بقا تشریف برده و او را جانشین امت پیشتر او رفته تا از برکت دعا بش
شتر رمیده تو باز آید پس صاحب شتر خود را به مدینه رسانیده و بملازمت خلیفه اظهار حاجت نمود
خلیفه گفت

به دار الشفا رفتیم و آنمرد احوال خود را گفت عمر بعد از استماع گفت حقتعالی ابرای هر کاری کسی را آفریده ای
ابن عباس این مرد را پیش علی ابن ابیطالب برده حقیقت کار او را معروض داشت علی مرتضی آنمرد را
بملازمت آنحضرت رسانیدم حضرت بمجرد دیدن متبسم گشته فرمود و در آن موضع شتر
تو است و بگو اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمه و اهل بیته الذی
آخرتهم و خترتهم علی العالمین اللهم دلل صعوبتها و اکفنی شرها
فلک الکافی و المعافی و الغالب القاهر پس آنمرد این دعا را خواند و باز گرفت و به
آذربایجان رفت سالی دیگر دیدم که آن شتر را در زیر بار آورده بطوف حج آمده بود و تحف و هدایا
بخدمت شاه ولایت پناه آورده بخدمت آنحضرت آمد شاه ولایت فرمود احوال شتر را تو میگوئی
یا من بگویم آنمرد عرض کرد یا امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرما آنحضرت فرمود در وقتی که نظر تو
بر شتر افتاد دعا خواندی شتر بتر لزل تمام پیش آمد و اطاعت بار کردن بر خود نمود آنمرد گفت
والله بهمین عنوان بود بر زبان مبارک راند و بیان فرمود و دیگر هر سال بحج می آمد و انتفاع
بسیار از نتایج آن شتر گرفته و میرفت پس حضرت روی بمن کرده فرمود ای عبد الله اگر تو
میخواهی

مشکل در کار و نقصانی در مایحتاجی در اهل و عیال پدید آید از روی خضوع و خشوع دعای مذکور را
بخواند و بدرگاه الٰهی تضرع و زاری نماید البته حاجتش برآورده خواهد شد در اخبار معتبره
روایت کرده اند که روزی بعد از نماز سایلی در مسجد بخدمت رسول خدا صلعم آمد و گفت
ای محیط کرم بیکبار و شصت درم قرض دارم و بجز تو امید کرم از دیگری ندارم و قرض خواهان مرا
آزار بسیار میکنند و بهریک دینار قرار نیستم چنانکه تو بکرم خود و کرمی دهم مرا از قید قرض خلاص کنان
اتفاقاً در آن روز بیکبار و شصت نفر از صحابه بخدمت سرور کائنات حاضر بودند رسول خدا
صلعم فرمود از برای خدا قرض این سایل فقیر را ادا سازید والا هرکدام از شما یک درهم باو بدهد
قرض این سایل ادا خواهد شد و اینکه رسول خدا صلعم مکرر فرمود مکرر از هیچکس جواب نشنید پس
شاه ولایت مآب قدمبارک را راست نموده و شصت هزار و چهارصد درهم به سایل داد و سایل
مذکور خرم و شادمان گشته از مسجد رسول خدا صلعم بیرون رفت پس عمر و ابوبکر و عثمان هر سه
زیر لب خندان شدند و گفتند مر علی علیه السلام در شب دزدی میکند و بروز بخشش میکند
والا این همه گنج از کجا آورده که اینسان سخا و تهاس مینماید و همچو میکاوا مشتبه را شهر

بگیریم تا خجسته شود و دیگر دم از رنج و کرم نزنند تا آنکه شب دیگر آن هر سه تن در کمین نشستند و شاه
مرد آن از زیرکی الضمیر آنها واقف گشته بر سر آن سه تن رسید عمر خطاب کامین کهن بود گذر کرد عمر چون
آنحضرت را دید بر خواست و از سلام چاپلوسی بسر آمد و گفت یا ابو الحسنین امشب تو هر کجا
میروی مرا همراه ببر تا آنکه در خدمت تو باشم نظم شاه دنیا و دین سپهر صفا گفت چشمت
بهم نه و بکشا چو عمر چشم خود بر بست و کشود طرفه شهری بچشم او بنمود شرح و وصف عجائب
نتوان آن نگاشت بروان است از قیاس و بیان همه اوضاع او غریب و عجیب مردمانی
بلفظ و شکلی غریب همه از جان رضای او جویان همه مدح و ثنای او گویان در آن
حال عمر دید که وقت نماز ظهر شد و آنحضرت در مسجد تشریف برد تا آنکه نماز گذارد و در این اثنا
مردم بیشمار مجتمع گشتند نظم تا نمودند بر نماز قیام گو امامت امام کل انام شاه دین
از نماز غایب شد عمر از عمر خود پشیمان شد گفت دیدی علی چه حیلت کرد عاقبت
دشمنی بجا آورد من چه دانم کار روم چه کنم همچنان خسته جان و بی سامان گشت هر
سوی والهٔ و حیران و بی اختیار در اطراف شهر میگشت و در آن حیرانی و بیخودی از شعار

بیرون رفت تا قریب بمزرعه رسید و از آنچه دیدا بود عجایب تر دید که یکی از مردمان کاسه
بر زمین می راند و دیگری تخم می افشاند و در همان خط سبزه می شود و یکی در عقب آن آن را
می درود و دیگری در انبار میکند پس بشنافت بسوی ایشان و از حالشان پرسید و گفت
این چه شهر است و پادشاه و امام این شهر کیست پس در میان آنها شخصی بزرگتر بود
گفت که اینجا پس کوه قاف است و عجائبات بسیار صد از صد هزار یکی نمی تواند آغاز
آنچه می بیند آنرا بتوانیم گفت در این زمین سالها که می بینی بسیار وسیع است و در این صد هزار
شهر است و هر یک شهر از دیگری بهتر و هر شهری صد فرسنگ است باهم و مردمانش همه دانا و عالم
و ارباب هنر اند و عزت و حشمت و نعمت اند و جاهی و مخدمی و غم و الم و محنت در میان
ایشان نیست و پیری و درد بیماری و بلا و فنا و موت در اینجا نیست و دایم همه جوان و پرزور
میباشند و مرد و زن اینجا همه خوب روی و جمال اند چنین ماه دارند و در اینجا دایم بهار است
و میوه و در بار و مرغهای خوشآواز بیشمار اند و در هر هفته هر کوسفند پنج بره می آورد و آب
و کاسه در هر ماهی یکبار تبه می زاید و غله از گندم و برنج و جو هر دم که بخواهی میروید و همه ساله بدون

وخوشبو است نان بخته ومردم میخورند ودرانجا نعمت لاتعد ولاتحصی است به شرح وبیان
راست نیاید وپوشش جله اطلس ودیبا وخورش مردم همه لذیذ وزیبا است وسلطان وشحنه
وقاضی نیست وهیچکس را بجز علی علیه السلام نمیدانیم وشب وروز بغیر از دعا چیزی نمیخوانیم وصاحب
اختیار وحاکم ما علی است وهرگاه مشکلی پیش آید یا آرزوئی در دل داشته باشند یا علی بگوید
تا مشکلش بگشاید وهرجا تمام کار خود میبینید یعنی بردشمن علی میگوید در خط کار او درست میکند
وبدترین دشمنان علی عمر وابوبکر وعثمان اند وهرجا همه مردم مدام مدح علیست ولعنی بر عمر
وهرکس در هر کاری شروع نماید باید که اول لعنی بر عمر کند وگرنه آن کار ناتمام بماند پس عمر
خطاب چون حکایت را بشنید رنگ از رویش وقعقعی از سرش بپرواز نمود ودر اندیشه
فرو رود از اقدام او باخود گفت این بدبخت با خود چه کردم وبیشه بر ما نخواهد زدم ومرگ وصیلم
کردم وچنین دیده را از ما تاسف نمودن ندارد پس حقه فکر وحیله را سر بکشاد واز آنمرد سوال کرد آیا
میدانی از اینجا تا بمکه چه قدر راه است آنمرد گفت مولای ما علیه السلام دینی بما میفرماید که در هفته سه
سفر است ودر انجا مردم بسیارند که ملت ودین محمد مصطفی صلعم دارند ومحمد مصطفی صلعم

۱۲۰ در مدینه

برادرمنست وباجان من برابراست واحمد ومحمود ومحمد نام اوست وبهتر از او ملک وجود نیامد او
والد زهرا و بدسبطین است ومولای ما علی علیه السلام در مکه وطن نمکرد لیکن در آنجا فسق وفجور
وشر وشور وبیماری وبلا بسیار است واکثر مردم از علی بیخبرانند وکارشان ظلم وستم وکینه میباشد
وسرور همه ظلم وکین وفسق وگمراه کنندگی عمر است عمر گفت ای معاذ من چنین از شهر ودنیا
ودیار خود آواره گشتم جانب یمن جوع من فکر بکن که من در دولت شما کار بکنم در وسط معاش
من بشهر آنمرد گفت تخم بردار وبکار ومعاش خود بکذران پیغمبر روان شد وتخم برداشت
وبطریق آنمرد میکاشت لیکن دانها درست بلوو سبز نمی شد ومردمان از کار او حیران گشتند
وگفتند ای مرد با ما چرا نام علی را نمیگوئی وفتح کار از علی نمیجوئی وچرا العنی بر عمر نمیکنی وانگه
لعنی بر عمر میگوید ببین که تخم چگونه از زمین میروید تو هم لعنی بر عمر کن وببین که کار مشکلت
بچه نوع آسان کهد نظم عمر روسیه چو این بشنید پای تا سر بیم جان لرزید آن یک
حیله ساز بی ملت گفت در دم بر خویشتن لعنت گفت صد لعنی بر عمر تا آن جا او
در تک سقیفه بنو عمر و بوبکر دیگر عثمان جمله را بار جای در نیران لعنی چون کنی بر عمر فی الحال

سبز شده و آنها و یافت کمال و رست غلمان العمر کوی و در دویدند و یکدیگر آن از پی
همچنان روز چند بطوعمر العمر بر خویش نمی خوعمر کینه شاه اولیا در جان مدح او گفت
همچنان بر زبان و همچنان تا که روز جمعه رسید طرفه عیدی به شهر گشت پدید و در آن روز
شهر را بنوعی زینت و زینت دادند که زبان از تعریف و قلم از تحریر آن قاصر است
و همه مردم طبقهای لعل و گوهر و زر و دُر در دست گرفته چشم انتظار در راه آمدن
نثار سازند تا کهان مرتضی علی علیه السلام عیان گردید و چشم خلایق بسیار و تن گردانید و خلایق
از چپ و راست لعل و گوهر نثار می نمودند که ناگاه بانگ نماز و تکبیر برخواست و مسجد
بنزدیک شان بود همچو بهشت بریزی و حوری آب از کلاب خوشبوتر و از شیر سفیدتر و از عسل
شیرین تر بود و حوضها را محمدی پر می جاری داده بودند شاه ولایت پناه بسوی مصلا رفت و در
نماز مشغول گردید نظم گوید انگه شه سریر هدا با خلایق نماز جمعه ادا پس از آن خوان نعمت
آوردند سفرهای نزد شاه گستردند از طعام لطیف روح افزا گونه گونه رمیوه و
حلواه پیش آوردند و جمله نوشیدند پس لشکر فدای گوشیدند شاه و پیش سپاهیان دعا
کنند

گفتند کوهر مدحت و ثنا سفتند عمر آن بدترین روسیاهان بود در گوشهٔ نشسته
نهان عمر از مشاهدهٔ این همه عجایبات از ترس و تحیر هوشش از سر رفته بود و چنین بهیه
برخود می لرزید و می ترسید مبادا شاه دین پناه او را ظاهر و رسوا سازد و اگر این خلق
شنیدند بدانند که فلان روسیاه آن است و در همان لحظه ذره ذره اش سازند چون شاه
ولایت پناه از ورود پیش از اشاره طلبیده و فرمود در اخلاقت چه دیدی عمر از آستانه
گفت زنهارهای مرا اظهار مکنی نظم بعد از این خاک آستان توام نه بلکه خاک سگان تو
ام نه تو به کردم که بعد از این دیگر نه بردارم ز آستان تو سر نه و هر چه کوئی از جان و دل
منت دارم و من قدر و مرتبهٔ تو را نمیدانستم الحق بر من یقین شد که تو سر خدائی و قدر
و منزلت تو را رسول خدا صلعم میدانند و عدوی تو را صد هزار لعنت بار شاه ولایت
پناه تبسم نمود و فرمود که مکاری و حیله گری و ظلم و شر شیوه آبائی تو است هر چه خواسته باشی
بگوئی تو را میدهم اما من هرگز با تو چیزی نگفتم ای این کوهر را در خلق بر من نثار کنند از آن
هر چه خواسته باشی از برای خود بردار عمر گفت این زر و کوهر را چه کنم در بقدر معمار سازم و

که عمر کرنیاید بزبان ۵ کسر نبوی مخالف نشه دین ۵ همه کسر شیعه بجوی و مؤمن ۵ همه از
نار و سقر ایمن ۵ و شعر مرتضی علی بجهان ۵ کسر نبوی زاشکار و نهان ۵ باعث جمله فتنها عمر
است ۵ از یزید و شمر هم بتر است ۵ لعنی و طعنی که نیست پایانش ۵ بر عمر باد و بر
همانش ۵ صد هزاران هزار لعنی و یکره ۵ بر کسی کو نکو لعنی عمر ۵ در کنز الغرایب از لیلیا
منقول است که ملک روم با بسیاری بطرایق هدایا بخدمت سرور کائنات فرستاده
چنین پیغام آورد که آنسرور سلام از دار دنیا رحلت نموده بجوار رحمت حق پیوست ملک روم صورت
حال را به قیصر روم نوشته ملک در جواب نوشت که هر کس جواب این سه مسئله را
بگوید وصی پیغمبر اوست و ما او را تسلیم او نمائیم و اگر کسی از عهده جواب بر نیاید مالرا
واپس آورید پسر رسولی ملک روم بیش ابوبکر آمد گفتند که تو خلیفه رسول خدائی گفت بلی
گفت خبر ده مرا از آنچه حقتعالی با تست و ما نیست و حرام است آنچه نزد ما حلال نیست و ما آنرا که ما
نمی داند ابوبکر نظر بر مظهر کرد گفت که مرا از اینها خبری نیست ای مرد چرا اینقدر میکوشی و عمر نیز
پیشتر از بیشتر با او در شتی نمود ابن عباس گفت این چه انصاف است که با سائل

درستی می نمائید بگوئید که نمیدانم شیخین گفتند تو میدانی عبد الله گفت نه اما گفتند میدانم که او
عالم تر است از همه ما و آن علی علیه السلام است گفتند جزاک الله بدرستی راست گفتی
پس رسول قیصر را گفت امیر المؤمنین علیه السلام آوردند در وقتی که آنحضرت از تحریر کتابت
فارغ شده بود رسول قیصر بعد از ادای تحیت و سلام سؤلات مذکور را ادا نمود آنحضرت فرمود
که آنچه حقیقتا اینست شریک است و چیزی را نمیداند قول شما راست که میگوئید علی علیه السلام
بسر خدا است و خدا بسر او نمیداند کما قال الله تعالی وما لا یعلم فی السموات
والارض یعنی خدا نمیداند که بسر چیست چه در آسمان و چه در زمین و دیگر آنچه نزد
خدا نیست علم است که نزد خدا نیست پس رسول قیصر روم گفت اشهد ان لا اله
الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد انک وصی رسول الله
و مالها بالتسلیم امیر علیه السلام نمود و آنحضرت به ارباب ایمان تقسیم فرمود الی آخره
کتاب مذکور از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که روزی امیر علیه السلام به جویره
بنی سلیم شهر فرمود در وقتی که او عازم مزرعه خود شده در راه شیری بتو لایه خواهد شد تو

مترس و بگو یا ایها الحارث اسد الله الغالب مرا از تو امان داده است عوعوه عجیبی
بنزدیک شیر رسید گفت یا ابا الحارث اسد الله الغالب مرا از تو ایمن گردانیده آن شیر
پنج نوبت همهمه کرد و سر در پیش افکند و برفت چون مراجعت نمود امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که صحبت چون گذشت عرض کردم یا امیر المؤمنین آنچه فرمودی با او گفتم با تو چنین
بیان فرمود آنحضرت فرمود که شیر پنج مرتبه همهمه نمود گفتم یا فرمود مراد شان آن بود که سلام مرا
به شیر خدا برسان ایضاً در کتاب مذکور از ابن عباس و عمار یاسر و جابر انصاری
و مالک اشتر و مقداد اسود منقول است که وقتی شاه ولایت پناه متوجه شام شد
روزی عثمان را از ملاکوه دید مرکب به طرف دیگر راند اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین
چرا از راه شام عثمان را گذاشتی و به هامون میروی آنحضرت فرمود که آنچه من میبینم
شما نمی بینید در این هامون دیو است و در آن دیو ترسائیست که سلاح دیدن عیسی
می نماید و زنار بر میان بسته و ببوق ناقوس مشغول است میروم تا در زنارش را
بگسلم و ناقوسش را بشکنم شما اگر مرا رفقت میکنید روبراه آورید و اگر نمیکنید

مختار یداصحاب بملازمت آنحضرت بکابن دیر سلاپیمودند چون لشکر ظفر اثر قریب بدیر
رسیدند مرتسا از بالای دیر سر برآورده شاه ولایت را دید که در میان لشکر مانند ماه شب
چهارده درخشنده بود گفت ای جوان سرخ روی از کجا آمدی و بکدام طرف بیمای شاه ولایت
پناه فرمود که از مدینه می آئیم و بسوی شام بجهت غزا تو هم می بائیم از روئیت شاه ولایت تعجب
ایمان در دل مرتسا جلوه گر گردید و او را به سرحد اسلام رسانید پس استفسار نمود که تو از
کدام فرقه فرشتگانی یا از کدام طایفه آدمیان امیر علیه السلام فرمود که مقتدای ما و جانم پیشوای
فرشتگانم مرتسا گفت که در انجیل نام طالب طالب خوانده ام آن نام تو نیست ای سرور
و آفتاب عالمتاب آنحضرت فرمود که طالب طالب محمد مصطفی است و نام من بشنطیا
است گفت در تورات مبت میت نام تو نیست آنحضرت فرمود آن نام احمد مصطفی صلعم
است و نام من امنیا است مرتسا گفت تو مسیحی که از آسمان آمدی آنحضرت فرمود
نیستم اما عیسی از مریم و محبت شعاران منم باز مرتسا گفت تو موسی که با ید بیضا
آمدی معجزه بنمائی آنحضرت فرمود که موسی نیستم اما از یاران و هواداران منم مرتسا
گفت

گفت بحق معبودی که بگو نام تو چیست و نسب تو با کیست حضرت فرمود که در هر قومی و هر طایفه مرا نامی
دیگر است چنانچه در عرب مرا هل اتی میگویند و اهل طایف مرا تمجید خوانند و اهل مکه
مرا باب البلاد دانند و ترکان مرا ایلیا خوانند و زنگیان و هندوان مرا کشن خوانند
و فرنگیان مرا عامر علیس خوانند و اهل خطا مرا بولیا و اهل عراق امیر المؤمنین و در خراسان
به حیدر معروفم و در آسمان اول به عبد الحمید مرنامند و در دوم به عبد الصمد
و در سیم به عبد المجید و در چهارم نامم فرالعلیا است و در پنجم منوکی و در ششم به دب
العلی ایم و در هفتم به یعلی الاعلا و حضرت عزت مرا برهمه امارت نشاند و امیر المؤمنین
خواند و خواجه دو سرا محمد مصطفی صلعم ابو ابراهیم برهان را آمد و پدرم ابو الحسن کنیتم نهاد و مکارم
ابو العشر قرار داده پسر مرد ترسا بعد از این حکایت روی با بنوا فتن ناقوس نهاد و
شاه ولایت پناه فرمود که آیا مید آنچه ترسا ناقوست چه می نوازد و در کدام مقام است
پرداز د و چه میگوید و نوا از کجا می جوید ترسا گفت روی سخن با است و من از خاک آفریده ام و
خاک زبان روی را چه میداند و اعجمی چگونه خط خواند شاه ولایت پناه فرمود که حضرت سلیمان

زبان مرغان و مورچگان میدانست و بیان زبان آنها میتوانست منم وصی مصطفی

معلایم استعارتیست که آنچه ناقوس گوید بیان نمایم پس فرمود که ناقوس میگوید سبوح

قدوس رءوف انت حق حق و از نوای ناقوس تسبیح تعلیم نمود ترسایان

این کلمات از شاه ولایت شنوده از بالای دیر فرو آمدند آخت و چنگی بتعریف معلق

زدن پرداخت حضرت رب العزت فرشته را امر فرمود که او را در هوا گرفته بر

زمین گذارد چنانچه بر زمین رسید نعره از جگر برکشید که آواز به آسمان رسید و بعد از آن

چهارصد ترسا که در آن دیر بودند جمله بسوی او دویدند و ماجرا از وی پرسیدند ترسا

گفت در انجیل خوانده ام که نکوان ربنا و بر در این دیر فرود آید که مستوجب حمد و ثنا باشد

بسر هر که با او ایمان آورد نجات دارین یابد و هر که اطاعت او نکند بسوی حریق شتابد

ترسایان چون این سخن از راهب شنیدند بملازمت امیرالمؤمنین علیه السلام

آمد اسلام شدند الحمد لله علی دین الاسلام ایضاً در کتاب مذکور از ابن

عباس مرویست که در زمان جنگ جمل امیرالمؤمنین علیه السلام میرفت گفتم یا امیرالمؤمنین ع

لشکر ما کمست و از مخالفان بسیار اگر چند روز موقوف فرمائی نامردم جمع شوند او با ترا نتوانند
امیر علیه السلام فرمود که فردا از اینجا سه جوق لشکر ما پیدا شود و هر جوقی پنجهزار و شصد و
شصت و پنج نفر باشد چنین روز دیگر شد من بخوابگاه سوار شدم بجانب کوفه روان شدم که
ناگاه دیدم غباری بلند شده و لشکر عظیم پیدا شد شخصی از آن میان برآمد گفت که تو
چه کسی گفتم عبد الله بن عباس او خاموش شد پس مشغول نمودم که صاحب علم در این لشکر کیست
گفت فلان گفتم عدد لشکر چند است گفت پنجهزار و شصد و شصت و پنج نفر باز قدرت
سلام دیگر رفتم غباری دیدم همان کیفیت و سئوال و جواب نیز همان نهج مذکور شد المختصر
در هر سه جوق ملاقی شدم و اعداد لشکر هر سه جوق را پرسیدم چنانچه مخبر صادق خبر داده بود
همان قسم بودند چنین برگشتم و بملازمت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم حضرت فرمود که از
کجا می آئی گفتم دیروز چنین خبر فرمودی از آن سه جوق لشکر در اندیشه بودم که همه را کمتر باشد
لهذا رفتم و هر سه جوق لشکر را دیدم همان نوع بود که عالم علم لدنی فرموده بود بعد از آن
از زبان معجز بیان فرمود که فردا در میان ما و این قوم جنگ شود و بعنایت الله ما

برایشان ظفر یابیم و اموال ایشان را تقسیم کنیم و بهر یک پانصد درهم برسد همین روز
جنگ شد فرمود که شما را ابتدا به حرب نکنند پس آنقوم بسر آمد نیزه ها را حواله لشکریان
نمودند همین خواستیم شروع در حرب نمائیم آنحضرت فرمود هنوز لشکر ملایکه فرود نیامده اند
چرا شتاب میکنید و همین نزدیک به زوال رسید پس آنسرور درع در بر نمود و بجنگ
روآورد فی الفور لشکر مخالف روی بهزیمت نهادند و لشکر ما غنیمتها وافر بدست آمد
و بعد از تقسیم بر سید صر بهر یک چه رسید گفتم پانصد درهم و هر هزار دیگر باقی ماند حضرت
فرمود آن نصیب من و حسن و حسین و محمد حنفیه است که هر کدام را پانصد درهم بخواهد
ایضا در کتاب مذکور از ابی الفضل کرمانی در سمنبر در روز آدینه باسناد طویل روایت
نمود که در زمان عمر خطاب عورتی عابده عاقله بود روزی در کباب خواهش نمود و بشوهر
خود گفت که برای من کباب بیاور شوهر شب همین در دکان رفته بصلاح آراسته بخود گفت که اگر
در بساط چیزی باشد از تو دریغ ندارم در آنحال کابی بخانه ایشان در آمد عورت گفت
کباب را فی الحال نما و پارهٔ کباب کبوتر بهت من بیاور آنمرد گفت ها مردم را بچه دلیل بر خود

ملال دائم صبر کنی تا قاسم الارزاق سببی انگیزد که مدعای تو حاصل شود گفت و کاب
از خانه بیرون نمی‌شوند باز نوبت حریم کاب در رون خانه آمد و همان گفتگو در میان
زن و شوهر گذشت و کاب از خانه بیرون نمی‌شوند و دروازهٔ خانه را بسته بار
سیم کاب به زور شاخ دروازه را شکسته بخانه در آمد عورت گفت ای مرد دیگر کار
مجتی و بر ما بیست یقین بدان که مراد این کاب حقیقت است که سه مرتبه بر خانهٔ ما آمد
چنین زن مرد را در کشتن کاب دلیر نمود کاب را ذبح کرد و عجالة پاره گوشت او را
کباب نمودند چنین بوی کباب به مشام همسایگان که دشمن او بودند رسید و همسایگان
بر بام برآمد حقیقت را معلوم نمودند کاب از کیست پس رفتند و به صاحب شرطه اطلاع
دادند که فلان کس کاب تو را کشته و هنوز در پوست کندن مشغول است چنین صاحب
کاب آمد و بدید در حقیقت حال میان واقع است اهل محله را گواه ساخت و آنگه در دیوان
پیش عمر خطاب برد عمر پرسید چرا کاب را کشتی در پیش دیوانیان گفت که بیان نمود
عمر گفت ای مرد دیوانه شدی کاب مردم را بر این دلیری می‌توان کشت پس حکم نمود که قطع

پیش نمایند در وقت بیچاره ها بعد از غوغا به بازار می برند که امیر المؤمنین علیه السلام
نیز بر اطراف عبور نمود و بر حقیقت وی او مطلع گردید فرمود صدق یا رسول الله بر
فرمود که این مرد را باز به دار الشرع برند و اینک منهم در عقب میرسم ناگاه حضرت آمد و گفت
که یا اباحفص امروز درباره این مرد آن حکم را کنم که رسول خدا صلعم فرمود عمر گفت یا ابوالحسن
حکم بکن آنحضرت فرمود که صاحب کاب را گون زنند و سرش را بر سر کاب نهند و عدل
خدا را مشاهده نمایند چون این لفظ فرمود قیام نمودند عمر خطاب گفت یا ابوالحسن صاحب کاب را
چون حکم قتل فرمودی آنحضرت فرمود که مرا رسول خدا صلعم فرمود که بعد از من وقتی باشد
اینچنین واقعه روی دهد باید سر صاحب کاب را ببرید و بر سر کاب یکجا نهاد
سری از اسرار الهی مشتمل واقعه غریبه موهمی منکشف خواهد شد پس بر سر سر یکجا نهادیم از
اسرار اسماء الهی خواند چنانچه هیچ کس مطلع نشد ناگاه سر آن مرد به آواز بلند گفت ای
مسلمانان بدانید و گواه باشید که من بدین مرد بناحق کشته شدم و کاب را متصرف
شد و جوهر حقیقی خانه تعالی امیر المؤمنین را جزای خیر دهد که در دنیا قصاص گرفت و از
عقوبت آخرت

عقوبت آخرت وخود در برزخ خلاص کرد انید وبعد از آن سر کار با یکدیگر آمد صورت
واقعه را بیان نمود پس از مشاهدهٔ این حال واستماع این مقال اهل مدینه خروشی برآوردند و بیک
یکبار زبان را به مدح امیر مؤمنان ومؤمنین علیه السلام گشودند پس عمر خطاب بر دست مبارک
بوسه داد وگفت لولا علی لهلک عمر در بیان نامه نوشتن عمر خطاب به قیصر روم
وفرستادن قیصر چهار رسول او وخواستن معجزات انبیاء سلف از عمر وحیران شدن
عمر واظهار نمودن اسد الله الغالب الغالب تمکن غالب علی ابن ابیطالب علیه السلام
معجزات را به رسولان قیصر روم از اکابران صحابه رسول خدا صلعم مرویست که گفته اند چون
خلافت عمر در اوج وکار او بغایت بالا گرفت نامه به هارشاه روم نوشت بدانکه به حکم
خدا ورسول دین شما منسوخ شد او نیز حکم خدا بر ما این است هر جا بهودی ونصارا بود باید
بگوئیم او را در دین مبین بیکسر گاه اجابت نمود هر آینه بسعادت به هر دو سرا خواهد یافت
ونزد ما هم محترم واز جملهٔ اخلاص ما خواهد بود وهر گاه از این حکم سر پیچید پس بر ما فرض است
در بگوشیم با او در جنگ تا آنکه به دین مبین بیاید والا او را با خاک برابر سازیم چون نامهٔ عمر

به قیصر روم رسید و بر مضمونش واقف شد و حکم بر دبیر نمود که بنویس جواب نامهٔ عمر را
در نامهٔ تو رسید خواندیم و از مضمونش مطلع گردیدیم بدانکه حضرت عیسی علیه السلام بما خبر داده
که اوصیای خاتم انبیاء در قدر و منزلت از انبیاء سلف بیشتر اند چنانچه شما فرض است
در دعوت ما را بدین اسلام نمائید بر ما نیز واجب است که شما را امتحان کنیم
هرگاه لاجواب شویم بنوعی در کفر بدین شما نکردیم و اگر در شما اشراف را نه بینیم بر
دین و آئین خود را ملف کنیم اما آنکه ما را آن بداند که چهار تن بجهت امتحان به نزد ما میفرستیم
یکی از اهل دین حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام از اهل و عالم دین حضرت موسی کلیم الله علیه السلام
از اتباع حضرت داود و چهارم نصرانی هرگاه هریک از کتاب او اثبات دین خود
دادی و از اعجاز هریک از پیغمبر او بدو نمودی پس به تحقیق که بحقیقت ما گواه آورده باشی
و از این امتحان خاطر جمع ما بر تو خواهد شد و هر چه گوش کان منت داریم و هرگاه
این کار از تو فروگذار نکردی پس هر چه گوش در روغ خواهد بود چون نامهٔ قیصر به عمر رسید حکم داد
تا مجلس را آراسته نمودند و قاصد روم را نزد خود طلب کرد و چون از مضمون نامه مطلع

دمیشه دست او در زیر سنگ تو باشد عمر بند پسر آنمرد مدبر را پسندید و روز دیگر فرستاد
بطلب علی ابن ابیطالب علیه السلام فرستاده مراجعت نمود و گفت که علی علیه السلام
در خانه نیست و بجهة معیشت در باغ آبیاری میکند پسر برخواست عمر با تنی چند از اهل
دین و اتقیا بر برای امتحان آمدند چون بدر باغ رسیدند پسر را دیدند که بیل در باغ میزند
اول عمر به در رفت و سلام آغاز نمود و بعد از آن حکایت را تمامی بدو گفت شاه ولایت
عرض نمود پسر امیر علیست همان مرد دینی طلبی را طلب نمود و فرمود که مطلب خود را بیان کنی
و جواب از من بشنو پسر همان مرد ممتحن صحف ابراهیم را بدو دست کرفته پیش آمد
آنحضرت بعمر فرمود که بکو تا همه خشک بیاورند و خرمن کنند و بر او آتش زنند و روا باشد
ممتحن نمود فرمود که بپرس از آنچه تو میخواهی از من نظم بپرسید آنمرد با احترام از او سئوالات
صحف را تمام چنان صحیح شرح و ادا فرمود که حلاج پاشد زهم بپیچ ساده و دیگر فرمود
بکشا فلان صفحه را و آنحضرت شروع در خواندن نمود بنوعی که کویا همیشه در اینکار بوده
و از معنی آن کلام مبین دعوی و حجت خود را چنان ثابت نمود که مدعی ساکت و در آنجا

واخضرت برخواست وبسوی آتش روان شد وقدم مبارک خود را در آتش نهاد نفطه
چو پای شریفش در آتش رسید شد آن آتش آب واز آن کمی دمید همان شعله
اخگر سنگ سوز کمی ولاله گون بدستان فروز وآن جنت گون کار در میان آن گل ولاله
بنشست عمرو یار آتش در حیرت شدند وآنمرد که در دین خلیل الله بود از صمیم وجان
کلمه طیبه بر زبان جاری نمود وگفت گواهی وصیی سید مرسلین وبرحق ومن بعد بصدق
وارادت بتو ایمان آوردم پس آنحضرت طلب نمود آنمرد اعلم یهود را وبهود بیان نمود
مشکلات خود را آنحضرت فرمود هر یک از توراة فلان صفحه را وشروع در خواندن
نمود واز روی آن ثابت نمود دعوی خود را بر یهود وبعد از آن بیاض که در دست داشت
آهنی آنرا گشوده هر نمود ودست آنرا از دست مبارک رها نمود پس یکباره آتش بزرگ و
بسوی یهود روان گردید وبهود فریاد الامان برآورد وگفت حقیقت تو برحق ثابت شد
ومحمد صلعم پیغمبر است وگواهی وصی وجانشین او برحق ومولا از اینرو آتش را نجات بده
نفطه علی گون آتش را گرفت واز آن مانند آنقوم اندرشگفت ودر آن آتش نیز

بتبدیل ماشود

تبدیر شده بدانسان که بدو دسته بهم شده و دیگر بفرمود تا عالم علم زبور را بپیش آورند و
او مشکلات خود را آشکار نمود و یاخدا به آسانی تمام مشکلش را حل نمود و فرمود از فلان
باب بگشاد و ملاحظه نماد آنحضرت شروع در خواندن نمود به آوازی که گویا زبان حضرت
داؤد است و هر کس آن لحن را می شنید هوش از سرش بپرواز میکرد و کوه و صحرا در قرائت
باور رفاقت میکردند پس از اتمام نمود بان لحن ادعای خود را و بعد از آن آهنگی که از
دسته بهم کنده بود بمالید و مشتاق مومی نمود چنانچه قاصد روم و شام حیران بماندند و تعجب
میکردند در همراه انکشهای مبارک طقهای زره مرتب می نمود و کره میرد اظلم بیاورد
ایمان بذوق و سرور داد همان مرد دانای علم زبور را بگفت انکه از قوت علم خویش که آنمرد
نصرانی آید به پیش او بیاورد و نصرانی انجیل را و همان نسخه قول خبر بیاورد پس از آنجا که
معتبر بسیار پیدا بود از آنحضرت سئوال نمود فرمود که بگشا انجیل را و از فلان صفحه بخوان نصرانی بگشاد و شروع در خواندن
نمود و آنمظهر العجایب آنقول را از زبان گرفت و شروع بخواندن نمود و بر او نیز دعوت

وحجت خود را اثبات نمود و فرمود مرا مثل معجزه حضرت عیسی علیه السلام نیز از حکم پروردگار
مرده کهنه را زنده خواهم نمود شما خود بگذرید بر قبرها و انتخاب کنید پس القوم بشتافتند
برای جستجو و انتخاب نمودند قبر بسیار کهنه را و صاحب آن مشخص نمی باشد و بعد از
آن رفتند بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام و گفتند صاحب این قبر را زنده
کنی پس آنحضرت بیامد بر سر قبر و دو رکعت نماز ادا نمود و دست برداشته سر بسوی آسمان
نمود و لب مبارک را بجنبانید و دعا نمود و سر بگذشت و قبر از هم باز شد یار آن اطراف یکدیگر
را گرفتند و گفتند در این یار افسون کار گر نشد در ناگاه نظم که ناگاه بشگافت قبر کهنه
برآمد یکمرد از آن پدید گفتی عجب صورت بر هراس و مهیب متنی در بزرگی بغایت غریب
چنانچه در عرض و طول برابر بود مرد آن زمانه می نمود و از شدت عذاب صورتش
و بدنش سیاه شده بود و طوقی در گردن و زنجیری بر پا داشت که از دیدن آن مرد مذکور
یار آن برخود لرزیدند و از خوف رنگ از روی شان پرواز نمود و بعد از آن از
روی ادب با آنحضرت سلام گفت آنحضرت جواب سلام شرف داده از نام و نشان پرسید

و فرمود

وفرمود تو کیستی و چرا از قبر بیرون آمدی ظلم چنین داد آن زنده کشته جواب داد که ای
حبیب و بغضرات ثواب و عقاب یکی از قوم نوح نبی ام گویند از حکم او
سرکشی یا امیر المؤمنین من از تحریک شیطان و هوای نفس سالها در عذاب گرفتارم
و از آن روز تا حال در کنجی از کنجهای سقر میباشم هرگز هیچ بلائی که در دنیا میکشیدم چنین در آنجا نبود
از غایت خوف مرا طلب نمودند ملائک از هر طرف می شتافتند و بعد از جستجوی بسیار
مرا یافتند و گفتند برخیز مراد حاصل شد و وصی محمد مصطفی صلعم تو را بار گفته
چون این مژده را شنیدم خود را بحضور تو رسانیدم اکنون بخشایش تو دیر آمدم و ترحم
بر حال نمای و گواهی میدهم از یقین و صدق که محمد مصطفی صلعم افضل مرسلین است
و تو وصی برحق و جانشین او به تحقیق پس بحکم خدا طوق از گردنش و زنجیر از پایش جدا شد
و رنگ سیاهی از رو و بدنش زایل شد و در نهایت حسن و جمال مینمود الگاه حضرت
فرمود هر گاه ما را بباین جهان مراجعت کنی در زمرهٔ زنده ها باش والا نه باز مراجعت کنی
آنجهان آمد گفت اگرچه محبت تو مرا رو سفید گوانید و شرافت منت کسب در روز

درخدمت چنین تو امام بحق باشم لیکن امید دارم که باینی روسفید روشرافت که از تو
یافتم مراجعت کنم با آنسو و در اخبار عرکه مؤمنین باشم و کسانیکه اول مرا دیدند گفتند
به بینند مرا باینی عزو شان آنحضرت فرمود برگرد باعزت و آبرو بسوی قبر خود آنمرد در آمد
در قبر و سر قبر برهم آمد نصرانی آنچه از حضرت عیسی علیه السلام شنیده بود بر چشم خود معاینه دید
پس فوج بیاورد ایمان پس از امتحان - زروی یقین و تصدیق چنان چنین عمر خطاب
آن معجزات هدایت طراز را مشاهده نمود گرچه غم در سر و کربه اش در کل بماند لیکن
لاچار از روی ناشت از پی معذرت پیش رفت و زبان سابقه خواهش گفت
لولا علی لهلك عمر آنحضرت تبسم فرمود و روایت کنند در این قول سابع هفتاد
مرتبه گفته بود هر وقت در براو مشکلی پیش می آمد و بعد از آن پیش آمدند آن چهار تنی
رومی و گفتند ترا بحق خدا توئی وصی پیغمبر آخر الزمان و توئی مبرا از هر نقص و عیوب چرا
خلافت اختیار نکردی و حکم خدا بر تو فرض است آنحضرت فرمود در وصی حضرت موسی که بود
یهوشع گفت حضرت یوشع بود آنحضرت فرمود چرا بعد از حضرت موسی یوشع جانشین نشد
و حال آنکه

وهاب انکه واقف بودند وخفتند ودیگران غصب کردند وبعد ازان دیدند در عمر ایشان
است فهمیدند ودانستند دیگر حرفی نگفتند وبرفتند نزد عمر خطاب پس بازبان دراز
مراجعت نمود ودبیر خود را طلب نمود وکفت قلم ودوات حاضر کن وبنویس بقیصر روم در
جواب نوشتهٔ او بوجه احسن دادم همان چهار نفر در فرستادهٔ تو بودند وفاطمه جمعی همان نمودم در
هر چهار نفر مسلمان شدند ودیگر جای عذر بشما نماند همین دم مسلمان شوو دیگر حجت
مکن والا مرا رسید بدان پس آن چهار نفر را همراه مردی از خود نامه را تسلیم نمود وبهم سفر
نمود روانه روم نمود چون نامهٔ عمر خطاب بقیصر روم رسید نامه را برخواند واز قوم خود
استفسار نمود قاصد روم حکایت را بنحوی که گذشته بود بمفصل بیان وظاهر ساخت و
پادشاه روم ازان سر واقف کردید روز دیگر قاصد عمر جواب نامه را درخواست نمود چون
قیصر از کار آنها واقف شده بود کفت جواب نامه در کار نیست وتضییع کاغذ سزاوار نه
با عمر زیاد بکوو ربما اینقدر تحقیق کردید محمد مصطفی صلعم خاتم انبیاء است وانچه بر
قدوم میمنت لزوم او کواهی میدید لیکن تو جانشین او نیستی بر جای خود بنشین ومباز

خواهم را در این آرزو بجو نیابد و در پیش تو سر فرو نیاورم و پیرو دین تو نگردم
ناچیز است و تو صاحب حق نیستی غاصبی جانشین و وصی پیغمبر صلعم علی است و از او
اینهمه معجزه بظهور آمد هر وقت او بخلافت بجای رسول خدا صلعم بنشیند و هر چه حکم کند
ما اطاعت او را بجای خواهیم آورد نظم تو مخراش بیهوده صریر زنان هوس نیست روا نیست
پرواز باز از مگس چو بشنید قاصد از او این جواب عجب باز گوید ناکامیاب
عمر را پیام زبانی رسانند شنید او و خشم خورد و خاموش ماند و در شواهد النبوة مسطور
است و به روایت صحیحه بثبوت پیوسته که چون امیر المؤمنین علیه السلام پای مبارک
بر رکاب نهاد و افتتاح قرآن مجید کرد و تا پای بر رکاب رسید ختم قرآن تمام نمود
و در مصابیح القلوب مسطور است که روز امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک در خیمه
انار خشک شده نشسته بود و جمعی از متابعان در خدمت آنحضرت حاضر بودند حضرت فرمود
که امروز به شما چیزی بنمایم هیچ مانند موسی بر منبر اسرائیل حضار مجلس همه گفتند نعم یا امیر المؤمنین
آنحضرت فرمود که بر این درخت بنگرید چنین نظر کردند دیدند که آن درخت فرضه بخت

و ماهم از

سبز ظاهر شد و چهار عدد انار از او چید به امام حسن علیه السلام و فرمود نزد مادر خود ببر پس
حاضرین عرض نمودند یا امیر المؤمنین این انار از کجا است فرمود از بهشت است گفتند
تو بر آن قادری فرمود آری قسم بنعیم و نجیم ام ایضاً در کتاب مذکور مسطور است از ابن
بن عبد الرحمن منقولست که روزی بخدمت امیر علیه السلام رفتم روباهی دیدم که دو فرمود دلت مایل
به اهلی و عیال است که در مدینه اند عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین فرمود بعد از ادای نماز عشا
بر بام سرای بیا چون رفتم فرمود چشم بر هم نه نهادم فرمود بگشا چون بگشادم خود را بخدمت آنحضرت
در بام خانه خود دیدم فرمود برو پسر اهل و عیال خود را بعهد تازه کن و نزد من نزد عیال خود رفته
باز بخدمت امیر علیه السلام حاضر شدم حضرت فرمود چشم بر هم نه نهادم فرمود بگشا چون بگشادم
خود را بر بام سرای آنحضرت در کوفه دیدم پس فرمود ای عبیره بدانکه نزد آصف بر خیا یک علم
بود از کتاب حقتعالی از تخت بلقیس را از شهر صبا بگاه سلیمان بود در طرفة العین پیش حضرت
سلیمان علیه السلام آورد و من در وصی سید المرسلین محل علم چهار کتاب است و چگونه
قادر نباشم بر آنچه خواهم در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مسطور است که امیر المؤمنین
علیه السلام در

علیه السلام در مسجد نشسته بودند با اصحاب در این وقت مردی آمد و گفت تعجب دارم از این دنیا که
در دست دیگران است و در دست شما نیست حضرت فرمود تو می پنداری ما دنیا را میخواهیم
و ما را نمیدهند پس دست مبارک دراز کرد و مشتی سنگ ریزه برگرفت و به انگشتان در دست
حق پرستش گوهرهای قیمتی کوه به انگشتان فرمود اگر میخواستیم چنین بود پس از دست مبارک خود فرو
ریخت و به دستور سابق سنگ ریزه شد و در احیاء القلوب شیخ فرید شکر گنج مسطور است
در روز چند نفر از یهود از روی تمسخر گدائی را پیش امیر المؤمنین علیه السلام فرستادند و گفتند
در شاه مردان می آید نزد او رفته چیزی از او سئوال کن چنانچه آن در ویش نزد حضرت آمد اظهار
فقر و فاقه نمود پس آنحضرت هر چند تفحص نمود چیزی بر نمی نیافت و از صفای باطن بر اراده مزموم
یهود آن معلوم فرمود و دست سائل را گرفته ده مرتبه در وی خواندند بر کف دست او دمیدند و فرمود
مشت خود را بر بند پس آن در ویش بفرمود قیام نمود و در پیش یهود آن روانه شد یهود آن پرسیدند
در شاه مردان آن به توجه داد گفت هیچ نداد اما ده مرتبه در وی بر کف دست من خواندند و دمیدند و فرمود
مشت خود را بر بند یهود آن خندان شدند و گفتند مشت خود را باز کن در ویش دست خود را

بکشتند دیدند زره دینار زر خالص در مشت و بطویله از مشاهدهٔ آن خارق قریب چهارصد نفر
از یهود آن روز با اسلام آوردند الحمد لله علی دین الاسلام در زمرت المرتاضین
واحسن الکبار از مشیخهٔ ما مرویست که روزی در کوفه بملازمت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر
بودم و جماعتی از اصحاب نیز بودند مرد اعرابی قبای خز پوشیده و عمامهٔ زرد بر سر نهاده و شمشیر
حمایل نموده آمد و گفت کیست از شما در رزمگاه شجاعت به عمر خود روی بفرار نیاورده
و عمامهٔ بلاغت بر سر بسته و ولادت در بین الله شده و در اخلاق حمیده بمقام عالی رسیده و فخر
مصطفی صلعم را در جمیع غزوات نصرت داده و عمر و عنتر را از پای بر افکنده و در خیبر را
بیک حمله بر کنده پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا سعد بن الفضل بن الربیع از انکسر ضه
میخواهی منم ملجاء و مآب اندوه گینان و بیتمان و مرهم خسته دلان و اسیر آن منم در بلای
عظیم بر من آمد و بکلم ان الله یحب التوابین تحمد و شکیبائی نمود و منم در توراة و
انجیل و زبور و فرقان وصف منم مسطورست و منم قاف والقرآن المجید و منم صراط
المستقیم پس اعرابی گفت بما چنین رسیده که تو وصی رسول خدائی و مقتدای اولیائی و حکم آسمان

بعد از این

بعد از رسول خدا تو را باشد فرمود باشد کنم از آنچه در مصر در آری اعرابی گفت من رسولم از جانب
شصت هزار مرد که ایشان را عظیم خوانند و اینها کشته اورده اند و در کشتند او
اختلاف است اگر او را زنده کنی ایمن به تحقیق دانیم در وصی رسول خدائی و در دعوی خود در ما
مشیم گوید مرا امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بر بشتر بنشین و برو در کوچه و محلهای کوفه و
ندا کن در هر کس خواهد شاد کند آنچه را در حقتعالی به علی ابن ابیطالب عطا فرمود هر آینه فردا
به نجف حاضر شود پس بفرمود آنحضرت مردم روز دیگر در رکابش حاضر آمدند آنحضرت فرمود
ای اعرابی بگو در جنازه مرده را حاضر کردانند چنین جنازه را آوردند و واگذاشتند اعرابی
را از کمرش زخم تیغ پاره پاره کشته سرش بکاری پایش بکاری سراسر آنحضرت پرسید چند
روز است که این را کشته اند اعرابی گفت مدتی چهل و یکروز است فرمود طلب خونی را
که میکند گفت پنجاه نفر اند از قوم او آنحضرت فرمود در این جلدی را عمر کشته و نامش
عریس بن حسان است که دختر خود را باین جلدی داده بود و این جلدی دختر ش را رها کرده و
خواستگار زن دیگر شده بنابراین آنرا کشت اعرابی گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام

صورت واقع چنان است که میفرمائی لیکن بدین راضی نشویم تا کشته را زنده نکنی و آن را
بسوی ما نگوئی و فرمود که از اهل کوفه از بقره بنی اسرائیل عزیزتر نیست نزد ما چنانچه
از بنی اسرائیل عضوی از آن بقره برگرفته زدند در وقت روز از کشتن او کشته بود و حق
سبحانه تعالی او را زنده گردانید و گفت مرا از اعضای خود بر این مرده میزنم و قاضی تر است از
آنچه بنی اسرائیل بر آن کشته زدند پس حضرت باری را است خود را بر کشته زده فرمود که
قم باذن الله یا مدرکا بنی حنظلا بنی عشیان پس بقدرت الهی آن جوان برخواسته
زنده شد و گفت لبیک لبیک یا حجت الله بعد رسول الله حضرت فرمود
تو را کدام شخص کشته بود عرض کرد عم من و میراث بنی حسان چند این واقعه غریبه را خلق
مشاهده نمودند بسر به آواز بلند زبان را به مدح و منقبت امیر المؤمنین علیه السلام گشودند
حضرت فرمود ای اعرابی و ای جماعت بروید و قوم خود را آگاه گردانید از آنچه بچشم خود دیدید
هر جا گفتند ما با امیر المؤمنین ما عهد بخدا بسته ایم ما زنده باشیم از ملازمت تو جدا نشویم
و هر جا در وقت حضرت کسب فیوض می نمودند تا در حرب صفین بدرجه شهادت رسیدند

تمام

در احسن الکبار از انس بن مالک مرویست که در نواحی دمشق دهی است بهدف نام
واز آن ده بسمع رسول خدا صلعم آوردند و آنسرور مر البطلب اصحاب فرستاد
چند حاضر آمدیم ناگاه امیر المؤمنین علیه السلام بروی نشسته و به بارگاه فرموده بر بساط ما برداد
بفرمود آنحضرت بار بساط ما برداشته بلند نمودند پس از لمحه فرمود فرونهاد آنحضرت فرمود
آیا میدانید مر امیز کدام موضع است اصحاب گفتند نه آنحضرت فرمود مر بدر غار اصحاب
کهف والرقیم آمدیم مر حضرت سبحانه تعالی در قرآن مجید میفرماید ان اصحاب الکهف والرقیم
کانوا من ایاتنا عجبا پس فرمود مر برخیزید و سلام کنید و یک یک برخواسته بر اصحاب
کهف سلام کردند مگر هیچ یک جواب سلام نیامد چون امیر المؤمنین علیه السلام برخواست
بر اصحاب کهف تقدم بر آنحضرت نمودند و گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین
وخیر الوصیین وامام المتقین پس اصحاب عرض کردند مر یا ابا الحسن ما سلام کردیم
از بهر جواب ما ندادند آنحضرت فرمود امر اصحاب کهف اصحاب ما چرا جواب ندادید
وبمن در سبقت کوشیدید گفتند مر ما سلام کنیم و جواب ندهیم مگر بنبی و وصی او و تو وصی

محمدی و فاطمه و حسن و حسین آل طه و یاسین اند در حقشان در قرآن مجید میفرماید سلام
علی آل طه و یاسین و ما بندگان اوئیم و فرمان او را بجا اوریم و اطاعت تو
بر ما لازم است حکم خدا و رسول صلعم و از بهر آن به تو سلام و کلام کردیم اصحاب
بر یکدیگر ملاحظه نمود خاموش شدند بعد از آن آنحضرت فرمود هر کس بر جای خود قرار گیرد
پس امر فرمود بساط برداشته بهوا برد و بعد از ساعتی فرمود بر زمین نهاد و
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود آمد یا مبارک خود را بر زمین نهاد فی الفور چشمه از آب
شیرین ظاهر شد خود و ضو ساخته و اصحاب را فرمود و ضو سازید در پای رسول خدا صلعم
یک رکعت نماز صبح را میگذاریم آنگاه بموجب فرمود آنحضرت باز بساط برداشته
در هوا برد و بعد از زمانی فرمود فرود بیایند چنین فرود نهاد در مسجد رسول خدا صلعم خود را یافتیم در یک
رکعت نماز صبح گذارده بودند و رکعت دیگر با رسول خدا صلعم گذاردیم پس رسول خدا صلعم چنین
از نماز فارغ شده فرمود ای انس تو میگوئی یا من خبر دهم عرض کردم یا رسول الله سخن از لفظ مبارک تو بهتر
آید پس آنحضرت قصه گذشته را چنان بیان فرمود که گویا انس و خود همراه ما بود و از اصحاب ساط

منقول است

منقولست که زمانی باران بطراوت برمیداشت و آنقدر بلند میشد که آواز ملائکه آسمان را
شنیدیم که لعنت میکردند دشمنان آل محمد صلعم را اللهم زد ولا تنقص ایضاً
در کتاب مذکور از امام رضا علیه السلام مرویست که روزی در مدینه ابو صمصام بر ناقه
سوار پیش رسول خدا صلعم آمد و گفت کدام کس از شما دعوی نبوت میکند سلمان گفت که
ای اعرابی نمی بینی صاحب الوجه الانوار که همچو ماه شب چهارده میتابد پس اعرابی روی بسوی آنسرور
نمود گفت اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی میشود و باران کی میبارد و چه در شکم ناقه منست و فردا
چه کسب کنم و کجا بمیرم صاحب وما ینطق عن الهوا خاموش گشت فی الحال جبرئیل امین
امین آمد و آورد قوله تعالی علم الساعت وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما
تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت ان الله
علیم خبیر ابو صمصام گفت دست دراز کن که تو بکنم و بگو تا با تو بیعت اسلام کنم و به
تحقیق که جز باری تعالی دیگر کسی نیست سزاوار پرستش و تو رسول اوئی بعد آنسرور فرمود ای صمصام
هشتاد ناقه بشت سرخ شکم سفید و چشم سیاه پر از ظرایف بحر و نقد حجاز از تو بر ذمه منست

وبا امیر المؤمنین فرمود یا اخی بنویس نیکا باین مضمون امیر المؤمنین علیه السلام نوشت بسم الله
الرحمن الرحیم مقر و معترف شد رسول خدا محمد ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
مناف بر صحت نفس و کمال عقل و جواز امور بر بردهٔ منست از ابو صمصام هشتاد ناقهٔ
پشت سرخ شکم سفید چشم سیاه پر از ظرایف یمن فقد حجاز و جمعی از اصحاب
آنسرور بر خط گواه گرفت و ابو صمصام تمسک کرفته در قبیله خود رفت و قبیله اش نیز ایمان
آوردند و بعد از چند کاه از برای طلب خط به مدینه مراجعت نمود و قتیکه رسول خدا صلعم بجوار
حق شتافته بود پسر جویا شد کفت وصی پیغمبر خدا کیست و دین پیغمبر را ادا کند زیرا که
بر وصی ادای دین لازم و واجبست مردم ابو بکر را نشان دادند و ابو صمصام پیش ابو بکر رفته
وجه دین را طلب نمود و نیکا بر خط امیر المؤمنین علیه السلام باخود داشت ظاهر نمود ابو بکر کفت
دعوی چیزی میکنی که هرکز در عقل نکنجد والله رسول خدا وقتی وفات یافت که نه زر کذاشت
و نه سیم الا دلدل و درع فاضله را آنرا ایلیا ابن ابیطالب علیه السلام متصرف شد ابو صمصام
کفت مرا رسول خدا صلعم خبر داده بر وصی من این دین را ادا خواهد نمود پس سلمان دست ابو صمصام را
کرفته بدر خانه

کرفته بدر حجرهٔ امیر المومنین علیه السلام آورد و در بزد حضرت فرمود سلمان همراه تو ابو ضمصام
است ابو ضمصام کفت اینک منم که مرا و تو را از عقب دروازه بنام میخوانند سلمان کفت
اینرا وصی نبی است بحکم نصوص قرآنیه و اخبار شریفه حبیب خدا در رسول خدا صلعم فرمود انا مدینة
العلم و علی بابها و انت منی بمنزلت هارون من موسی و علی خیر البشر
و اینرا آنست رسول خدا صلعم فرمود در آفتاب فرو رفته از برای او باز کشت تا نماز شش قضا نشود
و اینرا آنست بدو قبله با رسول خدا نماز کذارده و در بیعت با رسول خدا بسه بیعت عقبه و بیعت
شجره و در هیچ بیعت تخلف نه ورزید و اینرا آنست معدن جوهر آل رسول و فرع بتول است
و اینرا آنست رسول خدا صلعم فرمود در اکرم علی بنجوهر آینه فاطمه را کفو نبود و اینرا آنست حقتعالی در حق او
فرمود افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون و نیز در شان او فرمود اجعلتم
سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن امن بالله و الیوم الاخر و جاهد
فی سبیل الله لا یستوون عند و نیز فرمود لهم لسان صدق علیا و اینرا آنست حقتعالی
بروز غدیر خم در حق او اینرا آیه کریمه فرستاد یا ایها الذین بلغ تا آخر آیه و نیز در روز مباهله حبیب خدا

فرمود انفسنا وانفسکم واین آنست حقیقتاً در حق او فرمود لا یستوی اصحاب الجنة هم
الفایزون ونیز در شان اهل بیت او فرمود انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
واین آنست در وقت رکوع انگشتر بسایل داد واین آیه در شان او نازل شد در انما
ولیکم الله تا الا آخر آیه وهمچنین سلمان مناقب وفضایل او بیان می نمود تا آنکه برخصت شاه
اولیا به درون حجره در آمدند وابو صمصام بعد از سلام طلب دین او نمود پس امیر المؤمنین علیه السلام
به سلمان فرمود در مدینه منادی ندا کند هر که می خواهد دانستن دین رسول خدا صلعم او به بیند
علی الصباح بیرون مدینه حاضر آید وروز دیگر امیر المؤمنین علیه السلام با فرزندان خود از شهر
بیرون آمدند وحضرت کلمه بگوش امام حسن علیه السلام گفت وبه ابو صمصام فرمود با فرزند
مرد یک این طرف ریگ برو که طلب تو در آنجا بیابد اشتر پس ابو صمصام همراه امام حسن علیه السلام
رفت وخلق بسیار نظاره می نمودند ومنافقان بر یکدیگر اشاره می نمودند که از طرف ریگ چه
حادثه خواهد شد چون در آنجا رسیدند پس امام حسن علیه السلام هر رکعت نماز گذارده وکلمه
چند بر زبان جاری نمود عصای رسول خدا صلعم او بر طرف ریگ زد که ناگاه طاق شکافته شد وسنگی سفید
نمودار گردید

نمود آنکه دید بر دوی یکی از سنگ‌ها نوشته بود بر سر آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول
الله و در سطر دیگر نوشته بود لا اله الا الله علی ولی الله پس امام حسن علیه السلام عصای
مبارک خود را بر آن سنگ زد سنگ شکافته شد و مهار شتر ها پدید آمد آنگاه امام حسن علیه السلام
فرمود بگیرای ابو صمصام طالب خود را و ابو صمصام مهار ناقه ها را میکشید تا هشتاد شتر بر آن
کیفیت مذکور شد بیرون آمد و آن ناقه ها را کشید بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آورد
و آنحضرت فرمود در دین رسول خدا صلعم یافتی و از او نخوردم گفت بلی یا امیر المؤمنین پس حضرت خطم
از وی گرفته بامام حسن علیه السلام داد و فرمود ای قوم بدانید و آگاه باشید در رسول خدا صلعم را
خبر داده بود در حقیقت این ناقه ها و هر ده سر شتر از ناقه صالح آفریده چنانچه ما فعل کاشف کرده
کوه به معجز ادا قرض رسول خدا و قرض رسول خدا کوه به معجز ادا ایضاً در کتاب مذکور از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت صعود فرمود
در بازار کوفه میگذشت بهودی را دید در دست بر سر زده میگوید ای مسلمانان بر طریق جاهلیت
عمل میکنید و شیوه اسلام را مرعی نمیدارید پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای یهودی تو را چه

محنت پیش آمد یهودی گفت که باز گاهم و شصت در از گوش پیدا از امتعه و اقمشه طوجین از
سابلط مدام بگذشتم قطاع الطریق آن همه را بردند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ضامن
نخواهی جمع دارد مال تو را نخواهند خورد و نخواهد رفت و به قنبر امر فرمود دلدل را زین کنید چون
دلدل را زین نمودند شاه ولایت پناه قنبر و اصبغ بنانه را فرمود آن یهودی را پیش پیش ببرید
و چنان میروند تا بموضعی رسیدند که مال یهودی گم شده بود پس آنحضرت خط کشید و فرمود
در میان خط در آئید و بیرون نروید پس دلدل را به جولان در آورده فرمود ای جنیان والله
اگر در از گوش یهودی را نیابید پس عهدی که میانهٔ من و شما است شکسته شود و شما را به حق الفقار
پاره پاره کنم پس همگی به یکبار آواز برآوردند که یا وصی سید المسلمین ما فرمان بردار خدا و رسول خدا
و مطیع توائیم از تقصیر ما درگذر و شصت در از گوش را بی کم و زیاد و نقصان پیدا نمودند آوردند
و امیر المؤمنین علیه السلام گوالیه یهودی فرمود مال تو همه برجاست یهودی گفت بیا بیا بسر آن
یهودی به کوفه آمد و بخدمت آنحضرت عرض نمود نام تو و نام رسول خدا صلعم و نام پسر آن تو
در انجیل و تورات چیست آنحضرت فرمود در تورات نام سرور کائنات طالب است

و نام من ابیطا

ونام من ایلیا و نام پسران من بصیر و شقیق پس بعضو تصدیق نمود و به صدق صریح گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد انك وصی رسو
ل الله ایضاً در کتاب مذکور از ابی البریه منقول است که از جابر انصاری پرسیدند
از امیر المؤمنین علیه السلام خاریه یاد داری گفت روزی با چند نفر از صحابه در حدیث میرفتیم
حضرت فرمود شما را بوید من در زیر درخت سدر رکعت نماز بگذارم چنین گفتیم و آن شدیم حضرت
به نماز مشغول شد والله دیدیم درخت سدر همراه آمد میکرد با او در رکوع و سجود و ما در تعجب ماندیم الی انکه
تا انکه از نماز فارغ شد گفت اللهم صل علی محمد و آل محمد و آن شاخهای درخت
نیز درود میخواندند پس گفت اللهم العن مبغض محمد و آل محمد و ارحم
شیعته محمد و آل محمد و شاخها جمله میگفتند در آمین یا رب العالمین
ایضاً در کتاب مذکور از حارث اعور همدانی منقولست در رکاب جناب
امیر المؤمنین علیه السلام به عاقول میرفتیم در اثنای راه بر درختی رسیدیم از خشک شاخهای حضرت
دست مبارک بر آن درخت زده فرمود سبز شو چنانچه ثمر بر تو باشد والله بر آن درخت سبز شده

باز دست مبارک را باو زد بار آورد و من از آن خوردم و هر قدر خواستم چیدم روز دیگر چیدن آن
درخت را دیدم همان نوع سبز و میوه دار بود ایضاً در کتاب مذکور از حارث اعور
مرویست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بر منبر نشسته بود و خطبه می خواند ناگاه چشم
آنحضرت بر زاویه مسجد افتاد قنبر را فرمود که آنچه در این زاویه است نزد من آور قنبر نزدیک
زاویه رفت مار دید بغایت بزرگ و مهیب چون رفت و آن از دست شر جسته بر منبر برآمد و دمی
در گوش آنحضرت نهاد و عرف را زنگ کشید و غایب شد امیر المؤمنین علیه السلام اندیشه کنان بگریست
اصحاب تعجب کردند آنحضرت فرمود عجب مدارید ای مردمان عرض کردند چیزی عجب نداریم در جهان واقع
غریبه را مشاهده نمودیم آنحضرت فرمود در این مار بار رسول خدا بیعت کرد بود و اطاعت باعتقار نمود
چون من وصی رسول خدا صلعم از آن رو مطیع و منقاد منست افسوس در شما آدمیان بعضی اطاعت
مولا میکنند و بعضی نه شرمست شما را در برابر ماری نمی توانید شد ایضاً در کتاب مذکور از
از حارث منقول است در روز جمعه امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه میخواند ناگاه ثعبان
در سر شش چشم سر شتر بزرگ بود از در مسجد در آمد روان شد و بر بالای منبر رفت خود را از نمد بکوشش
آنحضرت داد

آنحضرت حرفی چند زد و آنحضرت بلغتش جواب داد و ما غایب شد پس جمعی بر یقین بر فراق
گویند و بعضی منسوب بسحر نمودند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که رسول خدا صلعم مبعوث بر جن
و انس بود و من وصی او بم محاکمه میکنم میان جن و انس و آمدن اشرار قاضر قوم جن بود و خصومتی در میان
ایشان واقع شد با بود و نمی دانست حکم چیست نزد من آمد تحق تفهیم او کردم و از آن روز آن
باب را باب النعمان نام شد و در عهد بنی امیه بر عم امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا فیل
بسته و باب الفیل نام کردند امامردم آنجا همان باب النعمان می گفتند ایضاً در کتاب
مذکور از حارث منقولست که روزی امیر المؤمنین علیه السلام در کوفستان بنی اسد بود ناگاه شیری بر طرف آمد مردم از هیبتش متوهم شدند آنحضرت امر بسکوت ایشان نمود
پس آن شیر آمد سر خود را بر پای مبارک آنحضرت نهاد به تضرع و زاری بسیار آغاز نمود امیر المؤ
منین علیه السلام دست مبارک بر سر شیر مالید و فرمود که باز گو بفرمان الله تعالی و من بعد در آنجا
میا و این سخن را از من بجمیع سباع برسان و آن شیر الحاح نمود باز گو بد ایضاً در کتاب
مذکور بروایت حسین بن عبد الرحیم مسطورست که روزی از مجلس یکی از فقها برخاسته

نزد سلمان شاد گاه رفتم سلمان گفت از کجا می آئی گفتم از مجلس فلان فقیه گفت چه مذکور بود
گفتم بعضی از مناقب امیر المومنین علیه السلام سلمان گفت والله فضیلتی بیان کنم به تو از
فضایل امیر مؤمنان علیه السلام از او یا از سفه شنیدی ام رمیگفت در زمان عمر بن خطاب در کوفه سکان
بقیع زلزله واقع شد الجوجنبش او ساکن نمی شد پس اهل مدینه به فریاد آمدند عمر از مدینه بیرون
آمد و خلقی را همراه آورد که دعا کنند تا حق تعالی قبور را از جنبش ساکن کند و هر روز زیاده میشد
تا آنکه نزدیک دیوارهای شهر رسید اهل مدینه از روی اضطرار و اضطراب مقر نمودند از
مواطن خود برآیند پس عمر با جمعی از اصحاب بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت
یا ابا الحسن زلزله پیدا شد ار این شهر را ویران خواهد نمود یک توجهی از تو در کار است که عالم را
از این بلا نجات دهی آنحضرت فرمود صد نفر از اصحاب حاضر شوند پس موجب فرمود جمعی از
صحابه حاضر آمدند و حضرت از آن میان ده نفر را مثل سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد
و غیرهم را برگزید و با خود همراه کرفت و اهل مدینه نیز موافقت نمودند چون آنحضرت در بقیع رسید
سه دفعه فرمود مالک الملک چه بوده است از زلزله تو را ساکن شو پس زلزله ساکن شد
و مردم از جوار

ومردم از جلای وطن فارغ شدند و به علی علیه السلام دعا و درود میخوندند و از ائمه المعصومین علیه السلام
منقولست سوره اذا زلزلت الارض تا آخر به حساب ابی شعر برابر این قضیه است و در
تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مسطورست که روزی رسول صلعم رو به سوی اصحاب نمود و فرمود
هر کدام یک از شما صد هزار و هفصد درهم قرض مؤمنی را ادا نماید امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله
در خانه میکذشتم دیدم منافقی مؤمنی را میکاند چنان چشم در مؤمن بر من افتاد مرا گفت یا علی الفرار الفرار
این مرد از من صد هزار و هفصد درهم طلب دارد و هیچ قرض دادن بود و من مرد درویش و بی استطاعتم و من از او
درخواست میکنم مرا مهلت دهد قبول نمیکند پس من گفتم ترا میخواهم او را بر تو منت باشد و از حضرتش درخواست
کنم تا کار تو را بسازد پس رو به سوی آسمان کردم و گفتم ترا بحق محمد و آل محمد صلعم در قرض این بنده
ادا کن دیدم در آسمان گشاده شد و آوازی آمد که یا ابا الحسن آن بنده را بگو در دست خود را بر زمین دراز
کند و هر چه بدست آید بگیرد که حضرتش از برای خاطر تو زر گرداند پس آن مرد دست زد و از زمین چند
سنگ و کلوخ برگرفت و حضرتش از زر گردانید پس به آن مرد گفتم ترا دینی خود را بدان ادا کن و باقی
تو راست پس خواجه کائنات صلعم فرمود یا اخی جبرئیل مرا خبر داد که چنین هزار توبت گنج مرا

ومقصد را بر هزار ومقصد ضرب کنند هر عدد آنرا بجز حقتعالی کسی دیگر نداند بدان عدد
کوشکها و مقامها در بهشت بنا نهند واضعاف آنها خدم وعبید برای تو کرامت فرمود است
ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که در زمان عمر خطاب عبد الله انصاری وفات
یافت وهشتاد هزار دینار از او ترکه باقی ماند او پسری داشت سه ساله وعورتش بمقتضای
بشریت وجوانی شوهری اختیار نمود چون پسر او ده ساله شد وبر تکلیفات عقیاوشرع
مطلع گردید روزی در مکتب پیش چند پاره درم بدامن شوهر مادر پسر گفت لا یستحی من الله
یعنی از خدا شرم نمیداری ومال مرا بغیر میدهی عورت دانست که غیر بروی منقص خواهد شد
پس پسر گفت تو از صلب عبد الله واز بطن من نیستی بلکه تو غلام زر خرید عبد الله هستی وتو را
از غازیان محمد مصطفی صلعم خریده و به فرزندی تو نامیده پس مادر او را نزد خلیفه رسانید
چون عورت آگاهی یافت هفت گواه کاذب بجهة نبوت دعوی خود به مقصد در بزم
رسانید وحاضر نگاه داشت خلیفه اقلیح را بطلب عورت فرستاد چون عورت حاضر شد
عمر گفت ای عورت چرا امر این کودک را متصرف شدی وصرف میکنی هستیک کابین تو است
بکم وبیاور تا

بگیرو بیاور تا به پسر واگذارد عورت گفت ای بیخبر کودک غلام زر خرید عبدالله است خلیفه طلب گواهان نمود
عورت آن شاهدان کاذب را در دارالشرع آورده مطابق قول او ادای شهادت نمودند
خلیفه قبول نمود و کودک بیچاره را به زندان فرستاد چندی بگذشت که ماه و برو ابتر چهار ماه از قید گذشت
چنان مزاج شه مرقوب به هلاکت رسیده بود روزی به شکستگی تمام بر بقاه بانان گفت از من دقیقی بیش
نمانده در اینحالت ناسپاس بر من وزد نگاه بانان را بر حالش ترحم آمده در اینحالت بدو گفت پسر به زانو اندوه
مهمل نشسته بود ناگاه ابوتحمه ولد عمر از آن سرا عبور نموده او را دید در غمی در گون گفت چه گونه
بدین عقوبت مستوجب شده گفت گناهی نکرده ام اما پدر تو مرا پدر من پایمال نموده مرا بدین حال
گذاشته ابوتحمه گفت بگذمت مرتضی علی علیه السلام برو سر بوصیلهٔ او نجات یابی آن گفت
نمیگذارند ابوتحمه گفت من ضامن تو شوم چنین شد پسر بدو ضامن او شد او را خلاص نموده پسر چنین نزدیک
حجرهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام رسید از ناتوانی پایش لغزید و بر در افتاد پس امیرالمؤمنین علیه السلام
او را از زمین برداشته ملطف و مهربانی نموده استفسار حال او نمود گفت من پسر عبدالله
انصاری ام و اولاد غور را به تفصیل بیان نمود آنحضرت از استماع نام عبدالله به گریه در آمد

عاصر بستدم حضار مجلس از مشاهدهٔ این واقعهٔ غریبه متعجب شدند ایشان به ثنای آنسرور گشودند پس
آنحضرت گواهان کاذب را تعزیر نمود و از عورت ترکهٔ عبدالله را گرفته به پسرش تسلیم
نمود و عورت را نیز تعزیر فرمود و ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که در زمان خلافت
عمر روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد مدینه در آمد و فرمود حاضر شوید سرور کائنات
در واقعهٔ هجر فرمود یا علی سلمان به رحمت حق پیوسته برو به تجهیز و تکفین او و نماز
بر وی بگذار بنابر وصیت آن سرور به مدائن میروم تا به وظایف مهمات سر بردارم پس
بعضی از اصحاب تصدیق نمودند و بعضی انکار و یکی از روی استهزا و استخفاف
گفت یا علی گفتهٔ را از بیت المال نکفیم حضرت فرمود او از این نوع کفن مستغنی است
پس صحابه بمتابعهٔ آنحضرت از مدینه بیرون آمدند ناگاه امیرالمؤمنین علیه السلام یکبار از
نظر غایب شد و بیش از نماز ظهر باز آنحضرت در مسجد حاضر شدند و فرمود سلمان
مرحوم را در مدائن مدفون ساختم و بعضی از اهل انکار تاریخ را نگاه داشتند تا بعد از
مدتی از مدائن مکتوبی باین مضمون رسید که فلان تاریخ و فلان روز سلمان متوفی شده

ومردم از جانب صحرا بیاید آنند بکفین و نماز جنازه او گذارده مدفون ساخت و از نظرها
غایب شد ایضاً در کتاب مذکور از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که چون سرور انبیاء
صلعم متوجه غزوهٔ بنوک شد و امیر المؤمنین علیه السلام را در مدینه قایم مقام خود ساخت لشکر
منافقان فرصت را غنیمت دانسته گفتند اعمام چون هر دو برادر از هم مفارقت نمودند
افغار ایشان به سهولت میسر خواهد شد پس چند نفر از شور بختان در سرای امیر المؤمنین ع
چاهی عمیق کندند و به خس و خاشاک پوشیدند و جمعی از ارباب نفاق در درگاه
آنسرور بجوشیدند چهارده نفر را به لباس سیاه ملبوس ساخته بر سر راه عقبه در عبور جناب رسالت پناه
بجوبادیه تا بر سر از سنگریزه نشانیدند در ناقه سرور کاینات از آنها رام کند در آنوقت جبرئیل
خبر عقبات و چاه که بر سر راه حضرت ولایت مآب مشرکان کنده بجوشیدند بیان نموده عین
امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه با جمعی کثیر از مؤمنان بر سر آن چاه رسیدند ناگاه دلدل
روی خود را بسوی امیر المؤمنین ع نموده به لغت خود عرض کرد اگاه باش در بر سر راه تو مشرکان
چاهی کنده اند و بر روی آن خاشاک گسترده اند آنحضرت فرمود تو روان شو در چاه

وزمین برابر خواهد شد دلدل پای بر سر خاشاک نهاد که بگذشت اعداء در کمین بودند در تعجب
ماندند پس آنحضرت به ملازمان رکاب فرمود که رسالت از خاشاک پاک کنید چه پیغمبر خدا صلعم
می آید چون خاشاک برگرفتند چاهی عمیق ظاهر شد آنحضرت از دلدل پرسید که این چاه را
که کند دلدل اسمی نفرات ان داد در باتفاق یکدیگر این کار کرده بودند حضار عرض کردند که این
قضیه را به سرور کائنات اطلاع دهند آنحضرت فرمود حقتعالی او را خبر داده است و آنسرور نیز
با صحاب رکاب خود فرمود که جبرئیل مرا خبر داده از کید ارباب نفاق که بر علی ابن ابیطالب
علیه السلام در مدینه نموده بودند و حقتعالی او را محفوظ داشت منافقان باور نداشتند و یقین
داشتند که خبر فوت علی علیه السلام رسیده و رسول خدا صلعم از ما پنهان میکند در آن اثنا
جناب ولایت پناه با جمعی از اصحاب به ملازمت رسول خدا صلعم آمدند و صورت
حال آن واقعه را به سمع مقدس جناب نبوی صلعم رسانیدند آن ملعونان حمل بر سحر نموده
گفتند که محمد و علی هر دو در سحر مهارتی تمام دارند پس سرور انبیاء صلعم متوجه مدینه شده و در
آخر شب بنواحی رسیدند سلمان ناقه میراند و وفد یعنی یمانی زمام ناقه سرور انبیاء را

میکشید و عمار یاسر در رکاب مستطاب میرفت ناگاه چهارده نفر از منافقان زال مکر
بر بالای عقبه بلوند و در پی او براز سنگ بریزند بغلطانیدند مگر ناقه رسول خدا صلعم اصلاح رم نخورد
و سید کاینات بخرامش خود بر بالای عقبه رفته عصابر شتران منافقان بران و بر وایتی بعمار
یاسر فرمود و بعد از زدن عصابر شتران منافقان شتران منافقان رم خوردند و آنها را بر
زمین زدند چنانچه اعضای آنها مجروح گردید و تا در قبید حیات بلوند رحم ایشان بر نشد
تا خلق از مسلمان و کافر بدانند گید عقبه را ایضاً در کتاب مذکور مسطور است هر در زمان
ابو بکر اترفروه نام عورتی بود صالحه و معتقد اهل بیت روزی او را با یکی از اعنیای ارباب نفاق
مناظره و مباحثه روی نمود چون فضایل و مناقب و توصیف اهل بیت رسالت را بسیار
میگفت آن منافقان تهمت سب شیخین بر وی نهادند و چندان زدندش که هلاک شد
شوهرش بعد از استغاثه و استعانه او را مدفون ساخت و بملازمت فیض درجات
ولایت پناه آمد در اثنای سلام بخدمت آنحضرت فایز گردید گریه و زاری و التجا بسیار نمود
و صورت واقعه را بعرض حضرت رسانید امیر المؤمنین علیه السلام بر سر قبرش رفته گفت

نماز ادا فرمود و گفت یا محی النفوس بعد الموت و یا منشی العظام بعد الفوت
احی لنا امه فروه و اجعلها عبره لمن عصاك یعنی ای زنده کننده نفسها
بعد از فوت و ای برگرداننده استخوانها از هم ریخته زنده گردان امه فروه را برای ما و بگردان او را
بمنزله برای آنکس که عاصی شده است تو را بعد از آن نگاه به قبر روی نمود شگافی در قبر شد و دید در قبر
دایره انار در منقار گرفته اند درون قبر مبرقست و بیرون می آمد و اشاره بسوی آنحضرت میکرد ناگاه
قبر شگافته شد و امه فروه چادر سبز از سندس بر سر گرفته بیرون آمد و بحضرت سلام کرد و عرض نمود
ای مولای مؤمنان منافقان می خواهند که نور ولایت را اخفا کنند کما قال الله تعالی یریدون
ون ان یطفؤا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره الکافرون
و بعد از آن امه فروه چندان زنده گانی نمود که چند فرزند از وی متولد شد و کم السعید سعیدة فی
بطن امه در دست خضر علیه السلام معلا به ملازمت امام الثقلین امام حسین علیه السلام به
ستهاست فایز گردید ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که حارث مؤمن بجهت محاکمه
نزد شاه ولایت آمد حقیقت خود را اظهار نمود چون امیر المؤمنین ع ق بطرف مؤمن دید

به مقتضای شریعت غرا و ملت بیضا حکم فرمود خارجی گفت یا علی از روی عدالت حکم نفرمودی آنحضرت
برسر غضب آمد فرمود مسخ شوای عدو الله آنخارجی در ساعت به صدور این کلام بصورت سیک شد
و جامهها از بدنش رید اگویند چنین این نوع خارق باره مشاهد نمود اضطراب و انزعاج نمود و شیعه
آنحضرت از دیدن غمد بدان اشرار گویند آنحضرت بروی رحم نمود و دعا فرمود تا بصورت اصلیا
رجعت نمود پس آنحضرت فرمود آصف برخیا وصی حضرت سلیمان بچو قدرت داشت
بر نقل تخت بلقیس حضرت در کلام مجید از آن خبر میدهد بقوله تعالی الذی عنده علم الکتاب
انا اتیتک به قبل ان یرتد الیک طرفک ایا سلیمان افضل است نزد خدا یا محمد مصطفی
حضار گفتند رفاع انبیاء محمد مصطفی صلعم افضل است آنحضرت فرمود رتعجب نباشد از وصی او
رخارق ظاهر شود ایضا در کتاب مذکور از سلمان فارسی مرویست که یکی از اصحاب محمد نزد
امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت فلان شخص که آن را کابر بنوعی میگویند که هر جا مجبان تو را
مرتبه زبان طعن و سفاهت میگشاید و در ابتدای آن میکوشد امیر المؤمنین علیه السلام کاغذی
بدست مبارک گرفته بجانب بساطین روان شد ناگاه به آن شخص ملاقی شد حضرت فرمود
ای تو فلان

که تو محبان مرا ابر امیر سازی گفت هرگاه رسانم کسی را بر منع نمیرسد امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود هرگاه چنین است قدرت خدا را تماشا کنی و گمان را بر زمین انداخت در ساعت
اژدهائی شد از شتر بزرگتر و دهن باز کرده بسویش بدوید ناقه را برداشت و فرار برآورد و گفت
الامان الامان یا امیر المؤمنین توبه کردم دیگر از محبان تو نگویم امیر المؤمنین علیه السلام دست
نجاست دراز نمود و اژدها به صورت اصلی باز گردید در فتوحات القدسیه مسطور است
یک روز شخصی از متابعان علی علیه السلام گفت یا ولی الله برخوان از دعوی موسی علیه السلام
براهین و معجزات ببینند و نصاری از عیسی علیه السلام خارق عادات و کرامات مشاهده
مینمودند هرگاه ما از تو کرامتی به بینیم اطمینان قلب و ازدیاد یقین کند امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود در شما را تا بدیدن علوم غریبه و مشاهدهٔ امور عجیبه بیت الیقین مبدل نو
و ابتهاج بسیار ننمودند امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب بجانب مقابر روان شد تا بر زمین
شوره زار رسیدند آنحضرت فرمودند در این زمین پرده از روی خود بردار و آنچه در خود دارد
آشکار ساز در آنوقت اصحاب دیدند که جانب راست دل کنار جنان

تجری من تحتها الانهار میان گشته از عمارات اصحاب یمین خبر میدهد و جانب چپ
فواغم فوازر والتمو النار التی وقودها الناس والحجارة به سامع حاضران رسیده
و عقارب و افاعی جان سمان و در کات نیران مشاهد احوال اصحاب شمایل آورد
چون اصحاب چنین خاریه دیدند جمعی را استقامت در دین نداشتند چنین دیوار قرآن
رمید کرامت ها مسحر ما میدند و بر غرر صاحب یقین بطعنه بر یقین همی افزودند و گفتند
مر بر این مقال خبر های رسول ایزد متعال شاهد و مقال است که القبر حفرة من ریاض
الجنة و حفرة من حفر النیران ایضاً در کتاب مذکور مسطور است که در زمان
خلافت بنی عباس مردی بود از مردم بلخ و در مصر ساکن بود و علی الاتصال زبان را به مدح اهل بیت
میگشود روزی در مسجد از صغیر و کبیر و وضیع و شریف حاضر بودند مر مداح در مدح شاه ولایت و نور
بدایت اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب زبان را بگشود و از صیقل مدح زنگ ملالت را
از آئینه ضمیر محبان به زدود و به عشق آن شاه ولایت پناه یکسان بیان و طوا از آن جماعت طلب نمود
بشارتی بر فاست و دست شکر گرفته و گفت بحمد الله که بنیاد لطف و احسان بر روی تو بگشادیم
و ما جزی

وحاجت تو را روا نمایم پس آن مداح را بخانه خود آورد و به غلام خود گفت که در سرا را در بند و در را طاق
بر روی خود ببند و هر چه فرمایم همان کن تا تو را از مال خود آزاد گردانم و یک بدره زر در آزادی تو افزایم
آنگاه به غلام گفت منتهی کوسفند دست و پای این را فضولی را ببند و در بیشتر از کار سر او
بیرون آور و دست و پاوز بانش را قطع نما و نزد من آور غلام بموجب فرمود عمل نمود و ملعون
به غلام فرمود در این مداح در گورستان بگذار فضا را در آنوقت حضرت علیه السلام بطواف مرقد مطهر
شاه ولایت آمد و بطواف مشغول بود از قبر مطهر آواز شنید در بسوی مصر شتاب
و مداح ما را دریاب و از اسماء الهی با و تعلیم نمود باذن الله تعالی اعضایش صحیح و سالم
خواهد شد و با و بگو در علی ابن ابیطالب علیه السلام میگوید در بسوی همان مسجد برو و آنچه در مدح
خواهی بگو و زبان سؤال کشا نان و طوا طلب کار شخصی تو را به مهمان خانه خود برده سفره احسان
بر روی تو بگستراند و برای تو نان و طوا آورد و چیزی در آنجا نشیند عجب از عجایبات به بیند بر
خضر علیه السلام به طرفة العین به گورستان مصر رسید و آن مظلوم را دریافت و از اسماء الهی بر او
خوانده دمید و در ساعت اعضای مقطوعه او درست گردید و بیشتر ببالو زبانش گویا و

پابشر روان و دستش گیرا گوید آنگاه پیغام امیرالمؤمنین ع باو رسانید مداح شب آدینه مجدد بهمان
مسجد رفته و زبان به مدح و منقبت آنحضرت و اهل بیت بگشود و بدستور سابق نان و طعام طلب نمود
در آنوقت جوانی برخواست و گفت که من حاجت تو را برآورم و نان و طعام بر سفرهٔ تو بگذارم
پس دست او را گرفته بخانهٔ خود آورد مداح دید در خانه همان خانه است که خارج اعضای او را
بریده بودند پشته بخاطرش رسید نمود بالاخره با خود گفت که چنین حکم شاه ولایت است روی در
غلاف آوردن نه سزا صواب الفصه آن جوان سفرهٔ گسترانید مداح چند انبان طعام
مشاهده نمود از روی تعجب زبان بر گشود و گفت که دیروز در همین خانه ظالم اعضای مرا
بریده و بجای مرگ رسانید و تو امروز زبان و دست مرحمت میکنانی و نسبت بمن شفقت
مینمائی در اینباب حیرانم و از اینراز سر گردان در اعلام این راز در آی و سر این معنی را
ببیان نمای آن جوان گفت ظالم دیروز تو این همه ظلم و ستم نمود بدن تو و من از آن
جفا کار بر تو گریه و زاری و بغایت ملول و محزون شب در آمد بخواب رفتم و امیرالمؤمنین
علیه السلام را در خواب دیدم از روی غضب متوجه بدن من شد و گفت که ای خرس سیاه آنچه

بجهت من آشفته ندامت از دیدار جان بارد در آنکه شکست علی ابن ابیطالب علیه السلام
بخاطرش آمد پس روی بجوسا به سوی کوفه نمود و گفت یا مولا در کنی و عجب فرصی و تو طبیب دردمند از
درد و ما از شفاخانه خود درمان بیمار در آنوقت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی کثیر از
اصحاب در مسجد کوفه بودند و به صیقلی مواعظ زنگ ملال از مرآت خاطر ایشان می زدود
در ناگاه از غیب ندا در داد که در خلاصی آن معصومه تاکید فرمایی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
ای مؤمنان مشکل روی نمود بدون بطون من خلاصی آن مشکل نمیشود الحال در مدینه تو هم نمایم
آن عقده را بکشایم چیزی از آنجا مراجعت نمایم اظهار آن با شما خواهم نمود فنعم التماس موافقت
نمود آنحضرت راضی شد فرمود وقت تنگ است و نه محل درنگ پای خود را بر پای خیز و هشم
پوشانید و بیدار دار القصه آنجناب به مدینه در رسیدند بجوم عام و انبوه مالا کلام دید
در آن مجمع ده برادر تیغ کشیده و قصد کشتن خواهر خود را دارند و اشک غم از دیدار میبارند
امیر المؤمنین علیه السلام بایشان فرمود دست از کشتن این معصومه بدارید و زنهار
او را میازارید ابن عباس و جمعی دیگر بخدمت آنحضرت شتافتند و عبد الله پدر دختر نیز

حاضر شده واه و درد ناک از مهر برکشید و گفت که از این دختر به آخر ایچنین رسوائی نمی رسید و نامو
مرا بهباد ننشورد گویند حضرت او را در برگرفت و به تفقد نامش معزز ساخت و فرمود هر از ان
معنی اندوه کین مباش در دختر نواز آلایش پاک است ای عبد الله بدانکه گر سیر وزن هفتاد و هر
مشقال در رحم جا گرفته و آزارش میدهد به انگاه طشت طلب فرمود هر از آب برف و باران طشت را
بر باید نمود حضار گفتند در این فصل شب باران است و نه برف یا امیر المؤمنین علیه السلام سر را
به سوی آسمان نمود در حال ابر سپید پراکنده در هوا ظاهر گردید و ببارید و آن طشت از آب پر گردید
و بعد از آن شروع به باریدن برف نمود و به آب منضم گردید آنحضرت فرمود تا خیمه در صحرا بزنند
و دختر را در خیمه با زنان امین در آورند و در آن طشت بنشانند و بقدرت الهی نظر کنند چنین
بموجب فرمود عمل نمودند کرم مذکور از رحم دختر بیرون آمد و او را از محنت خلاصی داد چنین آن کرم را
در ترازو وزن نمودند هفتاد و هر مشقال بود ایضاً در کتاب مذکور از ملا علی حجازی مروی است
هر چنین علی ابن ابیطالب علیه السلام با عمار یاسر و بصیر و سایر اصحاب از بعد از دیار کشته بجانب
علة متوجه شدند و به کنار فرات رسیدند بصیر را گفتا رسیدیم از فرات بکدام گذر بگذریم در آن

شاه ولایت بر ضمیر او آگاه گوید و فرمود سر بر لب فرات رفته به آواز بلند بگوای مجمع علی ابن ابیطالب
علیه السلام میگوید بدر از کدام طرف فرات عبور کنم چون نصیر در کنار فرات رسید زبان به ندا کشاد
و مجمع را نام برد جواب نصیر را دادند در فرات مجمع نام بسیار است کدام مجمع مقصود شاه دلدل
سوار است نصیر مراجعت نمود بحضور شاه ولایت عرض نمود حضرت فرمود مجمع بنگر کره باز نصیر آمد و
به آواز مجمع بنگر کره یا طالب آواز بر آمد مجمع بنگر کره بسیار است کدام کره مقصود است نصیر باز
مراجعت نمود بعرض حضرت رسانید آنحضرت فرمود مگر کره بنگر مره پس نصیر مجمع بنگر کره بنگر
مره یا طالب آواز بر آمد لبیک آی نصیر بگو امیر المؤمنین چه میفرماید نصیر گفت میفرماید در
گذر فرات از کجاست تا علی وار از آنجا عبور کنند مجمع گفت مگر تو از غضب و هوش بیگانه آنکه نام
مرا و پدر و جد مرا ندانند نمیدانند گذر فرات کجاست تو از کار و بار علی علیه السلام غافلی واز
نادانی چون خوارج جاهلی نصیر بدانکه هزار و هفتصد سال است که من در اینمقام میباشم و امیدوار
از رحمت اویم نصیر چون این حکایت را بشنید فرمایا برآورد و متوجه ملازمین امیر المؤمنین
گوید و التماس نمود زندانبانان مجمع را نزد آنحضرت دعا کنند و او را زندا گویند آنحضرت

دست مناجات به درگاه قاضی الحاجات برآورده بگفت زنده شدن مجمعه دعا گو هنوز دعای حضرت
تمام نشده بود که مجمعه زنده گردید و از فراز برآمده بر رکاب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام بوسه
داد و چنین نصیر ابن واقع غزیه را مشاهده نمود گفت یا علی تو خدا را شناختی و تو را کریم و رحیم و جبار
و ستار حضرت نظر بر گفتار او کرده به ذوالفقار سرش را از تنش جدا نمود و باز به دعا زنده گردانید او
گوید در هفتاد مرتبه آنحضرت نصیر را کشت و زنده نمود القصه امیر المؤمنین علیه السلام گذر فرات را
به مجمعه سپرده و راجعت به سمت کوفه نمود او گوید که مجمعه با هفتاد سال دیگر زندگانی نمود و بعد از آن سال آخر
به همچنین در کتاب مذکور از میر سید علی واعظ مروی است که روزی امیر المؤمنین علیه السلام
در مسجد کوفه وعظ میفرمود و به الماس بیان گوهر لآلی مواعظ می سفت ناگاه فرمود ای مردمان اگر چه
سید آخر الزمان دنیا را پدرود کرده و روی به شاه سرای آخرت آورد و زمام کلام پروردگار و وصی آن امام
جنابم و قایم مقام و نایب مناب اویم هر گونه مشکلی که به شما وارد شود و رو نماید آورید و به
مشکل طلب نمائید که مخفیات بر من ظاهر و هویدا است و معجزات روشن و علم اولین
و آخرین که هر خزانه ایست و علم آسمان و زمین در سینه منست و مطلع بر احوال سفید و سیاه عالم

دعای مرجان

وحوش مرغان هوا و ماهیان دریا بر فرق ظاهر است و بر آنچه بطن و مست و خواهد بود اطلاع دارم و واقف
از اطاعت و عبادت اهل هر شهر و دیار م اگر خواهم مغرب را مشرق کوانم بتوانم و زن را
مرد کوانم و مرد را زن بتوانم نمود مخالفی در آن مجمع نبود و در آن بسیار داشت و از کثرت
مال کوآی تفاخر و تکبر می افراشت از استماع کلام ولایت نظام امیر المؤمنین صلوات الله
و سلام در دشت انکار ره نورد ید چنین از مسجد بیرون رفت غضب جباری او را منع کوا نبود
و به صورت سیاه کوید و چنین ماه خوبان جهان دید از اینه باطن شیطان کوید و روی خود را
به مسجد نهاد بازآمد انکه آنحضرت از عین عنایت بروی نظر انداز د چنین بمسجد در آمد مومنان
روی به جزای او آوردند و به ضرب چوب و سنگ بیرونش کردند پس به سوی خانه خود شتافت
و بر مکان خود در بستر ابریشمی و بالین دیبا نشست زنش دید که بر فراش شوهرش خوابیده کنیز را
فرمود تا رو به اخراج آن آوردند و از سنگ و چوب سر و اندامش را شکسته از خانه بیرون
کردند چنین به بازار رسید مسکان محله او را حمله نمودند به ضرورت رو به صحرا نهاد و در بر مجنون
افتاد و مدت پنج سال سر کردان و پریشان حال بود و از طلقش هیچ چیز فرو نمیرفت و حقیقتا

مرکش هم نمیداد و در آن بیابان هولناک یک دو شب و روز کوه طی میکشت و از برف و باران آن
و گرما و سرما عذاب میکشید چیزی آن سگ منافق ناپدید شد غوش و قوم او و بهر جانب نهاد و هر چند
در طلبش شتافتند اثری از او نیافتند بالآخر قرار دادند که دشمن او را کشته و بنابر آن لوازم
ماتم برافراشتند و عزای او داشتند و آن بدشگون پلید بینی زیبا داشت پاکیزه روزگار و در
غایت حسن و جمال و دلش از محبت محمد و آل محمد مالا مال و آن پری رخسار در ماتم شوهر سیاه پوشید
مدت پنج سال در لباس سیاه چیز آب حیات در ظلمات بود و سر شک انده از دیدگان میبارید
عورات دیگر روی در هم او آوردند و او را از عزاداشتن منع نمودند و گفتند که چند بین گونه ماتم
داشتن چرا است اگر شوهرت رفت به عدد هر موی تو شوهر بر جاست از قضا روزی عورات
ملول شدند که مدت شاه ولایت رفت و بموقف عرض رسانیدند که مشکل روی نهاده و آنش
در هم شکن افتاده بسر حل مشکلات و سهل معطلات فرمود که مشکل خود را بیان کنید تا انکه حل کنیم
زن گفت که روزی سعید شوهرم تنها از خانه بیرون آمد و ناپدید گردید و حال مدت پنج سال است
بهر سو میجویم و او را میجویم مگر از او اثری نمییابم آنحضرت فرمود از زن شوهرت زنده است
(تا کجا)

آنا بجان درمانده بخانه رو وطعام مهیا کنی وطعام را بردار و با حرمان خود در سرای بر مجنون مقدار خود
فرسنگ سرای برو ناظر بر یک بدست چپ بچشم تو در آید در آنجا رفته بشوهر خود را بیابان آن زن
خوشحال شد بسوی خانه دوید وطعامهای رنگارنگ ساخت وبسوی مجنون شتافت طل
ریگ دید وبالا بر رفته بهر طرف نظر کرد بعد از ساعتی دید ریگی پیدا شد آن زن با غلام
خود فرمود پاره نان ومقداری حلوا باید یک بدغلام یکمنان را پیش یک انداخت نان
جمادی شد واز خوردن آن محروم ماند زن در داد بتعجب افتاد وخود جام آبی در پیش یک نهاد
چیزی نخواست بیاشامد خاک سیاه در جام پیدا شده متحیر بماند وگفت که ای خالق ارض وسماء
تو دانائی وبینائی نمیدانم در این چه حالتست امیر المؤمنین علیه السلام را فرمود بسوی مجنون
برو که شوهر خود را ملامت خواهی نمود من بموجب فرمود او گوید من صحرا گویم وبجز این یک
چیز ندیدم ویقین میدانم مرا او خلاف نگوید پس بگذشت آنحضرت روان گوید واشک
ندامت از دیدها ببارید وگفت که مرا فرمود در بر مجنون رو وشوهر خود را بیابان ومن بفرمان تو بسوی آن
بیابان سرا نورد یدم ودر آنجا بغیر از یک ندیدم امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه فرمود را ی زن

شوهر تو همان سگ بود در آن صحرا دیدی و از دیدنش بادیهٔ حیرت همچو زن چنین ایدی سخن
بشنید در قدمهای مبارک آنحضرت افتاد و تضرع بسیار نمود و گفت ای پیشوای مؤمنان و ای
مقتدای متقیان سر این معنی بیان فرما و نقاب از روی این راز بکشا شاه ولایت فرمود
ای ضعیفهٔ شوهر تو مشرک و منافق بود به مصطفی و برادر مصطفی دشمن بود و در ولایت من شک آورد
و حقتعالی او را مسخ نمود زن بیچاره چون این سخن را بشنید روی نیاز بر خاک عجز نهاد و گفت
ای ولی خدا تو حق خالق چنین و به حرمت پیغمبر آخر الزمان که بقدرت ولایت خود شوهرم را
به صورت اصلی باز بنما و زنگ اندوه از رخ عندلیب دلش بزدای حضرت فرمود بر برو و ریسمان
در گردن آن سگ انداخته پیش من حاضر گردان زن خوشوقت گردید با مردم خود باز بسوی آن
بیابان شتافته و ریسمان در گردن آن سگ انداخته بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام
حاضر گردانید چون سگ حاضر شد آن سگ ندامت از چشم ببارید و به زاری تمام بنالید آنحضرت
دست مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برآورد و بحرمت او دعا کرد در ساعت به صورت
اصلی باز گردید همچنان لباس در بر و دستار بر سر بخاک افتاد و بنالید و گفت یا امیر المؤمنین علیه السلام
به تو توسل

به توسک آوردم و سر ای خود را دیدم اکنون از سر تبرک بیزارم امید دارم از روی مرحمت و لطف بر
روی من نیکشاد و مرا به راه راست هدایت کند و دلالت فرما آنحضرت دیده را بر هوای دین اسلام
در سرای او منزل نمود پس زبان مبارک بتلقین ایمان تعلیم نمود و آنمرد ایمان آورده و از اهل ایقان
گردید ایضاً در کتاب مذکور از سلمان فارسی علیه الرحمه منقول است که روز ای امام حسن علیه السلام
به نزد پدر بزرگوار خود از قرآن حدیث مملکت سلیمان میخواند در آنوقت سلمان عرض نمود
که یا امیر المؤمنین بیغمبر خدا صلعم فرمود علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و تو بحکم نصوص و احادیث
اعلم علما و افضل اولیای روزگار امتی و حقیقتاً به سلمان ملک عظیم عطا فرموده که بتو کرامت
چه فرمود امیر المؤمنین علیه السلام دست بدعا برداشت و اشاره ببر پارهٔ ابر نمود ناگاه ابر
مانند شتر آمد نزدیک امیر المؤمنین ایستاد و سینهٔ بر زمین نهاد آنحضرت و امامین بر آن ابر
نشستند و من نیز به اشارهٔ آنحضرت نشستم ناگاه آن ابر چون مرغ در طیران آمد و رفت نزد
درخت خشکی نزول نمود امیر المؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود ریسمانی درخت توجه فرما
و زبان بدعا استفاده گشاد و یکتا پسر امام ثانی بفرمودهٔ پدر بزرگوار خود قیام نمود و درخت

زبان بگشود و احوال خود بیان نمود و گفت ای شاه نشانهٔ حرم جهان علی علیه السلام در این مقام به عبادت
مشغول بودم و از برکت و همت قدوم فرخندهٔ آن سرور ترو تازه بودم از وقتی که سیوف صدا
بدار بقا رحلت فرمود ترک آمدن اینجا نمودم و از الم مفارقت آن سرور بر من بابن عار رسید اکنون
پدر بزرگوار تو مرا عرض بفرمود مرزبان مبارک بدعای من کشاید و بگیت سر سبز من دعا
فرماید امام حسین علیه السلام از حقیقت حال تعرض شاه و لابث پناه رسانید آنحضرت دست
به دعا و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات برآورده دعا نمود و حق سبحانه و تعالی آن درخت را فرمود تا
و سر سبز گردانید و در زیر آن چشمهٔ آب جاری نمود پس دیگر باره آن ابر به پرواز آمد و کنار بحر مقر آن نمود و در آنجا
مرغی را بر ابر شتر دیدم که پاک او شکسته و پر او او یخته ملول و محزون نشسته آن سرور با امام حسین علیه السلام
فرمود از این مرغ شکسته پاک سبب انقلاب او تحقیق فرماید و در حق مرغ زبان را باظهار آن بگشاد
پس امام حسین علیه السلام نزدیک رفته از مرغ استفسار نمود مرغ گفت ای شاه زاده دنیا و دنیا
با امیر المؤمنین در صدر جهان مکان داشتم و لوای عبادت می افراشتم از آن زمان
سلطان انبیاء محمد مصطفی صلعم این عالم را وداع نمود و علی مرتضی روی در بیت الاحزان
آوارده

آورده‌ام از معبد تو رو آورده‌ام و از تو رو سوی او اشک حسرت از دیده بگشاده‌ام بام شکسته و در راحت بر
رویم بسته شد ای پدر بزرگوار است بگو که چه جهت من دعا کنده و از برای من باز استه عا نما به امام حسین علیه السلام
شرح حال آن شکسته پای بخدمت پدر بزرگوار بیان نمود آنجناب لب مبارک جنبانیده و دعا فرمود
آنمرغ پای افتیار یافت و از کنار دریا به پابوس امیر مؤمنان شتافت و بعد از ادای تحیات و سلام گفت
ای شاه جنیان امام تو را و در سستان تو را بشارت است به روضهٔ رضوان و حور و غلمان امیر المؤمنین ع
فرمود چگونه بشارت دهید مرا بهشت جاودان را و نعمت بی کران را فرشته عرض کرد که خالق مطلق
و قادر برحق از رحمت خواص خود گروهی آفرید و در آن گروه مرغهای بیشمار موجود گردانید هر گاه یکی از بندگان از
از سر اعتقاد لا اله الا الله بگوید مرغابیان سر از آب برآورده از روی شوق و نشاط با یکدیگر ببازند و چون
محمد رسول الله بر زبان جاری گرداند از کثرت ذوق و شوق بالهای خود را برفشانند و هر قطره از بالهای ایشان
بریزد معادل عدد آن ثواب برای تو و در ستان تو نویسند و اگر نام مبارک تو را بر زبان راند در حال
در خروش و افغان آیند و بگویند ربنا خدایا رحمت خود را بر روح او نازل گردان که چون کلمه را تا تمام گذاشت
و دیگر باره ابر بر هوا روان شد و بسی قدیا جوج و ماجوج رسید پس در آنجا گروهی دیدم را قامت بعضی

بناه زرع و بعضی زرع بطور و ذرای خوارج بقدر قامت ایشان بقدر رسن آن رفتیم بشهری رسیدیم غوغا و صدا
ما عجیب مسموع میشد حضرت فرمود رحل کنید در آنجا بانگ کوس و نفیر و سایر سازها بگوش ما رسید پس
امام حسین علیه السلام از پدر بزرگوار خود پرسید که این چه غوغاست بگوش ما میرسد حضرت فرمود این شور و غوغا
از آنست که صفیر شمر و نفیر شمر بمرتبه ایست که اگر خلق بشنوند از هول و هیبت شان هلاک شوند و زنان
حامله بار فرو اندازند از این جهت علالاتصال در این شهر به آواز کوس و نفیر او فات مردم گذرانست
بعد از آن امام حسین علیه السلام گفت ای پدر بزرگوار روی در مدینه آور و بسوی وطن مالوف ما سپار
پس آنحضرت حکم بر این نمود در دم بمدینه رسیدیم ایضاً در کتاب مذکور مسطورست که در خلافت عمر
خطاب روزی عمر به در خانه امیر مؤمنان نشسته بود قافله از جانب مکه معظمه روان شد و ثابت
حرکا از زهاد و صحابه بود آمد و گفت یا امیر المؤمنین مرا به امیر قافله بسپار تا بفراغ خاطر بروم چون قافله سالار
به وداع آنحضرت آمد حضرت با او سفارش نمود و امیر قافله او را بر دوا ال قافله در تعظیم و تکریم او بقدر مقدور
میکوشیدند و ثابت جوانی بود وجیه و عورتی خواهش غود را بر وی عرض نمود از انجا زهد و ورع ثابت
اسم با مسمی غود احراز نمود عورت گفت هرگاه مطلب روا نکنی تو را بر بلای تهمت گرفتار کنم در هر
از الفقار

از انفعال او بر بنای ثابت گفت که حقیقتاً عال است عورت از استیلای شهوت به غلامی مراد
خود را حاصل نمود و حامله شد چون بر حمل خود اطلاع یافت خواست تهمت را بر ثابت ثابت کند و
شبی او را در خواب یافته زینه خود را در جیب ثابت پنهان نمود و بامداد فریاد برآورد که متاع مرا
دزد برده قافله سالار گفت که ما در این صحرا چند معدود یم شهری و قریه نیست که توان سراغ
نمود القصه مردم را تفحص و تجسس در میان قافله نمودند و نیافتند پس عورت گفت در رخت
ثابت ملاحظه نمایند جمعی مؤمنان از اوضاع خسته ها ثابت واقف بودند گفتند حاشا
از وی این نوع امری بوقوع آید عورت گفت مرا بروی گمانست چون تفحص نمودند زینه
عورت را از رخت ثابت برآوردند بعد از آن گفت این همه از ثابت است
شبی با من تا روز زنا کرد و بعد از ثبوت قافله سالار غمی در کون ثابت افکند به همراه
عورت پیش خلیفه فرستاد و خلیفه حکم به رجمش فرمود پس در آن روز در مدینه غوغای عظیم پدید آمد
و این خبر به سمع مبارک امیر المؤمنین علیه السلام رسید و امام حسین علیه السلام را فرستاد و فرمود
تا آمدن من دست نگاه دارید و حضرت خود هم از عقب تشریف آوردند و به عمر فرمود

بعد ازانکه چرا حکم نمیکنی در امر رجم و قتل این مرد بطلب عورت فرستادند عورت پرسیدند را که طلاب فرمود
فرستاده گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام عورت با تو گفت بیهانه از وقت فرصت
و رسوائی من رسید و بر خواسته بمجلس آنحضرت حاضر شده امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه
فرمود مرا می شناسی در حضور من بخلاف نپوشی راست بگو صورت حال چیست و ابدی حمل تواند
کیست عورت گفت من میگویم از ثابت است و دیشب ظلمه در دری و بر انیز ثابت نمود ام آنحضرت
دید در حرف خود مصر است پس رو با بسوی امام حسین علیه السلام نمود و فرمود ای نور دیدهٔ مرتضی برو و
پارچه پلاس و عصائی که در گوشهٔ خانه نهاده ام بیاور شاه دین بموجب فرمود عمل نمود آنحضرت او را پیش عورت
گذاشته باز مبالغه تمام فرمود بگو حقیقت واقعه چیست عورت باز همان حرف اول را بیان نمود چون
امیر مؤمنان صلوات الله و سلامه دید بر عورت سخت شد بگو پسر او را صدا نمایند و نیم عصا و پارچه را بر
شکمش نهاد و فرمود ای آنکه در شکم این عورتی آنچه حق است بگو طفل بحکم قادر مختار در گفتار آمد و گفت
راست میگویم خدا یکیست و محمد خاتم انبیاء و مرتضی وصی اوست آنحضرت فرمود از این مقوله نپرسیدم
بگو ترا نطفهٔ کیست و آن زنیه در رحم ثابت چگونه رفت گفت پاوصی خیر المرسلین این عورت

مکرر خود را بثابت عرض کرد چون ملتفت نشد با غلامی زنا کرد و من لطف آن غلام و از این غصه زرینه خود را در رختخواب
ثابت پنهان نمود تواند از مشاهدهٔ این حال و فارق تمام خلق متحیر ماندند و بفرمود خلیفه عورت را با سنگسار نمودند
پس خلیفه و سایر صحابه بنماز تمام پرسیدند در این بین عصا و پارچهٔ پلاس خلیفه آنحضرت فرمود و در
در مسجد بگذشت سید کاینات و سرور موجودات نشسته بود ثابت درآمد آنسرور از روی تلطف
و ترحم نظر بسوی ثابت نمود و بزن فرمود یا آخر روزی باشد در زنا ثابت را به زنا و سرق متهم نمایند و حکم
به رجم تو می کنم یا رسول الله تدبیر خلاص آن چه باشد رسول خدا این چوب و پلاس را بمن داد و فرمود
هرگاه این نوع قصه پیش آید این چوب و پلاس را بر شکم عورت بزن لطف در رحم باشد بسیخ در آید
و آنچه حق باشد بیان نماید عمر خطاب برخواسته بر سر مبارک آنحضرت بوسه داد و گفت حقا که جانشین
رسول خدا صلعم تو شی نه غیر تو و حقا عمر را یکلحظه بی تو در دنیا نگذارد در ذیل مناقب مؤلف گوید در
آئینهٔ خاطر صافی ضمیر موالیان عقیدت آئین و صحایف انفاس محبان صبح جبین نیر ضیا بخش این جزیره
انوار مهر نوار شعشعهٔ صدق پیراست که هر فضیلتی و منقبتی در ذات افراد بشر متصور است جمیع
آن از سر چشمهٔ عین عنایت منشعب و از اصل شجرهٔ عصمت متفرعست چنانچه بدلایل و براهین مبین عقلی

ونقلا ثابت است که ذات مطهر حضرت امیر ولایت مرتبت اعظم کافه بشر و افضل انام بعد آنسرور
بیان نبوت متعلقه آن صفت تحصیلیست حاصل بنا علی هذا بهمین قدر تبرکا و تیمنا اختصار را مرجح
والا نه آنچه از آن منبع افضال و معدن مکارم خصال نمیصه ظهور پیوسته بحدیست که شمه آن در این
مختصر گنجد بلکه در دفاتر کتب مبسوطه منظوله نیز بتیسر پذیرد چه اکثری از فضلا و علماء اعصار در جمع و بیان
مناقب و مفاخر آن ستوده آئین غایت جهد و اهتمام بتقدیم رسانیده بالآخره به تجز و قصور معترف گشته
اند و بعلم الیقین دانسته اند آنچه گفته و شنیده اند و در سلک تقریر و تحریر کشیده اند قطره ایست از بحر
فضایل جلیله و خصایص حمیده آن مخزن اسرار الهی و خازن کنوز نامتناهی آن در دریای حقیقت و نقاد کان
طریقت از دیر علم و فهم بشر بیرون و عقل عقلای روزگار فضل در تحصیل کمالات محمدی و مدارج نبوت احمدی
از کلام شافی سند آورده و بدان اختصار نموده اند لوان المرتضی ابدا محله لا ضحی الخلق
طرا سجده آله کفی فی فضل مولانا علی و قوع الشک فیه انه آله و ذکر جلوسش
بسریر سروری گلشن امامت و نورس بستان رحمت بعد امام همام ثانی ائمه اثنی عشر معتقد اکثر
بشر حسن مجتبی صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین بیالای طوطی شیرین شکر ریزه آهنگ

حسن نوشته

حسن شو نغمه انگیز که به نزد اهل بصر زین سخن نیست که حرفی بهتر از حرف حسن نیست که کهن آمد تو نو شو حرارت
به یاری که حالات حسن پذیرد داری نغمه سنجان مقامات اثنی عشر و مترنمان شیعه اخبار و آثار سیر
اهل بیت خیر البشر نوای قائد امید خبر صحت اثر را بمضراب بیان صدق از پرده خفا و حجاب اختفا
در مقام راست چنین بلند آوازه ساخته اند در آن مفخر انس و آفاق در منتصف شهر رمضان سنه ثلاث
هجری در مدینه منوره از مکمن بطون به منصه ظهور خرامید چمن پیرای باغ جهان آرای رسالت پناهی به سرو جلالت
بر و جبهات حالات آن نونهاد گلشن امامت افکند بعد از اقامت اذان و اقامت در اذان آن
شیر لفش از والد ماجد شنید استفسار نام نامی آن غنچه گلبن کرامت نمود امیر در نظیر بلبل ناطقه چنین مترنم
ساخت اختیار این امر بدست رسول مختار است آنسرور فرمود رسم نیست به امر پروردگار مسابقت کنیم
در آن اثنا جبرئیل امین از خالق آسمان و زمین در رسید و گفت یا سید المرسلین علی اعلی به تو
سلام میرساند و میفرماید در حق این طفل علیه السلام با تو به منزلهٔ هارون است بموسی پس نام این همیشه بهار
بوستان رسالت را بر طبق نام پسر هارون شبیر باید گذاشت آنحضرت فرمود لفظ عبری است باعربی چه
در صورت ظاهر مغایرتی پیدا است گفت معنی شبیر در تازی زبان حسن است پس اسم سامی آن امام مانی

بحسن اختیار در روز هفتم از تولد آن خلاصهٔ افلاک و انجم حضرت رسالت در گهوارهٔ تربیت
آن فرزند باصرهٔ نبوت عقیقهٔ فرمود و به تحلیق سر همایون افسرش پرداخته هموزن موی عنبر بوی سر
نقره تصدق نمود و کنیت آنجناب ابو محمد است و لقب شریفش تقی و طیب و زکی و سبط و رضا
و نقش خاتم شریفش العزت لله و بر وایتی لا اله الا الله الملک الحق المبین و آن امام عالیمقام
از سینهٔ نافرق سر شبیه بوده بحضرت خیر البشر و زمان امامت آن مقتدای عالمنقبت در حقیقت
قریب به نه سال و در صورت ظاهر شش ماه و آنجناب در وقت وفات پدر بزرگوارش هفت
سال و چند ماه داشت جعفر بن اسحاق بن قیصر کندی ملقب باسماء بود زوجهٔ آنجناب
به اغوای مردان و ابن زیاد سفیهان آن امام مظلوم را مسموم ساخت و در بیست و هشتم شهر صفر
یا اوایل ربیع الاول سنه ثمانین من الهجرت علم توجه بتماشای ریاض قدس افراخت و بروایت اکثر
اهل سیر آنجناب را شش زوجه و شش سریت بود و اولاد ذکور آن شافع یوم النشور به قول شیخ مفید
علیه الرحمه هشت نفر بودند و اناث هفت و باتفاق علما از زید بن حسن و حسن بن محسن نسل ماند
و از سایر اولاد آنسرور عبارتی بکار نماند و از سادات اول کسی که شعار عباسیه اختیار نمود حسن
بن زید بود

بن زید بود و از جملهٔ اولاد آنجناب عمرو و قاسم و عبدالله و بقولی ابوبکر بن حسن نیز در کربلا بشهادت
شهادت رسیدند و از جملهٔ اناث آنجناب یکی ام حسن والدهٔ ماجدهٔ امام محمد باقر علیه السلام
و الله اعلم در تفسیر وسیط مرویست که آمد مردی در مسجد رسول صلعم در حالتی که ابن عباس
بذکر احادیث اشتغال داشت آمد سؤال نمود از شاهد و مشهود عبدالله
گفت شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه پس گذشت از او و رسید به ابن عمر و از او
نیز همان سؤال نمود عبدالله عمر گفت شاهد روز جمعه است و مشهود روز نحر آنگاه از او
در گذشت و رسید بخدمت وارث علم انبیاء و اوصیاء حسن مجتبی و آنجناب به نقل
احادیث جد بزرگوار خویش رنگ کلفت آئینهٔ طاهر احباب میزدود آمد از شاهد و مشهود
استفسار نمود مقتدای ابرار فرمود شاهد حضرت رسول خاتم مرتبت است کما قال الله
تعالی یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و مشهود روز قیامت
قوله تعالی ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود راوی گوید
این کلام با نظام را کلام حسن یافته معلوم کردم که آن مخزن ابن عباس و ابن عمر نبوده

پس فیضر حضور فیض گنجور وارث علم سید المرسلین فرمان داد چیزی بر تو التفات مهر سپهر جلالت بر آن
انجمن افتاد ملک روم با ستقبال آن صاحب افضال و اقبال متوجه شد و از جاست و چیزی سایه در پای آن
بلند پایه افتاد و دقیقه از دقایق تعظیم و تکریم او فرو نگذاشت و زبان معذرت به عذر تقدم از
مسایل مغلقه از رئیس و رئیس جهل کشاده بگفت این سوء ادب بجهت آن بود که عوام الناس
بدانند و او نیز بر جمیع علوم مطلع گردد و آنچه ذات کامل الصفات تو و پدر عالم تو را حاصل است
و او و پدرش از آن جاهل و عاطل اند زیرا که من در نظر اول شرح این متن متین را از جبین مبین تو
تفرس نمودم و از سواد بیاض این نبذه روان هیچ مدان نسخه جهل مرکب مطالعه فرمودم و یقین دانستم
که پدر تو است این ابن امت و جنگ و پیر خاش با ستمگاران ظلم و بدعت است و به تحقیق دیدم
در انجمن نام جد تو را محمد رسول الله است و پدر تو علی و وزیر و وصی اوست حضرت امام حسین علیه السلام
فرمود که انگیزه بجهت رفع شبهه عوام هر چه خواهی سؤال کن از انجیل و تورات و زبور و فرقان تا از
خبر دهم مستمعان را بر دقایق و رموزات آن ملک روم همان تمامی سایه نظر انور آنجناب در آورد
و آن امام هر تمنایی را که میدید فوراً تمام صاحبش را با او صاف حمیده و فضایل پسندیده او بیان

میفرماید و ملک روم بعد از صور انبیاء صوری چند ظاهر ساخت و گفت صفات اینها در انجیل به نظم
در نیامد آنحضرت فرمود اینها صور سلاطین است ملک روم گفت گواهی میدهم بر شما
اسرار آل محمد صلعم که نزد شما است علم اولین و آخرین و علوم جمیع کتب منزله رب العالمین و
بدرستی یافته ایم اما اول ایذ فتنه ما که از کیست و سبب آن چیست آنگاه گفت خبر ده ما را فرزند
رسول خدا صلعم ما را از هفت پرده واسطه رحم خلقت هستی از مکنون غیب به عرصه شهود
پس آن خلف صدق مدرسه نبوت فرمود آنها آدم و حوا و کبش ابراهیم و ناقه صالح و عصای موسی و عزایر
ره به تعلیم قابیل پرداخت بلعم و در شوارق اهل آفاق بر زبان کدانیدند از آسمان
چهارم نازل میشود و بر عباد منبسط میگردد جمیع از ارواح مؤمنین و کفار و مقدمه روز شمار سخن
در میان آید پس آن کشاف دقایق غیب و عارف معارف لاریب فرماید ارواح مؤمنین و مؤمنات
مجتمع میشوند نزد صخره بیت المقدس در هر شب جمعه و آن عرش ادنی است و از او بسط میکند
بارض اسمه زمین را به سوی او و مسطوی میسازد و جمع میآید ارواح کفار و اشقیا به امر حق تعالی بسوی
در وادی حضرموت و در جان حشرات الارض بر انگیخته خواهد شد از مشرق و تاری از مغرب

واز عقب آن بادی تند خواهد راند ظالمان را بموجب امر اقدس تا صخرهٔ بیت المقدس در طبقهٔ
هفتم از طبقات ارض و خواهند طلبید از اهل بهشت در طرف یمین صخره و اهل فرزند بجانب
یسار آن و کلمات بر ایشان و بر ایشان حساب از نصیر و قطمیر و هر باعزار و اکلام تمام به دار السلام و
بمعبر ادلال و اغلال خسته هم و تبه حال خواهند شناخت کما قال عز و جل فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر پس ملک روم بعد از استماع این کلمات صدق آیات
خود را به بیند بگوید گفت که ای بر بد به تحقیق در تو انکسی در سر رشتهٔ ایمان و ایقان را بمراض عوارض
وعد و آن بر بد و بجهت نروت بی حلاوت دنیا کمر بر بد بر امر رشتهٔ و طلبیدن اسلام را
به پنجهٔ بغی و طغیان در بد اگر توبه کنید و امر خلافت در بموجب نص سماوی حق اوست
به او واگذارید تا تمتع از دار دنیا و سرای عقبا بر دارید و الا که خسار و بوار آخرت را آماده و
مهیا باشید و بقین بدان در این مرز و بوم در روم از قدوم شریف ارم گشته او بقیهٔ انبیاء را
و وارث علم اصفیا و خلیفهٔ اوصیا و ثانی نقبا و عالم هما فی الارض و السماء ایضاً در
مناقب الطاهرین از صادق آل محمد صلعم منقول است که شخصی با امام زمن جعفر الامام علیه

علیه السلام گفت ای قرت العین سید الثقلین باشد به و آلام را از وا یا شام به روز کار
فرخنده آغاز شوم انجام تو عاید میگشت و جناب ایشان همراه حرم میفرماید آیا بسبب آن کنیزک
فرمود بخدا سوگند راست بخلق فرستاده است اگر از پیشگاه جلالش مسئلت نماید تمام عراق
شام و شام را عراق و مرد را زن و زن را مرد گرداند هر آینه چنان کند اما ما موریم ما به صبر
و شکیبائی شام شوم بی اعتقادی در آن مجلس صاحب خبر گفت حاشا و کلا اگر تو را بنقدرت
بخدا باشد پس حال شان مظهر آثار غرایب و آیات عجایب روا با آن ملعون نخواهد فرمود اگر عورت
شرمت نمی آید در انجمن شیخ و شاب پرده برانداز و نقاب از شستهٔ پس شام برزده در اخواهد
به صورت عورتی در یافته به ویرانهٔ خویش شتافت در آنجا امام علیه السلام به شام فرمود زنت را
به لباس مردان خواهی دید و تو را از وی فرزندی خنثا بوجود خواهد آمد را او سر کوبید بخدا قسم همچنان شد که
بر زبان معجز بیان امام زمان گذشته بود و بعد از ظهور این واقعه زن و شوهر هر دو بخدمت آن
امام عالیمقام آمده تایب شدند و به هیئات اصلیه رجوع کردند و در روضة الشهداء و حبیب السیر
و بعضی از کتب معتبره دیگر مسطور است که یکی از اسفار مدرسی از اولاد زبیر ملازم رکاب فلک

انتها

انتساب نخبهٔ بوستان امامت و سمرو جویبار کرامت بجوار روزی در نخلستان خشک نزول
فرمودند زبیر گفت اگر این نخلها رطب بار میداشت بار تفرج میکردیم آن گاه ترسر کلشن
امامت فرمود مرحبا صنوبر شکفتهٔ نونهال خرمای تر آرزوست زبیر گفت سوسن صفت بده زبان
بآرزو نعم گشاده و امام زمان از پیشگاه جناب جلال خالق ارزاق استدعای زبیر را بمثلث
نمود و از آنجمله از آن میان بجراوت و نضارت رسیده ابرکی و بر و بار آورد و حضار مجلس جنت
آثار رطب فراوان از آن درخت چیدند و بکام مهر شیرین کام گردیدند سار بانی از اهل
غفلت در آن میان بجوجیز آن حارث عارف را مشاهد نمود بر زبان گذرانید که والله طرفه سحری
امروز معاینه رفت آن مظهر بدایع آثار فرمود این سحر نیست بلکه دعاست مستجاب از فم زکیه
پیغمبر عالیجناب در فصاحت الخطاب مسطور است که مردی با چهرهٔ پرنگ زرد و پریشان حال
و مضطر بکدمت سرور اولاد حضرت خیر البشر و شفیع روز محشر نفس سرکه نمود و ایشان دار القرب
اجتبا امام مومنان حسن مجتبا آمد و معروض داشت که یا امام همام بر ذمت من جمعی ثابت و لازم
است ده هزار دینار وام و از ما بدست دینار بیوفا و این زمان رسنم کشر عروسی ما در پیش

نیست یکدام دم از دست غرمان در کانون سینه تنگ و ضمیر کسیرم از کلمات کلوکبیر
البشان لسان بنجه ایمان بکر صره کره بر کره بخیلان به قبض پد بسط یم آهنگ اگیم بحر کرم بند کشا بیش
وعطا از ورطه جانکاه تقاضاء زور ق آرزویم به ساحل حصول مدعا رسانده وافواج امواج
قلزم شدید وشد الجاج والماج مستدعیان از سراین غریق بحر مدیح بموج اعطا زلبم کفوانه میشاید
وفتح الباب امید مقتضی بغیر از زبان کلید امداد ظلف الصدق کشایند باب خبر از غیب
به بیقیاس آشنا مینماید پس آن سحاب امطار مکرمت واحسان بر شجرات امید وامتنان
چمن آمانی وآمال آن شکسته بال و پر سرو سامان را سیراب گردانیده وبمذاق جان آن تلخ کام
شور ابه محض والام لذت چاشنی شهد سخا رسانیده سایاش شکر شکر بر زبان وبه ادای شیرین دعا
وثناء گویان بمقام خوشنافت وچیز آنجناب در جاین اکرام باجمعی به تناول طعام اشتغال
داشت وطالب سیم خام را بنوازش زبان نگفته نفرموده بر لسان گوهر فشان گذرانیده رقم بذات
پاک مرسی صاحب لولاک که تا امروز نمیدانستم شکستن بر سفره باید گفت بیا ونان بخور بر ضمیر طالبان
مطالب ومآرب صدق وصفا پوشیده نماند در عقد مناقب ومفاخر آن امام مستحق مآثر از حیز
احصا وعبارت

احصا و حوزه استقصا متجاوز بل متباعد است و تفصیل آنرا مجلد دیگر باید علیحده لاجرم مضمار
بنان سمند و اسطرلاب قلم را در میدان بیان و ترنم حسینیه نوای توسن همیشه بهار امامت
نگاشته میشود ذکر در بیان ولادت با سعادت سبط رسول الثقلین و نور العینین
مولانا و مولی الکونین ابو عبد الله الحسین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
حسینیه نوایم در این داستانه سخن گویم از گفته آن آستانه بگلبن آن صحایف حدایق آثار
اهل بیت سید مختار به آب بار قلم در زبان و لسان بیان گلشن همیشه طراز این حکایات
صدق آیات را چنین به ناز آراسته و پیراسته و عندلیب خوشنوای ناطقه صادقه را
به اصول نغمه روح افزای را ستانها بر کمر ساخته این داستان بدین سان منتظم ساخته اند
که چون پنجاه روز از تولد امام زمن حضرت حسین علیه السلام منقضی شد پس صدف بحر عصمت و آبشخور
طلل آن درشاهوار گشت و بعد از انقضای مدت شش ماه بر سنت پیغمبر آن اختر برج
کرامت عرصه زمین و زمان را از پرتو وجود خود منور گردانید و به یمن مقدم همایون فیض
سماک را از اوج سمک و بسیط کره خاک را به وفور نشاط از بساط افلاک بگذرانید و شعشعه این

خبر بهجت ثمر پرتو افکن آئینه ضمیر مستنیر حبیب حق قدم بر کوی بیت الشرف زهره فلک عفت و سیارهٔ
از فروغ طلعت ضیا بخش عالم مدار مطلع انوار و مشرق افتخار ساخت و بعد از ادای اذان
و اقامت در مسجد شریف آن غنچهٔ باغ بهمان آرای امامت بموجب وصیت و سمای و اسم
سامیش حسین که مرادف شبیر نام پسر گرامی هارون است قرار یافت و عقیقهٔ آن هر گز نیاز
زمن بر وجه احسن اقدام و جناب امامت از سینه بی کینه تا قدم هدایت مقدم شبیه حبیب
صدر نشین بارگاه قدم بوجه داشت هر گاه در خانه نشستی به رنگ کوهر شب چراغ زمرد لمعان
آفتاب از زمین ایاغ طلسم ظلمت در هم شکستی و از بیاض عذار و لمعان رخسار خورشید شعاع به
ذات همایونش سایه بر دوش و کنیت شریف ابو عبد الله و القاب شریفش شهید و سعید و طیب
و وفی و زکی و مبارک و تابع لمرضات الله و الدلیل علی ذات الله و سبط رسول الله
و نقش خاتمش ان الله بالغ امره و به صحت روایات آن امام عالی درجات در حین
رحلت سید کائنات شش سال و چند ماه داشت و در حیات شریف پدر والا مرتبت
خویش شش سال و بعد از ارتحال برادر شهید سبزده سال و کسری سنین عمر شریفش بنجاه و
هفت

الی آخره

رسید لشکر به قصد یزید پلید در دهم محرم سنه ستین من الهجرت علم شهادت برافراشت
و بقول انس زن و شش پسر بیست داشت و بقول او بقول شیخ مفید آنجناب را شش فرزند
بود علی اصغر زین العابدین و والده ماجده اش شاه زنان شهربانو بنت یزدجرد بود و علی اکبر در کربلا
شربت شهادت چشید و جعفر پیش از واقعه کربلا به ریاض رضوان خرامید و عبد الله در حالت
طفولیت بزخم یکی از ملاعین در کربلا به سعادت شهادت رسید و اولاد اناث آنجناب
هر نفر فرمودند سکینه را بعضی امیمه نام داشت و دیگری فاطمه اللهم صل علی النبی
المجتبی و سایر ائمة الهدی آمدیم در بیان از احادیث نبوی صلعم در شان
شاه زادهٔ انس و جان و در یافته و مکارم اخلاق و محاسن آداب که از آن امام عالی
جناب یکی مظهور پیوسته بچند است که به امداد قلم حرز زبان بر اوراق لبالب و ایام بهروز شهور
و اعوام تحریر نگاشت اما بنا بر مقوله ما لا یدرک کله لا یترک کله عمدی تمحو مختصر از مطول و موجز
از مفصل بر سبیل تیمن و تبرک ایراد نمود و من الله التوفیق در ترجمه مستقصی مسطور است
که روز سیزدهم کایبات امام حسین را بر ران راست و پسر خود ابراهیم را بر ران چپ خود نشانیده

ایضاً از سلمان علیه رحمة المنان مرویست که گفت رسیدم بخدمت سید ولد آدم در
وقتی که امام خافقین حضرت حسین ؑ بر ران سرور انس و جان نشسته بود و آنحضرت می
بوسید لب و دندان او را و میفرمود تو سیدی و پسر سیدی و امامی و پسر امامی و حجت خدائی
و پدر نه حجت از صلب تو اند و نهم ایشان قائم آل محمد است و در عیون الاخبار مسطور
است فرمود امام الثقلین حضرت حسین علیه السلام که روزی بخدمت جدم بزرگوار خود رفتم چون نظر
کریمانه آنحضرت خیر البشر بر من افتاد فرمود مرحبا یا اباعبدالله یا زین السموات والارض پس
ایستاد بر کعب گفت یا رسول الله بجز ذات محمدت صفات تو دیگری را این شرف میسر شده
تواند بود آنحضرت فرمود بدان خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که حسین بن علی در افلاک
بزرگتر از آن است که در زمین اورا ست و بمکان عرش مصباح هدایت و سفینهٔ نجات نامند
او را نوشته اند سید اجل ابو القاسم رحمة الله به اسناد خویش و در تاریخ خود آورده است
که روزی مهتر و بهتر عالم بجائی تواضع و تواتر بسیار سجده بجا آورد و جمعی از اصحاب سبب
سجدات بسیار کوع را استفسار نمودند عندلیب خوشنوا و ما ینطق عن الهوا از

کلبرگ غنچه دهان چنین ملاوت بخش کام سامعه مستمعان گشت آمد بحر جعفر بیدار این و گفت
یا محمد به تحقیق درست میدارد حضرت باری علی مرتضی را از غایت ابتهاج سجده کردن الکاه
گفت میدارد علی اعلی فاطمه زهرا را پس سجده شکر بجا آوردم بعد از آن گفت پروردگار خافقین
درست میدارد حسین را پس سجده رفتم باز گفت مرا درست میدارد درست میدارد دوستان این
سه سجده گذاشتم پس گفت خداوند عالمیان درست میدارد درست احبار ایشان را دیگر
بار شرط سجده به تقدیم رسانیدم ذکر مجملی از اخبار قائم الانبیاء در بیان واقعه کربلا و سر بلا
ثبوت پیوسته که حضرت رب العزت چندین مکرمت جناب ختمی مآب را از منتهای حب
امام شهید سعید و برادر بزرگوارش اخبار فرمود و آنحضرت چند نوبت بصریح تصریح آن حادثه را نازل
نمود چنانچه تفصیل آن به شرح و بسط در اکثر کتب معتبره توضیح و تلویح یافته و بعضی از آن روایات
صدق آثار بر سبیل اجمال و اختصار در اینجا اوراق ثبت افتاد از اسماء بنت عمیس مرویست
در حین حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد جناب رسالت پناه صلعم بعد از فراغ اذان
و اقامت به اخبار بگریست من گفتم فداک ابی و امی سبب گریه چیست فرمود بر حال این طفل

میکردم گفتم یا رسول الله ساعتی بیش نیست که این کودک متولد شده و هنوز امری صادر موجب ملال خاطر
مبارک باشد به ظهور نرسید آنحضرت فرمود مرا بسماء رسید در همین لحظه جبرئیل امین
و خبر داد که شهید خواهند ساخت او را بعد از من گروهی از اهل بغی و عناد و نخواهند رسید آنها به
شفاعت من در روز معاد بعد از آن فرمود در زنهار در اینوقت صدر قریب العهد است به
ولادت فاطمه ع از اینجهت خبر نه بهی از امر سلیم مرویست گفت که شبی شاه باز بلند پرواز
فضاء سبحان الذي اسری از حجره من بیرون شتافت و بعد از ساعتی پریشان
و مضطرب الاحوال حجره در مشت گرفته تشریف شریف ارزانی داشت گفتم یا رسول الله این
چه حالتست مشاهده میکنم حضرت فرمود مرا شب معراج مرا بسوی سماء بردند از عراق که آنرا کربلا خوانند
و مکان قتل فرزندم حسین و جمعی از اولاد و احبا و اهل بیت مرا بمن نمودند و من خونهای ایشان را
بر گرفتم اینک در دست منست امین سبحان و نگاه دار هر گاه صدر بخون تازه مبتدل گردد بدانکه
حسین ع شهید گردانند ام سلیم گوید صدر آنرا در شیشه جا کردم و چند حباب امامت در گرفته
شتافت روز و شب در آن نظر میکردم تا در دهم محرم آخر روز دیدم که آن همه خون تازه و عروس

شهادت رسید بعد از اندک فرصتی خبر محنت اثر شهادت قدوه بشر بمدینه
رسید ایضاً از امّ سلمه مرویست که گفت که نازل گشت جبرئیل امین بر رسول رب
العالمین در حالتی که حسنین در کنار سرور کبار بودند و هر دو را بر سینه میفشردند جبرئیل گفت
یا محمد پروردگار غیاث و عام به تو سلام میرساند و میگوید همانا اعدای دین بیکاز این پسران
گلشن جان نازنین تو را ببهانه سموم سم و دیگری را به صرصر شمشیر ستم از پا در آورند
و بدرستی که دعا و اجابت تو مانند اگر خواهی در حق ایشان دعا کنی والا باشد ذخیره
از برای شفاعت عرصات امت بسر آن شفیع عاصیان روسیاه و دستگیر هر تیره روز
گمراه آنحضرت شق تا فیه قبوف نحو و ابن دلالت دارد بر آنکه جمیع شفاعت مرتبت
حیات فرزندان را فدای امت گردانید و عاصیان را بدین وسیله از آتش حریق باز رهانید
نظم بیین تا در چه غایت داشت رحمت ۵ برای رتبه کاران امت ۵ برار ولاد
هزاران جان فدا باد ۵ فدای هر فدائی جان ما باد از شهر جبیب بن عون مرویست که گفت
فرشته موکل بحار روز بدر بپای اعظم آمد با بالهای مختلف بگشاد و به نهایت تمام آواز داد
ای اهل عالم

از اهل عالم بجهت واقعه فرزند دلبند حضرت سید ولد آدم و او را شهید خواهند کرد
جامه اندوه و غم در بر افکنید و طیلسان شکایت بر تنها مانم زنید و از آنجا بخدمت خیر البشر
آمد از کیفیت شهادت آن امام عالیمقام آگاهی داد و جناب نبوی زبان به تعزیت
بر قاتل امام ستم آیین کشاد و در بعضی از روایات آمده که فرشته به صور مختلف
به طریق نوایا و توامر بخدمت آنسرور آمد از آنکه بر کرب و بلا و کثرت ثواب آن
مقدار از باب ماء و وبا و بقاع قاتل بدو خبر دادند نظم ترسم جزای قاتل او چون
رقم زنند یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند ترسم کز بهر کشتن شفیعان روز حشر دار و رسن کنم
کز کنه خلق دم زنند و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب مختصر بروایات صحیحه ایراد نموده که در آن
روح الامین از پیشگاه جلال کبریا بجهت مبارکباد تولد امام کرامت نژاد بخدمت خیر العباد
می آمد فرشته ماء موسوم به قطرس و مقدم بر هفتاد هزار ملک مقدس بود دید که مضطرب
و پریشان از فضای علیین بر بساط زمین افتاده و از چشمه سار دیدگانش سیلاب اشک
گرم روان است و به زاری و ناله و بیقراری گفت ای قطرس این چه حالت و به کدام سبب باعث

ایذن مالالت است فطرس جواب داد که ایزد جبرئیل را مامور فرمود و گونه تهاویه در
آن باب از من روی نمود پس برق عبرت در خرمن پر و بالم جست و تیر و بالم بجان بالم
نشست و مرا عبرت ملائکه ساخت و از اوج عزت بحضیض مذلت انداخت
بارب تو کجا میروی جبرئیل گفت مگر بجهت تهنیت مولود مسعود صاحب مقام محمود فرستاده
اند فطرس بر زبان عجز گذرانید که شفیعی کریم تر از محمد مصطفی نیست و دستگیر از پا افتاده
کان رحمت نیست مگر شفاعت آنحضرت با پر و از من بارگاه جبرئیل امین ملتمس او را
به حسن قبول تلقی نمود بعد از ادای تهنیت و مبارکباد گی شمه از حال فطرس عرض نمود پس
طبیب حضرت حضرت در فرمود را فطرس بی توقف و اهمال سر آبله لحن خود را بر بدن
پیدل فرزند حسین گماشت فطرس بموجب امر آنحضرت عمل نمود و بهمان مراد پر و از کرده رو
بمکان خویش آورد و بعد از شهادت جناب امامت مآب جبرئیل بر آن قضیه مرضیه اطلاع یافت
معروض جناب جلال احدیت گردانید ندا آمد که فطرس را در آلوفتن خبر شدن تا که
بار فغان خویش بر زمین میزد تم و دشمنان خاندان سید المرسلین عرب میکردم خطاب آمد
لم لکم الغور

که اگر الصورت جلوه ظهور نیافت الکنه ما تبعه خویش رفته بر مزار نور دیده سعید اختیار مسکن
اختیار کنی و صبح و شام بگریه مدام مواظبت نمائی و تو اب آب دیده خود را به جگر خستگان
این مصیبت و همدرد آزردگان این محنت نثار کنی فطرتش حسب الامر اقدس علی اعلی بر زبان
کربلا منزل نمود و بدان شغل صواب مشغول گشت و تا دامان قیامت ریزش سیلاب
سرشک سحاب مرگانش روان خواهد بود و حدیث حول قبر الحسین سبعون
ملکا شعثاء غبراء یبکون علیه الی یوم القیامت خبر از آن میدهد و فی خوا
رفه در مناقب الطاهرین از ابی خالده بروایت کریمه ام طویل مروی است که گفت بقوم در
خدمت مولای خود امام حسین علیه السلام که در آمد جوابی و بزاری تمام عرض کرد که چنین هست بیشک
ای مهمان و دستگیر ایجهان و آنجهان التماس آن دارم که مادرم مرده و مایه فراوان گذاشته
و ما از اینجا بیخبر داشته و وصیتی نموده که همان قدر در شده بدو مکافیه و غوامض
عوارض استعانت از جناب امامت نمایم آنحضرت ولایت مرتبت با مقدم طیبین
بر سر تربت رفته فرمود قومی یا امه الله باذن الله و اوصی ابنک یعنی بر خیز ای کنیز خدا

باذن ایزد تعالی وصیت کن پسر خود را پس آن زن شهادت گویان برخواست و گفت السلام علیک
یا بن رسول الله و آنجناب بعد از جواب سلام فرمود یا امة الله ما لک پیرزن جواب
داد که مالی مرا در فلان مکان است ثلث آن حق شماست و ربع ثلث دیگر باید پسر دهید
تا بشهر برگردانید گوارنده شماست و گرنه سزاوار ضرب و قفاست و بعد از اتمام وصیت
بحالت اول معاودت نمود و امام عالیجناب بتجهیز و تکفین او پرداخته دفن نمود الغنا
در کتاب مذکور بروایت صفوان بن مهران از صادق آل سید آخر الزمان مرویست فرمود
که در ایام امامت حضرت حسین علیه السلام که مردی بر سر زنی و طفلی شیرخواره نزاع افتاد
و هر دو بخدمت آن کاشف دقایق آمدند دعوی خود را نمودند پس آنجناب امام غیور را
که از شوهر خود تبرا نمود و تولا به حریف برده بود طلبداشت و فرمود ای زن پیش از آنکه ستار
العیوب راز تو را منکشف سازد و پرده از روی کار تو برانداز در راست بگو و طریق کذب
و افترا بپوی آن محاله اشاره به حریف نمود و گفت اگر مرد مردانه و مرد است فرزند مشهور منست
و این پسر صلبی اوست و این مفتری کذاب از دین بیگانه که خود را شوهر من و این بچه
را پسر خود میداند هرگز نباید

التفات نمود

آشنا نیستم و نمیشناسم که کیست و از این دعوی در روغ که نمیست بیفروغ مراد ش چیست
حضرت امام زمان بر لسان معجز بیان آورد که ای طفل آنچه گفتی بامر حقیقی بیان کن پسر طفل
بزبان فصیح و بیان ملیح گفت یا امام من نیستم بلکه پدر من شبان آل فلانست
و او عاری الشان بر الوهیت من افترا و بهتان بعد از آن آن امام زمان آن زن را رجم
فرمود و در روضة الشهداء مسطور است که روز نهم محرم امام همام امر فرمود در کوشکرگاه
خندق کنند و در هنگام شب بر آن هیزم انباشته آتش زنند تا اعدای دین و معاندین
نیاورند و چنین آتش شعله کشید مالک بن عروه از لشکر مخالف بر اسپ سوار پیش آمد و گفت
که ای حسین پیش از نار جهنم آتش سوزان عظیم افروخته حضرت امام فرمود که اللهم احرقه فی
هذه النار و در همان لحظه اسپش بر خندق خورده و او معلون از پشت زین در گشت و پا بر رکاب
ماند و اسپ بهر سو میدوید چون به کناره خندق آتش رسید بدستیاری زبانه آن نار
آن پلید دین را در آتش افکند ایضاً در آن کتاب مسطور است که روز نهم امام در سواد در صحرای
کربلا بمیان لشکرگاه خرامید به اعلا صوت فرمود خدایا ما اهل بیت نبوتیم داد ما از ظالمان

بسمان ابن اشعث بدکوهر گفت یا اباعبدالله تو را با آنحضرت چه نسبت جناب امامت
از سر غیرت بانگ بر آن ملعون زده گفت الهی پسر اشعث سبب نسبت فرزند رسول علیه الصلوة
میکند مکافاتش را تو بهتر میدانی در زمان لحظه آن مرتد را تقاضا شده بدرک رفت و در حال
استبرا اعور بی سر خبر عورت آن روسیاه زد و آن ظاهر و باطن نجس در نجاست خویش غلطید
گرفت تا جان پلید بدرک جحیم و عذاب الیم شافت و جزاء اوفی واوفاق عورش را در
نشأتین یافت للضاً در آن کتاب مذکور است که در آن اوقات که آب را بر آنجناب
بسته بودند جعده مذکوره گفت از امام حسین آب فرات را مرا نمیدهند صفادر جریان
و نصیب تو از آن حرمانست حضرت امام عالیمقام رو بدرگاه علیم علام آورده و گفت بارخدایا
این فاسق را بپیمار گردان و عطشان بمیران فرخ برسان و قطره آب بکلوی شوم این
میشوم مرسان فی الحال اسب بر میدود و از عقب اسب میدود تا شیخ بر او علیه کبوه باز
ایستاده و فریاد العطش العطش از نهاد آن بدنهاد بلند شده و هر چند آب به لب او رسانیدند
مقدور نشد بحضور بیاشامد تا جان ناپاکش برآمد در بیابان روانه ساختن عبید زیاد

امام زین العابدین

امام زین العابدین علیه السلام را به دمشق نزد یزید بلیه و واقعات غریبه و عجیبه در آن سفر

روی نمود ابوالمفاخر گوید مردی را در طواف کعبه دیدم که نقاب بر رو فرو هشته و میگفت

بار الها مرا بیامرز و از من عفو کن اگرچه میدانم در نخواهی گشید پس مشایخ عرب نزدیک بوی رفته

گفتند ترا ای جوان همت کوته اند بشر نا امید چون از درگاه الهی گذراست هر چند در بلا

عاصی و گنه کار باشد مگر رحمت و بخشایش پروردگار بیشمار است نظم اگرچه جرم ما از حد برون

است ۞ ویا صد بار فضلش زو فزون است ۞ مشو نا امید زین درگاه والا ۞ که باشد نا امیدی

کفر اینجا پس آنمرد در جواب گفت ای صادق نفسان صبح جبین آنچه شما میگوئید همه بهمه صواب

و ریب چنان است اما قصه خود را اگر اظهار نمایم دانید مرا صادق در گفتارم و بر شما راه روشن و مبرهن

گردد لاکن نمیتوانم بر زبان آرم الا یا عرب گفتند ترا شرمی از آن باز نما تا عبرتی از حالت ما حاصل

برگیریم گفت من مردی از قوم از لشکر عمر بن سعد و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با سر

سر افسر در دمشق میبردند رفیق گشتم و در ذیل جاعتی سر بکر است رؤس شهدا قیام داشتند

منخرط آمدم آن مدابیر چه دیدم هر جا که میرسیدند بر سر سر افسر و شهادت افسر قلقه زده جام

شراب را دایره می ساختند و من از دور بر ایشان نظاره میکردم و گاه گاه بر حال شقاوت
ماءنحوان گروه ضال میگریستم ناگهان آواز ناله ئی شنیدم لیکن کسی را نمیدیدم ناگاه بجانب
آسمان نظر افکندم و خیمه از نور بر پا معاینه نمودم و جمعی را مشاهده کردم بر بارگاه سر
سر آنحضرت اقدام مینمایند و مردی با عمامه سفید و جامه سبز بالای سر من ایستاده از او
پرسیدم که یا سید ایشان چه کسانند جواب داد که مقربان بارگاه جلیل جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل اند بعد از آن دیدم که جبرئیل به درون خیمه در آمد و ندا داد که انزل یا صفی الله
بسر آدم و شیث و ادریس هبوط فرمود بزیارت سر آنسرور پرداختند باز گشت دیگر جبرئیل گفت
که انزل یا نجی الله پسر نوح و سام و حام و لوط نزول نمود شرط بزیارت بجا آوردند دیگر بار جبرئیل
آواز داد که انزل یا خلیل الله پسر ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب نازل گشته
شرط زیارت را بتقدیم رسانیدند نوبت دیگر جبرئیل صدا کرد که انزل یا کلیم الله پسر
موسی و هارون در آمدند و بامر زیارت مباهات نمودند بار دیگر جبرئیل گفت انزل یا روح الله
پسر عیسی فلک نشان قدم بر زمان نهاد و بزیارت سر آن تیر شبهای اسرا نور خورشید

اداء نعت

اوج رفعت کوبد و بدین طایق هر پیغمبر که نزول میفرمود سر آن بلندی بخش مرتبه دیگر امت
زیارت میکرد تا آنکه در نوبت آخر جبرئیل آواز برکشید که انزل یا حبیب الله پس دیدم که حضرت
ختمی مرتبت و علی عالی اعلی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا و جعفر طیار و جمعی از صحابه
کبار نزول اجلال ارزانی داشتند و سر امام حسین علیه السلام قدمی چند بطرایق استقبال
پیش رفته جبین مبین خود بر پشت پای سید اولین و آخرین مالید و به آواز حزین گفت
یا جداه ببین که از ستمکاران بر جفا بر اولاد تو چها رفت حضرت رسالت مآب سر آنجناب
بر روی دست گرفته و رخسار مبارک بر چهره همایونش نهاد و به گریه درآمد و انبیاء عظام
بالتمام بموافقت سید امام رفتها نمودند پس جبرئیل معروض داشت یا رسول الله اگر فرمان
دهی تا من با ایکوفه معامله قوم لوط پیش گیرم جناب رسالت پناه فرمود من میخواهم
فردای قیامت با ایشان خصمی نمایم و داد مظلومان اهل بیت خود از آن روز ازایشان
بازستانم جبرئیل گفت یا نبی الله گروهی از ملایکه عذاب به قهر و هلاک این بیچاره نفرین پاک
به امر خدا است قیام دارند مامورند آنحضرت فرمود مختارند پس ملایکه گویند با حبیب ما

آتشین در رسیدند و چهره و پنجه بنار غضب جبار سوختند و مرغ در آنکار فرو مانده بر گشتیم الامان
الامان یا رسول الله آنحضرت فرمود برو لا غفر الله لك و من سك بدماك و بینک
شک ندارم که فرمود رسول رب العالمین خلاف باشد پسر اهل حرم گفتند نقاب به روی
کشید گفت از هول آن واقعه تغییر فاحش در بشره ام پیدا شد و چنین بمبالغه تمام از چهره
منشوخت نقاب برداشت رویش مانند روی خوک و دندانها به شکل گراز نمودار گردید
و مشایخ حرم را از آن صورت مکروه لرزه در اندام افتاد گفتند ما را شوم و بد شگون
به سبب شامت تو ما نیز گرفتار بلا کردیم و چنین آن مطرود درگاه ابرد ساعتی چند از فارع قلعه حرم بیرون
رفت صاعقه از هوا پدید آمد کشته آن ناپاک پاک سوخت از ابو سعید دمشقی مرویست گفت
مرغ همراه کروبیان بودم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را از عراق به شام میبردند چون نزدیک
دمشق رسیدند آواز بلند شد که رشیث بن قیقاع مرا عن شکر ابلیس آورده و داعیه آن را دارد
بدستیاری شمشیر الماس گون و پای مردی شیخ منش و سرهای سروران شهادت افسر را از کروه
ابتر باز ستانند پس سر آن سپاه و منهوران روسیاه متوهم گشته با حتیاط تمام سلامت میبردند

(ماخذ)

ناقریب بعصر به دیر رسید آنرا منزل گاه ساخته و رئوس شهدا را با مخدرات آنها عفت
به درون دیر در آوردند و با پیر دیر اجازه در باب محافظت سفارشها نمودند و راهب سرداب
در خانه در آورده مقفلی ساخت و از غایت احتیاط تمام شب بر کوچه میگشت ناگاه دید
آنخانه تاریک روشن شد و پیر راهب از بسکه تعجب و سر بگریبان فکر فرو برد روزنه نظر بدرون حجره مذکور
انداخت دید که آن روشنی ساعت به ساعت در افزایش و افزون است و بعد از لحظه
سقف خانه شکافته شد و عمارتی با نهایت تمام نازل گشت و خانومان زیبا رو و کنیزکان
مشک موی عنبر بو پیش آن عماری آمدند و صدای بلند ساخته میگفتند که ای عروس
مادر بنی نوع انسان حوا صفوت الرحمان ابراهیم خلیل حرم محترم علیها السلام و ساره مادر اسحق
و هاجر والده اسمعیل و راحیل مادر یوسف و صفورا دختر شعیب زوجه کلیم الله و کلثوم
خواهر موسی و مریم مادر عیسی و آسیه زن فرعون و ام المؤمنین خدیجه کبری و بعضی دیگر از ازواج
مطهرات سید المرسلین نزول فرمودند و سر مبارک امام سعید شهید را از میان صندوق
برگرفته زیارت میکردند در این اثنا غلغله عظیم برخاست و عماری نورانی در نهایت

بوارق وشعاشع وغایت انوار ولوامع پیدا گشت وشخصی از آن میان بانگ بر پیر مرد
زد در حشم پیوس که مانوس سرادق عصمت وجلال خالق عفت وکبریای سلطان سریر
لولاک نور دیده حبیب خالق افلاک سیدتنا ومولاتنا فاطمه زهرا
میرسد پس پیر از غایت حیرت وهیبت بیخود افتاد وبعد از زمانی که بخود آمد جامه در پیش نظر
دید وخروش وزاری عجیب بسمع رسید شخصی از آن میان میگفت السلام علیک ای شهید
مادر وای یتیم مادر وای مظلوم مادر وای مغموم مادر وای نور دیده غمها وای آرام دلها
دلبند وای سرور جان مستمند اندیشه مکن که داد تو را از معاندان تو بستانم پیر مرد از استماع
این کلمات جگرها بیکبار از خود بیخود رفت وبعد از افاقت شیخ از عمامه وعبا وانگشتر
آن گریه وزاری بنیافت پس خود را به درون حجره کشید وقفل صندوق بشکست وسر مبارک
آنحضرت را برآورده در پیش خود گذاشت ونوحه وزاری برداشت ومیگفت ای زیبا مکین
ومکان وای خلاصه انس وجان بخیر آن خداوند تو را این کرامت ارزانی فرموده که خواتین
اسمای عزت وحجله نشینان تتق عفت به زیارت تو می آیند تو را از حق چه خواهد فرمائی

چه کان

چه گمان من آنست تو از آنجا عنی که محامد محمدیت صفات ذات تو را در توراة و انجیل
یاد فرموده و قبل خواندام ناگاه سر آن سرور بقلم آمد فرمود انا مظلوم انا مهموم انا مقتول
انا غریب انا ابن نبی المصطفی و انا ابن علی المرتضی انا ابن من زوجه بضعة المصطفی
ام فرزند علی مرتضی ام سرور فرخنده آن خویشم بگرید بر حضرت خدایم غریب و مستمندم
مظلوم و شهید کربلایم پس بیرون آی از اصحاب این مقام بیک گمان بیشتر بیرون بیقین بپیوسته
مرید آن حضرت که مقدار صد تن جمع آورده آنچه بدان شنیده بود بیان نمود مجموع آنها نالان و دلگیر شده
ساخته و بپنجه اضطراب خاک ماتم بر سر پنجه بحضرت امام زین العابدین علیه السلام شتافته
و بمقراض کلمه لا اله الا الله رشته کفر و زنار شرک از میان بریده رقبه عبودیت بربقه الا الله در آورده
معروض داشتند که اگر اجازت باشد به دستبرد شبیخون این طاغیان دون را ملکوب
ممات سازیم و سر از تنشویش اینجاعت شوم بردارم پس امام علیه السلام فرمود واهب عطیه
بخشر عالم شما را اجر جزیل کرامت کناد و غنچه خاطر بهر صرصر تشویش این جمع پریشان مشوش و درهم
مدارید در اینها آنا فانا به سرای کردار نابکار خود میرسند و عذاب و عقابی که برای ایشان آماده است

خواهند کشید و به تحقیق رو بیان و نقاش عقیق را غایت و نهایت ندارد و شدید تر است از قتل و از
لال آن دیار در روضة الشهداء بروایت ثقه مسطور است که چون آن ملاعین دغا بار و شوم شهید را به قریب
شهر مرو رسیدند نزول نمودند و صندوق سر امام همام را بر سینه گذاشتند پس قطره خون بر آن
سنگ چکید و هر سال در ایام عاشورا خون تازه از آن سنگ میجوشید و مردم از اکناف
آفاق و اطراف دیار در آنجا جمع آمده بر اسم تعزیت قیام مینمودند و همچنین بود تا در زمان
عبد الملک مروان که به کفته آن تیره روان آن سنگ را از آن مکان سبک برداشتند و دیگر
کسی از آن نشان نداد اما در آنجا گنبدی ساخته اند و آن را مشهد نقطم نام نهاده اند الا آن
سعادت منشان توفیق یاور در آن بقعه مجتمع گشته سر ابط تعزیت امام معصوم مظلوم را
بنوعی بجا میآورند که خلق از مشرق و مغرب سپهر فراخ دامان به سینه تنگ فرو میبارد و ایضاً در آن
کتاب و بعضی دیگر از کتب اخبار مذکور است که چون آن ملاعین و رجس به کوان رسیدند بر قله
کوه قلعه بلند باشکوه و مرتفعی بنام در آن مقام قیام داشت و اهل قلعه به استقبال سر
آن سپاه بیشرف رفتند بکبر نیز سر طاعت را فقت بجا آورده و آن ملاعین بنا بر شیوه ناستوده خویش
بهار شمار

رضوان آورد و الآن مرقد آن راسخ الایمان بر دروازهٔ حران به نزهت تمام مشهور است
و دعا در آنجا باجابت مقرون است بر ضمیر اشراق نظیر عارفان معارف سیر پوشیده نخواهد ماند
در بسیار از قبیل روایات صحت ابیات در کتب مبسوطه بشرح و بسط مذکور است و در این مختصر
موجز بهمین چند روایات اختصار رفت اما چند شبهه در خاطر عوام میباشد که آن
حضرت با وجود آنکه میدانست که شهید خواهد شد چرا به صحرای کربلا میرفت و اهل بیت خود را
همراه میبرد و این شبهه چند جواب دارد جواب مجمل آنکه احوال پیغمبران دین را با افعال
خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان تکلیف دیگر است اگر جمیع بر سر اسرار قضا و قدر حضرات
مکلفند تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و نتوانند رفع این قضایا
بر آنها مطلع اند از خود دور کنند باید هیچ قضا در ایشان جاری نگردد و بهیچ بلا مبتلا نشوند و جمیع
امور موافق خواهش ایشان واقع شود و این خلاف مصالح عالم تقدیر است پس
باید در ایشان به علم واقع مکلف نباشند و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند
همانا که ایشان در باب طهارت و نجاست و ایمان و کفر عینا به ظاهر مکلف بعلم و اگر
بعلم واقع

بعلم واقع مکلف میشوند باید در باطن معاشرت میکنند و همه چیز را انجس دانند و حکم به کفر
اکثر عالم میکنند و اگر چنان بود پس حضرت رسول خدا دختر به عثمان نمیداد و عایشه و حفصه را
در حباله نکاح خود در نمی آورد و هر گاه چنین باشد پس حضرت امام حسین علیه السلام به شب
ظاهر مکلف میشود باو جود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند باو جود بیعت زیاده
از بیست هزار کس و وصول زیاده از دو هزار نامه از کوفیان بیوفا اگر حضرت تغافل
میفرمود و اجابت ایشان نمی فرمود پس ایشان را به ظاهر بر آنحضرت حجت بود و حجت آخر
بر ایشان تمام میشد جواب دیگر آنکه در وقتی به رفتن فایدا میکرد که آنحضرت در نرفتن
سالم بماند و چنین نبود زیرا که یزید پلید جمعی را فرستاده بود در آنحضرت را در مکه بگیرند و به
نزد یزید لعین ببرند یا به قتل آورند چنانچه آنحضرت مکرر میفرمود در چنین میخواستند مرا بکشند
در وقتی که محمد حنفیه التماس سر بمهر میکرد حضرت فرمود در امر مرا در مزاکم در سوراخ جانور
از جانوران زمین پنهان شوم که البته بمن نمیتوانند رسید آورند و به قتل میرسانند و در بعضی
از کتب معتبره مذکور است یزید پلید لشکر عظیم به عمر سعد ابن الوقاص داد و او را به امارت

حاج معتمد کسی فرستاد که هر جا حیله ممکن باشد حضرت را بگیرد و بیاورد فتنی رسانده و سی نفر از اکابر بنی امیه
ملاعین را برای این کار در آن راه فرستاده بود و باین سبب آنحضرت احرام حج را به عمره مفرده تبدیل نموده
از اتمام حج روانه عراق شد و اینها در زمان معاویه لعین برای مصلحت دنیای خود ظاهراً رعایت
می نمود و مبادرت در فتنی و اضلال ظاهراً نمیکرد و حضرت اجابت دعوت کوفیان را نمیکرد
و صبر نمود تا آنکه حضرت در هر جا شهید میشود و کشته شدن او در ضمن جماعتی را بر کشته شدن
با اسیری و مذلت اختیار نماید محل اعتراض نخواهد بود جواب دیگر آنکه در وقتی که مصلحت در اعلان
دین خود داند پیغمبران و اوصیاء ایشان را تعرض مخاطرات عظیم می نماید چنانچه حضرت نوح علیه
بینا را به تنهائی بر چندین هزار کس مبعوث گردانید و موسی و هارون را بدعوت فرستاد و حضرت
رسول صلعم را تکلیف تبلیغ رسالت در مکه نمود و اکثر ایشان را برای مصلحت از شر اعادی حفظ نمود
و بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که به انواع سیاست شهید کردند و در حقیقت اگر
نظر کنی آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد و اگر با یزید لعین صلح میکرد
و انکار افعال قبیحه او را نمی نمود در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس
و مغیر میشد

وخفر شده ومعاویه چندان سعی در اخفای آثار آنحضرت کرد که جز قلیلی باقی نماند بطوری که آن قلیل نیز
به اندک زمانی بر طرف میشد وکفر عالم را فرا میگرفت وشهادت آنحضرت باعث شد که
مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند وقبایح عقاید واعمال ایشان را فهمیدند و
صاحب خود چها مانند مختار وغیرها بهم رسیدند ودر ارکان حکومت بنی امیه متزلزل افکندند
وهمان باعث انقراض واستیصال ایشان شد ودر اواخر حکومت بنی امیه واوایل سلطنت
بنی عباس محالفان چندان قوتی نداشتند وائمه اهل بیت علیهم السلام علوم الهی را در میان
خلایق منتشر کردند وبدعهای ارباب ظلم وعدوان را ظاهر ساختند وبه شاهد اعلوم ومعجزات
ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند ودین امامیه را ظاهر ساختند وحجت بر عالم
وعالمیان تمام کردند وما مفاخرات ایشان در جمیع بلاد شیعیان هستند وکتب ایشان وشرایع
مذهب ایشان از ائمه مذاهب معتبرتر وعلمای ایشان از ائمه علما بیشتر ودامادند والکریک
تأمل عاقل همه انبیاء از برکت خروج سید الشهداء علیه السلام اند فداه ارواحنا له وجان جمیع
شیعیان آمین یا رب العالمین جواب مجمل دیگر آنکه بعد از ثبوت عصمت وامامت

ایشان در امورات بر ایشان اعتراض کنون در هر چیزی از ایشان صادر شود محض حماقت
و در حقیقت اعتراض بر خداست و ایشان آنچه میکردند بفرمود خدا میکردند چنانچه کلیتی به سند معتبر
روایت کنون در حدیث حضرت صادق علیه السلام عرض کنون که فدای تو شوم چه بسیار کم است
بقای شما اهل بیت و اجلهای شما به یکدیگر چه نزدیک است با آنکه احتیاج مردم به شما بسیار است حضرت
فرمودند که هر یک از ما صحیفه دارد که آنچه باید در مدت حیات خود به عمل آورد در صحیفه هست و چون آن
صحیفه تمام شود میداند که وقت ارتحال اوست به سرای باقی و در آن وقت حضرت رسول صلعم نزد او
میآید و او را خبر میدهد که وقت تو رسیده است و منزلت او نزد خدای تعالی باو مینماید و چون حضرت
امام حسین علیه السلام به صحیفه خود مینگرد و هنوز آنها تمام نشده بود که حضرت رسالت پناه خبر شهادت
باو داد و او را مامور بجهاد کنون انید و چون مشغول نماز شد ملایکه اسند عای نصرت او را کنون د و ما در آن
نمودند چون بر زمین رسیدند آنحضرت شهید شده بود پس حقتعالی با ایشان وحی کنون د که نزد قبر شریف او
باشند و بر مصیبت او بگریند تا او به دنیا برگردد و در رجعت شما یاری او بکنید و او طلب خون خود را
بکند آنچه خواهد آنچه در آن صحیفه نوشته شده بود و هنوز به عمل نیامده است و بر روایت دیگر جبرئیل
در هر مقام

از شما خط بنویسد و بقدرت قلم قوت سر پنجهٔ خود را باز نمائید و چنین دُرّ آرا آرای هر
اجتباء حسب الامر رسول مختار رقم نسخ بر تخته کشی کشیده صفحهٔ نسرین عذار کاغذ را از زیر کان خط
رشک عارض یاقوت لبان غلمان لقب آمد و هر یک رقعه خوانش را به نظر انور آن سرور در آوردند
صیرفی دار الضرب قلمروان شاء بعد از تامل در آن تعلیق اطلاق فرمود حرا زیبا بر این نقش
لوح خاطر با صفا نزد پدر خود بر سر مشق نویس خط شعاع آفتاب اوج کمال و مشرق افضال
برید و من از سلمان استفسار نمودم که آیا بچه سبب مقام محمود میان فرزندان خود
حکم نفرمود سلمان گفت چنین است حضرت هر دو را بغایت دوست میدارد و لهذا بنا بر آن نگرانی
خاطر عاطر هیچیک را روا نداشت گفتم از سلمان بحق نیکیهای اخوان جدید خبر دهد سلمان
آنچه را در میان ایشان حکم فرماید و روز دیگر چنین با سلمان ملاقات دست داد از کیفیت
آنکار سئوال نمودم سلمان گفت که جناب علامی نضر نیز بنا بر خاطر عزیز ایشان این
حکایت را حواله به خاتمی جهان فرمود و بتوسط عذرا و بانوس هر دو سرا با خواندیشه باب
وجد آمد این نوخطان و بستان مجد و اعلا مدرس مدرسه دلس و معلم معالم التنزیل

ومیداند خداوند عالم و من در روم شنیدم قبل از این به چندی از اولیاء در آنجا
تو در چند روزی خواهد است و با یقین است برادر بزرگوار و بزرگتر این عالیجاه به ستم هلاک ساخته
و با او با این سوء ادب که مشاهده میفرمود نرد دغا باختند این بنده اگر ایمان بخدا و روز باز خواست
دارد پس از باز خواست اینمعامله با خود باز خواستی نماید و اگر بطریق اسلاف خویش طریق باطل را
پیش گرفته پس دیگر زبان را به دعوی اسلام گشادن خود منصف باشد و کدام جاهل بر فرق
غفلت میباشد آماده کدام دین و ملت و کیش و مروت این فتوی را نوشته باشند در
فرزند و دلبند گوشه کان رسول خدا را شهید سازند و تیغ جفا بر اولاد بهتر از انبیا بازند و بهیچ وجه
ملول و معاتب و مغلوب و معاقب نباشند و خود را از جمله مخلصان و اعتبار نشناسند
ای دل بر تو وصد و ای بر صد امثال تو چنین سر رشته سخن بایجا رسید حضار مجلس دانستند که آنچه
رسول قیصر روم میگوید بر جاست و عزیز از آنجاست برخواست پس بزید پلید گفت ای عبد الشمر ملک
قیصر روم بزبان مرا دری و همت بر قلع و قمع سلطنت من میکمارد اگر نه آنست تو رسول قیصر
روم نیستی بهر آینه جراحت کلمات تند گلوگیر تو شد بزبان شمشیر او را میکردم عبد الشمر گفت ای

میباشد پدید و آشکار و محسوس گردد بیان آن من رسول روم را نگاه داشتن و عزت رسول ملک اکبر را که
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء طغرای منشور عنایت و کرامت اوست
فرو گذاشتن عقلا بصیر آن خود غور دان به سجده پیش پدید بر آشفت و او را حکم بیرون کردن کفت
در عیون الاخبار مسطور است که فرمود امام هدایت انما حضرت رضا علیه السلام هر هر رتبه مصیبت
از مایعنی واقعه کربلا بگرید یا بگریه آورد و دیگری را پیش گرید چشم او در روز قیامت گرید دیدار و هر که مجلس
ترتیب دهد و اجمنی مرتب دارد و ذکر ما را زنده سازد پیش گرید دهد او در جنانش را بگیرد دولها و مخزن
جهانیان سید جلال بخاری در خزانهٔ جلالیه فی باب السابع عشر مزبور است متعلقه بنی امیه فرزند
رسول خدا را شهید کردند و بر علی مرتضی و حسنین سب جایز میشمردند و در خطبات زبان
بر زبان لعنه امیر بیت میکشادند و انواع اهانت و مضرت به آل رسول میرسانیدند پس
مر ایشان را دشمن بگیرم و مسلمان نمیشمرم و منافق میدانم و از اینجهت کلمات در خزانهٔ
جلالیه مفصل و مشروحا بسیار ذکر یافته در این مختصر گنجایش تبیان آن ندارد و تیغ زبان را
بر مفارق آن ملاعین بدین کونه فرود آورد و لعن الله الظالمین آل رسول الله

قاطبة

فاطبقه ذکر مجمل از سیر فرخنده اثر آبای ائمه اثنا عشر و آبای کافه بشر زین السموات والارضین
علی ابن الحسین امام زین العابدین علیه السلام هر چند جهان یافته زور و زینت و زینه بدر فلک
قدر علی ابن حسین شمع شبستان بتول و علی کشته از آن شمع جهان منجلی حرمش پر میوه
باغ نبوت ثمار تو باکرهٔ راغ وصی تخمی قدرش سرو ریاض نعیم بدر ثرش لالهٔ جنت شمیم خاک درش
کحل بصیرت فزاد چشم بر آن خاک سیه کرده ماه لقب اطهر شش زین العابدین و سید العابدین و سجاد
و ذو الثفنات و زکی و امین نسب اطهر شش روشن تر از خورشید مبین اسم شریفش علی ابن الحسین
جسم لطیفش مقتدای عارفین والد ماجدش شاه زمان شهربانو بنت یزدجرد کینت همایون فر
ابو محمد طینت میمونش مظهر اخلاق مجد نقش خاتمش قابل الخیر سعید و من انکر امامته
فهو مرید کرسی بلند مرتبهٔ امامت به جلوس گرامت مانوس آن مقتدای ابرار بموجب
وصیت آباء نامدار کوار بپایهٔ سریر نشست و بر راست آن امام ستوده خصال در حین انتقال وصی
رسول ملک متعال قرار داشت و در واقعهٔ کربلا بیست و سه سال و بعد از آن حادثهٔ نازله سی و چهار
سال عمر یافت و بیجدهم محرم سنهٔ خمس و تسعین بدرست عبد الملک مسموم آمد که به تماشا گاه زار

قدس و ریاض انس شتافت و در کوهستان بقیع به پهلوی عم بزرگوار خویش امام حسن علیه السلام
مدفون گردید و ایام امامتش به سر و چهار سال کشید و در عدد اولاد آن قدوهٔ عباد اهل اخبار اختلاف
اما از اسامی اولاد ذکور آن امام معصوم مبرور آنچه متفق علیه است امام محمد باقر علیه السلام
و از ام عبد الله فاطمه بنت امام زمن حضرت حسن تولد فرمود و زید در کوفه به سعادت شهادت رسید
فایض آمد و عبد الله و عبید الله و حسن و حسین و علی و ریطه صاحب کرید اقطس لقب داشت
و این همه از امام علی النقاد از امهات اولاد بودند و اسامی بعضی از کرامات آن قدوهٔ
اهل نجات به قول شیخ مفید علیه الرحمه زینب و فیدجه و فاطمه و ام کلثوم بودند ذکر بعضی از مناقب
و معارف مقتدای دین و پیشوای ارباب یقین سید السادات رفیع الدرجات امام
علی زین العابدین سلام الله علیه و علیا سایر الائمة الهادین به روایت صحیح مروی است که نوبتی
در مکهٔ معظمه محمد حنفیه به آنجناب گفت یا علی سلام رسول مجتبی را بمن رسان گفت نماز ظهر را
مرتضی و بامر امامت از تو سزاوارتر و بجا بم پس امام زین العابدین بعد از اقامت نماز
و براهین مبین بر زبان معجز بیان گذرانید که آن شب آنست نزدیک فجر الاسود رویم و صدق
دعوی من

دعوی خویش شهادت طلب شیخ محمد ابراهیم جبار رضا داد و باتفاق هم نزد یک محمد الاسعد
رفتند و نخست محمد به حسب اشارت قدوه ابرار بشارت تقدم نمود شیخ مذکور به سنگ
سکون محمد سبک لنگست و نقش آرزو یش بمراد ننشست آنگاه امام عالم رجا بعد از
رفع مهمات عرض حاجات بدرگاه قاضی الحاجات بر زبان آورد که ای سنگ تحق خداوند
بخشنده امام و سنگ که موائق انبیا و اوصیا در تو ودیعت نهاده مرا خبر دهی از امام زمان
و وصی حسین علیه السلام پس محمد الاسعد به فرمان حق اکبر به لغت عربی فصیح گفت بخدائی که مرا
پرستش است امامت و خلافت بعد از حسین بن علی به علی ابن حسین رسید و ایزد جل شانه
او را از افراد بشر برگزید و در انحالات محمد همتا به در حرکت آمد و سنگ یک پهلو از آن موضع خود بیرون افتاد
و محمد بعد از مشاهدهٔ این امر بدیع غریب دامان از دامنهٔ خویش در چید به امامت آنجناب
قایل آمد و سبب لقب شریف بزین العابدین آنست مروی است که آن مستغرق بحار قرب
الهی بر شیوهٔ سنهٔ خویش مشغول نماز بود و مطرود پیشگاه جلال کبریا ابلیس لعین بصورت
مار مهیب آژدها متمثل شد بنظر امام در آمد و شاید جناب امامت را به خود مشغول سازد

غافل از انکه خواجگی عصمت علی و فاطمه بود و شیطان بسر در آید اکرا زده بود و امام
مؤتمن اصلا از حالتی که داشت رجوع نمود تا ابلیس شقاوت فرجام انگشت ابهام امام عالی
مقام را در دهان کرفته چنان بیفشرد که آخرش منمام کوید اما سر موئی از جای خود او را نجنبید
و رشد و ولایت ضمیر منیرش رمشکات هدایت و ولایت است روشن کشت این خبیره
سر تیره لباس سیه درون شیطنت اساس ابلیس مریبیس است پس زبان به لعنتش کویا
ساخته تیغ لاحول اراده فاسدش را به ضربتی زد و در آن اثنا شنید که هاتفی سه مرتبه آواز
داد که انت زین العابدین و به صحبت پیوسته که آن بیمار کلزار یزدان پرستی شبانه
روزی هزار رکعت نماز میکذارد و از کثرت عبادت مواضع سجود مانند زانوی شتر
درشت شده بود و با وصف همه این عبادات این سلاله چنان به ادب و استقامت
رفتی عین بر ک وضو ساختی کلکونه عذار رعنایش از اثر اکابر رنک کاهی طرح انداختی و نهال
قامت سرو مثالش در هوای راز دیار نسیم عنایت لبان بیده بر خود لرزیدی سر از استغفار
نمودندی فرمودی بید انید که متوجه بجناب عز و علا و بارکاه عظمت و کبریا میکردم و کمر خدمت
بر میان

برمیان میبندم از سفیان ثوری منقول است گفت نوبتی سید شب با بطحی قصد زیارت
بیت الله الحرام فرمود چون هنگام بلبید شد رنگ کلکون شد و رنگ شکست و لرزه بر اندام همایون
نشست و زبان شیرین بیان شد از ادای لبیک لب فرو بست بعضی از خواص اصحاب
موجب ارتکاب از آن امر باصواب استفسار نمودند فرمود برق خوف این اندیشه
در خرمن دلم زد که مبادا لبیک گویم و لا لبیک جواب شنوم و در اثنای این کلام در کنار
سحاب چشمش ستاره بار آمد و موج اشک شفق رنگش از افق گریبان و کنار سپهر دامان
در گذشت و چیزی نگفتند از بلیغ چاره نیست مجرد انکه بر زبان آورد اللهم لبیک
لرزه بر اعضای مبارکش طاری گشت و بر صفحه نور آفتاب از سپهر موج بر مهد زمان
افتاده بخاک گشت و شمه از این واقعه را مولانا محیی الدین در فتوح الحرمین بیان نموده در شواهد
النبوت مسطور است که شبی در مدینه سایلی میگفت این ذاهبون فی الدنیا والموا
غبون فی الاخرة پس از جانب گور سکان بقیع بانگ آواز داد که ان علی بن الحسین
علیه السلام در ترجمه مستقصی از ابو علی زیاد بن رستم مرویست که گفت یوم روز در

مجلس امام ناطق حضرت صادق علیه السلام و از عمی حضرت امیر علیه السلام مذکور می شد
حضرت فرمود پیکی از امت طاقت عمی رسول مجتبی علیه التحیة والثنا نیاورد مگر علی مرتضی
و جماب سر تضیر ا ربنداز از ماء مهین بگذرانید و عرق جبین بدست آورده از اداء ساخت و لباس
آن زیبا ناس بغیر از کرباس نبود و از آستین جامه اش آنچه از سر دست زیبا که مدی قطع فرمود
و در لباس زهد و ورع بهیچیک از اهل بیت فرزندان آنجناب آنقدر شباهت نداشت
علی ابن حسین علیه السلام داشت از زهیری مروی است گفت بروم و مدینه مشرف و زیارت نمودم جناب
علی ابن حسین را مقید ساخته اند و میخواهند به دمشق نزد عبد الملک مروان ببرند پس من
به مکان جستم رفتم و از مستحفظان ما مورین گشته بزحمت آنجناب رسیدم و در او نگریستم
و زار بگریستم و گفتم که ای مولای من بجای تو بهتر فرمود آری زهیری می پنداری از امنیت قعود
مرا رخصت است به تحقیق بدان که چنان نیست بلکه هر گاه میخواهم آنها از من حذر می شوند و اگر
بتوانند از ایشان زمان را بگریزند و از عذاب حضرت باری یاد آوری تا آن دشواری
بر تو آسان گردد و بعد از آن دیدم که غمی و زنجیر از آن مقید از بر ما و ببر جدا شد و فرمود

از زهیری

ای پسر من زیاده از در منزل با این مردم نخواهم رفت و چنین چهار روز از این واقعه بگذشت
عوامان مدینه مرا جعت نمیکردند و چنین مردم مدینه سبب رجوع ما از ایشان پرسیدند گفتند
در فلان منزل تمام شب علی ابن حسین با پاسبان ایستاده صبحگاه به خیمه در آمدیم دیدیم سر بندهای
افتاده و او غایب گشته رفته بود پدرم بعد از چند سر نزد عبد الملک بن مروان رفتم و او را حال
آنجناب از من پرسید من آنچه دیده بودم بیان نمودم گفت در حیرتم که شتگان من او را کم
کردند حضرت نزد من تشریف آورد و فرمود در میانه من و تو چه واقع شده است من ماجرا را بجای خود بیان کردم
گفتم میخواهم بامر باشی قبول نفرمود و بیرون رفت والله رحمتی در آن خوف و وحشتم
روایت دیگر در شواهد النبوت مسطور است که روزی با جمعی از اصحاب در صحرا نشسته
بودم ناگاه آهوئی در برابرش آمد بالیدن گرفت و دست بر زبان میزد و فریاد میکرد حاضران گفتند
ای زبان دان آفرینش و مردم از بابت بینش این چیز زبان بدین زبان مسکنت بیان
چه میگوید حضرت فرمود ناطق است با آنکه فلان در شهر دیروز بچه مرا برده و از آن وقت باز
شیر نخورده میخواهم او را ببینم و شیر دهم پس امام همام علیه السلام حکم باحضار در شهر فرمود ما چرا

براو خواند پسر فرشی آهو بچه را حاضر ساخته به آهو واگذاشت و آهو بچه شیر داده باز گرفته روان
شد و بانگ بگوش پرسیدند در یابند رسول الثقلین میگوید حضرت فرمود سر آید در جزاکم الله خیرا
روایت از منهاج بنیع عمر مرویست که نوبتی در ایام حج از کوفه به مکه رفتم و به تقریب امامل فیض شامل
مردم دیدم انسان عین علی ابن عیسی علیه السلام فایض آمدم و حضرت از من احوال مدینه را پرسید
پرسیدم کفتم در کوفه است پسر بر زبان فرمود اللهم اسقه حر الحدید و اسقه حر النار
و چیزی بگوید باز کشتم در اثنای راه مختار خروج کوفه بود بجهت ملاقات او رفتم دیدم در در موضع سواره
ایستاده و انتظار شخصی میکشند ناگاه حرامله را حاضر ساختند مختار گفت الحمد لله الواحد القهار
در دست قدرت او فوق قدرت همه دستها است مرا بر تو دست داد و جلاد را طلبیده اشاره فرمود
تا دست و پای آن دشمن خدا را بدستیار بریدند چون دست و پای او ساقط شد آنگاه بقرحه آتش
حوالی میزم دست بدست حاضر آورده آنشرر آن زدند و فکر سار پای را در آن میان انداختند تا
بسوخت و من از شاهدان آنچه اختیار کفتم سبحان الله مختار پرسید چرا تعجب کردی قصه را تمام
امام را بیان کردم پسر مرا سوکند داد در تواز کوش فرو شنیدن کفتم والله در خواب از زبان معجز بیان شنیدم
بکر فتار

پس مختار از اسب فرود آمد و در رکعت نماز شکر بگذارد و سجده بجا آورد چیزی از آنکار و آن شنبه
گذرش بدر خانه من افتاد و من تکلیف ضیافت نمودم گفت ای منهال از این خبر صادق تو یافتم
رواست به شکرانه این توفیق روزه بدارم در مناقب الطاهرین مسطور است که از زوفور ظلم
و تعدی بنی مروان بر هاشمیان و موالیان و مخلصان شکایت بجناب ملاذ و ملجاء زمان و
زمان امام زین العابدین علیه السلام بردند و آنحضرت طالب فرزند ارجمند خود محمد باقر را و پسران
زرد رنگ باو داد و فرمود بر بام مسجد برای و این پسران را تحریک نما چون امام محمد باقر علیه السلام به فرمود بدر
امجد کار بسیار مشکل بر ما کرده و مسافر و دور و بیمار و دارو و بدار مدینه نیست و قریب شصت فرسخ خانه
انها بدام یافت و ما را یارای مدینه مضطر بار و پریشان باز گشتن آن کجا ممکن است و افضل شکایت
زبان ما به ناله الامان الامان گشادند و به لسان مسکنت بیان بیچارگی و فرو ماندگی خود را بعرض رسانیدند
پس امام خطا بخش پور شیر پیغمبر از سر حرمت آنها در گذشت و امام محمد باقر علیه السلام را باز خواند و آن
پسران را از آنجناب بگرفته بکاشر گذاشت و فرمود ببین شیوه این مردم با اولاد رسالت و بیداد و ستم
ابرار با ایشان را فست و سداد و ایضاً در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مرویست که امام همام

علی زین العابدین علیه السلام برمیداشت در هر شب بر درب شش مبارک خود انبان نان و خرما میداد
به مساکین فقرا و مساکین پوشیده و پنهان و فرمود که صدقه مخفی بشاند غضب خداوند جل و عز را
و چنین آخضرت به بهشت عدن خواهید در هنگام تجهیز و تکفین آثار آنچه بر درب شش مبارک میکشید از
طاهر و هوید از بطن و چهره خواران بعد از ارتحال آنجناب پاره برده و دانستند در واهب آن مواهب
مخفیه ذات آن امام مرضیه صفات بوده منقول است که هرگاه نظر کیمیا اثر آن دره نوال سحاب عطا
بر گذارد بر سر و پا و سایر پاره نوامی افتخار یابد عطیه که منتشر میآمد حضرت بر زبان ستیز بدین مقال
میگذرانیدند مرحبا و اهلا ای آنکه از زاد و توشه ما بهره برداری و خانه جاودان میرسانی مؤلف گوید
اگر کسی خواهد در تمامی یا اکثری از مناقب و مفاخر آن امام شقه ما تقدم خیز تحریر و تقریر کند محال است
و صورت امکان ندارد نظم چه تواند کفت وصف آنیا نه ۰ که خداوند وصفان گفته
یک تو آن گفت در مدحتشان ۰ ای در جبر تبیان کبریا گفته ۰ هر دو عالم طفیل ایشان است ۰
حق بگویم که حق چنین گفته ۰ قدرشان برتر از مکان و مکان ۰ همه برتر از عرش نامشان رفته ۰ قدرو
اعزاز عز و تمکین بین ۰ که ملک آسمانشان رفته ۰ مهرشان هست مایه ایمان ۰ خصم کو باشد

(بقیه ناقص)

زین سخن گفته و حسب شان از اصول دین ورزیده چشم عقل از نیست آن خفته خواجه روزگار
بنقاشان دست رسا مرحمت او رفته خصمشان خصم مصطفی آمده مصطفی این کهر چنین
سفته بخشایش رب العزت ایشان جرم ما آشکارا بنهفته ذکر خلاصهٔ افلاک و انجم
امام پنجم محمد باقر علیه و علی آبائه السلام من ملک العلیم العلام منشور امامت و دین پرورش
به طغرای عزا من نصر بدر کهرش مسجی و حمار بالشر خلافت و سرور به آوازهٔ کوس پنج نوبتش
بلند محی طلوع نیر سپهر ذات انورش از افق کرامت و جلال در مرتبه پنجم ولادت باسعادتش
در دار الهجرت سید المرسلین به سنه ثمر و سبعین جمعه صفر تاریخ سیوم و بروایتی جمعه غرهٔ رجب
و آن امام همام بشمر طراز علوی جانبین چه پدرش والا گهرش علی ابن حسین بن علی مرتضی و مادر شفقه
سیرتش فاطمه بنت حسن بن علی علیهم التحیة و الثنا لقب شریفش باقر العلم و شاکر و هادی و کنیت
همایونش ابو جعفر نقش خاتم العترت للتجمیع و جناب امامت انتما در واقعهٔ کربلا
سه ساله داشت و در او آن رحلت پدر والا گهرش سنین و هفت ساله داشت و سنین عمر عزیزش به
پنجاه و هفت رسید و زمان امامت به نوزده سال طول کشید و در سنه اربع و عشر و مائه هشام

بنت عبد الملک مروان علیه السخط والنیران بان مفتدای ارباب سداد زهرداد مروه بنت آئینش
کورستان بقیع نزدیک مضجع امام زین العابدین سلام الله علیهما ایام الدین اولاد انجناب
بقول شیخ مفید و بعضی دیگر از فضلای صاحب تائید شش و یکدختر بطن جعفر و عبد الله سر مادر ایشان
ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبد الله و جابر از ام حکیم بنت اسید المغیره الثقفیه تولد
نمودند و ملی و زینب والده ایشان ام ولد بودند و انجناب بر هر زوجه و یک سریه میلان بود کفتار در
تبیین بعضی از سیر امام همام محمد الباقر علیه التحیه والسلام مناقب و مفاخر امام ستوده مآثر حضرت
محمد باقر علیه السلام نگنجد ان است که مضمار بنان ادیم تند جولان قلم را در میدان بافصحت بیان
سر اسر ده اما تبرکا و تیمنا کلمه چند از آن نوشته میشود ابو بصیر مکفوف البصر روایت میکند
که روز بر امام ستوده مآثر حضرت محمد الباقر علیه السلام کفتم در شما ذریت رسول الله ایده و انجناس وارث
علوم جمیع انبیا بلکه آیا تمامی آن علوم از رسول الله میراث یافته اید فرمود بعنایت واهب المواهب میراث
پدر خویش فایز آمدیم کفتم برایمن تقدیر شما را قدرت آن باشد مرده احیای موتی کنید و بابینا و ابرص
شفا بخشید و آنچه مردم نخورند و ذخیره کنند از آن خبر دهید فرمود آری باذن الله تعالی و تقدس

بعد ازان

بعد از آن فرمود سرای ابو بصیر بشتاب چون نزدیک رفتم دست مبارک بر چشم من کشید گفت
یا کاف و بر روی من فرمود آن درد از چشم من بر خاست و باز دست بر رویم مالید و آن بینائی
در بدست آمد آنگاه باز از دست رفت آنگاه فرمود سرای ابو بصیر اگر خواهی باذن الهی چشم تو را سرمه
بینائی چشم چنانچه دیدی و حساب تو بر خداوند عز و علا باشد و اگر چند سال از تماشای این سرا ایمن
فانی چشم را بسته دار بی حساب قدم در بهشت گذاری گفتم سرای چشم و چراغ آفرینش و مردم دیدهٔ
بینش تو فانی را بر گزیدم و اول را دو مرتبه بدیدم چون پایه دیدم از سعد اسکاف مروی است در
روزی رفتم به در سرای سرای ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام و خواستم در بزنم در خانه در آیم در حاجب گفت
زمانی مکث نمودم توقف ورزیدم و بعد از ساعتی دراز ده مرد بیرون آمدند و بر من سلام کردند
و گذشتند آنگاه رخصت یافتم و بگذشت آن حضرت شتافتم و گفتم در باب رسول الله چه مردم گویند
اینها فرمود جماعتی از برادران جنی شما گویند پرسیدم خود را بر حساب امامت ظاهر میسازند فرمود
یا بحجت استقامه مسایل شرعیه و عوامض و دقایق اصلیه و فرعیه میرسانند و اشکالات مشکلات خود را
می نمایند روایت از عبد الله دینکسیر البصری مروی است گفت پرسیدم از امام گفتم مغاربات

محمد الباقر علیه السلام حق مؤمن بر خداوند عزّ المنّ چیست النفات به سخنم نفرمود و خود را بصرف
دیگر مشغول ساخت باز گفتم ای پسر رسول الله چه باشد حق مؤمن پاک بر خالق انجم و افلاک
آنحضرت ملتفت جوابم نشد و خود را بهمان به صرف مشغول داشت همین نوبت سیم این سؤال را
گفتم حضرت بر لسان معجز بیان گذرانید حق مؤمن بر پروردگار عالمیان آنست اگر اینرا درخشت
خرما بخواند هر آینه بدلنشینی و تعویق روان گردد و بیاید راوی گوید بخدا سوگند دیدم که آن
نخیله در اهتزاز آمد و بجانب آنحضرت روان شد امام فرمود ساکن باش رطبی میریزد و آن
درخت بر جای خود قرار گرفت روایت از حمزه بن محمد طیار منقول است که گفت آمدم به در
سرای خانهٔ ابو جعفر علیه السلام و استیذان خواستم که به درون در آیم ما ذن نگشتم و غیر محارا فضت
دادند و من محزون و مغموم بمنزل خود مراجعت نمودم و به فکر افتادم که آیا قایل شوم بر چیزی یا قدرت یابد
در این فکر بودم که ناگاه شخصی حلقه بر در زد و گفت ابو جعفر ترا طلبیده برخاستم و با او
روان گشتم و چون بملاقات آنحضرت رسیدم حضرت فرمود که ای پسر محمد نه بر چیزی و نه به قدرتی
و نه به نیروئی بلکه اقرار نما بما حدیث قطب راوندی که ملا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در کتاب

جلاء العیون

جلاء العیون نقل کرده که قطب راوندی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده است که زید بن حسن با پدرم مخاصمه داشت در اوقاف رسول الله صلعم و مرا گفت فرزند امام حسن علیه السلام
در برزگتر است او یا از فرزندان امام حسین علیه السلام است پس روزی زید بن علی بن حسین علیه السلام
یعنی عم مرا زید بن حسن بخانه قاضی برد و در اثنای خصومت بعم من گفت سالت شوارب فرزند کنیز
سندی نعم گفت اف بار بر خصومتی که نام مادران در آن مذکور شود و دیگر با زندام با تو سخن نخواهم گفت
و بنزد پدرم آمد و گفت ای برادر من سوگند یاد کرده ام که دیگر باز زید بن حسن سخن نگویم و اعتماد بر تو کرده ام
و اگر تو نیز متعرض او نشوی مرا ضایع میشود و چون این سخن بشنید بر پدرم معترض جواب او خواهد شد شما همان
گوید در او در نظر مردم بقدر خواهم کوچک شود پدرم امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت بیا برویم بخانه
قاضی چون حضرت از خانه بیرون آمد او را نصیحت فرمود که از این دعوی با قاضی بگذر و با او سازگار شو
بدین جهت مخاصمه مکن اگر خواهی با معجزه ظاهر کنم و بداند حق کیست بدانکه کار در سر با خود دارد و از
بنهان کرده سخن در آید آن کار دو شهادت دهد بانکه مرا و پدرم حق از تو پیش دست خواهد داشت
از این دعوی بیجا از من بازگشت و قسم یاد کرد که پس فرمود پدرم را که کار دو به قدرت خدا بسخن در آید

پسر زبیر سوگند یاد کرد و دیگر منازعت نکند و عمر باز گشت و زید در همان روز متوجه شام شد و نزدیک
هشام بن عبد الملک مروان رفت چون نزدیک او در آمد گفت نزد تو آمده ام از پیش جاهل کریم و عالم بخیل
ملال نیست تو را اگر او را بگذاری و آنچه دیگران نوشتند که پیش هشام لعین نوشت به والی مدینه در امام
محمد باقر علیه السلام مقید کرد آن و نزد من بفرست و باز دید گفت اگر قبض او را به تو فرمایم آیا قبول
خواهی کرد زید گفت بلی و چون نامه به والی مدینه رسید در جواب هشام نوشت آن مرد را که تو امر کرده
اهانت ما و بر سانم و او را به سوی تو بفرستم او مردیست در روی زمین کسی در عفت نفس و زهادت
و ورع با او نمیرسد و چون در محراب عبادت صدا را به تلاوت و قرائت بلند میکند و حیوانات و
مرغان نزد او حاضر میشوند برای استماع صوت حزین او و تلاوت شرمانند تلاوت داؤد است در
وقت خواندن زبور و دانا ترین مردم و دل نرم ترین مردم و سعی کننده ترین مردم است در تضرع و عبادت
و برای حرمت خلیفه مبارک و مناسب نمیدانم که متعرض او شوی از جهت کسی که شنود از عمرو حرمت خلیفه
میترسم که آسیبی بالو برساند زیرا که حقیقتا تغیر نمیدهد به نعمت خود را بر مردم مگر آنکه تغیر دهند حالات
خود را در شکر نعمت او چون نامه به هشام رسید مضمون نامه را پسندیده داد و والی را خشنود گردانید و حال امر شیعه

مبارز همچو او دانست خبر خواهی او کرده است و چنین نامه بابرزید خوانده گفت زر داده است و والی
ازو راضی گشته است پس هشام گفت در این باب بهانه تو را بکار میرسد که بآن سبب او را در معرض
انتقام خود در آوریم زید گفت نزد او است شمشیر حضرت رسول صلعم و سایر اسلحه و زره و عصا و متروکات
او بفرست و آنها را از او بطلب اگر این ها را نفرستد تو را از برای کشتن او را بهانه بهم خواهد رسید
و نزد مردم معذور خواهی بود پس هشام به والی مدینه نوشت هزار هزار درهم برای محمد بن علی بفرست
و اسلحه و زره رسول خدا صلعم را از او بطلب پس والی مدینه گفته پدرم آمد و نامه هشام را برا و خواند
پدرم گفت چند روز مرا مهلت ده و والی گفت چنین باشد پس پدرم معانی چند مشتمل بر
برآنها را هشام میخواست از شمشیر و عصا و انگشتر و غیر اینها مهیا کرد و برای والی فرستاد
و والی آنها را برای هشام فرستاد و هشام بدیدن آنها بسیار شاد شد و زید را طلبید و آنها را
باو نمود چیز زیدا آنها را دید گفت تو را باز داده و هیچیک از اینها امتعه حضرت رسول خدا صلعم
نیست پس هشام به پدرم نوشت ما را گفتی و آنچه از تو طلب کردیم برای ما نفرستادی پس پدرم
در جواب او نوشت آنچه من دیدم برای تو فرستادم خواهی باور کن و خواهی مکن پس به ظاهر

هشام

حاضر کردند و در میان آنها جامهای سفید بود که آنحضرت در آنها احرام جج بسته بود فرمود
آنها را در میان کفنها قرار بدهند و سه روز در دنیا و آلام و مشقت بود و در روز سیم به سایر
شهدا از بیت رسالت صلعم ملحق گردید پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که آن زینب بنت نبی
ما او بخته است و هر وقت در آن نظر میکنم شهادت آن بزرگوار بخاطرم آید و چنان
آرزو خواهد بود تا طلب علم نخواند شما نخوانید پس بعد از چند روز زید را در دری عارض شده
و بخط گردید و بدیدان میکشید و نماز نمیکرد تا آنکه به عذاب الهی واصل شد و در ایام قدیمه
علمای امامیه در بیست و سه موضع کفر زید را ثابت میکنند و بحر بر آن باعث طول کلام است
و در روایت دیگر منقول است که چهارده روز بعد از شهادت امام محمد باقر علیه السلام آمد امام
عالیمقام فرمود که چون از دمادیر مرا از جهانه معروض داشت سفید پیرهن ظاهر گشته و معلوم
نمود که مشغول ساخته امام فرخنده کلام فرمود که پیراهن را و دست مبارک را بآن موضع رسانید و در
حال رنگ سفید پیدا شد و بر تو صدیت ضیا بخش علماء امت کامیاب بیش از پیش آنچه موصوف
و جهات روزگار ما فت پس امام فرمود تا آینه بیاورند چنین در آن نظر کرد و علت مذکوره
زایل گشته

ز اوایل گشته و رنگ قدیم بر او رنگ جلد شریف بگذاشته که سفید سیه روز بهمی سال دیگر بیگانه
کلمه چند از الفاظ دُرر نثار الفاظ مقدار تبرکاً و تیمناً نوشته مشغول فرمود امام مستهم مآثر ابو جعفر
محمد باقر علیه سلام که بلای مردم بر است عظیم و از دست مردم در امان نیم مقیم اگر چه ایشان را مخواهیم
اجابت نمیکنند و اگر ترک ایشان میکنیم عیال ما را بجائی نمیبرند و فرمود ما خاذمان علم
خدائیم و ما و الیان امر حقیقی بحق خداوند عز و علا در اسلام را فتح کرده ما و ختم خواهد فرمود بما پس علم
حق را بحق ما دانیم و به طالبان رسانیم گذارش مجملی از حالات نخسته امام بحق ناطق
ابو عبد الله جعفر ابن محمد صادق علیه سلام لوایح ذات فوائح سمات امام بحق ناطق
ابو عبد الله جعفر ابن محمد الصادق علیه سلام مبین طوالع انوار بیضا مدار و لمعه از شمع لمعه کفار
کشاف دقایق لمعات حواشی مبین شرایع درشت جهت مرکز و مدار سفینه ظاهر عاطر تش
بحر بطون ذخایر بدر غرر علوم لدنی گرانبار و صفحه لوح ضمیر منیرش صحیفه طهور روشن مشحمن به صحایف
لکنات عالمض و مبرهن قائمه شریعت بیضا باصول نوازش آن مصدر افعال علوم
و بینه در نواحی اساس طریقت غرابه عمار ما سبب آن مهیط انوار فیوضات بقیه قائم بنا و حجه

باجوش فصاحت دیباچه امامت و تصحیح آن بیلغ نص صحیح آباء بزرگوارش بصباح روایت
جناب وی نشر انتشار بر اشعار ملاذ عامه عالم و صحت مدین نوشر سند اقوال صحیحه کافه علماء
اعلام سحاب کف دریانوالش عرق مخالفان از پرده زنبور غذا رابر مهار بار آن و در پرتو
اهتمام تربیتش چشمه خورشید رخشان دیباچه ایران افسرده دمی سر از صبح مهر و لالش دم زنده جان
پرده طلای شام نیره لباس نار و لبوتیره بخشی پیرامون روزگار پرداعتبار خلیفه تنه و نقد دینار
جعفر بن عبار نگهدار کشور قبول سکه روای بنیاد و صبح صادق لقب بنیاد مهر انوار از مطلع افق بعنشر
بنیاد خورشید ذات انوارش بمدینه سکینه و در سنه ثمانین از هجرت و قبض سنه ثلاث
و ثمانین فی شهر ربیع الاول و محوش مشعشع اسم شریفش جعفر و ذات منیفش ضیا بخش بساط
اعبر کنیتش ابو عبد الله همتش تارک ما سوی الله القاب اشهر القابش صادق و صابر و فاضل
و طاهر نقش نامش انت فاعصمنی من الناس والده ماجده ام فروه بنت قاسم
بن محمد بن ابی بکر بود و این از کتاب مدینه صفحه خصای نحو علی ابن الحسین علیه السلام یافته رساله بجود و در
زمان انتقاب بدر عالم مفاخر امام محمد باقر علیه السلام سر و جهار رساله و فاش در شمان و از لعان
و مایه در

وفایه در روز دوشنبه پانزدهم رجب به سم ابو جعفر منصور دوانقی مدت امامتش سی و چهار سال
ایام حیاتش شصت و شش سال و بقولی شصت و پنج سال مدفن همایونش گورستان بقیع نزدیک
قبور آباء و قبیع منبع و آنحضرت را هفت پسر و نه دختر طهر و اسامی ایشان را شیخ مفید بر بنی
موجب افاده نمود اسمعیل و عبد الله و موسی کاظم و اسحق و محمد و عباس و علی و ام فروه و اسماء
و فاطمه اما اسمعیل در زمان آنجناب وفات یافت و چون آنحضرت اسمعیل را بغایت
درست داشتند جمعی گمان میبردند که امامت بدو منتقل خواهد شد بنابران در وقتی که جنازه
اسمعیل را از منزل عریض به بقیع میبردند چند نوبت حضرت فرمود که جنازه اش را بر زمین نهادند و
رویش را باز کردند تا مشکلین بر فوت او یقین کنند و مع ذالک بعضی ما امتش قایل آمدند و از او
به پسرش محمد اسمعیل سر کردند و زمره گفتند که اسمعیل نمرده و امام زمان و قایم آل محمد صلعم اوست
اما عبد الله بن جعفر بعد از فوت پدر دعوی امامت نمود و فرقه مبارکیه منسوب بدو بالاخره از
آن امر خلافت نایب شد با ما موسی کاظم علیه السلام قایل شدند و جمعی که بر آن مزاج
ماندند ایشان را افطحیه خواندند زیرا که داعی ایشان عبد الله افطح نام داشت و بقولی آنکه عبد الله

بن امام جعفر افضح الرجلین بود امام محمد بن جعفر در سنه تسع و تسعین و مائه بر وفق عقیده زیدیه
بر مامون برآمد و بر دست سپاه مامون گرفتار شده و در حبس وفات یافت و حضرت
ابو عبد الله جعفر علیه السلام در مدت حیات یک زن خواست عدد سراریش تصحیح نیافته
ذکر شمه از مناقب و معارف پیشوای ارباب بصیرت مقتدای اصحاب طریقت امام الانس
ظاهر و باطن صادق ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه و علی آبائه التحیة و السلام در الشهور و الاعوام
کهای خواری عادات و وفور بوارق کرامات انعام علوم مصطفی صلعم و وارث ولایت
مرتضوی و حشمت جهت آفاق صفت اشتهار پذیرفته و فیضان عام رافت و مرحمتش اقطار و اکناف
عالم را بر گرفته نوال فیض انتعاش فرا گرفته لقمان و اشارتی در آباء بزرگوارش در حق او
دایما متواتر بود و اعجاز آیات حیرت پرداز ظهور آمد بر مراتب خواص ارباب سلوک
پرتو حضور انداخت و غرایب علوم بر طریق توارث از حضرت رسالت صلعم گوش گوهر
رسید لهذا اظهار ساخت چنانچه بر زبان معجز بیان می راند که در السنه ایم غابر و مزبور و نکت در
دفاتر و قلوب و نقود اسماع و بدستی نزد ماست جفر احمر و جفر ابیض و مصحف حضرت فاطمه و به تحقیق
پیوسته

بیت ماست جامعه که مندرج است در او جمیع ما یحتاج الیه انسان حتی الارش خدش و کلمات
عامه منحصر نمیشود فرمود که عالم علمیست بر امور آتیه و بر زبور و وقوف بر قضایای گذشته و غرض از تکلم
در دلها الهام است و مقصود از استماع کلام ملائکه است و مراد از جفر احمر ظرفیست صلاح
رسول خدا صلعم موضوعست در آنجا و بیرون نمی آید تا قیام آل محمد صلعم ظهور فرماید و جفر ابیض
دعاییست تورات و انجیل و زبور و سایر صحف منزله حق تعالی در او مستور محفوظ و مسطور
و صحف فاطمه مثبت است در او آنچه از قوه بفعل آید و مام هر ملکی و حاکمی تا قیام قیامت به
سلطنت و حکومت گراید و جامعه کتابیست طول آن هفتاد گز است املاء رسول صلعم و بخط امیر علیه السلام
و بحق خدا که در اوست جمیع ما یحتاج الیه انسان تا قیامت حتی ارش خدش و ارش جلده و نصف
جلده اما آنچه در بعضی روایات آمد که کتاب جفر تالیف اهنبا است و آن صحیفه ایست بغایت
عامض مشتمل بر علوم و اسرار ائمه هدی و بهره ور میگردد از او بندهٔ مومن بی ریا صاحب روضه الصفا
میگوید در جناب سید شریف جرجانی آورده که جعفر جامعه حرکتابست از مصنفات
علی مرتضی علیه السلام که وقایع عالم را تا قیامت از آن حرکتاب بیرون توان آورد و در

مصر از آن حدود ورق دیدم که احوال ملوک آن دیار و از آنجا استخراج کرده بودند روایت از شام
بن الحکم مرویست که گفت مردی بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام آمد و از ده هزار
درم در قدم آنحضرت ریخته التماس نمود که امید از مکارم اخلاق امام آفاق آنست خانه مرغوب
جهت این مخلص حقیر تعیین فرمایند و بعد از معاودت از بیت الحرام در آنمقام مقیم گردم
و چون از مکه معظمه مراجعت نمود بعزّ تبوس شرف اندوز مقاصد گردیده آنحضرت او را
در منزل فیوض منازل خویش جا داد و فرمود خانه برای تو در فلان سر اعلی بیع کرده ام که حد اول
آن ملحق است بحرلت سرای خواجه و سر احد مصطفی صلعم و حد دوم آن ملصق است بمنزل سرور
اولیا علی مرتضی و حد سیم آن ملزق است بخانه فیض آستانه حسن مجتبی و حد چهارم آن متصل است
به دار قدس مدار تهسوار عرصه کربلا و اینک قباله آنمکان و آنمرد عقیدت سرشت صیاقل اعتقاد
چون این کلمات صدق آیات استماع نمود بجان و دل منون و راضی گشته قباله را از امام
فرا گرفته و جناب امامت مآب مبلغ مذکور را بر اولاد و احفاد حسین قسمت فرمود و آنمرد بلند
چندی بشکرانه آن موهبت افتاده به ابناء خود وصیت نمود که این قباله را با او دفن نمایند و چون وفات
یافت اهل

یافت اهل او بموجب وصیتش بعمل آوردند و چون صباح روز دیگر بر سر مزارش رفتند قبالهٔ را بر
بالای تربتش یافتند در ظاهر آن نوشته بود وفا نخود و یا خط جعفر بن محمد علیه السلام با خط وعده داده
روایت از علی بن جعفر نموده است که با صادق علیه السلام بگذاردن حج اسلام میرفتم در اثنای راه
طریق بر بیرنجیله خیمه فرود کردیم و جناب امامت مآب را بیرنجیله آورده فرمود که اطعام کنید ما را
بدانچه حاضر دارید از رزق امروز بندگان در تو ودیعت نهاده دیدم که خرما بار آورده میل بسیار نمود
نمود پس مرا فرمود برخیز آستین بالا کن و بخور اعرابی در آنجا حاضر بود گفت مدت العمر هرگز چنین
مشاهده نکرده ام حضرت صادق علیه السلام فرمود ما ورثهٔ علم انبیائیم سحر و کهانت میان ما نیست
دعا میکنیم و حضرت مجیب الدعوات اجابت میکند اگر خواسته باشی ما همچنان خط دعا کنم
و تو را بدان سکینت برآورم اعرابی از جهت صداقت گفت اگر صادق چنین کند پس امام علیه السلام
بر دیوار آن سنگ سیمین را بصورت کلب برآورد و اعرابی سگ صفت خانه خود روان شد و من
بموجب فرمود امام رضا از عقبش رفتم دیدم که خانه خود درآمد و پیش اهل و اولاد خود مبهوت بماند و سر
مرا فشاند پس اهل آنجا چوبها برداشتند و او را براندند و من مراجعت نمود صورت واقعه را

بعرض رسانیدم در آنوقت آن سگ پیدا شده و رو بابر زمین می مالید و بزبان فارسی میگفت
پس امام بر او ترحم نمود و دعا کرد تا آنسگ آدم شد آنگاه فرمود مرا اعراب باید گفت بلوم ایمان
آورد بی جواب داد آری هزار بار هزار بار روایت از این سبز طبیان منقول است
که پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام که طیور ابراهیم علیه التحیة والتسلیم از اجناس مختلف بودند
یا از یک جنس فرمود می خواهید مانند آنرا بشما بنمایم جمعی در آن مجلس بودند همه زبان درخواست
گشودند حضرت فرمود ای طاؤس سر طاؤس بر آمد پس فرمود ای غراب زاغی نمود آشکار
باز فرمود ای باز باز ظاهر شد دیگر بار فرمود ای حمام کبوتر پرزد آنگاه فرمود هر یک را ریزه
ریزه ساختند و بایکدیگر آمیختند و سرهای ایشان را نگاه داشتند و بعد از آن سر طاؤس را
گرفته فرمود ای طاؤس دیدم که گوشت و پوست و استخوان های وی از آنها جدا شده و جمع
طاؤس راست گشت و بسر او چسپید و بهمچنین طائر آن سه مرغ دیگر نیز زنده و تیار گشتند
روایت از مفضل بن عمرو مروی است که گفت روزی حضرت صادق علیه السلام و من در
مکه معظمه نیم نگاه به سر وقت ضعیفی رسیدیم بر بر سر گاوی مرده میگریست آنچنان از سبب
گریه

که پیش از استطلاع جست صعیفه گفت معاش من با فرزندان من به شبیر این کار منوط بود حالا
این مرد مست و راحت روح یافته برده امام علیه السلام بر جای او ترحم فرمود و سر پا بر کار باز ده
به الحق کار با برخواست و رونق کار آن صعیفه مسکینه از سر نو راست روایت
از محمد بن اسکند که یکی از مقربان منصور بود مرویست که گفت روزی دوانقی را بغایت
متفکر و اندیشناک یافته از سبب آن استفسار نمودم گفت ای محمد جمعی کثیر از علویان را
کشته ام و پیوسته ایشان را گذاشته ام گفتم آن کیست جواب داد که جعفر بن محمد گفتم او
مردیست بکار خود و بعبادت معبود حقیقی مشغول و از دنیا و مافیها گریزان و ملول گفت ای محمد
دانسته ام که تو با امامت او اعتقاد داری معتقد او امام بحق و راهنما او را پسندیده و قسم یاد
کرد شب بخانه خواب در نیابم تا خاطر خود را از هم او فارغ نگردانم و همان لحظه سیاف را خوانده
و گفت چون جعفر بن محمد بیاید و من دست بر سر خود نهم تو او را به قتل رسان و بعد از آن امر
به احضار امام نمود راوی گوید که در وقت آمدن من با پیوستم دیدم که لب مبارک او در حرکت
بود آمدم شنیدم که به مرگ خود و مشابهت مضمون که گوشک اماره مانند کشتگان که از طلاطم امواج در

اضطراب آید بحرکت آمد و منصور سر و پای برهنه لرزان و هراسان پیش او دوید و بسکنت تمام
باز و سر امام را گرفته بر تخت نشانید و بلسان عجز بیان کفت ای فرزند رسول خدا را ی نورد یده
بتو ل عذر اسبب آمدن چه بود فرمود طلب تو منصور بر زبان آورد که اگر حاجتی داری اظهار فرما
امام فرمود حاجت من آنست دیگر مرا نخوانی تا هر کاه خاطرم خواسته باشد و چون صادق علیه السلام
مراجعت فرمود منصور رخت خواب طلبید تا نیم شب بخواب رفت و بعد از انکه بیدار شد و
مرا نزدیک خود یافت کفت غریب حالتی امروز بر من کذشت و عظیم بلائی از من باز کشت در
آنوقت که جعفر بن محمد صادق علیه السلام تشریف حضور ارزانی داشت از دیدن جانکزا و بلائی
مبرم هوش ربا دیدم که کوسر امرا من بر آمد یک لب او بر زمین و دیکری بالای کوشک من بود و بزبان فصیح
عربی کفت حقتعالی ترا فرستاده و امر فرموده بر تو و بسرای تو بانکام قهر در کشم اکر بها ی عبد الله کرند
رضا یا خاطر ما باز کشاید بکلمات خشن بر بجار او سر کوبید کفتم که این نتیجه سحر است جواب دادند
چنین مکو و استغفار کن بلکه این خاصیت اسم اعظمست بر سر خانه نازل شده بود و اکر خواستی تو انستی
بر سر کرفت آن دعا را و ورد خود ساخت و این شب تیره و تار ساختی و ایل ظلمت چنین بالای روز عالم
افروز

افروز خورشید جلوه پرداخت و این مرد وارث علم امت اما چگونه که ملک عقیم است و از زوال
مملکم بیم است گفتار در تبیین مجملی از اخبار چراغ خردمان مصطفی و فروغ شبستان تفضل
سابع ائمه کرام حجت الله علی الانام موسی ابن جعفر علیه السلام چون صبیت مکارم اخلاق
و محاسن آداب آن فروغ ناصیه ارباب بینش نور افزا قرت باصره آفرینش صادق صلیم
شفاخانه احدیت صحت بخش قلوب اصحاب طریقت معمار کارخانه رضا بانی مقصوره
صدق و صفا طراز و سالار امامت سازقالم ولایت فانوس شمع جمال ازلی آیینه خلوت
سرای لم یزلی پیشوای برحق و رهنمای مطلق والا تبار جمیع ائمه لازم موسی بن جعفر کاظم در رعیت رواق
اخضر برآینه بیچید و هر لوای مخالف جز پرده موافقتش معمای راست ندید و طنطنه کوس امامتش
بنوازش صدق نزاوش آماء برز کوار آن حاوی مفاسات معجز آیات مصطفی و وارث مقامات
کلامت سمات مرتضوی از طره شاهد زیبا عذار اسرار هویت از اهتزاز کلبرگ طرز غنچه
لبش در اطراف عالم عرفان و نسیم جنت شمیم کلدار معارف از فیض بهار وجود فائض النور
بر کافه انام غنیر تجیب و دامانست در اقالیم سبعه بلکه افلاک سبعه بلند آوازه گوید و لاد اشر

در ابواکه منزلیست میان مکه و مدینه روز یکشنبه هفدهم صفر سنه یکصد و بیست و شش هجری بنوی صلعم
اتفاق افتاد و والد ماجد اشرف حمیدا بر بر یرام ولد ابو اسحاق ابراهیم اشرف موسی و کنیت میمونشر
ابوالحسن و ابراهیم و ابو عبد الله ابو علی القاب شریفش کاظم و صابر و صالح و امین و عالم
و العبد الصالح لقب خاتمش علی حیدر آن امام همایون فر در زمان وفات پدر بخو جعفر
بیست سال بود انتقالش از این سرای پر روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه یکصد و هشتاد و سه
به صحت روایات در حبس سندی بن شاهک بر دست همان ملعون بکفته ملعون لعین
مسموم گشت مدت حیاتش پنجاه و پنج سال امامتش شصت و سه مرقد مطهر معطرش در
بغداد به مقابر قریش اولاد امجاد آن زبدهٔ اخفاد خیر البشر بنا بر قول اکثر علماء و دانشور بیست پسر
و بیجده دختر بود العلم عند الله اظهر الوجوه کفتار در بیان بعضی مناقب و معارف امام همام ابو
ابراهیم موسی علیه السلام ارباب تدقیق به کلک تحقیق تحریر نموده اند که امام ناطق نخی ابو عبد الله
جعفر ابن محمد صادق اشارت باولاد خود فرموده که ایشان همه فرزندان من اند اما موسی سید
ایشان است و هم آنجناب فرموده که موسی حجت است از ابوآب الهی از وی طلب خواهید کرد
قول ابن

غوث این امت و نور جمیع ملت بهتر ز امام و فاضلتر ز عالم روایت از مامون مروی است
گفت پدرم هارون با اولاد خود بخدا سوگند میخورد بحق خالق بر خلق و خلیفهٔ او بر کافهٔ عباد موسی ابن جعفر
الکاظم است و من جاعتم به حسب ظاهر از روی قهر و غلبه و بعزت الله تعالی میدانم موسی احق و اولیست
بمقام رسول خدا از من و سایر اهل زمن و این سخن مجز از اینجهت نیست که مهم خلافت را بسهل و حقیر
نمیشمارم و الا میدانم که اعز اولاد من در این امر مهم مستعار خواهند بود و چشم او را بر صدقه بیرون افکنم
املاک عقیم است ای مامون موسی کاظم وارث علوم جمیع انبیاست اگر علم صحیح خواهی از جناب
او طلب کن روایت از شقیق بلخی مروی است که گفت در سنهٔ تسع و اربعین و مائه احرام زیارت
بیت الحرام بستم چون بقادسیه رسیدم جوانی را دیدم نیکو روی کردم که من جامهٔ صوفیانه در بر و شکسته
مانند اشتر مهر بر سر نعلین عرش فرسا در پا و حریر از مردم یکسو و تنها نشسته با خود گفتم همانا این جوان
صوفی می باید بحق خدا بروم و او را سرزنش کنم چون نزدیک رسیدم فرمود یا شقیق اجتنبوا کثیرا
من الظن انی و از نظم غایب گشت گفتم این مرد نیست مگر بندهٔ صالح بروم و از وی طلب
حلالی کنم هر چند در سیر و سلوک سرعت نمودم مگر بجوار او نرسیدم و در منزل دیگر او را دیدم گفتم از کجا

نهاد قامتش رعشه خیز و سحاب چشمش گهربیز صبر کوه تا از نماز باز پرداخت و زورق وجودش
از محیط محویت لامع الله بساحل انتباه انگرکاه ساخت پیش از انکه من زبان عذر بیان نغمه
سبح معذرت گشوده عندلیب لسانش بنوا آید انی لغفار لمن تاب وامن وعمل صالحا
ثم اهتدی متحیر گشت پس مرا بگذاشت و برفت با خود گفتم هر آینه این شخص از جانب آن
دربار مدد از سر من خبر داد و در منزل دیگر او را بر سر راهی دیدم بر کوه بر دست ایستاده و غنچه لب
باهتزاز نسیم دعا در شگفتن و دل و زبان بیک رنگ با واهب بیکچون در راز و نیاز گفتن والله دیدم
آب چاه مانند فواره چشمش بر خورشید و بر تنک اطاقان اشک شکر در قدم آن بزرگوار غلطیده و بر کوه پا
در چاه افکنده بود دست دراز کرده پیرا از آب بر گرفت و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گذارد
و بعد از آن قبضه ریگ برداشت و در رکوه ریخت و بر هم زده میدر فرمود من پیش رفتم و سلام کردم
و گفتم را اطعام کن بما از انچه انعام کرده بر شما بتو فرموده ای شفیق همیشه نعمت الهی ظاهر او باطنا
بما میرسد نیکو کهوان ظن جود ابواهب عطایا پس رکوه را بمن داد و من بیاشامیدم بنداشتم
رسویق است و شکر والله که خوشتر و لذیذ تر از آن چیزی نیاشامیده بودم و بغایت سیر و سیراب
شدم و چنان

شدم چنانچه چند روز مواظب طعام و شراب میشد و بعد از آن او را ندیدم تا در حرم مکه
نصف شب باو رسیدم دیدم بخضوع و خشوع تمام و سیلان دائم اشک با قوت تمام بعبارت
مستر لاینام قیام دارد چون صبح شد فریضه با مداد فرمود و طواف خانه را بجا آورده بیرون شتافت
من از عقبش رفتم مشاهده نمودم برخلاف انکه در سالهای دیگر با هجوم جمعی کثیر از خدام و موالیان در خدمتش
حاضر بودند و بسان ماه که بر کوهان بدر فلک کرامت بر آمد اشرف سعادات کونین
حاصل مینمودند از متحیر میرسیدم که این جوان کیست بهر صورت ملک سیرت گفت هذا
موسی ابن جعفر ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابیطالب علیهم الصلوات
والسلام گفتم حقا که این عجایب و غرایب که دیدم از مشاهیر این سید کرام و امام انام
غریب نیست و جلوه این صفات بجز از ذات حمید السمات اولائی در خور یست از
اصبغ بن نباته منقول است که یکی از موالیان جناب امامت صد دینار بمن داد که بخدمتش
آنحضرت رسانم چون به مدینه مشرفه رسیدم زر مرسوله را شماره کردم دیدم که نود و نه دینار بود بر
یک دینار از خاصه خود بر آن افزودم و بخدمت آنجناب شتافتم و بعد از استیذان آن

بضاعه خود را با صد دینار آن شخص از نظر انور گذرانیدم حضرت فرمود که مرسوله را بر زمین بریز
و من همچنان کردم پس بدست حق پرست خود پریشان ساخت و دینار ملاحده را که فرمود تا آمد
وزن را اعتبار کرد بقدر نه عدد و گفت عبد الله بن زاد پسر از ابن سنان روایت کرد که گفت
هارون الرشید روزی بحضرت علی بن یقطین طلعت خاصه خود را فرستاد و از آنجمله فوطه را
مطبق مرنیز و علی بن یقطین خسرمه خود را آن ملابس بخدمت امام موسی علیه السلام فرستاد و
جناب امامت مآب جامه را قبول فرمود و فوطه را رد نمود پیغام داد که این را مضبوط نگاه
دار عنقریب تو را باین احتیاج خواهد افتاد و علی بموجب امر عالی کار بست تا روزی بر غلامی
از موالیان خود متغیر شد او را از خدمت خود رد کرد و آن غلام نزد هارون رفته گفت علی بن
امامت موسی کاظم علیه السلام قائلست و هر ساعت مبلغی کثیر باو میرساند چنانچه در واقعه امیر را
باو فرستاده هارون از این سخن برآشفت و با حضار علی بن یقطین فرمان داد تا علی حاضر
آمد گفت در واقعه که بجهت تو فرستاده بودم چه کردی گفت آنرا معطر و مطیب کرده بنیط متبرکا و تیمنا
در صندوقچه مضبوط نگاه داشتم و هر صبح و شام به زیارت توصل بدرگاه احدیت میجویم الفقاه
صندوقچه

صندوقچه سبز رنگ را از خانه خود طلبیده پیش هارون نهاد و در حضور او مهر از سر آن صندوقچه
برگرفت و خط مذکور را در نظر او در آورد غضب رشید فرو نشست و غلام را فرمود تا
هزار تازیانه بر تنش بعد از پانصد تازیانه قالب تهی کرد و هارون علی را بخلعت فاخره
و جایزه نوازش کرده گفت من بعد سخن هیچ یک از اهل غرض را در حق تو نشنوم و بهیچ وجه در حق
تو بد گمان نشوم روایت از فضیل بن عیاض و جعفر غفیر مروی است که بعد از آنکه
ابو عبد الله جعفر علیه السلام عبد الله افطح دعوی امامت نمود و اکثر اوقات با امام
موسی کاظم علیه السلام پیغام میفرستاد که من بعد از تو بزرگتر و امامت حق منست
ما روزی بخانه امام در صحن سرای نشسته بودیم بسیار جمع فرمود و کس بطلب عبد الله فرستاد
چون افطح حاضر شد فرمود آتش در هیزم زدند و همه هیزم را بسوختند پس پسر را خواست
و در میان آتش بنشست و ساعتی بنیک قرار گرفت آنگاه بیرون خرامید و به عبد الله فرمود
اگر زعم آنست که امامت بعد از پدر بتو منتقل گشته پس در این آتش در آی و حجت را بر ما
تمام گردان راوی گوید دیدم عبد الله را که رنگش متغیر شد سر بر خواست و رداء خود را میکشید

تا آنکه از خانه حضرت بیرون رفت از اسحاق بن عمار مرویست گفت گروزی خدمت
امام موسی علیه السلام آمدم به لغتی متکلم شد که ماهر گز مثل آن استماع نکرده بودیم آنحضرت بهمان
زبان تکلم فرمود من از سماع آن تعجب کردم گفتم یا مولای من به لغت بود فرمود کلام قومیست از اهل
چین و بعد از آن فرمود که عجب داشتی از مکالمه من گفتم آری فرمود به تحقیق که میدانند امامان
زبان هر ذی بیانی را که ایزد تبارک و تعالی او را آفریده و مخفی نیست از امام هیچ چیز و یکی از علی بن
ابی حمزه مرویست گفت گروزی امام موسی علیه السلام دست مرا گرفته از مدینه بیرون خرامید
و بصحرا رفتیم مرد مغربی رسید که خرش مرده و بار از افتاده و بدانجهت از قافله حاج باز مانده
بود فرمود که ای مغربی چه حالت است تو را مغربی از پریشانی حال خود شکایت معروض داشت حضرت
فرمود که میخواهی خرت زنده گردد مغربی گفت ای خداوند من جای استهزا است نمی بینی که جانم
بلب آمده و بلا مبتلا است پس آنحضرت دعا خواند و آوازی بر او داد در از گوش خر اخال
بجنبید و مغربی بار خود بر او بست از علی بن حمزه بطائنی مرویست گفت گروزی امام موسی
علیه السلام بر استری سوار بضیعت خود میرفت ناگاه در راه آشنایی بدو بر گشت و من بغایت

بر احسان

هراسان شدم آنحضرت پیشتر رفت دیدم که شیر فرو تنگ همه نمود آنحضرت با لب تازه شیر
بیشتر آمد دست مبارک خود را بر کفل استر آنحضرت گذاشته و لبهایش حرکت میکرد بعد از آن
رو بقبله دعا آورده همچنان لبهایش در حرکت بود آنحضرت امین میفرمود و بعد از آن اشاره
به شیر کرد صبر کنم فدایت ابی و امی ما را این شیر چه بود و این همه چرا نمود حضرت در
جواب فرمود که از عسر ولادت ما خود شکایت میکرد من دعا کردم و خبر دادم او را از سهولت
آن پس از فرج گفت بار الها مسلط گردان بر آن یکی از سباع را بر زریه این جناب و موالیان او
و من آمین میگفتم از علی بن ابی حمزه مروی است گفت روزی در خدمت امام موسی علیه السلام
رسید و چند سوار از لشکریان خلیفه بر سید و همراه او جوقه لصوص بودند بعد از آن
امام فرمود یا جندب با برادرت چه مقدار دارد جندب گفت خیر است و بجناب امامت
تحیه و سلام خواند حضرت امام فرمود خداوند سبحانه زیاده گرداند اجر تو را در مصیبت برادرت
جندب گفت مکتوب او بمن رسید قبل از سیزده روز نوشته بود حضرت فرمود بعد از
تحریر کتابت به حق رو زفوت شده و در خانه که مرا بود بعت گذاشته اند و اموال خود را بمن

حوالهٔ تحفه و وصیت نمود در آنرا بتو برساند یعنی بکوفه برسر باو تا لطفت نماو او را علم انقطاع
خویش اندازد تا بهمهٔ مالها را بتو دهد راوی گوید در بعد از ارکان موسی ابن جعفر علیه السلام
بخمامات عدن بجند سار رسیدم و از اخبار امام استطلاع جستم گفت او علی بن محمد ضا
که خبر داده ما مطابق واقعه سید و مولای من روایت از اسحق بن عمار مروی است
گفت در ایام که امام موسی کاظم علیه السلام را سندی بن شاهک بکوفه زندان محبوس
داشت ابو یوسف و محمد شاگردان ابو حنیفه کوفی اکثر اوقات بخدمت او میرسیدند
آمد استفاده علوم دینیه و مسایل یقینیه می نمود روزی یکی از موکلان بخدمت آن مقتدای
انس و جان آمد معروض داشت نوبت من بسر آمد اکنون میروم تا نوبت فلان بمن
خواهد رسید اگر تو را حاجتی باشد بیان فرما تا در انجا آن سعی نمایم آنحضرت فرمود مرا
بتو حاجتی نیست و لیکن آنمرد بیرون رفت جناب امامت فرمود بمحمد و ابو یوسف گفت
در این قید و زندان بسته عجب فاقه ها میکشد آدمی نشاید سؤال حاجت کسی
دارد و از حال خود خبر ندارد که امشب خواهد مرد ابو یوسف و محمد با هم گفتند سبحان الله

ما اعلم بهذا

ما آمده بودیم که از فرائض و سنن بپرسیم او خود از علم غیب خبر میداد و از غایت تعجب شخصی را
مقرر کردند در شب بر در رواق او بخسبد و صبح از حال او ایشان را اعلام کند و چون وقت سحر شد
آواز شیون از خانه اش برخواست آنمرد استفسار نمود گفتند صاحب این سرا است
بمفاجات در گذشت و خبر به ابو یوسف و محمد رسانیدند و ایشان بخدمت امام آمدند آن
شگافته معروض داشتند در ما یقین است علم حلال و حرام در مرتبه تمام میداند امام فرمود
در قضایای آیه از کجا دانسته حضرت فرمود از باب علمی در رسول خدا صلعم به علی بن ابیطالب
علیه السلام آموخته و سر آن عرفان آنجناب را نیز بتوسط آن معارف بر افروخته در روایت
دیگر در روضة الصفا مسطور است که امام موسی کاظم علیه السلام در وقتی از اعدا پوشیده
و پنهان در اطراف جهان میگشت گذارش بر قریه از قرای شام افتاد و در آن محله گوسفندی
دید بغایت عالی و جمعی از نصاری متوجه قتل آن چون بپرسیدند چیزی از مقصد ایشان بر نیامد
گفتند بر فراز این کوه دیر است و در آنجا راهبی ساکن بیرون آمدی ما را از او امر و نواهی
شریعت عیسی اخبار و مشکلات ما را حل میسازد پسر جناب امام با ایشان بالای کوه برآمد

پیری دید معمر بر موضعی مرتفع نشسته چون چشم راهب بر آنجناب افتاد از فرق همایونش
نوری دید ساطع که چیزی ده فرسنگ تا سپهر ملمع راهب از این صورت که بر محاسن داشت محامد
صفات آنجناب بطور روشن متعجب گشته از امام پرسید که آشنائی با یکگانه فرمود از شما نیستم
گفت از امت مرحومه فرمود پاداش دیگر بار پرسید که از علمای ایشان یا از جهال فرمود نه
نیستم راهب گفت سؤال کنم از تو چیزی فرمود هر چه خواهی پرس راهب گفت ما و شما
مقیم بر وجود طوبی که میگوئیم مار امصار آن در سرای عیسی است و زعم شما آنکه در منزل محمد مصطفی صلعم
است بر هر تقدیر در بهشت منزلی نیست که شاخی از آن در آنمکان نباشد اگر شاخ آن
در دار دنیا میدانی بیان فرما که چیست حضرت فرمود منتهای آن در این جهان آفتاب است
چون بوسط السماء رسد هیچ بقعه نباشد که شعاعی از اشعه آن در آن نیفتد راهب گفت
صدقت و بار پرسید میان ما و شما اتفاقست اهل جنت اکل و شرب میکنند و از
مطعوم و مشروبات ایشان هیچ نقصان نمیپذیرد منتهای آن در این جهان چه باشد
حضرت فرمود مثالش در این عالم کتاب الهی است هر چند اصحاب تفسیر و تاویل در بطون
ان

آن سخن گویند و در دقایق و حقایق آن نکته‌ها پردازند بانتها نرسند و همچنان بر حیثیت
خود باشد راهب تصدیق نمود و باز گفت ما و شما یکیم برانکه اهل بهشت میخورند و می آشامند
و آنها را بول و غایط نباشد مشک آنرا در دنیا باز غا امام جواب داد در مقالش در این سرا چه
اینست فرزندان در شکم میباشند از اکل و شرب ما را و لا بهره باشد و بول و غایط
از او صادر نگشود راهب زبان قبول کشود که گفت خبر ده مرا از مقالیه بهشت از زر است یا از سیم
امام فرمود که اینها نیست بلکه از زبان بندا مومن ست هرگاه بگوید لا الله الا الله محمد الرسول
الله راهب گفت اکنون مسئله دیگر پرسیم که در جواب آن فرمایی امام فرمود که اگر تحمل آن بر دارم
باید قبول دین اسلام نمائی راهب قبول این معنی نمود گفت خبر ده مرا از آن دو برادر در یک شب
تولد نمود و یک روز انتقال فرمود یکی از آنها صد سال عمر داشت و دیگری صد سال حضرت در
جواب فرمود آن دو برادر عزیر و عزیره بودند در یک شکم متولد شدند و بعد از انقضای پنجاه
سال گذر عزیر بر قریه افتاد ویران و خراب گفت انا یحی هذه الله بعد موتها و صرف قدیم
روح او را قبض فرمود و بعد از هلاک عزیر بچند سال آن قریه آباد گشت و بعمارت معمور رسید

حق سبحانه تعالی عزیر را بعد از صد سال زنده گردانید و فرشته آمد از او سؤال کرد کم لبثت یعنی چند
در نگ نمودی فرمود لبثت یوما او بعض یوم و قرید در جواب بجهت آن که اول بنداشت
که آفتاب غروب نکرده و چیزی ملاحظه نمی خورشید در افق بود فرشته در جواب گفت بل
لبثت مائة عام فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه و انظر الی حمارک
و چنین عزیز نظر بجانب استخوانها پوسیده مرکب خود انداخت دید عظام آن با هم متصل شده
اعصاب و عروق و لحم بروی آن کرفته و بعد از آن حق قدیر کتوت پوست در روی
پوشید کما قال عز و جل و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما
فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر پس عزیر بخانه خود معاودت
نمود و با برادر خود عزیر پنجاه سال دیگر زندگانی کردند و هر چه برادر در یک روز یکه در سر لب سیاهی
و دیگری در صد سالگی وفات یافتند پس راهب بعد از استماع این کلمات گفت گواهی
میدهم که خدا یکست و محمد صلعم بنده و رسول اوست و حضار مجلس نیز بموافقت راهب
بشرف اسلام در آمدند ترانه سنجی عندلیب خامه صداق نوا بیان بر سبیل تازه بهار اخبار آنکه

امام ان

امام انس و جان مفخر آل عباس ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا آیه تازه نهد
چمن ارتضا جوش گلستان امامت رضا ضامن ثامن علی آن مستطاب هشت بهشت
از در او فیض یاب درج امامت صدف گوهرش پاکتر از عنصر جان عنصرش پیکر او آینه
حق نما کشته نمود ار از او حق بما کلک شهریار ست سمو مناقب و علو مفاخر آن جوشن بهمار
چمن امامت در سرای بستان جهان بطراوتی شگفته تکشته که دست تطاول خزان مخالفت را
بگذر برگ و بر عجز و قصور بر نخلش مدعا لیش ثمر مراد نبندد و در نگار خانه حسن آداب و محاسن
او دو آت پیکر حسن اخلاقش باب و ریگ چهره پرداز نیامد در رخانه صنعش نزاد آن سخن سنج سمن آرا
آهنگ زبان قلم بلبلان گلشن انشا از خجلت نارسائی مو بموشق نکته نخست نشین
سریر چهارم منقام ستمگاره پایه مرتبش در نصف سرآمد و فلک البروج را نسبت این مرتبه بزرگ
و عزت نشاند مشهد جنت آئینش مطاف خاص امام جن و الانس شیرازه مجموعه
صفات کلام طغرای ولایتش به سجل آیه برز کوارش مسجل نقد رایج ایمان پذیرفتگی
قبولش در راسته بازار ایقان نازروا و معلی عند لبیب ناطقه چیز طراز آن ملل و ادیان بر کمال

محدث صفات علی الدر جانش بر زبان قمر قمر ۱۴ کامله طوق بندگیش در گلوی و نور آفتاب
از گرد جواهر غبار مقدم زوار مرقد حضرت آثار شش چشم صبر روشن مبلاد وای از اسعار ش
بروایات اکثر اهل تحقیق در شهر ذیحجه سنه ثلث وخمسین ومایه بمدینه مشرفه والد ماجدش
نجم ام ولد بوده و اسم شریفش علی کنیتش ابو الحسن الثالث رضا و مرتضی و رضی و وفی و صابر
نقش فاتمش انا ولی الله و انجناب در حین ارتحال جده امجده خویش صادق علیه السلام
پنج سال داشت و در وقت انتقال پدر بزرگوار خویش موسی کاظم علیه السلام سی سال و در سنه
احدی و مایتین در سن عمر شریفش بچهل و هشت رسید مامون انجناب را بنا بر مصلحت ملکی
ولیعهد خود گردانید و در ماه رمضان سنه ثلث و مایتین در قریه سنا باد طوس مسموم ساخت
مدت حیاتش بقول اصح بنجاه سال بوده و زمان امامتش بیست سال مرقد همایونش سر ای گنبد
بنی قبه طائیست در قریه سناباد طوس و حالا آنمشهد مقدس و مرقد اقدس مرجع
و مطاف اشراف و اعیان اعصار قبله و کعبه آمال و مآل صغار و کبار بلاد و امصار است
و انجناب را بقول بعضی پنج پسر و یک دختر بوده و بگمان بر غیر از محمد تقی علیه السلام انجناب را
ولد نبوده

ولدی نجوبتیین بعضی از مناقب و مفاخر امام همام علی ابن موسی الرضا علیه السلام از نجبه والد
آنجناب که ملقب به طاهره بود مروی است گفت در ایام صبی اصلا احساس تغلد در خود نمیکردم
و در اوان خواب در شبی از شبها آواز تسبیح و تهلیل مشئوم و هول و هیبت بر من مستولی گشته چنین
بیدار میشدم هیچ صوت اصغا نمی نمودم و در آخر روز امام رضا علیه السلام بخود آمده دیدم
دستها بر زبان مزهاکه بود و سر بر کنار آسمان برداشته و لبهای مبارکش در حرکت و چنان
مستغرق شده که گوئی مناجات میکند از اسمعیل سندی منقول است میگفت شنیدم
در سندیه حفتقاط مجتمعیست در میان عرب و من بجهت در آمدم دلالت کردند بر ابو علی ابن
موسی الرضا علیه السلام بملازمت رسیدم و بزبان سندی بر وی سلام کردم بهمان لغت حضرت
جواب داد و مکالمه فرمود پرسید سبب مهاجرت او طان و اهلان بیان نمودم فرمود رسیدی بمطلب
بپرس هر چه میخواهی پرسیدم آنچه مکنونی ضمیرم بود بشوق تمام و بلغت سندی جواب یافتم و در وقت
رخصت التماس نمودم که دعا نیستم بزبان عرب و میخواهم دعا کنی حفتقاط را بدان زبان
ملهم گرداند پس آنحضرت دست مبارک خود را بر لبهای من مالید و از آن روز بزبان عرب

متکلم شدم از ابو طالب مروزی مروی است گفت جناب امامت سخن میکرد با مردم بلغات
ایشان و بلغت فصیح و اعلم ایشان روزی گفتم ای یا امام تعجب دارم از معرفت تو بلغات مختلفه
فرمود یا ابا الصلت انا حجت الله علی خلقه نمیتواند بود حق سبحانه تعالی کسی را بر خلق خود حجت
گرداند و آنرا بلغات ایشان نباشد آیا بتو نرسید از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود او وقتنا
فصل الخطاب یعنی ما را رسیده فصل الخطاب که معرفت بلغات مختلفه در همه باب از
وی منقول است گفت چون قصیده مدارس آیات را پیش امام رضا علیه السلام خواندم و حضرت
استحسان فرمود و فرمود دیگر این ابیات را بمن نخوانی چون خبر آن بمأمون رسید
مرا طلبیده اشته گفت قصیده مدارس آیات را بخوان و من تعلل و زریدم پس گفت تا امام را حاضر آورند
و من بفرمود جناب امامت قصیده را باز خواندم و مأمون تحسین بسیار نمود و پنجاه هزار درم عطا
گرد و امام نیز موافقت آن انعام فرمود و من التماس جامه خاصه کردم تا کفنی من باشد آنحضرت
پیراهنی بمن پوشید و قطیفه بمن داد و فرمود نگاه دار این را که محفوظ میماند بسبب این از آفتها
خلاصی خواهی یافت و من بعد از خراسان آهنگ عراق ساز کردم و در راه گوسفندی آن خورجین
برقافله

بر قافله ما زدند و نقد و جنس ما بدست لصوص اول و ما را چه از ما ببردند و ما را بر هیچ چیز آنهمه افسوس
نبود بر آن پیرهن که بود در کلام امام رضا علیه السلام متفکر بودم که ناگاه یکی از آن جماعت بر اسب
من سوار شده نزد یکی من آمد با یساق و بیتی از قصیده دعبل مدارس آیات خلت من تلاوة
بخواند گفتم از بهر خدا این قصیده را
بر گفته گفت تو را با این چکار گفتم در اینجا سر است گفت دعبل بن علی شاعر آل محمد گفتم درست
بر گفت دعبل منم و این قصیده را من گفته ام دیدم که از اسب بزیر آمد استعفا بسیار نمود و آنچه از
قافله گرفته بودند همه را باز داد و ما را بدرقه شد و از محل خوف بگذرانید پس من و قافله ببرکت آن
پیرهن از آن بلیه نجات یافتیم و چند بیت از قصیده دعبل بنظر در آمد اینست ذکرت محل
الربع من عرفات ۰ فاسبلت دمع العین بالعبرات ۰ مدارس آیات
خلت من تلاوة ۰ و منزل وحی و مغرف العرصات ۰ لآل رسول الله الخیر
من مضی ۰ و بالیت و التعریف و الحجرات ۰ دیار علی و الحسین و جعفر ۰
و حمزة و السجاد ذی الثفنات ۰ دیار عفاها جور کل معاند ۰ و لو
تعف بالایام و السنوات ۰ دیار لعبد الله و الفضل صنوه ۰ سبیل رسول الله

ذی الدعوات مناسل کانت للصلوات والتقی وللصوم والتطهیر
والحسنات ومنازل وحی الله ومعدن علمه سبیل رشاد واضح
الطرقات چنین دعا پس این قصیده را می خواند و با این بیت رسیده وقبر یبغدا لنفس
ذکیة تضمنها الزجن بالعرفات پس امام علیه السلام فرمود در این موضع حرجست از
شعر هر چه ناقص سازد تا قصیده تو باتمام پیوندد الکلام وقبر بطوس یالها من مصیبة
علی الاخیار بالزفرات الحشر حتی یبعث الله قائما ینفرج عنا الغم والکربات
روایت در عیون الاخبار الرضا مسطور است که چون مامون آنحضرت را ولیعهد خود گردانید
چند روز آن ایام بار آن نهاردند پس جمعی از نزدیکان مامون حرجه یابند از حضرت خالق بیچون
گفتند که باز ایستادن آن بار آن از شامت ولیعهدی امام رضا علیه السلام است مامون بر این
سخن مطلع شد استدعای دعای باران از آنحضرت نمود و آن سحاب بار آن نامتناهی
به صحرا و امید خلایق نیز موافقت نمودند آنحضرت افق منیر را مطلع انوار فیوضات الهی ساخت
بعد از ادای حمد و ثنا فرمود ای معبود بحق و ای پروردگار من تو عظیم ساختی حق ما اهل بیت را پس تو صل جنسند
جنسند ای خلق

آید خلق تو چنانکه فرمودی و آرزو میکنند قصد رحمت تو را پس بیا سماء ایشان را یعنی باران ده این
جماعت را را او می گوید دیدم در همان لحظه بارها در هوا و ابرها بهم بافت و رعد و برق پدید آمد و مردم
مضطرب گشتند پس حضرت امام فرمود این ابر از برای شما نیست بلکه از برای اهل فلان شهر است
و همچنین بار و ابر برآمد و بگذشت و هر مرتبه مردم در حرکت می آمدند و آنجناب میفرمود
بجای خود باشید این ابر از برای فلان شهر است و چون بار دوم ابر چیزی نبود آنجناب فرمود
ایها الناس این ابر را واهب حقیقی برای شما فرستاده پس قدر نعمت او را باز شناسید و شکر نعمت
او را بجا آورید و بر خیزید و بمنازل و مساکن خود روید این ابر بر شما ایستاده است و چون بار دهد
بخانهای خود داخل شوید و آنحضرت از منبر بزیر آمد مردمان بخانهای خود شتافتند آنگاه باران آمد
و ایچ و مردمان میگفتند گوارا باد بر فرزند پیغمبر آنچه از نعمتهای خدای عزوجل باو رسید از مقربان مامون
خلیفه و ولیعهد او را در سر داشت و نشستن حضرت امام عالیمقام بر لطرف راست میکشود به مامون
کفت استعانه میکنم برای تو از خدا که تو را پناه دهد و نگاه دارد از این مار بخ طفا شوی و مردم
گویند از طفا مامون این شرف عظیم یعنی خلافت و بازشناسی از خاندان عباسیه بیرون کند و بخاندان آن

علی نقی نمیخواهد بتحقیق که این است کوه بر خود و نسیان نخواهد این سال را در عرصه آوردی و بیقدر بخاطر ظاهر
ساختی و بست طبع بلند و ارجمند کوانید فراموش کرد علم شهرت افراخت و از قبیح مخرفات را
تفصیل آن در عیون الاخبار الرضا مذکور است گفت مأمون جواب داد که این مرد پنهان
از مامردم را بیعت دعوت نمیخواستم او را ولیعهد نمیساختم مامردمان را بسوی ما خواند و بخلافت
اعتراف نماید و کسانیکه مقتول او شدند بدانند در آنچه او ادعا میکرد اصلا حقی ندارد و آن
مخصوص است بما و اندیشه کردم که اگر او را همچنان بحال خود واگذارم خللی در روزگار ما پدید آورد که تدارک
تدبیر آن نباشد لکن نمیدانستم در آنچه کردم خطا کردم و بسبب تعطیم او مشرف بر هلاک شدم
هرچند تامل و تامل در کار او جایز نیست ولیکن مجتهدیم بانکه اندک اندک مرتبه او را پست کنیم
و مردمان چنان دانند که او استحقاق و اهلیت این امر را ندارد و اتفاق تدبیر در باب او کنیم
در مولد بلای او را از ما منقطع و مندفع کنند آنمرد گفت یا امیر مجادله و مباحثه او را به عهده من
واگذار بدرستی که او را ساکت میسازم و از قدر و مرتبه آن چیز میکاهم و اگر با این وصولت تو در
حضرت من نجوری و از توانند نشمند نمیدانم چه خواهم کرد امیر چنان میکنم که ظاهر شد بر مردم که آن سزاوار ولیعهد نبود
تا قطع کنند

مأمون گفت هیچ امر سنیز دمن خوشتر از این نیست اگر از عهدهٔ او توانی برآمد آنرو گفت وجوه و اعیان
اهل مملکت و سران سپاه و قضات و اخبار و فقها را جمع ساز در حضور ایشان نقص او را
ظاهر کنم تا بیشتر باعث انحطاط مرتبهٔ او گردد و آنجا عترت بدانند آنچه از اهانت و استخفاف
از تو نسبت باو صادر خواهد شد صواب و بجاست نه ویرا و خطاب مأمون فضلا و اشراف رعیت را
در مجلس وسیع جمع آورده امام را طلب داشت و چون آن پیشگاه انوار آلهی بر تو افکند آن انجمن شد
ملعونه در متعهد اهانت آن برگزیدهٔ درگاه صمدیت گشته بخطاب باخضر شکم گفت مردمان از
تو طرفه حکایات میکنند و طبل مناقب تو را بر آهنگ میزنند اگر آواز آن بگوش تو رسیده غالبست
از آن تبرا نمائی و بر ایشان انکار فرمائی اولا آنکه دعاء گفتی و درخواست باران نمودی و باران بنعمت
مبدل آن را برای تو معجزه قرار دادند و تو را بیمناکی و بیگانه زمان یافتند و این امید ادام الله ظله
و البقاء صد باهیکس موازنه نکند کجا رواج آید تو را بمرتبهٔ رسانیدم که خود میدانی پس بگو در مذهب مروت
و اداء حقوق نعمت روا باشد در دروغ گویان در اعلا مدارج تو سخنها پرداز در موجب کسر شان
او گفت پیش از امامت فرمودی من نافع نمی آیم بندگان خدا را در ذکر نعمتهائی که خدا مرا عطا فرموده

اگرچه با آن نشاط و کمون فراز نمیکنم اما انگیزه امیر تو را بر تبه رسانید او را بر تبه رسانید اگر بر تبه
عزیز مصر یوسف صدیق را رسانید پس آن آتش بغض و حسد بر آشفته گفت ای پسر موسی هر آینه
ما فوق پله خویش سخن راند بر ما اگر حقیقتا نه بار ای فرستاد در وقت آن مقدر شد او کجا معجزه
آورد تمنی معجزه ظلیس و اگر در دعوی خود صادق ای پس چون در شیر ما گیرد مسند خلیفه مسلم است
سازیم پس آن شخنه سیاست جبار وی مور قلزم قهار بانگ بر آن در صورت شیر زده در
بگیرید این فاجر را و هر حرمتی در عالم متهاک در شیر ژیان بر جستند و آنجا جس خفتگان را فرو جستند
و چنان شر بگوردند در اثر از آن ناپاک نگذاشتند و چند از کار او و اپرداختند پس رو با بحضرت امام
علیه السلام کرده گفتند یا ولی الله فی ارضه و میفرمائی در حق این و اشاره بما می کنند و ما می از شنیدن
آن بیهوش گردیدیم و آن در شیر دیگر بار گفتند در آبا خصت میدهی در او را تا کاجبش طعمی سازیم آنحضرت
فرمودند زیرا که حقتعالی او را در او بدیر ست او مضار آن خواهد کرد گفتند در ما را بچه میفرمائی حضرت فرمود
بحال خود باز گردید چنانچه بوده پس ایشان بسوی مسند باز گشتند و بهمان در صورت شدند در زمین
و در روایت دیگر منقول است که در خراسان عورتی بود زینب نام و دعوی میکرد در سیاه و فاطمیه

چون این خبر بسمع امام رسید حضرت او را بحضور خود طلب فرمود از نسبت استطلاع جست و بعد از آنکه دانست
مرد دروغ میگوید پس روی بوی کرد و فرمود و فرمود را امین گذارده است و آن ملعونه مسافت آغاز کرد بمکابره پیوست
و امام در حضور خلیفه دست او را گرفته و فرمود را امین گذارده است بر علی و فاطمه و نیست از نسل ایشان
و اگر حقیقت فرزندان ایشان است پس حرام است کوشت او بر سباع و بیندازید او را در برکه اسباع
تا صدق و کذب او ظاهر گردد آن ملعونه گفت که اول تو بروی تا صدق گفتار روشن شود پس امام
دیگر سخن نگفت و برخواست خلیفه گفت کجا میروی حضرت فرمود بر برکه اسباع مأمون و ارکان دولت همه
روان شدند تا رسیدند بر برکه اسباع و دروازه آنرا باز کردند و جناب امام در آمد در میان آن
و سباعها همه خفته و رویهای خود را بر زمین مالیدند و حضرت پیش هر یک از آنها میرفت و دست
مبارک را بر سر و روی آنها میرسانید و سباعها لیها را میجنبانیدند و بعد از آن حضرت بیرون آمد
به مأمون فرمود آیا ندیدی امین گذارده است و آن ملعونه از آن حرکت منتفع گشت و مأمون امر کرد تا او را
به زور کشیدند و در آن برکه انداختند و سباعها بر جستند و او را از هم دریدند و طعمه خود ساختند و از آن پس
آن ملعونه در خراسان بر تنیب گذارده مشهور است و روایت از حسن بن علی الوشا میروست که گفت

قبل از انکه قایم شوم با مامت حضرت رضا علیه السلام مسئله چند از پدر آن آنحضرت نوشتم با امتحان
کنم او را و آن مکتوب را در آستین مچه پنهان کردم و آمدم بدر سرای آنحضرت و خواستم در
در خلوت آن مسایل را عرض کنم پس در آن فکر و طلب خصوصت بگوشه نشستم تا انکه مردمی بر در سرای
جمع آمدند متفرق گشتند ناگاه غلامرا در بیرون آمد آواز داد که کدام یک از شما حسن بن علی الوشا
نام دارد من برخواستم و گفتم که اینک منم گفت ترا چه داد و چیز بگوشه رفته آنرا مطالعه نمودم
جواب جمیع مسایل من در آن بود پس از آن باز قایم با مامت آنحضرت گشتم و از اعتقاد واقفیه
در گذشتم و اینها منقولست که چون مأمون امام رضا علیه السلام را ولیعهد ساخت آنجناب در
هر چند روز بار او ملاقات میفرمود و هر گاه قریب بارگاه میرسید ابواب و حجاب مأمون بقدم
اعزاز و احترام پیش رفته پرده های بارگاه را بالا کشیدندی عاقبت بنابر بعد مسافتی که میان اصحاب
عنایت و ارباب هدایت مرسوم است نثار از آنحضرت در خواهر پیش ایشان گوهر و زر
بیخته با هم انفاق کردندی دیگر از برای امام تعظیم نکنند و پرده ها بالا ندارند چون روز دیگر امام رضا
علیه السلام تشریف ارزانی داشت آنجماعت بی اختیار برخواسته باستقبال شتافتند و پرده ها
برداشتند

برداشتند تا امام درآمد آنگاه باهم گفتند حرامزده چرا کسی را بجا نگاه از ما صدور یافت و بار دیگر
برقرار داد سابق سیاق گشتند و چند خبار امام علیه السلام نوبت دیگر تشریف فرما شد همه برخواستند
و سلام کردند امام در پرده برداشتن را تعلل نمودند در آن حین حضرت مرسی للریاح بار
فرستاد تا پرده را برداشت و چند آنحضرت درآمد باز تسکین یافت و هنگام بیرون آمدن نیز بار
پرده را برداشت و آنطایفه این صورت عجیب را معاینه کردند باهم گفتند حرامزاده کجا رفت خدا را فار
نتوان ساخت و دست در دامن تو نزند سود معهذا مکر و فند منکاری در میان بستند غالیه سائی
قلم مشکین رقم در عطر بیز عجیب و دامان شاهد بیان اخبار و آثار متقنه آثار اخیار حرره
ریاض رسول مختار و وصی ابن وصی امام بحق محمد بن علی الملقب بالنقی سلام الله علیه و علی آبائه الزکیا الوفی
بعد رضا قبله ارباب دین حجت ناطق زخدا برزمین ناگاه نوباوه دیگر رسیده شاخ گل
تازه و رعنا دمیده وه چه نوا بلبل خوش نغمه نموده مشت زراز گل بنمایش سزده بهردم از این باغ
بر میرسد تازه تر از تازه تر میرسد تازه و بر جسته و پاکیزه روی تازه رو نو خاسته آمد بکوی
شمع شبستان حرم مشتقر کاشف اسرار حقایق نقی شانه کش جعد معطر آدمیت غالیه گلچهر

عین الیقین ۵ آمد بنام مخبر تقی صلی علی السید النقی ۵ آوازه در آفاق افتاد کمالات آن نازه
نهال گلشن امامت در فصاحت آثار و آدمی علوم منقبت و سموه معرفت بر آئینه ضمیر ارباب عقل عقلاً
و فنون در زمزمه مدرسان آن نوا مجنون صفت شعر و پاکشته و حسن شاهد ذات و معارف
صفات آن موج قلزم بحر حقایق مایا جلوه ریز آمد از رنگ آمیزی کلکش تعریف و توصیف
منشیان شیرین رقم مدارس آیات و مترسلان عنبرین قلم فصاحت سمات در گذشته
منیر عالم آرای ذات خورشید آیاتش در برج مهم امامت شعشعه و مهندس عرش در نگاه داشتن
شمارهٔ مرتبه اش صدر نشین کرسی فلک اطلس پوش مرصع قبای مایجه لوای جهانگیری امامت از
افق قضاء اعادیش و اخبار آثار بر زکوارش طالع و لوامع صباح جامع آن در طوالع ضمیر ابرار
و خیار لامع مظهر کبریا جوهر شوار البحر سید المرسلین علیه التحایف والتحیه ولادت
شریفش در هفدهم ماه رمضان سنه خمس و تسعین و مایه والد ماجد آن مقتدای عالم انس و جان
ام ولد سمات مخبر آن و قیصر یکانه در کنیت و نام بالام ستقم مفاخر ابو جعفر محمد الباقر تولی
داشت از این جهت آنجناب را ابو جعفر ثانی میگفتند نقی و جواد و قانع و مرتضی و منتجب

نقش فانش

نقش خاتم المعین عضدی جهار امامست در جهار انگشت بدست کرده اند خصوصا
خویش هفت سال بود در ذیحجه سنه عشرین و مائتین از اینجا مرحله فرمود به سامرا نزد معتصم عباسی در بغداد
نوزدهم بعالم باقی فرمود مرقد منورش نزدیک مضجع ابوالحسن موسی الکاظم علیه السلام ایام حیاتش بیست و
پنج سال و ان امامش مقدار سی اولاد امجادش چهار نفر پسر و سه دختر علی و موسی و فاطمه و امامه
علیه و علی سایر ائمه الف الف تحایف السلام و التحیه کفتار در بیان بعضی از مناقب
و مفاخر مقتدای ابرار محمد ابن علی الجواد علیهما السلام بیان الاختصار در کشف الغمه مسطور است
که چون امام رضا علیه السلام بجهات عدن خراسان امام محمد جواد علیه السلام در مدینه منوره
تشریف داشت به مسجد رسول خدا صلعم آمد بر منبر رفت و فرمود منم محمد بن علی الجواد منم عالم
بانساب و در اصلاب منم رسیدانم سرایر و ظواهر شما را و آنچه در ضمایر شماست و عواقب
امور شما را و این علمیست عطا کرده حق سبحانه بما پیش از خلق سموات و ارضین و اگر نه نظاهر
و تغلب جبابره بود بر آینه میکفتم مشتی چند در تعجب کهند سر اولین و آخرین از پس در دست مبارک
بر دهن خود کرفته فرمود ای محمد خاموش باش چنانچه پدران تو خاموش بوده اند از منبر فرود آمد

ومردم بعجایب متعجب گشتند و بعد از چندی خبر آرزوی امام رضا علیه السلام بمدینه رسید
انگاه برای ما بیان آنجا سبب تر بیر آن خطبهٔ فصیح بلیغ معلوم شد روایت ایضاً در کشف الغمه
مسطور است که امام عالیمقام محمد جواد در اوان صبی ده یازده ساله بود با جمعی از صبیان در کوچه
از محلات توقف داشت ناگاه کوکیهٔ مامون که بشکار میرفت بمحوالی کشت کسان از
سر راه بطرفی رفتند و امام جواد بر جای خود ایستاده بود مامون چون بدانجا رسید از آنجا باز پرسید
را ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از سر راه بکسو نشدی فرمود ای سلامتی نبود بر فتن خود از بر تو
کنه ساختن و نیز جریمه هم ندارم از بیم مکافات فرار نمایم و ظن نبود آنست بیجرم بمیرم
ترکیب مامون بر احسن صورت و صورت و فصاحت کلام آن نونهال بوستان رسالت بلبل
صفت شیفته خود ساخته نوازش نامش را در پرده استفسار ریخت فرمود محمد ابن علی الرضا
پس مامون روان شد و از حصار شهر بیرون رفته بازی را بر طایر راند احسن و آن باز
بعد از زمانی باز آمد ماهی خورد که هنوز از حیات رمقی با او بود در منقار داشت مامون از
از مشاهدهٔ اینحال در تحیر حیرت افروخته و آن ماهی را بدست گرفته مراجعت نمود و باز بان کوچه

رسید باز

رسید بار دیگر گودکان فرار نمودند و امام محمد تقی علیه السلام همچنان بجای خود ایستاده بود پس مأمون
گفت که ای محمد چه چیز است در دست من فرمود بدست من الله تعالی خلق کرده بمشیت خود
در بحر قدرت خود پس سمک صغار پس صید کرد آن سمک باز سلطان را امتحان میکند سلطان
بان سمک سلام اهل بیت نبوت را مأمون از استماع این کلمات بغایت متعجب گشته
گفت انت ابن الرضا حقا و خلفا و فورفضایل و کمالات انقبلة حاجات بر تو
افکند ضمیر مأمون آمد خاطر خود را بر آن قرار داد در حق خود اهتمام الفضل بحبالة نکاح آن
سرور اهل فلاح در آورد و عباسیه بر این قضیه مطلع گشته گفتند که بوصلت تو با آل ابو
طالب موجب زوال مملکت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان خصومت
و عداوت در چه مرتبه است مأمون جواب داد که آنچه میان شما و اولاد علی مرتضی از
مخاصمت و نزاع وقوع یافته از جانب شما بوده نه از طرف ایشان و اگر انصاف در میان
آید ایشان بتکفل امر امامت و خلافت از ما سزاوارتر اند و بجا و اید او ضرار از
خلفای سابق نسبت بدیشان واقع شد موجب قطع صله رحم است و ما روا و بناء میکنیم

لازم ساختن و مأمون مجلس عظیم آراسته امام محمد تقی علیه السلام را بر صدر مسند بنشانید
و هر یک از علما و فضلا را در موضع مناسب رخصت جلوس ارزانی داشت و بعد از آن به اشارهٔ
مأمون و امام ربع مسکون یحیی بن اکثم پرسید چیست حکم محرمی که بقتل صید اقدام نماید آنجناب
فرمود آیا کشت آزاد صید یا در حرم عالم بود یا جاهل این فعل از او عمداً سر زد یا بر سبیل خطا واقع
شد محرم بنده بود یا آزاد صغیر بود یا کبیر ابتدا بقتل او کرد یا معید بود صید از اجناس طیور بود یا انواع
وحوش از جانور آن خورد بود یا حیوانات بزرگ مصر بود یا بر فعلی خویش نادم و پشیمان گشت در شب
برای این اقدام نمود یا در روز این جرأت نمود محرم احرام عمره کرده بود یا احرام حج بیحیی بن اکثم از اصغای این
کلام فصاحت آغاز فصاحت انجام گنگ و ابکم شد و بزبان سکوت بر کم فطرتی خویش قایل آمد و اهل
مجلس بر جهل او عالم گشتند انگاه امام عالیمقام فرمود محمد جواد حسب الالتماس مأمون بیان فرمود حکم کفارهٔ آنرا چنانچه
تفصیل آن در کتب مبسوطه مسطور است و بموجب اشاره مأمون مسئول کرد از یحیی بن اکثم که خبر دهد
مرا از مردی که نطفه بر زنی در اول روز و آن فعل بر او حرام و چنین روز بلند شده حلال گشت بر او و بعد از
زوال حرام گردید و هنگام عصر حلال آمد و در وقت غروب بر او حرام رفت و در میان خفتن

بعلیت کرائید و در نصف شب حرام شد و چون صبح دمید حلال گوید پس حال آن عورت چیست
و چه سبب این و آردات لاذم شود بگیرد گفت بخدا در رسالہ جواب این ندارم و نمیدانم اگر افاقہ فرمایند
مستفیض گردم پس امام علیہ السلام فرمود در کنیسہ شخصی مرد بیگانہ بر او نگاہ کرد در اول روز و آن نظر
حرام بود و چون آفتاب مرتفع شد خرید او حلال شد بر او و ہنگام ظہر چیزی آشامید او حرام شد و وقت
عصر تزویج نمود او حلال شد و در ہنگام غروب ظہار کرد حرام شد و در حال آن خفتن کفارہ داد
حلال گردید و نصف شب طلاق داد حرام شد و چون صبح شد و صبح دمید رجعت نمود حلال گشت
پس بعد از استماع این کفت الحمد للہ علی ہذا النعمہ والتوفیق الی فی رای
انکاہ رو باقر باد نمود کفت آیا دانستید چیزہا را تا این زمان پوشیدہ بود بر شما و اشارہ
کرد بہ امام تا خطبہ دختر را ادا فرماید و جناب امامت بعبارت فصیح و بلیغ کہ فصحای زمان کلا
انگشت تحیر بدندان آن تفکر فرمند خطبہ فرمود و امت خاص و عام او در خور مرتبہ ایشان رعایتہا نمود و
بعد از چند کاہ از تزویج دختر خود او امامت فخر انفس و آفاق نمود کابن مدینہ منورہ مقر شد و جناب
امامت با امہ بیت و خدم خود متوجہ وطن کردید و چون بکوفہ رسید نزدیک نماز مغرب بہ مسجد
در قصبہ آن

در صحن آن درخت سدره بطوبی بار و برک حضرت نزول فرمود و در پای آن درخت وضو ساخته
نماز شام بگذارد و در حین برآمدن از مسجد چنین قریب بآن درخت رسیده دید که میوه تازه
آورده و مردم از همه آفاق بطلبند بر سبیل تبرک از هم میربودند خلاصه برابر آب بنشست پوشیده نخواهد بود که
بحر مناقب و مفاخر آن امام انس و جان بکیست بیان تواند آن بیچاره لهذا بنیابه تبرکاً و تیمناً قطره از
بحار افضالش و انمحو نغمه سنج عندلیب بیان در ریاض سیر رنهای انس و جان خورشید
عالم آرا برج امامت کوهر و آلا درج کرامت امام ابن الامام ابن الامام علی ابن محمد النقی علیهم
التحیة و السلام باز در این وادی سخن نا پدید ناقه سالار دیگر در رسیده مشعله افروز
طریق بداه شمع فروزنده بزم رضاه موجه الطاف بکار قدم حجت عاشر ز خدا بر امم
مردمک دیده حق بین علی صافی و بگزیده پاک و نقی او با امامت چو علم بر کرفت کرسی دین
پایه دیگر کرفت ها در دین شافع روز جزا هر چه جهان یافته از وی نوا شمایم مشکین
روایح مکارم اخلاق و آثار آن زبدة النفس و آفاق عنبر بیز چنین ما فی جیب کا بیات و کرایم ذات
مجمع الصفات آن مظهر کرامات معجز آیات کلکونهٔ غذا رشاهد عصمات خورشید کیتی فروز

مناقب ومفاخر در اطراف واکناف عالم تابان وفیضان عمام افشان نضارت پیرای مزرعه
حسن اعمال ارباب توحید والبقان غنچه امید محبان از فیض نسیم بهار جنتش شکفته از گلشن
ریاض الفت وزیبای حسن اخلاق موالیان از زلال چشمه سار مکرمتش شاداب تر از سبزه جویبار
گلشن قدس وعجب فایز الجوشر بشرف شرف امامت منصوص وبراز دیگر کرسی کرامت در مرتبه
دیم بذاتش مخصوص مولدش مدینه منوره واواسط سنه اربع عشر وماءتین قبیل اثنتی عشر وماءتین
وقیل ثلاث عشر وماءتین مادرش ستوده سیرتش ام ولد بوسمات یا سمانه وبرخی گفته اند درة والدة ماجدة
ام الفضل بنت مأمون بود واسلم وکنیت با امیر المؤمنین علی علیه السلام موافق بود لهذا انحضرت
ابوالحسن ثالث کوینده الغاب شریف نقره وی وعسکری وناصح ومتوکل وفتاح ومرتضی وعالم
وفقیه وامین وطیب است واز آن امام انام در زمان انتقاب پدر عالیقدر بر خلوص شش ساله بود متوکل خلیفه
در زمان سلطنت خود آنجناب را بپایه سامره طلبیده داشت ومدت ده سال وچند ماه در آن مکان
سکونت فرمود ودر ماه جمادی الآخر یا رجب سنه اربع خمسین وماءتین بسم معتمد عباسی علم از دنیا
برداشت ودر سرای دیگر مدفون گشت وعمر عزیزش بروایت اصح چهل سال بود وایام
امامتش

امامت شش سال و سه و چند ماه بود و اولاد ذکور او پنج نفر بودند حسن و حسین و محمد و عالیه و قبل
عالیه ذکر بعضی از سیر رضویه و مأثر سنیه امام عالیمقام ابوالحسن علی ابن محمد علیهما السلام
یحیی ابن هرثمه گوید در ایام متوکل بمدینه فرستاده با سیصد کس تا علی ابن محمد را بسامره پیش آوادم
و در میان ما فاید بود از مخالفان اهل بیت و من وزیر داشتم از جمله محبان فاندان و در تمام راه آن فاید
و وزیر با هم مجادله داشتند ما رسیدیم بصحرائی در نشان از هر مجنون میداد فاید با وزیر گفت صاحب تو
یعنی علی مرتضی گفته است گبست از زمین بقعه الا آنکه مغابریست در آنجا باخواهد شد نظر کن در این هر
هیچ قبری نیست و که هر میرد در اینجا گور سازند گفتم من از وزیر پرسیدم در قول امیر است گفت
آری من گفتم در الواقع در این نزدیکی آبادانی نیست پس چگونه اینمکان پر از قبر شود وزیر گفت
خداوندا تو دانا تر است از آنچه در اوهام ما در نیاید پس یکدشتیم از آنجا و بعد از چند ره رسیدیم
بخدمت ابوالحسن علی ابن محمد علیه السلام و مکتوب متوکل را بآنحضرت دادم و بعد از اطلاع
بر مضمون آن فرمود در رفتن مضایقه ندارم چنین روز دیگر که من رفتم دیدم در خانه دار
میدوزد و موالیان خود را میفرماید که کینک و کلاه بارانی چند برای ما و بجهت خواجه بگیرید من با خود

گفتم که از اینجا تا عراق ده روز راه بیش نیست و این ایام تموز است آیا این زحمتها را چرا خواهید کشید پس بعد
از تهیهٔ سفر متوجه سامره شدیم و چون بموضعی رسیدیم در میان قافله و وزیر مجادله و مناظره در بابت
قبور روی نمود دیدیم در ابری سیاه پیدا شد و رعد و برق ظاهر گشت و هوا ابدا و بغایت سرد شد
و تگرگ باریدن گرفت پس آنجناب غلامان خود را فرمود که یکدست رخت بجهت وزیر و او دهند
تا از این آفت محفوظ مانند القصه چنان تگرگ و باران آمد که همگان از رفقای ما از سردی هوا و شدت
ژاله رخت بمنزل دیگر کشیدند و بعد از آنکه ابر و باران برطرف شد فرمود تا خیمه ها را اصحاب خود فرو
آوردند مرده ای خود نمایی دید که اینچنین پر میکند ایزد تبارک و تعالی بیاناً لنا از قبور و چون این
کلام صدق انجام را از آن مقتدای انام استماع نمود فرمان خود را از پشت زین اسب بر زمین
افکندم و بر رکاب آنجناب بوسه دادم و عذر خواستم و روایت از صفا ابن سعید منقول است
و چون این هر سه ترجمه جناب امامت مآب را بسامره رسانیدند در خان الصفا لیک موضع بود بس
ناخوش فرود آوردند و من بخدمت آنجناب رفته عرض نمودم که یا ابن رسول الله جعلت فداک
اینجا عه در جمیع امور اخفای مرتبه و اطفاء نور شما را می خواهند لاجرم این منزل ناخوش را
آفتاب ساده

آفتاب قدر تو دانسته تو را در اینجا فرود آورده اند حضرت فرمود ای ابن سعید تو هنوز در این
مقام پست مبارک خود اشاره کرد فرمود در بین عجب نظر کردم دیدم در باغهای خرم و جویهای
آب روان و قصور فیها جنات من نخیل کانهن اللؤلؤ المکنون ظاهر گشته صاحب
کوید در از مشاهدهٔ آن صورت حیرت بر من افزود پس امام علیه السلام فرمود ای ابن سعید با مقیم
فان الصفا لیک نسقیم بسی هر جا رسیم این منزل سرکشا باشد ایضاً منقول است که
متوکل هنگام عرض لشکر خویش فرمود که هر سواری مکتوبه خاک در فلان موضع بریزند و چند لشته بر مثال کوه
برآمد پس آن را تل المجانیق نام کردند بر زیر آن بنشست و ابو الحسن الهادی علیه السلام را پهلوی خود
بنشاند و گفت یا سیدی تو را بجهت این اینجا آورده ام که تماشاء ساز و عدت لشکر من
نمائی و لشکر پیاپی را فرمود که بحشمت تمام خود را عرض کنند و غرض او از این حرکت آن بود که اگر
آنجناب را اندک غرضی باشد فسخ نماید پس آنحضرت بر خطرهٔ فاسد او اش مشرف شد فرمود که
آیا میخواهی که لشکر خود را بر تو عرض کنم گفت آری پس آن سلطان کشور عرفان رو سوی خود را بجانب
آسمان آورده کلمهٔ چند بر زبان کذرانید فرمود که بهمان وجه متوکل نظر کرد دید که میان آسمان

وزیان از مشرق تا مغرب ملایکه با کمر و سلح بر مراکب قدرت سواره جولان میکنند و در حال
متوسل از مشاهده آن لشکر غیب بیهوش افتاد و بعد از انکه باو آمد آنحضرت فرمود که ما مناظرت
نمیکنیم با شما در دنیا و بدرستی که مشغولیم به آخرت و باید که دیگر کسان را نخوانید تا بیایند و مبارزه و
وبال بر ضمیر آنها خواهد شد روایت از ابو سعید سهل بن زیاد مرویست که گفت احمد بن
اسرائیل را دیدم روز عید در روز سه آه منتصر نزد متوکل رفتم و او را در نهایت شدت و طیش دیدم
چنانچه ملاطفت حال منتصر نشد و بفتح بن خاقان میگفت والله میکشم این مرائی کذاب را
و طعن در حرمت من میزند و در حق من چنین و چنان میگوید و فتح او را تسکین میداد و میگفت
که دروغ است آنچه بتو رسانیده اند و او مردیست بخانه مشغول و متوکل هر لحظه بر جوشید
تا آنکه طبل چهار بار زدند و گفت چیز ابو الحسن در آید فوراً او را بکشید و طلب فرمود آنجناب را
و چون آنحضرت از در در آمد دیدم که لبهای مبارکش در حرکت بود و چون چشم متوکل بر آن
مردم دیدار با بسیار ایمان افتاد در حال از بالای تخت برخاست و پیش رفت
و آنحضرت را در بر گرفت و میان هر دو چشم مبارک حضرت را بوسید و گفت ای سید من
و آقای

فرمود این فتح کسی را طاعت خالق حقیقی بجا آورد از خشم مخلوق در امان ماند و هر که بجهت
رضای مخلوق خدا را به خشم آورد منتقم جبار او را به غضب مخلوق گرفتار گرداند و بدان بدستی
ایزد جان شانه وصف کهف نمی شود مگر آنچه خود وصف فرماید خود را کهف گرفتن سزای او باشد از لب
کبریای او باشد پس چگونه وصف می توان کرد ذاتی را که عاجز است حواس از ادراک
آن و قاصر است اوهام از معرفت کنه آن و هر راست نور ابصار از احاطهٔ آن و منزه
است از توصیف بلغا و مبرا است از توحید فصحا خود پاک از آنها را جاهلان گفتند یا کبر از آنچه
عاقلان نگفتند حق رسته در قرب خود و قریب شده در بعد خود پس حق در عین نزدیکی است و در
نزدیکی خود حق را کیفیت نگنجد است پس کیفیت کجا در او مدخل یافته و نیست او را آنرا
این کجا پس تواند گفت این هو یعنی کجاست او بدستی ذات اقدس او منقطع الکیفیه
والاینیه است هو الواحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
و همچنین وصف ذات سید کاینات و مفخر موجودات حبیب خالق انس و جان باعث
ایجاد کون و مکان تاجدار کشور اصطفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم معتز بانست

چه قرین ساخته او را حقیقتاً باسم جلیل خود و شریک ساخته در عطاء خود و واجب نموده جزای
طاعت خود هر کسی را که اطاعت آنحضرت کند کما قال عز و جل ما نقموا الا ان اغنا
هم الله و رسوله من فضله و قال تعالی شانه یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول
سول و وا بر هر کسی ترک اطاعت آنحضرت کند بتحقیق رو معذب میکرداند قادر مختار او را
در طبقات حدرخ و سرآبهای قطران و همچنین نمیتوان کرد توصیف کسانیکه قرین کرده الله تعالی
اطاعت ایشانرا باطاعت رسول حیث قال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم و فرموده است تبارک و تعالی ان یامرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین ارباباً ایامرکم بالکفر
و فرموده عظم برهانه فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون پس همچنان رو وصف رب جلیل
نمیتوان کرد وصف رسول خلیل و اولاد بتول نیز نتوان کرد و نیز وصف مؤمنین رو کردن نهایه
باشد امر ایشان در بیان نتوان آورد پس نتیجه ما افضل انبیا است و خلیل ما فاضلترین اولاد و صحابه ما
کاملترین اوصیاء و نام ایشان مهمترین نامها است و کنیت ایشان نیکوترین کنیتها است
اگر مجال بیشتر گویم گر با همه خویش پس بتحقیق رو طیبین و هم صحبت نمیشدیم با هیچ کس و بدانکه مهمترین
ایشان

ایشان از روی تواضع و خلق کریم و لطف عمیم و علم نافع و حلم اوسع افضل ایشان است و بدرجه
وراثت گرفته اند از نبی و وصیاء ایشان علم ایشان نزایل تسلیم و در امر ایشان تا بمیرانند
حقیقتاً بر امتثال اوامر ایشان و رندانند مانند اخیار ایشان را و گویند بعد از
استماع این کلمات بدایت سماوات بیرون آمدم از دمشق آنجناب و روز دیگر باز شرف
بساط بوس حاصل کردم و گفتم مرا فرزند رسول خدا دیشب خطره بخاطرم گذشته اگر رخصت
باشد عرض نمایم فرمود بپرس اگر شرح کنم مختارم و اگر تغافل ورزم از بیان آن اختیار دارم اما
تو راست سازنظر خود را و ثابت شود در مسئله خود و کوش و هوش خود را بکشا بجواب آن و سؤال
مکن از آن الا تعنت عالم و متعلم شر میکنند در رشد و مامورانند به نصیحت و منهی اند از فریب و ریب
بدانکه آنچه در آئینه ضمیرت عکس پذیر آمد اگر خواهد عالم خبر دهد تو را از آن زیرا که مطلع میگرداند عالم
الغیب والشهادة بر شخصی را بر اضی و مرضی او باشند متمسک رسول مجتبا و اوصیاء آنحضرت تا آنگه خاید
نشوزبان او بحجتی و دلالت کنند بر صدق مقال او و جواز عدالت او و اگر فتح نزدیک رشته طان تو را
به شک اندازد در بعضی امور را خبار میکنم تو را بآن و منحرف گرداند از صراط مستقیم و جاده قویم

وبگوش ایشان معجو حقیقی اند تعالی عما یقول الظالمین بدآن بدستی ایشان مخلوقند
مخلوقی خاشع خاضع و مطیع طایع مشعوف عبادت پروردگار خود خایف و هراسان از خلاف
او مرجو و امیدوار از جمالیت او پس هرگاه وسوسه نماید شیطان دفع کن باینکه خبر دادم تو را
راوی گوید گفتم فدای تو گردم رنگ شبهه از آئینه دلم زدودی و مرا سبیل تحقیق نمودی و از این
خطره مسرا یا خطر خلاصم بخشیدی ناگاه جناب امام سر بسجده گذاشت و در حین
سجده میفرمود داعما لک یا خالقی واخوا خاضعا و بود در آنحال تا هنگام نماز شام و بعد
از آن فرمود ای فتح قریب بود ملک شوی و بدوزخ روی و ملق را به هلاکت اندازی فتح
گوید بعد از آن بیرون آمدم شاد آن و فرحان با آنکه چنین ابر ظلمت افروز از پیش دیدگانم
منجلی شده و روز دیگر بعز لثابوس آن مردم دیدم اهل ناموس مشرف آمدم دیدم در قدرگندم
بریان در پیش آنحضرت نهاده است تناول کرد شتر سزاوار بحال آنجناب آنست بخورند و
بنیاشامند و در اسواق و کوچها تردد ننمایند زیرا که امام باید از ابن چیزها منزه باشد آنجناب
خطاب بمن کرد فرمود ای فتح ما را به بینی افتد امر باید اکرد چه ایشان اکل و شرب میکنند و در

بازار راه میروند

مجموعهٔ علم لدن ۞ تازه مرتبی نقش ولسمان کند ۞ زیب اولاد نبی و ولی ۞ مظهر الطاف خفی و جلی
مفخر کونین و امام زمن ۞ هیچ حسن راست بخلق حسن ۞ عسکری آن منبع جود و عطا یافته
زو کشور دلها نوا ۞ کوهر آن مظهر الطاف حق ۞ گشته درخشنده ز اوصاف حق ۞ ذات قدسی
صفات امام واجب الاحترام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام افتاب بود از افق فضل در برج
یازدهم امامت درخشید و لوامع فیض طواطع وجود فایض الجود شد لسان انوار فیوضات
الهی عرصهٔ عالم را صفت اضاءت بخشید و نسیم اخلاق کریمش چمن سرای کلشن کون و مکان را شمیم
مکارم عمیمش عطر بیز مشام جان جهانیان مفاخر عالیهٔ مآثرش بر صحایف لیالی و ایام مسطور و مرقوم
آسمان کرامت امودت بر جبین مهر و ماه منقور عندلیب ناطقهٔ کافهٔ فضلا و اعم بر محامد
صفات و کلایم تشریفات آن کل بوستان سرور کاینات شکر ریز و مآثر قانون رموز
شناسان و مقامات طرایق تحقیق و پرده محاسن اطوار و مفاخر آثار آن آن مقتدای اتقیا
از حضیض سمک تا اوج سماک نغمهٔ خیز غبار اقدام خدام کیوان علامتش کحل الجواهر بصیرت ارباب
بصیرت و نقش قدوم هدایت لزوم انس عیسک دیدهٔ اصحاب طریقت امامتش مجموعه

نفس ابناء

نص آباء کرام ولادت شریفش در دار الهجرت سید امام در سنه اثنین وثلثین و
مائتین هشتم ربیع الآخر وقیل سنه احدی وثلثین ومائتین مادر انجناب ام ولد طهر کنیت و نام
ان امام عالیمقام موافق است با کنیت ونام امام همام حضرت امیر المؤمنین حسن ابن علی
علیهم السلام لقب شریفش زکی وعسکری وخالص وسراج نقش خاتمش انا الله شهید وانجناب
در زمان ارتحال پدر بزرگوار خصای خلوبیت وحرمسرای داشت وهشتم ربیع الاول سنه سبعین ومائتین
هجریست وهشت مرحله از سن شریفش منقضی شده بود بدست معتمد عباسی بسامره مسموم
گشت مدفن همایونش در سامره نزدیک مرقد منور پدر بزرگوارست وثبوت امامت
حسن عسکری علیه السلام باخبار از امام ابو القاسم محمد المهدی علیه السلام فرزند بیچون وغیبت بزودی
دیگر سوای والد ماجد حضرت مهدی نفرمود امید مجیبی از مفاخر ومآثر آن زیبنده دواج
سرور سریر ابو محمد حسن العسکر علیه وعلی آبائه السلام مادر الشهور والاعوام مدت
از محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی ابن جعفر الصادق علیهم السلام مرویست که نوبت
بنوائب ما از حد گذشت واحوال ما مضطرب گشت پدر گفت بیا تا نزد ابو محمد رویم وصفت بذل

وابنار شهره روز کار است رفته شاید رمتعتی بر داریم گفتم سابقه معرفتی بانم دارید گفت نه
واز بس افکار واضطرار باعدم آشنائی نخدمتان آن قدروه ابراز نشد افتیم پدرم در اثناء سخن
گفت چه باشد در پانصد درم بخرید ما را لست درم در وجه رخت ولباس صرف کنم و لست
درم در بهای آرد بدهم و صد درهم در سایر ما یحتاج خرج نمایم و من با خود اندیشیدم از چولست
سیصد درم مرا عطا فرماید تا صد درم را جامه سازم و به صد درم دراز گوشی بدست آورم
و صد درم دیگر را در سفر گوسفندان خرج کنم و چون بدر خانه انجناب رسیدیم پیش از انکه با کسی
سخنی گفته باشیم غلامی بیرون آمد گفت علی بن ابراهیم و پسر او محمد هر دو بدرون در آئید پس هر
رفتیم و تحیت و سلام بجا آوردیم بعد از آن فرمود را ی حاجه باز داشت تو را که اینجا نزد
ما بنشاند پدرم گفت یا سیدی شرم میدارشتیم در باین حال نخدمت تو آئیم و بعد از انکه مرخص
شدیم و غلام حضرت امام متعاقب ما بیرون آمد کیسره به پدرم داد و گفت در این پانصد درم
و لست برای کسوت و لست برای آرد و صد دیگر برای اخراجات و صره دیگر بمن داد و گفت
در این سیصد درم است صد درم برای لباس و صد درم برای دراز گوش و صد بجهت نفقه اما

باید رفت بجانب کوهستان نزدیک به فلان موضع تو هم فرمان پسر من بموجب اشاره امام بدانجا
رفته عفیفه به جمال انگاه خود را آورد و در همان روز مبلغ هزار درم نزد پسر از حسن بن ظریف
مرویست گفت که در مسئله خواستم که ابو محمد علیه السلام بنویسم یا آنکه هر گاه که قائم آل
محمد ظهور کند پس چگونه خواهد بود طریق حکم او در میان مردم و دیگر در علاج سباع و در محو نقش
ذکر تب از خاطرم رفت و رقعه بحضرت آنحضرت فرستادم حضرت در جواب نوشت
در سوال که نموده از قائم بدانکه هر گاه که او ظهور نماید پس حکم خواهد کرد در میان مردم به علم خود مثل قضات
داؤد و میخواستی در سوال کنی از علاج ربع و فراموش کردی اکنون بنویس این آیه را هر جا فارکوه
برد او سلاما علی ابراهیم و بر محموم به بند تا شفا یابد پس بموجب فرمود حضرت علیه السلام
و آن بیمار شفا یافت از ابو حمزه بصیر غلام مرویست گفت شنیدم از ابو محمد علیه السلام
به کرات و مرات در باغلامان ترک و روم و مستقلا به بربان و لغت ایشان بکلام میفرمود
پس من تعجب کنان با خود گفتم در این مرد در مدینه متولد شد آیا این لغات را از کجا یاد گرفته و در طفل
حضرت بجانب من ملتفت شد فرمود ای ابو حمزه این دستخانه و لغات بر گزیده است مجبت خود را از سایر

خلق و عطاکم او را معرفی هر شئ پس او عارف و دانا است به لغات مختلف و اسباب
حوادث و اگر چنین نبود فرق میان حجت و محجوج نباشد از اسمعیل بن علی بن اسمعیل
بن علی ابن عبد الله بن عباس مرویست که روزی نشستم بر سر سر ابو محمد علیه السلام و چنین
گذر الجباب بر من افتاد اظهار افلاس و احتیاج نمودم گفت غم مخور در یکدام نداری و بر اشنام و شب
عاجز آنحضرت فرمود سوگند دروغ بر زبان مراورد و گفت که مبلغ دویست دینار در فلان
موضع مدفون داری و این را بجهت آن نمیگویم که بتو خبر دهم بلکه این صد اشرفی را در مقابلت
این دروغ محروم ساختی خود را از چیزی که تو را خبر دادم و روزی محتاج خواهی شد بان را گویند
ربعد از چندی ضرورتی محاوست داد و بغایت مضطر شدم و سر ای سر ون شتو ندیدم بجز تصرف
در آن دنانیر مخزونه پس در موضعی که دفن کرده بودم باز جستم و اثری از آن نیافتم چه پسرم بر حال آن
اطلاع داشت و در وقت فرصت آن را ربوده و سر ای فرار پیمود و روایت از علی ابن محمد
مرویست که صالح طالع فرجام آنحضرت را بنابر اغوای عباسیه در غم زن خود در همیشه در محامد
صفات آنحضرت بر زبان بجوان آن پی بسعادت او از سخط و غضب الهی بحریر و تحریف مینمود

در بیرون

در برکه السباع انداخت و جناب امامت مشغول طاعت و عبادت گشته سباع به خشوع
و سکنت تمام بر در آنجناب حلقه زدند و معاندین چون آنحال را معلوم کردند از کرده و گفته
خود خجل و منفعل گشتند و طیفور بر آن اطلاع یافته امر کرد که آنحضرت را از انمکان به منزل
فیض نشان ببرند روایت از ابو هاشم منقول است در رقعه به حضرت ابو محمد علیه السلام
نوشتم و در آن اظهار تنگدستی نمودم و در مالت که بر مدینه حضرت ابو عبد الله جعفر الصادق
علیه السلام در فقر ما بهتر است از غنا یا غیر ما و فقر ما بهتر است یا حیات در باشد با عدو
بخواطرم گذشت پس آنجناب در جواب قلمی فرمود غافر الذنب و الخطیئات مخصوص
ساخته در سمان ما را با علا درجات و کاهی در جرایم آثار ایشان می افزاید پس به فقر و تنگدستی
کفاره آن را میفرماید و به تحقیق در از اکثر آن عفو می نماید و بدرستی همچنان است که خاطر نظر
نمود در و بشری ما بهتر است از تو انگری بر غیر ما پناه انکه ما پناه آورند بما کمل انجواهر
نوریم که خدا را در پناه خود ساخته بما و در آورند ایمن آباد امن و امانیم که روی بما در دست اعتصام
و ولا در دامن ما زده اند و کل محبت ما در چمن صدر بر تازه نهال گلشن بخت و اقبال شکفته و با ما

با اعلا مدارج قدس و والا معارج انس برآمد در گلشن نعیم مقیم است و بهر افسرده در سیر و رواج
در شعله عداوت مادر کانون ضمیر شریر شرر ریز کشته در گلخن جحیم گرفتار عذاب الیم است
ایضاً از ابو هاشم منقول است که احرام طواف آسمان کعبه نشان انسان عین امان است
و دین پرور ابو محمد حسن العسکری علیه السلام بستم و با خود محرم گردم در قدری نقره از آن محرم است
و گمان سخا بجهت انکشتری طلب نمایم و بدست آورد دل خاتم فیروزه فلک از دست اعتبار
بیرون نکنم و چنین شرف عطیه بوسه آن نشین ایوان کرامت از رسائی نخنار ساوست
داد از غایت فیضان کرسی آن بارگاه عرش اشتباه خود را باز ابران سرادق کبریا همدست
دیدم و از نهایت نجوم فیض ولادت دیدار سعادتی در باخود نخته بودم از دست حسن اقبال
و دست در آغوش لسیان نشست و بعد از ادراک سرمایه سعادت نشانان دست
در دیبای خصت زدم و در آنجای کرامت و سنگاه انکشتری از دست خود بیرون کرده
و بدست کرم پیشم افکند فرمود دست تمنا بکشا و بردار نقره می خواستم انکشتری بتو دادم
در خود تو باشد مکین و دست مزد آن روایت از علی ابن الحسین ابن شاپور مرویست
در زمان

در روز زمان مستعین غلاء عظیم در سامره چنان شیوع یافت که بر خوان دهر عزیز کهر مهر و ماه نهوار
نبود و داس ابر و مگر سنگان در خیابان دره و خوشه فلک چنین طایر کم کهر اشیان تمام شب بال
پریدن نمیگشودند ابر رحمت سایبان فیض از مفارق سکان آن بلاد بدست خشک سایه
در نور دید و مروس از ایثار زمان چنان بر طاق بلند نشست که در هیچ فصل دیده انس مشهود مگر فاخته در
نور دید که عرضه سخن خشک بیش از این نمیتوان گفت چنین کار زمان بجان و کار دبا ستخوان رسید
مستعین با اکابر و اصاغر سه روز متواتر بدعا استعار فت و اثر بر آن مترتب نگشت تا بلیقیه
در سامره بطور روز چهارم با جمعی از ارامنه بصحرا خرامید و دست بدعا برداشت بمجرد آن غمام فیضان
الهی بر هوا نهوار آمد و غبار ملال و اضمحلال از چهره روزگار نساء و رجاء فرو نشاند روز دیگر بدستور منوال
به دعا بر خاستند مگر که امید مستسقیان مشهود بدان جا بر آن مرحمت و افضال ایزد منعام مالا مال گردید
از عوام کالانعام به تنگ افتاده که ان بدستهوس آن مجلس مکار را چنین کار دست بسته بدست
اعتیاب بیشتر سپرده و بیشتر از اعتبار طایفه را از طاق عزت افکنده بطور رفته کارش رونق تمام گرفت
و بر حسب ظاهر اطاعتش بر میان جان بست الیقان بسته رشته تسبیح ایمان از گلوبند بیرون کرده

دست بدعا برداشته بمضمون هر چه تمام‌تر درخواست باران نمود که قطرهٔ بحر سیلاب
آبروی شهر زیان نیرزد و غبار فتنه را نکشته بود دست معجز بر سر شهر بخت پس استغاثه کنان گفت
که یا ابن رسول الله بهر دو جهت رسول خدا صلعم ترا ابن استخوان ها بیان فرماد رآنجناب
امامت فرمود که ابن مرد بمضمون پیغمبر کار نشسته و استخوانها از آن بزرگوار بدست افتاده و بدان
دست او بر آنها بر روی کار خود آورده و خلق را به تماشا لیکن این مهره بازی از سر آن برده
ایضاً از ابو هاشم روایت کند گفت جناب امامت در مجلس بر قایما گفته خوشتر دام
صیام بر خود و من نیز با آنحضرت اقتدا می داشتم و در روزه بیشتر افطار می نمود روزی از روزها
ضعف روزه قوت را از من گرفته بود پس بر کاک پدست آوردم و بگوشه رفته میخوردم
و بکاسی خود آمد در لباس روزه داران نشستم در رکاب جناب امام قائم خود را فرمود بر بحبت
ابو هاشم طعامی آور او روزه ندارد من بغنیمت گشتم حضرت فرمود چه خندا میکنی اگر قوت
میخواهی پس گوشت خورد رکاک چندان قوتی نیست از جعفر بن بشیر الجبلی منقول
است گفت سالی بمکه میرفتم بخدمت امام زمان علیه السلام از ارباب سعادت ابو محمد

بسمه به سامره شتافتم و اصحاب را آنجا یافتم ما را بحوالهٔ من کرم فرمودند رفتم خدمت آنحضرت بر سلام
چون شرف لقا حاصل شد امر فرمود بنشستم بعد از آنکه معروض دارم هر چه در
حوالهٔ غلام حضرت فرموده را آنچه بایست حوالهٔ مبارک غلام خاص جهان کردم و گفتم هر چه جان تو در جوان
اند و عرض سلام بر تو میرسانند فرمود بعد از فراغ مجمع بخانه میروی گفتم آری فرمود بعد از صبح
فردا روز در سیوم ماه ربیع الآخر اول روز جمعه بمقصد میرسی و شرف پسر تو را حاصل و فائز شوند
کرامت میفرماید پسر او را اصلت نام کنم و خبر دهم موالیان ما را در آخر همان روز من با آنجا
میرسم بس رخصت شدم از خدمت آنحضرت و بعد از فراغ مقدمات طوایف و زیارت
صباح سیوم ربیع الآخر روز جمعه بمنزل مقصود رسیدم احباب را اخبار کردم در عین فاطر به
شگفتن در آمد و مستعد ملازمت آن بهار فیض الهی شدند همه در خانهٔ من جمع آمدند ما گاه وقت
صلوات عصر امام واجب الاحترام به فرقدوم کرامت لزوم صحن خانه محل رشک سپهر خضرا
ساخت و اصحاب با استقبال آن قبلهٔ آمال و آمال شتافته و غبار مقدمش را کحل الجواهر دیدهٔ
خود ساختند و احباب الامر عالی ما بین غلامش و مارب متنوعه را یک یک بعرض آنها داد و بعد
و از آنجا

واز انجمله نصیر بن حاجب عدم میباشد پدر خود را معروض داشت و بموجب اشاره آنحضرت
او را حاضر آوردند و جناب امامت دست فیض بخش بر شیبهایش مالید اسرمه دیده
بدو بخشید و هم بر اینمنوال همه آنها بمقاصد و مطالب خویش فایض و بهره مند آمده
تر زبان شکر موهبت القدوم قدوه انام گشتند و آنحضرت همان روز معاودت فرمود
روز وصل اصحاب را به شام فراق مبدل ساخت در رشته بیان کشیدن کوهر
سفن منتظم سلک اخبار و آثار مقتدا ازمن الامام المنتخب ابو القاسم محمد
ابن الحسن علیه و علی آبائه ما دار الشهور و الاعوام باز در ابن مرحله دیرپا ده خضر مسیحا
دم فرخ لقاه حجت حق قایم آل عباه مهدی وه در لقب آن مقتدا ده کوس هدایت
به جهان بر زده ه مشعله افروز هدایت شده ه زمزمه اش ریخته قایم بناه ده هر از آن زمزمه
صاحب نواه در شرف اوست چو عشاق راست ه قول بر آنند و مخالف نواست ه
آمد از مطلع ایجاد دهه خاتمه فصل امامت مرله گشته و جوش بجهان لطف همه ه
لطف دیگر هست ظهورش بکوه منتظر و حجت و مهدی لقبا ه منتظر اوست جهان آن

روز و شب ۵ آمد بهم نام رسول ۵ صلی علی سیدنا المصطفی ۵ در او ابر اهتزاز صبا
و مهار بر طوبی بهار پیرانشو و نمار و ایح فوایح دیدن پرورش از وارد است سیر آن تازه نهالان
گلشن مصطفی در او وزیدن و سراج منیر ذات مستنیرش را نیر اعظم سپهر علم و دانش بلعم از
مطالع مشکوات امر دمان مرتضوی متشعشع گوید و لابن امامتش بموجب آباء عمامدارش
برار باب الیقان در عابث ظهور و صلابت کلامتش در صحایف اخبار و آثار متقدمان
و معاصرین با قلام بلاغت احتمام مسطور و منشور امامتش و دین پرورش مخاتم طغرای ذاتش مختم و
و جرایده اعمال و اقوال ارباب ایمان ببلاغه و لابتش منظور و منتظم خورشید مرتبه از حمل ازدم
برج امامت چهره پرداز عالم و عالمیان و پرتو وجود باجودش باسط ضلال فیض بر مفارق البشر
و جان تولد بمابونش بقول اکثر و اشهر در منتصف شهر شعبان سنه خمس و مائتین در سامره
و الدش ماجدهٔ انش ام ولد سمانه بنت مرجیس و فیه حکیمه و انجناب سادر وقت فوت پدر بزرگوار
خود بنابه روایتی در بیست و پنج سالگی و ابرد نوا ما انسر و رسا مانند یحیی ابن ذکریا
در حالت طفولیت علم و حکمت کرامت فرمود و در صغر سن به کرسی بلند پایهٔ امامت رسانید
چنانچه نظم

چهارچه علیرسا در او آن صنبر مرتبه ارجمند نبوت فایض گوایند و آن امام صاحب الاحرام در کنیت
و نام با حضرت خیر الانام موافق دارد الغائب مهدی و باد می و منتظر و لطف و صالح و صاحب
الزمان و حجت و قیام و خلف و صاحب الامر نقش خاتمش انا حجة الله و انجناب
در زمان معتضد خلیفه بسنه خمس و ستین و مائتین و قیل ست و ستین و مائتین ع
اختلاف قولین در سرداب سر من رای از نظر آباد مختفی شد و بنا بر قول بعضی از اهل
قیاس تا غایت مختفی است و هر گاه اراده قیام بمالیات به ظهور آنحضرت تعلق بگیرد
بسحاب اجابت از پیشگاه جناب عزت سر بر کشیده مشتاق میگردد و لوای هدایت اعلاء در فروغ
شریعت بیضا و دفع بدعت ظلمه و اشقیاء بر فراز د و عالم پلنگ مشتاق رنگ ع
یک رنگ سازد و این فرقه انجناب را صاحب غیبت اثبات میکنند یک غیبت قصیر و آن
از وقت ولادت آنحضرت است تا زمان انقطاع سفارت چه تا مدت هفتاد
سال آنحضرت را رسولان بودند و بعد از دیگر بدان امر قیام مینمودند و حاجات
خلق را بانجناب میرسانیدند و جواب میآوردند و آن سفارت بر شخصی تمام اختتام

یافتن و علی بن محمد در سنه ست و عشرین و مائتین بروضهٔ رضوان شتافتن و دیگر غیبت
طولا و اوز انقطاع سفارت است تا وقتی دیگر ایزد تبارک و تعالی بظهورش امر فرماید ذکر بعضی
از مناقب و مفاخر آن خاتمهٔ دوازده امامت خصوصا شیمهٔ کرامت و بیان شمهٔ
از کرامات اعجاز آیات آن زبدهٔ اصفیا بدایت و هادی کشور عنایت منقول
از حکیمه زیندهٔ و ساده برتری امام حسن عسکری علیه السلام مرویست گفت روز پنجشنبه ابو محمد
رفتم حضرت فرمود امشب در خانهٔ ما باش که شب نیمه شعبان است و تعالی ما حجت خدا من خواهد
بود گفتم از که خواهد بود در حال از حرم مشابهی نمیکنم فرمود از نرجس مرا پسری خواهد بود
ام موسی است گفتم جز او زنی ولادت بظهور نخواهد پیوست حکیمه گوید آن شب
در خانهٔ ابو محمد نوافل معهود چون شب بنیمه رسید به تهجد قیام نمودم و نرجس نیز تهجد بکار داشت
وقت سحر با خود گفتم صبح نزدیک شد و اختر موعود طالع نگشت در این اثنا آواز ابو محمد
شنیدم که گفت ای عمه تعجیل مکن و بعد از آن متوجه خانه گشتم نرجس را دیدم
لرزه بر اعضایش افتاده است در حال او سوره اخلاص و آیة الکرسی
و اما انرلناه

وانا از کتاب خواندی بروی دمیدم و از نسیم او آواز می شنیدم و هر چه من خواندم او نیز چنان خواند
و پس از لحظه خانه روشن گشت چنین نظر کردم دیدم که مهدی بیرون آمد سر به سجده
گذاشت پس من او را برگرفتم و ابو محمد از حجره بگفتا آواز داد مرا عمه فرزند مرا پیش من
آر و من چنان کردم پس عمه او را در کنار خود گرفت و زبان او در دهان او کرد فرمود مرا
فرزندم سخن گو باذن الله تعالی و بخوان آنچه بر تو فرو فرستاده بر انبیاء پس دیدم که ابتدا کرد
به صحف آدم و کتاب ادریس و نوح و صالح و صحف ابراهیم و توراة موسی و زبور
داود و انجیل عیسی تا آنگاه ابن را بر او خواند فرمود که اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم و فرماید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض
و نجعلهم ائمة و نجعلهم منهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری
فرعون و هامان و جنودهما ما کانوا یحذرون و گفت صلی الله علی
محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین و علی
ابن حسین و محمد ابن علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی

ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و الحسن ابن علی ابی علیه بابجا
رسید پسر عمان سمرا طراف و جوانب ما را فرو گرفتند و ابو محمد یکی از عمان را خواند گفت
خذ فاحفظ ما حی باذن الله فیه فان الله بالغ امره یعنی بگیر این را و نگاه
دار تا اگر خصت دهد حق تعالی در باب او پس بدستور خدا میرسد بامر او و مراد ابو محمد سؤال
کردم از ابن طاهر کیست و آن دیگر کیانند حضرت فرمود این پسر منست و دیگر آن ملایکه
رحمت اند و بعد از آن گفت اسرعمه بر گیر این را و به مادرش بسپار تا قرة عینها و
تحزن و لتعلم ان وعد الله حق و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی روشن شود
چشم و اندوه گین نشود و بداند که وعده خدا حق است و لیکن اکثر آدمیان نمیدانند ایضاً
از حکیمه منقول است که چون محمد ابن حسن علیه السلام متولد شد پس بلوا و ماف بر بدا و ختنه کرده
و بر ذراع ایمنش این کلمه مسطور بود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقا از سیار منقول است که گفت خبر داد مرا ماریه و نسیم که چون مهدی علیه السلام
متولد شد پس به مزانو در آمد و دستهای خود را بجانب آسمان بر داشت و عطسه زده
گفت ا

گفت را لحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله عبدا واخرا نمیر

مستنکف ولا مستکبر وبعد از آن فرمود را ظالمان گمان میبرند را محبت مذا اخصر است

مرآینه اگر رخصت دهد حقتعالی ما را در کلام پسر شکوک وشبهات ایشان زایل گردد از نسیم

خادم حضرت ابو محمد علیه السلام منقول است که رفتم بخدمت صاحب الزمان بعد از

تولد آنجناب به ده شب ناگاه عطسه زدم حضرت فرمود را یرحمک الله من خوشحال شدم

پس گفتم فرمود را بلی ستم ما را در عظاس را امان است از مرگ سه روز ایضا از

حکیمه منقول است را رفتم نزد ابو محمد علیه السلام بعد از تولد منتظر به چهل روز دیدم را در صحن

خانه سلام میرود ومتکلم است به عبارت فصیح بلیغ را بیرون از آن مسموع نگشته بجوز از آن متعجب

گشتم پس ابو محمد علیه السلام متبسم فرمود را ای عمه ما گروه ائمه مربالیم در روز سن آن مقدار

را بالد غیر ما در سایر ابعد از آن روز دیگر آنجناب را ندیدم از ابو محمد علیه السلام پرسیدم را

صاحب الامر علیه السلام در کجاست حضرت فرمود را امانت سپردم او را به کسی را مادر موسی

کلیم الله را با وحی انچه بجواز اپدید نظام مروی است که گفت رفتم بخدمت صاحب الامر

علیه السلام و آنحضرت در کهواره بود پسر خطاب را بمن نگه فرمود بجهت من صندلی سرخ بیاورند
بموجب فرمود امام عصر نخواهم بعد فرمود مولای شناسی گفتم بلی تو سید و پسر سید منی فرمود از این
مقوله سوال نمیکنم جواب دادم پس تفسیر این سه فقره ابیات شوم شما خود بیان فرمائید حضرت
فرمود مهر خاتم اوصیا و من رفع کند حقیقتا نه تعارج و بلا از اهل من از سعید بن عبد الله قمی
مرویست مرجندی از مسایل مشکله داشتم همه را به قید کتابت در آورده جهت اکحلال
آن بخدمت مبارک حضرت امام عسکری علیه السلام رفتم و وقتی از من احمد بن اسحاق تحدیث
آنسرور آفاق شنافته بود و احمد مصحوب نخوانبانی داشت مشتمل بر یکصد و شصت کیسه زر
و نقره مختوم بخواتم مالک هریک بخدمت امام فرستاده بودند چون به شرف زیارت مشرف
گشتم دیدم که پسر مانند بدر جهانتاب در حالة اغوش آن قطب گردون جناب نشسته
احمد انبان را پیش ابو محمد علیه السلام گذاشت و آنجناب به صاحب الامر علیه السلام فرمود
مهر بر سر از هدایای موالیان خود بردار جناب صاحب الامر بزبان آورد در یا مولا و ادارت
در دست خود گرفته به هدایای بخشید بر سر ام حضرت ابو محمد علیه السلام فرمود ای پسر اسحاق بیرون
آور آنچه

آورا آنچه در این انبانست تا نور دیدن جدا کند حلال را از حرام و احد بموجب فرمودهٔ حضرت
عمر بعضی کیسه از آن میان برآورد و حضرت صاحب الامر فرمودند این فرستادهٔ فلان آن
ابن فلان است از فلان محلهٔ قم مشتهر بشصت و هفت اشرفی از بهای محرهٔ فروخته و چهل و پنج
اشرفی از جملهٔ میراث پدر خود بر آن افزوده و چهارده اشرفی از قیمت هفت جامه و سه
اشرفی از اجرت حمل آن نیز با آن ضم نموده پس حضرت ابو محمد علیه السلام فرمودند حرام آن کدام است
صاحب الامر علیه السلام فرمودند در این اشرفی است که بسکهٔ ری است نصف نقش آن رفته و
به فلان سمات مسکوک گشته و سه فراضه طلا به وزن دو دانگ و نصف دانگ در این کیسه حرام است
زیرا که صاحب این در فلان ماه متنظم فلان سمات نزد بافنده رسم جوار اوست ریسمان داده است
یک من و یکچارک قرز و سر آن را از میان برده بافنده به صاحب ریسمان خبر داد و صاحب مال
تصدیق قول بافنده نکرد و تا او آن از او گرفت به یکمن و نیم ریسمان از آن بازیک تر و از آن
جامه بافت و این اشرفی و فراضه از بهای آن جامه است و چون مدتها از آن برگرفت این اشرفی
موصوفه و فراضهٔ مذکور ظاهر گشت و بعد از آن احد کیسه دیگر را برآورد و حضرت فرمودند این کیسه

مرسوله فلان ابن فلان است از فلان محله قم و زر در آن بنجاه اشرفی است و سزاوار نیست ما را
تصرف در آن جهت انکه این اشرفیها از بهای گندمیست که مالک آن با مزارع خیانت ورزیده
چون حقوق خود را به کیل تمام برداشته و قسمت برزگر به کیل ناقص بیمعنی پس حضرت ابو محمد علیه السلام
فرمود راست میگوید این نوردیده من و فرمود ای پسر اسحاق اینها را ببر و به صاحبانش برسان
و بگو مر ما را به مال حرام حاجتی نیست و لایق بحال شما آنست که ما را بحق دار برسانید و خود را
در زمره خیانت پیشگان منسلک نگردانید و بعد از آن فرمود کجاست جامه فلان
پیره زال از دوچ طلاق برای ما فرستاده ابن اسحاق گفت یا مولای در جامگی گذاشته و از خاطرم محو
گشته رفتم و بیاورم بعد از آن به حراف من ملتفت شدم فرمود یا سعد تو کجا مهم آمدی عرض کردم
شوق سجود آستان جناب امامت دامن جانم بدم کشید و لثه احمد غبار مقدم قدام آن
عتبه سا دیدهٔ نور عین دیده و از شاخسار امید روبت کامی مراد چیدم فرمود سایلی میخواست
کجاست گفتم حاضر است فرمود از فرزندم بپرس گفتم یا مولای مخبر ده از قول شعبانه تعالی
فرمود بحضرت موسی علیه السلام فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی
فقها میگویند

فقها میگویند در آن نعلین از پوست مردهٔ بطهر جناب صاحب الامر فرموده در این ها میگوید
افتدا میکند بر موسی و تجهیز او می نماید چه جای خالی است از این صورت که آیا صلوات موسی
در آن جایز بطهر یا نه اگر جواز داشته پس آن بطریق اولی یا مجوز بطهر در آن اگرچه وادی مقدس
مطهر و صلوات در آن روا نبود پس حضرت موسی حلال را از حرام تمیز نکرده و ندانسته در صلوات
در چرم لباس جایز است و در چرم غیر جایز و این کفر است گفتم یا مولا خبر ده ما را از ما و میر آن
حضرت فرمود بدرستی که موسی در وادی مقدس بطهر و در مناجات گفت خدایا من خالص گردانیدم
محبت خود را بر محبت تو و پاک کردم او را از ماسوای تو و بغایت درست میدانست
اهل خود را حق سبحانه و تعالی میفرماید در فاخلع نعلیك یعنی بنرع کن محبت اهل خود را از
محبت خود اگر محبت خالص بهم داری و محبت خود را از ماسوای من منزه شماری و دیگر گفتم در باب
رسول الله خبر ده ما را از ما و میر که بعض آنحضرت فرمود در اینجا خبر غلیست که حق سبحانه و تعالی
اطلاع داده ذکر پیغمبر ما بعد از آن حکایت میکند آنحضرت با رسول خود و آنچنان بطهر ذکر ما
التماس نمود از پروردگار بشری و علامت تعلیم فرماید او را اسماء محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین

مشغول بجزع و نوح و زاری میشود و میگفت آه تو سوگوار میگردانی حبیب خود را بماتم فرزند
دلبند او و تو فرزند مرا در بلیه این مصیبت بگذاری آن ارجمند او پس کلامت کن مرا فرزند
ارجمند در این کبر سن دیدگانم بدو روشن گشته و مرا به مهر او مبتلا ساز و به مصیبتش در امتحان
انداز پس چون حبیب خود را به مصیبت قرت العین او محزون و غمناک میگوید ای پسر شبیه خانه و لقای
یحیی را باو گرامت فرمود و در مصیبت یحیی محزون و اندوهناک ساخت و همچنان در میگذشت
شش ماه بود چون حسان نیز شش ماه بود او را گویند گفتم در یا مولا خبر ده مرا از انکه چرا قوم شتوا نه
را امر جهت تدبیر امور خود اختیار کنند فرمود چرا آیا امام مصلح باشد یا مفسد گفتم مصلح فرمود
میتواند بود خیر بیت الیشان بر مفسد واقع شود جهت انکه نمیداند بعاقبت پس انچه خطور میکند در دل
غیر از صلاح و فساد جز خالق عباد گفتم پدر فرمود سبب همان است که این امر والسته امر حضرت
رب العالمین است چون سخن بانجا رسید پسر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام جهت ادای نماز
برخواست و صاحب الامر اقتدا با کرد چون نماز بگذارد و من مرخص شدم بیرون آمدم دیدم مر احمد ابن اسحاق
مرا دید و سیدی سرشک از چشمه سار دیده میگشاید گفتم چه واقع شده مر ترا سید بدین حال میبینم گفت

جامهٔ را که امام حسن عسکری علیه السلام طلب فرزند مفقود کشته کفنم اضطراب منما و آنجناب را
اخبار نمایند بخدمت آنحضرت رفت و فی الفور فرمان و شتابان مراجعت نمود و خبر داد مر
را جامهٔ مذکور در زیر بالاسر طفل اصفهانی افتاده است را وی گوید را بعد از آن در سامره اقامت
نمودم و بخدمت امام همام حضرت عسکری علیه السلام مرتبا فائض امادیگر سعادت ملازمت صاحب
الامر میسر نشد و در روز وداع احمد بن اسحاق معروض داشت یا ابن رسول الله زمان محنت
بر اندوه رسید چه از مدت فیض موهبت حضرت مفارقت اختیار باید کرد اگر فیضی از جناب
تو بایک ما برسد مرخص میشوم و بلبیک زبان را بر کامی محبت جد و آبا و اجداد شما محمد مصطفی صلعم
و پدر شما علی مرتضی و والده ماجده شما فاطمهٔ زهرا و سایر ائمه هدا شکر ریز میسازم و امیدوار
میدارم را ایرد تبارک و تعالی ابن را آخر عهد من نگرداند از لقای روح افزای شما سعید گوید
چون ابن اسحاق با ابن کلمه رسید امام رفت و محمد فرزند را پسر اسحاق مبالغه منما در ابن دعا را
عنقریب بر حمت حق واصل خواهد شد احمد چون ابن سخن را بشنید پس از آنجناب التماس
درخواست خرقهٔ نمود که کفن او کند فی الحال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دست مبارک را
در زیر

در زیر سایه برده سیزده درم بیرون آورد و با حمد عطا فرمود و فرمود این را بگیر و در این چند روز
بعد از این صرف نفقه بکن و آنچه طلب تو خواهد رسید را وی گوید هرچند از خدمت
آنحضرت مرخص شدا بسه فرسخی طوان رسیدیم احمد محموم گشت و مرض او اشتداد یافت
چنانچه از حیات مستعار مایوس شدا شرط وصیت بجا آورد و بعد از آن گفت
مرا امشب تنها بگذارید ما چنان کردیم و هریک بجای خود رفتیم و قریب صبح دیدیم
کافور خادم حضرت امام همام حسن عسکری علیه السلام الیه میگوید ما فارغ شدیم از تغسیل
و تکفین مصاحب شما اگر خبر دهید او را دفن کنیم بدرستی که او نزد سید شما عزیز و
شریف بود و از نظر غایب شد و ما جمع آمدیم او را بخاک سپردیم و داغ حرمان او را با خود
به وطن بردیم روایت از ابو الحسن جعفر بن محمد بن قولویه منقول است که گفت
در سنه سبع و ثلثین و ثلثمایه صرفرا مطمح نظر الاسرار با زیارت بیت الله آورده بود مرا عزم
طواف بستم و غایت همت من مصروف آن بود معلوم کنم که ناصب مجرکیست
زیرا که در کتب سلف دیده بودم که محبت امیر المومنین آخر الامر خواهد کوچنانچه در زمان حجاج لعین

امام زین العابدین علیه السلام نصب فرمود و چون به بغداد رسیدم بمرض صعبی مبتلا شدم و از رفتن
حج و منزل مقصود باز ماندم لاچار شدم نایبی کرفتم موسوم بابن هشام و رقعه نوشتم بر سوال مدت
عمر خود و به نایب کفتم در عرض یکماه از وکالت تو رسانیدن این رقعه است به شخصی نصب
کرده باید و تعیین جواب آن و نایب متوجه کوفه معظمه شد کوید در چنین روز کرم محترم رسیدم بر
خدمه آنجناب دست کرم کشادم و باین سبب مرا مکرم و معزز داشته مکانی خاص خواه برای من
مقرر نمود خادمی پیش من باز داشتند از دحام مردم مرا از زیارت نظام در کرفت تا نایب حجره را
معاینه کنم و ملاحظه می نمودم در هر کاه کسی قصد آن میکرد در حجره را بر جای خود نصب کرده آنرا
اضطراب عظیم می نمود و مستقیم نمی شد تا کاه پسری دیدم کندم کون بنکرد و در حجره را برداشت
و بجای آن قایم ساخت چنانچه کویا هرکز از آنمکان جدا نشده پس مردم بکبیر در کفتند
و غلغله بلند شد و آنحضرت از میان مردم بیرون رفت در حالتی که من بر جستم و از مناجات
آنجناب باز ماندم و هر چند بلند میرفتم هکر از بسکه از دحام عام بود باین سبب بآن مقصد
نمیتوانستم رسید چنین ظالمی باز ایستاد و آنحضرت تنها ماند پس توقف فرمود و بمن
ملتفت شد

ملتفت شد و فرمود برو بیاور آنچه با تو است و من رفتم و با آنحضرت دادم بی آنکه ملاحظه فرماید و فرمود
در بگو او را در خونی نیست تو را در این علت از آنچه ناگزیر ضلالتی است چه بعد از شش سال دیگر
واقع خواهد شد مانیس کوید در از استماع این کلام بخود شدم و آنحضرت روان شد و چنین
روایت موثوق سید ارباب رحمت بمنزل عقبی کشید روایت از ابی عبد الله حسن
بن قولویه منقول است کفت که مرا در آن جیب من ریشی پیدا شد در اطباء از مداوای آن
عاجز آمدند و مرا بغایت مضطر بداشت روزی از بر قلانکه رفته بمجلس سید رضی الدین
علی ابن طاؤس در آمدم و از آن مرض شکایت نمودم سید اطباء خود را طلبید و استعلاج
فرمود کفتند در این قرحه بر عروق اکلی است و علاجش منحصر در قطع است و قطع مستلزم
خطر الکاه سید کفت من به بغداد میروم همراه من بیا شاید در اطباء آنجا کاری توانند ساخت
پس من در صحبت آن بزرک به بغداد رفته و حکماء آنجا نیز در علاج آن عارضه اظهار عجز نمودند
و من از ایشان نیز مایوس کشته به مشهد روح افزای ستر من رای رفتم و بعد از طواف
مراقد ائمه را به سر دابه که حضرت صاحب الامر در آنجا از نظر غایب شده بود در آمدم و از

حضرت سبحانه و تعالی استعانت جسته از انبیه استمداد نمودم و چند روز در آن منزل فیض
نازل توقف ورزیدم بعضی از شبهات سابقه قیام کذا نمودند در آن اثنا روز به کنار دجله
شتافته غسل کردم و جامه پاک پوشیدم و متوجه مشهد شریف گشتم ناگاه از آنجانب چهار
سوار ظاهر شدند شمشیرها بر میان بسته و یکی از ایشان نیزه در دست و دیگری قرص در بر
گمان بردم که شرفاء مشهد اند پس نزدیک من آمدند سلام کردند جواب دادم و آن
نیزه دار بر طرف راست قرص دار بایستاد و دو کس دیگر هر جانب چپ او قرار گرفتند
و صاحب قرص مرا گفت تو فلانی پسر ابل خوخوا هستی گفتم آری قرص را نزد من آورد
ریش تو نیز ملاحظه نمایم من پیش رفتم قرص را بیفشرد فشردنی سخت و آن نیزه دار گفت
افلحت یا اسمعیل من متعجب گشتم که نام مرا چنین دانست و گفتم افلحنا
و افلحتم انشاء الله و همان شخص مرا خبر داد که این امام است پس من پیش رسیدم
و به تعظیم زانوی او بسپرداختم و آنحضرت روان شدند من نیز مرافقت نمودم قرص را
باز کرد گفتم هرگز از تو جدا نشوم اختیار نکنم بار دیگر قرص را مراجعت نمود من همان جواب را
گفتم

گفتم پسر صاحب تیره گفت نوشتم میدارم و از اطاعت امام سر نمی پیچم با استادم و
آنجناب بطرف من ملتفت شد و فرمود هر چیز به بغداد رسی تو را ابو جعفر یعنی مستقر خواهد طلبید
زنهار از عطای او چیزی قبول نکنی و بگوید فرزند ما رضی الله عنه در بنویسد برای تو به علی بن عوض
ما وصیت میکنیم او را که آنچه تو خواسته باشی به تو دهد پس آنحضرت با اصحاب خود روان
شد و من در آنجا چندان توقف نمودم از ایشان از پیش نظر من غایب گشتند و بعد از آن
متوجه مشهد شدم و مردم بر گرد من جمع شدند گفتند در تو را متغیر می بینیم حادثیست گفتم
خیر است لیکن می خواهم بدانم سوار از نزد که از پیش شما گذشتند معرفتی بایشان دارید
گفتند بلی شرفا و اعیان نواحی اند گفتم نه چنین است بلکه آن حضرت امام بود پس سؤال کردند
که امام کدام است گفتم صاحب ما و چون گفتند در پیش خود با آنجناب سخنها می گفتم از آن او
ملاحظه فرمود بیهوش شد و گفتند در بما چیزی بر من نشد اشتر از آن قوم هیچ پس از غایت
جزع و وحشت در شک افتادم در آن مرض در آن بادیه یا در بیابان دیگر و آن یاران نیز
برفتند گروهی و صحیح یافتم پسر مردم بر سر من گرد شدند و پیراهن مرا پاره پاره کردند و از من رفتند

وسکنهٔ روضهٔ مقدسه را از چیک غلامان خلاصی داده به خرابه بردند و تمام ذخایر را پریشان
چند روز است از بغداد بیرون آمده اند صورت حال بدینسان نجوم و شب در آنجا بجوم و
صبح بجانب بغداد بازگشتم چون بدانجا رسیدم خواص و عام سکنهٔ بغداد بجوم آوردند نیز
آن واقعه را شنیده بودند و کثرت واژدحام مردم در آنجا چنان بود که وصف نیست
آن دیار را هلاک نمودم بسر در آن اثنا وزیر مستعصم قمی الاصل بطلب سید رضی الدین علی طلبید تا که
از وی تحقیق حال نماید و سید بدان مجمع نشافته و بهانه نمود که از ازدحام مردم نمی تواند
داد و چون عرض موقوف علی احضار فرمود و از مرض اعتذار نمود در حال بهوش گردید و بعد از افاقه
بمجلس وزیر رفته مرا پیش او بردند و من کیفیت حادثه را تقریر نمودم و وزیر اطبای طبیب را از
از حقیقت عارضهٔ مزاج استفسار نجا آوردند همه گفتند که علاج در قطع منحصر است و در آن
خطر عظیم متصور است وزیر گفت بر تقدیری که آنرا قطع کنند و این شخص نمیرد آیا در چند گاه علاج
پذیرد گفتند در یک ماه امادر موضع قطع معالجه سفید خواهد ماند در حال از آنجا نزد یک گفت
شما این ریش را که دیده اید جواب دادند که پیش از این به ده روز از زیر بغل اشاره کرد

موضع قرع

موضع قرص را بایشان بنمود و من همچنان نگرم پس دیگر باره از آن میان آن نعره زده گفت هذا عمل
المسیح و بعد از آن مرا نزد مستقر بردند و وظیفه مبلغ هزار دینار بجز انعام گرفتم و من بنا بر
نهی امام علیه السلام آن وجه را نگرفتم پس وظیفه بر طرف نگردید و گفت را از مستقر سر گفتم از
شخص علاج من نگرد و مستقر از این حرف بگریست و مرا رخصت نمود پس سید رضی الدین
بموجب امر صاحب الامر رقعه بخط علی بن عوض نوشت و از او مدعای من بحصول پیوست
و صاحب کشف الغمه گوید در روز من این حکایت را میان جمعی بیان میکردم دیگر باره از میان
آن مردم گفت شمس الدین محمد ابن شمس الدین علی ابن عیسی صاحب این واقعه پس از او پرسیدم
در تو آن قرص را دیدی بطوری گفت که من در آن اوان خورد سال بودم اما بعد از صحت مشاهده
کردم و مو بر آن موضع بر آمده بود و اثر جراحت هیچ وجه نمی نمود و دیگر گفت را بعد از وقوع
این قضیه بدیدم در مفارقت آنحضرت بغایت محزون می بود تا آنکه در زمستان در رخت
اقامت به بغداد کشید با مید آنکه شاید یکبار دیگر شرف سعادت یابوسی حضرت را
دریابد و هر چند روزی نگذشت که نامه میرفت چنانچه در آن زمستان چهل نوبت آمد و شد

نحو روایت از سید باقر بن عطوه العلوی الحسینی منقول است گفت پدرم عطوه در یک
از اعضای خود مرضی داشت و او بر مذهب زیدیه بود و میگفت که تصدیق اقوال شما نمی نمایم
و با ما من حیث ابن الحسن فایمی نمی شوم تا وقتی که بیاید صاحب شما یعنی صاحب الامر و ما از
این بلیه نجات بخشد و این سخن را به کرات از مردم صدد و یافت شبی در وقت نماز
خفتن آواز ناله و استغاثه او بگوش من رسید و بعجز در آنجا رفتم رسیدم پسر سیدی تعبیه خود را
باو رسانیدیم ما را گفت خود را به صاحب خویش رسان همین لحظه از نزد من بیرون رفته به رسانید
و ما از بیت او بیرون آمدیم هیچکس را ندیدیم پس مراجعت نمود کیفیت حال را پرسیدیم گفت
در آمد بر من شخصی و گفت یا عطوه پس من گفتم تو کیستی فرمود من صاحب الزمان و آمده ام در تو را
از مرضی که داری شفا بخشم پس دست دراز کرد عضو مئوف مرا بفشرد و برفت پس من دست بآن
موضع رسانیدم دیدم که از مرض اثری نیست و بعد از آن پدرم بدرجه حیات یافت و در ضمام
صحت بود و این حکایت سمت اشتهار پذیرفت روایت از رشیق صاحب
مرویست گفت که معتضد عباسی مرا با هر کس دیگر طلبداشته گفت حسن بن عیاد را در شانزده
دقائق

وفات یافته هر چه به نعجیل تمام بروید و خانهٔ او را احاطه کنید و هر که را در آنجا بیابید بگیرید و سر
او را نزد من آرید و ما بموجب فرمان عمل نمودیم و به سامره رفتیم و به سرای امام در آمدیم پسر
منیر را دیدیم در نهایت نزاهت و خوبی که گویا همان زمان با تمام رسانیده اند و در آنجا پردهٔ
یافتم از دری فرو گذاشته آنرا برداشتیم پسر سردابه بنظر ما در آمد و ما بآنجا در آمدیم پسر در بالای
دیدیم دوازده اوصاف آن حصیر بر روی آب انداخته و شخصی به خوبترین صورتی بر روی حصیر
در نماز ایستاده و اصلا بما ملتفت نشد پسر یکی از رفقای من سبقت نموده خواست پیش رود
در حال در آب غرق شده و آغاز اضطراب نمود من دست را گرفتم و از غرقاب نجات
دادم پسر دیگری خواست پیش رود او را نیز همان حال دست داد من متحیر گشته گفتم ای صاحب
خانه از خدا بترس و از تو عذر این جوان را میخواهم والله من ندانستم در حالت چیست و به کجا آمده ایم
اکنون باز گشتم و توبه کردم پس هر چند از این مقوله سخن گفتم اصلا بمن التفات نفرمود و ما
مراجعت نمودیم کیفیت واقعه را باز گفتم پسر معتضد گفت که زنهار این راز را پنهان دارید
والا بفرمایم را تا شما را کون زنند ذکر علامات ظهور امام همام صاحب الامر علیه السلام

از امام محق ناطق ابو عبد الله جعفر الصادق منقول است که چون خاتم آل محمد ظاهر شود پیش
مبارک بر دیوار خانهٔ کعبه نهد و سیصد و سیزده مرد با و بیعت کنند و اول کلامی که امام
با آن ناطق شود این باشد بقیت الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین و بعد از آن گوید
منم خلیفه و حجت او بر شما پس سلام کنند مسلمانان بدانسان که گویند السلام علیک یا
بقیت الله فی الارض و فرو آید جبرئیل و گوید منم اول کسی که ترا بیعت میکنم و قیام
در مکه اقامت نماید تا ده هزار کس بر او مجتمع شوند آنگاه از آنجا بمدینه منوره آید و جبرئیل
بر یمین و میکائیل بر یسار او باشند با پنج هزار فرشته و در آن منزل شریف روز جمعه بر
منبر برآمده زبان بحمد و ثنای خطبه غرا بگشاید و از استماع آن کلام آن مقدار گریه
بر فرق امام علیه کنند که ریش مبارکش تر میگردد و در روز جمعه ثانی بار دیگر خطبه خواند و با مردم نماز جمعه
بگذارد آنگاه از طرف پشت مرقد مطهر امام حسین علیه السلام نهری حفر کند و آب را بکف
اشرف آورد و بر وادی زیبا که در پشت کوفه است بگذراند و مسجد سهله بنا نماید که در مبنی باشند هر هزار با آب و الله اعلم
بالصواب و نزد اکثر علماء ظن قوی بثبوت پیوسته که صاحب الامر همانند داؤد پیغمبر
علیه السلام

علیه السلام در میان معتمر بشر حکم به علم خود فرماید و طلب شبهه و بینه ننماید و عیسی ابن مریم علیه السلام
نازل گشته و به او اقتدا آورده و مدت خلافت انجناب نیز اختلافست از پنج سال
تا نوزده سال ذکر کرده اند لیکن هر سالیا از آن برابر ده سال متعارف خواهد بود العلم عند الله
الوجه از عبد الله بن عمر مرویست که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قیام
نشود قیامت تا در بیرون آید قیام مهدی از اولاد من و بیرون نیاید مهدی تا وفتی در شصت
کذاب بیرون آیند در همه دعوی نبوت کنند ایضا از ابن عمر مرویست گفت
فرمود رسول خدا صلعم در بیرون آید مهدی در حالیکه بر سر او ابر پاره باشد و از میان آن
ندا کنند در این مهدیست خلیفه خدا متابعت کنید او را و از جمله علامات ظهور قیام
خروج سفیانست از شام و یمانی از یمن و خراسانی از خراسان و ذبح جوانی از آل
محمد میان رکن و مقام محمد ابن الحسن نام با نفر زکیه و کسوف شمس در منتصف شهر رمضان
و خسوف قمر در آخر ماه و سخن گفتن اهل زمین ندائی از آسمان و اقبال اعلام سیاه از جانب
خراسان و نزول ابراک در جزیره عرب و سر خی پیدا شود در آسمان و بپوشد

آفاق را و در آمدن رایات سفید بمصر و رایات کندر به خراسان و بیرون آمدن عبید
از اطاعت سادات و قهر ایشان مالکان خویش را و انهدام دیوار مسجد کوفه و وقوع
هر از ده کس از بنی هاشم در همه دعوی امامت کنند و شبیه محمد آن به زمان و زمان به
مردان و شیوع زنا و لواط و طبقه و شبها است هر روز و اکل ربا مسلم گوید در شنیدم از
ابو عبد الله علیه السلام فرمود بدرستی که پیش از ظهور قایم بلوی از ابرد لعاما نازل خواهد شد تا کفتم
هر فدای تو کردم آن چه خواهد طالب حضرت فرمود و لنبلونکم بشیء من الخوف و
الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرین و بعد از
آن فرمود در بشارت باد صابران را نزدیک است فرج و وقایع به تعجیل ظهور قایم آل محمد علیه السلام
مکان آنحضرت علیه السلام در این ایام بطریق عامه در اکثر کتب آنها است در نام قریه در
حضرت صاحب الامر علیه السلام ساکنند کرعه است و به طریق حرم شهر است جابلسا و
جابلقا در مشرق و مغرب ماوراء اقالیم و در نزهة الحافظ کفته هر امروز مکان حضرت
صاحب الامر علیه السلام در جزیره علقمه از جزایر مغرب است و هر یک از اولاد ذکور آنحضرت
ظاهر و قایم

طاهر و قاسم و ابراهیم و هاشم و عبد الرحمن سلام الله علیهم و علی آبائه در جزیره از آن
جواهر حاکمند و وجه انحضرت از دختر آن ایشان است و در انگشتر بدست مبارک
انحضرت است یکی از امام حسن علیه السلام به نقش انی واثق بوعد الله و یکی از امام
حسین علیه السلام به نقش انی مستجیر بک یا امان الخائفین و دیگر انکه سید
صالح شیعه از ولایت شهر جوین از شام گفت در مادر یکه شخصی را دیدم در بازار
منار میگردید و زری در دست داشت و می خواست چیزی بخرد هر کسی از او آن زر را نمی
گرفت پس من بدو گفتم در تو را چه حالت است گفت در چند درهم دارم و کسی از من
نمیگیرد و همین که گفتم بنما چیزی نگاه کردم دیدم در سکه ان الله ربنا و محمد نبینا و المهدی
امامنا بود پس پرسیدم در تو از کجا شد گفت در از بلاد مغرب ام بمیان دریای انحضر
و ما را پادشاهی مهدی نام است و این سکه بنام مبارک اوست و عمر بسیار دارد گفتم
کیست و از کدام طایفه پس انگشت خود را به لب گزید و گفت در حرف مزن اگر تو شیعه
مهدی در کیست چیزی از آن در ایام التهاب نهم یازدهم دوازدهم از او بستدم و در عوض آن

در انجا شام بما دادند و چنین قرار دادند که پسر هر یک بر سم تبرک از نزد ما ببرند و دیگر اینکه
فرنگی طبیب جدید الاسلام روایت کرد که میگفت هر روز در اکثر جزایر دریا آخر سیاحت
و تجارت میکردم و بجزایر اکثر جزیره ها میرسیدم از دیدبان نظر میکردم پس شهری میدیدم عظیم
و وسیع و همه آن شهر عریان بودند و به کنار دریا آمده و ایستاده مرا مینگریستند و بام میآمدند و داد و بیداد
میکردند و گاه بود که بغیر از دریا هیچ چیز نمیدیدم و چون پیش میرفتم کسی را نمیدیدم و علامت شهر
نمود و گاه بود که آن شخص را میدیدم از دور مردی را که ریش او سیاه یا سفید یا سرخ موی بود چنین یک ساعت
میگردیم اثری از او نمیدیدم و در اربعین محمد بن علوی الحسینی به سند متصل با احمد بن محمد بن
یحیی الانباری گفت که در سنه ثلاثمائة و چهل و سه به ماه مبارک رمضان آن در بلده طیبه مدینة
الاسلام وزیر سعید عالیشان عماد الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی بسیار به ضیافت طلبید
پس جمعی از خواص را توقف فرمود به صحبت مشغول شد و آمدن باران آن را مانع گشت
از آنجا شد و از هر جائی سخن میگفتند و از هر باب حکایات بمیان میآمد تا آنکه سر رشته
کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر مردی عزیز
باوقار

باوقار و تمکین نشسته طی در ابتدای او را ندیدم بلوم و وزیر با او به کمال ادب سلوک
می نمود و با او بمقام توقیر و احترام بود چون حرف مذهب بمیان آمد وزیر گفت شیعه معتبر قلیل
اند و بنظر دیگر آن خار و ذلیل و اهل سنت جماعت کثیر و صاحب اعتبار آنچه در عزیز
خواست که بروی ظاهر سازد در کثرت و ذلیل حقیقت و قلت و ذلیل بطلان نسبت پس
به وزیر گفت ر اطال الله بقاءک اگر رخصت باشد حکایت واقعه در مراسم العابدین شاه
نعمت الله معروض دارم و الا ساکت باشم وزیر گفت بفرمائید تا منتفع شویم گفت بدانید
ر لشبون و نماس در شهر مانیه بود ر شهر عظیم بغایت عظیم است چنانکه هزار و چهار صد
ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم آنشهر و نواحی حصر ندارد و همه نصرانی اند و در حدود آن
بر ابر بسیار است و صحار آن منتهی میشود به نوبه و حبشه و عدد فلفش بخدا احدی نداند و همه
نصرانی اند و سکان حبشه و نوبه ر انهم عدی ندارد و همه نصرانی اند بر ملت عیسی علیه السلام
و گمان دارم ر عدد مسلمانان در پیش آنها هیچ و پوچ مشتبه آن باشد نسبت به بحر خضم آن
و اینها را گفتم همه غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز اند چنانچه بر شما ظاهر است پس آنچه

در بوزیر ظاهر شود اگر گفت دلیل حقیت است شیعه از سنی بیشتر اند گفت در قبل
از این به بیست و یک سال بایدرم به عزم تجارت از شهر ما هیه بیرون رفته سفر دریا نمودم
فاید تقدیر بموجب فحوا نخواهد برد اگر ناخدا جامه در تنم درد کشتی ما بگیرد
برده از انجا که گذشته کشتیها بر سابق و مدینه عظیمه بر آنجا رو انها رسانید چیزی از ناخدا
استفسار نمودم گفت والله که من همچو شما اینجا رسیدم ام و نه از کسی شنیدم ام پس چنین
به شهر اول رسیدیم شهری دیدیم در نهایت لطافت و خوشی هوا و مردمی بی نهایت
به پاکیزگی و نزاهت چون ما شهر را بپرسیدیم گفتند در مدینه مبارکه واز وایا آن بپرسیدیم
گفتند فلان ابن فلان از مقربان سلطنت سؤال نمودیم گفتند در شهریست زاهره نام از اینجا ما بآنجا براه دریا
ده روز رو به صحرا یکماه پای تخت سلطان آنجاست گفتیم غلامان و کنیزکان آن حاکم کجا اند در اطراف
ما را به بینند و عشر و خراج خود را بگیرند ما ما مشغول خرید و فروش شویم گفتند در حاکم این
شهر را ملازم نمیباشد کجا زحمت خراج خود را بر داشته بخانه حاکم میبرند و ما را بخانه او کار نمیشود
چون آمدیم مردی دیدیم صورتی صفت صابئه سیرت بر دوش صلحی جامه از ابریشم پوشیده
و عمامه

وعبائر برزبرانداخته داوارته وقلمی پیش خود نهاده کتابت میکرد ما سلام کردیم پس جواب سلام
ما را داد و مرحبا گفت و اعزاز و اکرام نمود و ما صورت حال را تقریر کردیم گفت که با اسلام رسیده اید
یا نه گفتیم ما بعضی مسلمانیم و بر دین موسی و عیسی علیهما السلام باقی ایم پس گفت بر اهل ذمه جزیه
خود را باید دهند و مسلمان باشند تا تحقیق مذهب ایشان شود پس بدیدم جزیه خود را و دادند
و نه نفر ما نیز دادند و نفری هم دو دینار جزیه خود را دادند پس بر مسلمانان ما چنین بر آنها
بیان عقیدهٔ خود را گفتند و نقد معرفت آنها بر محک امتحان تمام عیار بر نیامد فرمود که شما
در زمرهٔ اهل اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج منتظم اید ما شما بر مسلمانان و مؤمنان ملال
است هر که ایمان نیاورد بخدای معالی و رسول مجتبی و وصی او علی مرتضی و سایر اوصیاء تا صاحب الامر
مولانا ارواحنا فداه پس در زمرهٔ مسلمین نیست و داخل خوارج است پس مسلمانان چنین ایمان سخن را
شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند سر ما را بر جیب تفکر فرو بردند و بعد از تامل
بسیار استدعا نمودند در احوال ما به سلطان نوشته ما جواب ما را بزاهره فرستید شاید که
از آنجا فرجی روی نماید پس قبول نمودیم فرمود که بزاهره بروید و این آیه را بر خوانند در ایصلت من جهلت

عن بلینه ویکی من حی بلینه وچون ما آنجا را بمصاحبت ایام گذشته متنهانتوانستیم
گذاشت وکشتی بان سابق علمی نجات آن سامان نداشت لهذا از آن شهر گشتی معلمی گرفته به
رفاقت آنجا روانه شدیم وروز چهاردهم به زاهره رسیدیم پس شهری وولایتی دیدیم بسان
بهشت وهمه مردم مؤمن ودیندار چون ما بخانه سلطان رفتند وبه قصری در میان
باغی پر اشجار وانهار درآوردند وجوانی دیدم سر با لباس درویشانه بر مسند نشسته وجمعی
بخدمت او به ادب کمر بسته ایستاده تا رسیدن ما ماذن بانگ نماز گفت وآن باغ
پر از مردم شد پس سلطان امامت کرد وبعد از ادای نماز با کمال خضوع وخشوع مردم متفرق
شدند پس آن مقتدا بجانب ما ملتفت شد فرمود تازه وارد گشته اید گفتیم بلی پس ما را
دلداری نمود ومرحبا گفت واز سبب ورود پرسید ما احوال گذشته را عرض نمودیم چون بر حال ما
مطلع شد خطاب به مسلمانان نمود ومفهوم سلمان چندین فرقه اند شما از کدام گروه اید در
آن میان شخصی روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شد اظهار عقیده خود نمود پس فرمود از
آنجاعت گدام یک با تو متفق اند گفت همه شافعی اند الا یک شخص حسان بن مالک نام

او بالکت

در راه مالکیست خواست که او را براه نجات دلالت فرماید فرمود رای شافعی به اجماع فایا
و عمر بقیاس گفت بیا یابن صاحب الامر چون مردم آنجا اینچنین نام او را میبرند و فرمود
ای شافعی آیا آیهٔ مباهله را خوانده و میدانی گفت بیا فرمود کدام است پس خواند قل تعالو
ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم الآخر خواند و فرمود
تو را قسم میدهم به قرآن در مراد این ورد کار از این آیه چه کسانند روز بهمان خاموش شد دیگر
بار فرمود تو را بخدا قسم میدهم در غیر از مصطفی و مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید دشت کربلا
و بتول عذرا فاطمهٔ زهرا و دیگر بار روز بهمان گفت نه یابن صاحب الامر والله در این آیه نازل
نشده مگر در شان ایشان و باید مخصوص بهمه گر ایشان و بعضی آیات و احادیث دیگر را به
یک فصاحت زبان و طلاقت بیان ادا فرمود در حضار مجلس دیدار گریان و سینها بریان شد
پس شافعی برخاسته گفت اغفر اغفر یابن صاحب الامر حق نسبت را یا محمد بیان فرمایند
و این سر گشته وادی ضلالت را براه هدایت نمایند فرمود طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد
بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی ابیطالب در نیشابور ماوا نازل است

آیه وکل شیء احصیناه فی امام مبین والله مراد رب العالمین از امام مبین
الا حضرت امیر المؤمنین وقائد المحجلین علیه الصلوات والسلام خلیفه بیواسطه بیفاصله خاتم
النبیین است وهیچکس نرسد بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت شود بجز شاه ولایت
وخطه الولایت مدایین وآیه کریمه ذریه بعضها من بعض در شان ما است وحقیقتا
ما اهلبیتیم مرتبه عالی اختصاص داده پس فرمود مرا شافعی ما از اهل بیت رسولیم ومراد از الولاء
ما نیم روز بهمان چنین ایدستخان سلام از شاه زاده عالم استماع نمود بیهوش شد وبعد از ساعتی چند
بهوش آمد گفت الحمد لله الذی صفحنی بالاسلام ونقانی من التقلید الی
الیقین بالاکرام والانعام ورفقای روز بهمان تمامی آنروز کافران ومسلمانان سلام آن نیک
وبد را نصیب شب پس آنشب در اهل دیدن فرمود تا ما را به دار الضیافه بردند وکمال اعزاز واکرام رعایت
نمودند ومادت هشت روز بر خوان احسان شاهزاده طعام خوردیم ومردم به دیدن ما میآمدند
ومهربانی میکردند وغریب نوازی مینمودند واهل شهر بعد از هشت روز رخصت کردند
ضیافت کنند وشاهزاده بشرف قبول ارزانی داشته مادت یک سال هر روز یک گوسفند از اهل
شهر ما

شهرها را به مهمانی میبردند و مهمانی میکردند و اطعمهٔ لذیذه و البرهٔ ما التباس بما میدادند طول و
و عرض آن شهر هر سه ماه سلاطین و سکنهٔ شهر مقصودند هر از این شهر گذشته مدینه ایست
آنرا بلقه نام است و حاکم آن قاسم ابن صاحب الامر طول و عرض هر این شهر و
مردمش در نهایت خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ اند چیزی از آن شهر بگذرند
به شهر دیگر صافیه نام رسند و حاکم آنجا منسب این سلطان و نام آن ابراهیم بن صاحب
الامر است و بعد از آن به همهٔ زینت و دینور و نیوری آرا است شهریست مظلوم نام
و منسوب آن عبد الله بن صاحب الامر و در حوالی آن رساتیق و ضیاع کثیره است طول و عرض
آن هر سه ماه سلاطین است و منتهی مقصود به شهر بر عباطیس نام و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر
است و مسافت آن شهر چهار ماه سلاطین است القصه طول و عرض آن ممالک یک ساله
سلاطین است و سکنهٔ آن ممالک بالتمام شیعهٔ اثنا عشر اند و مؤمن و معتقد و لا به ائمهٔ
المعصومین و متبرا از مشایخ ثلثه مینمایند و مجموع باشند و اهل آن شهر را به خشوع و خضوع
نماز و روزه میگذارند و زکوات و خمس اموال خود را به مصرف خیر میرسانند و از معاصی

محترزند و مدار ایشان ترویج احکام دین و پیروی رسول رب العالمین است و امر به معروف و نهی از منکر
و هر مستطیع به زیارت بیت الله میروند و یقین است که در عدد دو عدد زیاده از کافهٔ
مردم عالمند و این ممالک نسبت به صاحب الامر علیه السلام دارد و تمنا مشرف اولاد آن
حضرت اند و چنین گمان مردم آن بلوک در آن سال به قدوم بهجت لزوم آن خطه را منور
سازد لهذا انتظار بردیم اما نیامد و لشکر عظیم میسر نشد و روانه دیار خود شدیم اما
خان و روز بهمان در آنجا ماندند به امید اینکه آن حرکت را دریابند پس چون آن مرد عزیز
این حکایت گذشته را تمام کرد فی الفور وزیر باید بیرون خاسته به حجرهٔ خاص خود رفت و
یکیک از حضار مجلس مذکور را طلبید از هر یک عهد و پیمان گرفت که اظهار این حکایت را
نکند و مبالغه و الحاح و وعید و تهدید بسیار نمود که افشاء آن راز را ننمایند و ما چنین بهم دیگر میگفتیم
که به مژده ایما و اشاره یار آن شب والقصه تا صبح نخوابیدیم امید که الله تعالی در این نزدیکی
دیدار همهٔ مومنان را به عنایت رکاب آنحضرت منور فرماید به محمد و آله الطاهرین علیهم السلام
خاتمه در اثبات امامت ائمهٔ اثنی عشر علیهم الصلوات و السلام من الملک الاکبر

به وجه مقصد مقصد اول در اثبات امامت به دلایل قطع نظر از افاده قوانین حکمت
و طریقه متکلمین به چند حجت اول آنکه عدد نقباء بنی اسرائیل و اوصیاء حضرت موسی
علیه السلام هر ازده بودند پس اوصیاء رسول رب العالمین صلعم نیز باید هر ازده باشند
متمم یوشع بن نون و کالوب بن یوفنا و الیسع بن اخطوب و یونس بن متا و عوبدیا
ذی الکفل و شموئیل و اشعیا و دانیال و ارمیا و عزیر بن شرحیا و داؤد و سلیمان علیهم السلام
دویم آنکه حواریان اوصیاء حضرت عیسی علیه السلام هر ازده بودند پس اوصیاء پیغمبر صلعم نیز
هر ازده بایست باشند متمم شمعون بن یحمون الصفا نصاری بیدروس گویند
و یوحنا بن زبدی و یعقوب برادر او را مرسی اندروس گویند برادر شمعون و یعقوب
بن زبدی و یهودا بن شمعون استخریوطی و یونس و صادق و صدوق و فیلقوس و شمعون
قینایی و حضرت خالد و منظور و مجر بعد از اوصیا بعد حواریان اند و به قولی سلمان فارسی
آخر بن اوصیاء حضرت روح الله علیه السلام بود سیوم آنکه عدد اسباط حضرت اسرائیل
علیه السلام هر ازده بودند پس اوصیاء جناب خاتم انبیا صلعم نیز هر ازده باید باشند

منتهی یوسف بن یعقوب والاوی و روئیل و شمعون و شاحار و بشجر و نفتالی و دان
و جاد و اشر چهارم اینکه عدد بروج مراز ده است باید مراوصیا هم مراز ده باشند
منتهی حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
و دلو و حوت پنجم اینکه ماه ها مراز ده اند منتهی محرم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر
و جمادی الاول و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذیقعده و ذیحجه الحرام
ششم اینکه عدد ساعات شبانه روز میجان و حکما و اهل نجوم مراز ده است اوصیاء هم مراز ده باشند
منتهی سیجفان ئیل و اودئیل و باراسئیل و توشقان ئیل و لوئیل و اتیلان ئیل و
یوئیل و قوسئیل و پیخ ئیل و کاکوئیل و شکوئیل هفتم اینکه اعاظم انبیاء
علیهم السلام مراز ده اند پس اوصیاء جناب نبوی صلعم نیز باید مراز ده باشند منتهی
آدم ع و نوح ع و ابراهیم ع و اسمعیل ع و یعقوب ع و یوسف ع و موسی ع و هارون ع
و داؤد ع و سلیمان ع و عیسی علیهم السلام هشتم اینکه عدد کتب آسمانی مراز ده
است باید مراوصیاء جناب مصطفوی نیز مراز ده باشند منتهی صحف آدم و مجموعه یوع

وصحف ابراهیم

وصحف ابراهیم وتورات موسی وزبور داؤد وانجیل عیسی وفرقان محمد صلعم ومصحف
فاطمه وهرازده صحیفهٔ مختومه وکتاب جفر وابیض وکتاب ناموس صلوات الله
علی نبینا وآله وسایر الانبیاء والمرسلین تمام ملائکه سلاطین انبیاء هرآزده اند پس
اوصیاء حضرت رسالت پناه نیز باید هرآزده باشند منتی آدم و شیث و ادریس
ونوح و ابراهیم و موسی و یوسف و داؤد و سلیمان و یوشع و ذوالقرنین
ومحمد مصطفی صلعم علیه وآله وعلیهم السلام دهم آنکه ملایکهٔ مقربین رب العالمین هرآزده
اند لهذا باید هر اوصیاء جناب خیر المرسلین هرآزده باشند منتی جبرئیل ومیکائیل
ئیل واسرافیل وعزرائیل وروح وسطاطائیل واسماعیل وسفحطائیل و
منصور ورضوان ومالک ودردائیل علیهم السلام مقصد حریم دلالتیقیا از صحاح
سته عامه بعربی بعینها ایراد نمود تا رجحت باشد کما فی احادیث المهدی علیه السلام
اول فی روایته مسلم من حدیث عامر بن سعد بن وقاص قال
کنت ابی جابر بن سمرة مع غلامی نافع ان اخبر فی بشئ سمعته

من رسول الله صلعم قال سمعته يوم جمعة عشية رجم الاسلمي
قال لا يزال الدين قايما حتى يقوم الساعة او يكون عليكم اثنا
عشر خليفة كلهم من قريش وفيه عنه عن عامر الشعبي
عن جابر بن سمرة قال انطلقت الى رسول الله صلعم ومعي ابي
فسمعته يقول لا يزال هذا الدين عزيزا هيبا الى اثني عشر خليفة
فقال كلمة فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش سيتوم
من مسند احمد بن حنبل عن مسروق قال كنا مع عبد الله جلوسا
في المسجد يقرينا فاتاه رجل فقال يا ابن مسعود هل اخبركم نبيكم كم
يكون من بعده خليفة قال نعم لعدة نقباء بني اسرائيل جهارم
ما رواه ابن الاثير في جامع الاصول في الفصل الاول من الباب
الاول من الكتاب الرابع من حروف الخا وهو كتاب الخلافة من
الصحيح ومسلم والترمذي وابي داؤد عن جابر بن سمرة قال سمعت النبي
صلعم يقول

صلعم يقول يكون بعدي اثنى عشر اميرا فقال كلمة لم اسمعها فقال
ابي انه قال كلهم من قريش بنجم وفي روايته لا يزال امر
الناس ماضيا ما وليهم اثنى عشر رجلا ثم تكلم بكلمة خفيت علي فقلت
لابي ماذا قال رسول الله قال كلهم من قريش شتم وفي
اخرى لمسلم فانطلقت الى رسول الله فسمعته ثم تكلم بكلمة خفيت
علي فقلت لابي قال قال كلهم من قريش وفي اخرى
لا يزال الاسلام عزيزا الى اثنى عشر خليفة ثم تكلم بكلمة خفيت
علي فقلت لابي ما قال قال كلهم من قريش وفي رواية للترمذي قال قال النبي صلعم يكون من بعدي اثنى عشر اميرا
ثم تكلم بشيء لم افهمه فسالت الذي بيني فقال كلهم من قريش
وفي رواية الى داود قال سمعت رسول الله صلعم يقول
لا يزال هذا الدين قايما حتى يكون عليكم اثنى عشر خليفة يجتمع

عليه فسمعت كلاما من النبي صلعم افهمه فقلت لابي ما يقول
قال كلهم من قريش يا بني هم وفي اخري لا يزال
هذا الدين عزيزا الى اثني عشر خليفة قال فكبر الناس وصجوا ثم
قال كلمة خفية دوا بني هم اذكرته في ادغان الناس بكمالات
الائمة عليهم السلام يدل عليه الاشتهار في الالسن والنقل في
الكتب ما نقلته من فضل بن روزبهان وما ذكرته من ابن
ابي الحديد في مقام بغداد المفاخر الذي كان بين بني هاشم
وبني اميه الذي بعده من قريش او من غيرهم ما بعد الطالبيون
عشر في نسق كل واحد منهم عالم زاهد ناسك شجاع طاهر
ذالك فمنهم خلفاء ومنهم مرشحون ابن ابن ابن هكذا الى
عشر وهم الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر
بن محمد بن علي بن الحسين بن علي ابن ابيطالب صلوات الله
عليهم اجمعين

علیهم اجمعین وهذا لم یتفق لبیت من بیوت العرب ولا
من بیوت العجم وبخاری در جزو آخر صحیح مسلم به سه سند وابو داؤد در سه
خود به اسانید مختلفه هر دو این بزرگوار این احادیث را روایت نموده اند الا آنکه
المواظبه کوید در چنین به عنایت خداوند حمید مجید سررشته سخن به دایه ابجار سید پسر
جواد واسطی نژاد خامه عنبرین شمامه را در سر کرم جولان دشت بیاض صفحه بیان
بلوغ عنان بار کشید دست دعا به درگاه واهب العطایا برآورده رفاه موالیان
خاندان مصطفوی صلعم ومخلصان محرمان مرتضوی علیه السلام در وابسته ظهور اشعه
لوای هدایت انتمای آن وآیا کشور ولایت وتاجدار فلمرو هدایت زبدهٔ احفاد
رسول خدا صلعم واولاد بتول عذراء امام ومقتدای امجد قایم آل محمد علیه وعلیهم صلوات
مستلت مینماید وآینه کدورت را از بسر غلو هوا وهوس زنک بست
هوا جسر کشته وغبار بیداد اغیار بر حاشیه ضمیر منیر نشسته به مصقل ایمن حسن
طلب میزداید نظم بیا ای امام ملایک حشم ۞ علم کن لوای هدایت شیم ۞

براندازاز پیش رویت حجاب ۞ که رخسار خورشید به پرده تاب ۞ زنو روز
احباب نوروز کن ۞ دیگر ما یکی از شام هجر آن سخن ۞ شب دیجور را
تا بسر ۞ سپهر احتشام آفتابا بتاب ۞ نوای مخالف مخالف نواست ۞
به بین خارج آهنگ در پرده راست ۞ دیگر بایکا این نوا بشنویم ۞ چه سازیم در
پرده ره میرویم ۞ بیاکوک کن چنگ عشاق ساز ۞ بم و بر سر زیر پستش نواز
قضا دستکاری قدر قدر ما ۞ ثریا جبینا بافلک رفعتا ۞ جهان آن عرصهٔ تنگ را آن
توست ۞ طرب دیر هنگام جولان توست ۞ بیاکوک کن ساز دین پروری ۞
بر هر عالم سرو سروری ۞ جهان آن پرشد از ظلم و بیداد ظلم ۞ براندازاز اصل بنیاد
ظلم ۞ برافراز رایات عدل و کرم ۞ براندازاز آثار ظلم و ستم ۞ علم سازتیغ جهاد
این زمان ۞ نم خیز اعدا بماهی رسان ۞ مخالف چه سازد به آن ساز و برگ ۞
زره شعر بر تنش دام مرگ ۞ جهان آن چیست مهمان سرای وجود ۞ توشی میزبان سر
خوان جود ۞ نمانده ست پی بهره کس ز آن نوال ۞ ویا کور را حسرتست آگه ز حال ۞

محمود نمرود

سر و سرور و قبلهٔ کائنات ۞ برافراخت رایت ترحم نماد ۞ فلک شیشهٔ طاقتم در شکست ۞ نگیرد
کرم دست رفتم ز دست ۞ ز جان مادر مهر دلگر خسته ام ۞ چو نی بر سر نالهٔ گریسته ام ۞
به نی ماند پیکر دلم نی نواست ۞ ویا بند بندم همه ناله زاست ۞ به تن ناتوانم به قوت
ضعیف ۞ جوانی شد آن کوه حلم شریف ۞ به مشکم ز کافور کوی نشست ۞ قوت
گشت ضعف و قوی گشت پست ۞ ز پا او فتادم چو پیری رسید ۞ تقضی دم دستگیری
رسید ۞ به غفلت جوانیم بگذشت حیف ۞ دریغ بهار طبوم گشت حیف ۞ ز ایام موی
سفیدم رسید ۞ ز تور و سفیدی است امید سیاه ۞ به خورشید فیض عالم فروز
شب تیره بختیم سیاه روز ۞ شدم پیر و حرصم نشد پیر هیچ ۞ دریغا ز این بخت
برگشته هیچ ۞ غم نیکسانم کم ز پیرانم نیست ۞ به پیری ز کس دستگیرم نیست ۞ چرا
بیکسم چون تو کس مباد ۞ به گیتی همین حرف لئیم بس مباد ۞ قبولم قبول ار قبولم کنند ۞
شوم رد عالم چو رد افکنند ۞ کیم من سگ آستان تو ام ۞ چو سگ خاک پای سگان
تو ام ۞ سگ خویش خوان و مشیرم ببین ۞ ز هر شیر گر صد کشایم کمین ۞ بنازم بدین

طاعونیش من ۞ مرآن توام کھ زینز انجمن ۞ تو آن منی چہ خوانم دیگر ۞ تو را از
تو ہم باز خوانم مکرر ۞ حوالت بہ فیض تو شد حاکمی ۞ چہ گویم دیگر بیشتر زین سخن ۞
کنم بر دعای تو ختم سخن ۞ کھ خواز آن زیور انجمن ۞ الٰہی بہ احباب خوشو
باشد ۞ براعدای خود سر بسر کوشر باشد ۞ سلام خدا باد بر تو مدام ۞ علیک
الصلوات علیک السلام ۞ نوشتم من این نامہ کھ دم تمام ۞ بحق محمد علیہ
السلام ۞ ہر آن خواند دعا طمع دارم ۞ زانکہ من بندہ کنہ کارم ۞ تمت الکتاب
بعون الملک الوھاب تمام شد ایں کتاب مجمع المناقب مرتضوی در بندر کلکتہ بمادح
شاہ نزدیم تھ صلی اللہ تعالیٰ ۱۲۷۴ ہجری نبوی صلعم بروز چہارشنبہ بہ قلم بد ضعیف کجف
احقر عباد اللہ اقل الفقراء العزیز فی البحر المعاصی [illegible]

اس کتاب کا محمد ابراہیم ظہیر ہے